
المجادله
قرآن مجید
به همراه ۲۸ ترجمه و ۶ تفسیر
به زبان های زنده دنیا
آشنایی. اعراب آیات. آوانگاری قرآن

بسم الله الرحمن الرحیم

قرآن مجید - ۲۸ ترجمه - ۶ تفسیر

نویسنده:

جمعی از نویسندگان

ناشر چاپی:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵۸. سوره المجادله

مشخصات کتاب

سرشناسه:مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان،۱۳۸۸ عنوان و نام پدیدآور:قرآن مجید به همراه ۲۸ ترجمه و ۶ تفسیر/ مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان مشخصات نشر دیجیتالی:اصفهان:مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان ۱۳۸۸. مشخصات ظاهری:نرم افزار تلفن همراه و رایانه

موضوع:معارف قرآنی

سوره المجادله

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيم

قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِی تُجادِلُکَ فِی زَوْجِها وَ تَشْتَکِی إِلَی اللَّهِ وَ اللَّهُ يَسْمَعُ تَحاوُرَكُما إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ (۱)

الَّذِينَ يُظاهِرُونَ مِنْكُمْ مِنْ نِسائِهِمْ ما هُنَّ أُمَّهاتِهِمْ إِنْ أُمَّهاتُهُمْ إِلَّا اللَّائِی وَلَدْنَهُمْ وَ إِنَّهُمْ لَيَقُولُونَ مُنْكَراً مِنَ الْقَوْلِ وَ زُوراً وَ إِنَّ اللَّهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ (۲)

وَ الَّذِينَ يُظاهِرُونَ مِنْ نِسائِهِمْ ثُمَّ يَعُودُونَ لِما قالُوا فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَّا ذلِكُمْ تُوعَظُونَ بِهِ وَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (۳)

فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيامُ شَهْرَيْنِ مُتَتابِعَيْنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَّا فَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَإِطْعامُ سِتِّينَ مِسْكِيناً ذلِكَ لِتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَ لِلْكافِرِينَ عَذابٌ أَلِيمٌ (۴)

إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ كُبِتُوا كَما كُبِتَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ قَدْ أَنْزَلْنا آياتٍ بَيِّناتٍ وَ لِلْكافِرِينَ عَذابٌ مُهِينٌ (۵)

يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعاً فَيُنَبِّئُهُمْ بِما عَمِلُوا أَحْصاهُ اللَّهُ وَ نَسُوهُ وَ اللَّهُ عَلى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (۶)

أَ لَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الْأَرْضِ ما يَكُونُ مِنْ نَجْوى ثَلاثَةٍ إِلَّا هُوَ رابِعُهُمْ وَ لا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سادِسُهُمْ وَ لا أَدْنى مِنْ ذلِكَ وَ لا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ ما كانُوا ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ بِما عَمِلُوا يَوْمَ الْقِيامَةِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۷)

أَ لَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نُهُوا عَنِ النَّجْوى ثُمَّ يَعُودُونَ لِما نُهُوا

عَنْهُ وَ يَتَناجَوْنَ بِالْإِثْمِ وَ الْعُدْوانِ وَ مَعْصِيَهِ الرَّسُولِ وَ إِذا جاؤُكَ حَيَّوْكَ بِما لَمْ يُحَيِّكَ بِهِ اللَّهُ وَ يَقُولُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ لَوْ لا يُعَذِّبُنَا اللَّهُ بِما نَقُولُ حَسْبُهُمْ جَهَنَّمُ يَصْلَوْنَها فَبِئْسَ الْمَصِيرُ (٨)

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذا تَناجَيْتُمْ فَلا تَتَناجَوْا بِالْإِثْمِ وَ الْعُدْوانِ وَ مَعْصِيَهِ الرَّسُولِ وَ تَناجَوْا بِالْبِرِّ وَ التَّقْوى وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ (٩)

إِنَّمَا النَّجْوى مِنَ الشَّيْطانِ لِيَحْزُنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَيْسَ بِضارِّهِمْ شَيْئاً إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (١٠)

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجالِسِ فَافْسَحُوا يَفْسَحِ اللَّهُ لَكُمْ وَ إِذا قِيلَ انْشُزُوا فَانْشُزُوا يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجاتٍ وَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (١١)

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذا ناجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْواكُمْ صَدَقَةً ذلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ وَ أَطْهَرُ فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (١٢)

أَ أَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْواكُمْ صَدَقاتٍ فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ تابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلاهَ وَ آتُوا الزَّكاهَ وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ اللَّهُ خَبِيرٌ بِما تَعْمَلُونَ (١٣)

أَ لَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ تَوَلَّوْا قَوْماً غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ ما هُمْ مِنْكُمْ وَ لا مِنْهُمْ وَ يَحْلِفُونَ عَلَى الْكَذِبِ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ (١۴)

أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذاباً شَدِيداً إِنَّهُمْ ساءَ ما كانُوا يَعْمَلُونَ (١۵)

اتَّخَذُوا أَيْمانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ فَلَهُمْ عَذابٌ مُهِينٌ (١۶)

لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوالُهُمْ وَ لا أَوْلادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً أُولئِكَ أَصْحابُ النَّارِ هُمْ فِيها خالِدُونَ (١٧)

يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعاً فَيَحْلِفُونَ لَهُ كَما يَحْلِفُونَ لَكُمْ وَ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ عَلى شَيْءٍ أَلا إِنَّهُمْ هُمُ الْكاذِبُونَ (١٨)

اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ

الشَّيْطانُ فَأَنْساهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ أَولئِکَ حِزْبُ الشَّيْطانِ أَلا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطانِ هُمُ الْخاسِرُونَ (۱۹)

إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ أُولئِک فِی الْأَذَلِّينَ (۲۰)

کَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَ رُسُلِی إِنَّ اللَّهَ قَوِیٌّ عَزِيزٌ (۲۱)

لا تَجِدُ قَوْماً يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ يُوادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ لَوْ كانُوا آباءَهُمْ أَوْ أَبْناءَهُمْ أَوْ إِخْوانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولئِکَ کَتَبَ فِی قُلُوبِهِمُ الْإِيمانَ وَ أَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ وَ يُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِينَ فِيها رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ أُولئِکَ حِزْبُ اللَّهِ أَلا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۲۲)

آشنایی با سوره

۵۸- مجادله [گفتگو و جدل]

در آیه اول، سخن از مجادله و گفتگوئی است که میان پیامبر با زنی که شوهرش او را «ظهار» کرده بود واقع شده است. ظهار، نوعی تحریم زن بود که در جاهلیت، رواج داشت. در این سوره، صفاتی از مؤمنان در رفتارهایشان و همچنین صفات مخالفان اسلام بیان شده است. و از نجوا و درگوشی صحبت کردن نکوهش شده و وعده عذاب برای کسانی بیان شده که با دشمنان خدا طرح دوستی می ریزند و عنوان «حزب الشیطان به آنها می دهد و در پایان هم مشخصات «حزب الله مطرح است. این سوره که دارای ۲۲ آیه است در سال ۹ هجری در مدینه نازل شده است.

شان نزول

رعایت حدود الهی در طلاق

شأن نزول آیه های ۱ تا ۴ سوره مجادله

«حَوله» در گوشه حیاط نشسته و زانوی غم به بغل گرفته بود و گذشته اش را به خاطر می آورد. سال های جوانی که بسیار زیبا بود و به علت مال و ثروت فراوان و شهرت خانواده اش، خواستگاران فراوان داشت. او به همه پاسخ رد داده و حتی فامیل ها را نیز از خود رنجانده بود. پافشاری پدر برای ازدواج با پسر عموی پولدارش در او اثری نداشت. او توانست رضایت والدینش را برای ازدواج با «اوس»، جوان دلخواهش، به دست آورد و حال به این می اندیشید که برای رسیدن به این خواسته اش، از همه چیز چشم پوشیده و سالیان سختی را با این مرد به سر برده و کاستی ها را تحمل کرده است. او با داشتن چهار پسر و دختر که همه سرمایه زندگانی اش محسوب می شدند، به سن کهولت پا گذاشته و طراوت و شادابی

جوانی را از دست داده بود. چنـدی پیش شوهر حوله یکبـاره به خشم آمـده و از فرط عصـبانیت گفته بود: تو نسـبت به من هم چون مـادر هستی و این صـیغه طلاق را که در جاهلیت، «ظهار» نام داشت، بر زبان جاری ساخته بود. طلاقی که قابل بازگشـت نبود و زن نیز آزاد نمی شـد که بتوانـد برای خود همسـری برگزینـد و این بـدترین حـالت برای یک زن شوهردار بود. البته آن تصـمیم ناگهانی و اجرای صیغه طلاق از شدت علاقه شوهر به همسر خوب خود نکاست، بلکه لحظه ای بعد از کارش پشیمان شده و به همسـرش ابراز علاقه نمود، ولی این پشـیمانی برای او سودی نداشت؛ چون برای همیشه او را بر خود حرام کرده بود. در حالی که از گونه اش اشک سـرازیر بود، به همسـرش گفت: تو برای همیشه بر من حرام شـده ای! زن گفت: بهتر است نزد رسـول خـدا بروی و حکم آن را از او بپرسـی. شایـد راه حلی پیـدا شود و از سـردرگمی بیرون آییم. مرد گفت: من نمی روم؛ چون خجالت می کشم. زن گفت: پس خودم می روم و از پیامبر می پرسم.

زن خدمت رسول خدا رسید و ماجرا را نقل کرد و گفت: شوهرم با جمله ظهار، مرا طلاق داده است و حالا پشیمان شده است. آیـا برای این که ما به زنـدگی گذشـته بازگردیم، راهی هست؟ پیامبر فرمود: در این باره هنوز آیه ای بر من نازل نشـده است. زن دوباره سخن خود را تکرار کرد و گفت: او پدر فرزندان من است. من نمی توانم به نگهداری فرزندانم نزد او رضایت دهم و خودم نیز به اداره زندگی آنان قادر نیستم. شوهرم را نیز

خیلی دوست دارم. باز پیامبر فرمود: هنوز آیه ای نازل نشـده و در این باره دسـتوری نـدارم، ولی آن زن دست بردار نبود و پی در پی خواسـته اش را تکرار می کرد. سـرانجام به درگـاه الهی رو آورد و گفت: خداونـدا! تـو حـال مرا می دانی. بر من رحم کن. کودکـانی خردسـال دارم. خداونـدا! بیچارگی و شـدت نیازم را با تو در میان گذاشـتم. بر پیامبرت فرمانی نازل کن و این مشکل را خود بگشا.

در این جا حال پیامبر دگرگون شـد و وحی بر او نازل گردید و راه حل مشـکل ظهار را به روشـنی به پیامبر نشان داد. پیامبر به آن زن فرمود: همسـرت را صـدا کن تـا آیه هـای نـازل شـده را بر او تلاوت کنم. سـپس فرمود: آیا می توانی به عنوان کفاره ظهار، یک برده آزاد کنی؟ مرد پاسخ داد: خیر، چنین چیزی برای من مقدور نیست. رسول خدا گفت: می توانی پی در پی دو ماه روزه بگیری؟ اوس گفت: در این صورت چشمم از کار می افتد. می ترسم نابینا شوم. پیامبر ادامه داد: آیا می توانی شصت مسـکین را سـیر کنی؟ مرد پاسخ داد: نه، مگر این که از کمک شما بهره مند شوم. پیامبر به او کمک کرد و آن زن و شوهر به زندگی خود باز گشتند. آیه های ۱ تا ۴ سوره مجادله، حکم خداوند درباره ظهار را بیان می کند:

خـدا گفتـار [زنی] را که درباره شوهرش با تو گفت و گو و به خـدا شـکایت می کرد شـنید و خـدا گفت و گوی شـما را می شنود؛ زیرا خدا شـنوای بیناست «» از میان شما کسانی که زنان شان را «ظهار» می کنند [و می گویند: پشت تو چون پشت مادر من است] آنان

مادرانشـان نیسـتند. مادران آنان تنها کسانی انـد که ایشان را زاده انـد و به یقین، ایشان سـخنی زشت و باطل می گوینـد و[لی] همانا خدا درگذرنده و آمرزنده است. » و کسانی که زنانشان را ظهار می کنند، سپس از آن چه گفته اند، پشیمان می شوند، بر ایشان [فرض] است که پیش از آن که با یکـدیگر هم خوابگی کننـد، بنـده ای را آزاد گردانند. این [حکمی] است که بدان پنـد داده می شویـد و خـدا به آن چه انجام می دهیـد، آگاه است. » و آن کس که [بر آزاد کردن بنده] دسترسـی ندارد، باید پیش از تماس [با زن خود] دو ماه پیاپی روزه بـدارد و هر که نتوانـد، بایـد شـصت بینوا را خوراک بدهد. این [حکم] برای آن است که به خدا و فرستاده اش ایمان بیاورید و این است حدود خدا. و کافران را عذاب پر درد خواهد بود. » (۱)

پاورقی:

(۱) مجمع البیان، ج ۹، ص ۲۴۶.

رعایت حدود الهی در طلاق

شأن نزول آیه های ۱ تا ۴ سوره مجادله

«حَوله» در گوشه حیاط نشسته و زانوی غم به بغل گرفته بود و گذشته اش را به خاطر می آورد. سال های جوانی که بسیار زیبا بود و به علت مال و ثروت فراوان و شهرت خانواده اش، خواستگاران فراوان داشت. او به همه پاسخ رد داده و حتی فامیل ها را نیز از خود رنجانده بود. پافشاری پدر برای ازدواج با پسـر عموی پولدارش در او اثری نداشت. او توانست رضایت والدینش را برای ازدواج با «اوس»، جوان دلخواهش، به دست آورد و حال به این می اندیشـید که برای رسیدن به این خواسته اش، از همه چیز چشم پوشیده و سالیان سختی را با این مرد به سر برده و کاستی ها

را تحمل کرده است. او با داشتن چهار پسر و دختر که همه سرمایه زندگانی اش محسوب می شدند، به سن کهولت پا گذاشته و طراوت و شادابی جوانی را از دست داده بود. چندی پیش شوهر حوله یکباره به خشم آمده و از فرط عصبانیت گفته بود: تو نسبت به من هم چون مادر هستی و این صیغه طلاق را که در جاهلیت، «ظهار» نام داشت، بر زبان جاری ساخته بود. طلاقی که قابل بازگشت نبود و زن نیز آزاد نمی شد که بتواند برای خود همسری برگزیند و این بدترین حالت برای یک زن شوهردار بود. البته آن تصمیم ناگهانی و اجرای صیغه طلاق از شدت علاقه شوهر به همسر خوب خود نکاست، بلکه لحظه ای بعد از کارش پشیمان شده و به همسرش ابراز علاقه نمود، ولی این پشیمانی برای او سودی نداشت؛ چون برای همیشه او را بر خود حرام کرده بود. در حالی که از گونه اش اشک سرازیر بود، به همسرش گفت: تو برای همیشه بر من حرام شده ای! زن گفت: بهتر است نزد رسول خدا بروی و حکم آن را از او بپرسی. شاید راه حلی پیدا شود و از سردرگمی بیرون آییم. مرد گفت: من نمی روم؛ چون خجالت می کشم. زن گفت: پس خودم می روم و از پیامبر می پرسم.

زن خدمت رسول خدا رسید و ماجرا را نقل کرد و گفت: شوهرم با جمله ظهار، مرا طلاق داده است و حالا پشیمان شده است. آیا برای این که ما به زندگی گذشته بازگردیم، راهی هست؟ پیامبر فرمود: در این باره هنوز آیه ای بر من نازل نشده است. زن دوباره سخن خود را تکرار کرد و گفت:

او پدر فرزندان من است. من نمی توانم به نگهداری فرزندانم نزد او رضایت دهم و خودم نیز به اداره زندگی آنان قادر نیستم. شوهرم را نیز خیلی دوست دارم. باز پیامبر فرمود: هنوز آیه ای نازل نشده و در این باره دستوری ندارم، ولی آن زن دست بردار نبود و پی در پی خواسته اش را تکرار می کرد. سرانجام به درگاه الهی رو آورد و گفت: خداوندا! تو حال مرا می دانی. بر من رحم کن. کودکانی خردسال دارم. خداوندا! بیچارگی و شدت نیازم را با تو در میان گذاشتم. بر پیامبرت فرمانی نازل کن و این مشکل را خود بگشا.

در این جا حال پیامبر دگرگون شد و وحی بر او نازل گردید و راه حل مشکل ظهار را به روشنی به پیامبر نشان داد. پیامبر به آن زن فرمود: همسرت را صدا کن تا آیه های نازل شده را بر او تلاوت کنم. سپس فرمود: آیا می توانی به عنوان کفاره ظهار، یک برده آزاد کنی؟ مرد پاسخ داد: خیر، چنین چیزی برای من مقدور نیست. رسول خدا گفت: می توانی پی در پی دو ماه روزه بگیری؟ اوس گفت: در این صورت چشمم از کار می افتد. می ترسم نابینا شوم. پیامبر ادامه داد: آیا می توانی شصت مسکین را سیر کنی؟ مرد پاسخ داد: نه، مگر این که از کمک شما بهره مند شوم. پیامبر به او کمک کرد و آن زن و شوهر به زندگی خود باز گشتند. آیه های ۱ تا ۴ سوره مجادله، حکم خداوند درباره ظهار را بیان می کند:

خدا گفتار [زنی] را که درباره شوهرش با تو گفت و گو و به خدا شکایت می کرد شنید و خدا گفت و گوی شما

را می شنود؛ زیرا خدا شنوای بیناست «» از میان شما کسانی که زنان شان را «ظهار» می کنند [و می گویند: پشت تو چون پشت مادر من است] آنان مادرانشان نیستند. مادران آنان تنها کسانی اند که ایشان را زاده اند و به یقین، ایشان سخنی زشت و باطل می گویند و[لی] همانا خدا درگذرنده و آمرزنده است. «» و کسانی که زنانشان را ظهار می کنند، سپس از آن چه گفته اند، پشیمان می شوند، بر ایشان [فرض] است که پیش از آن که با یکدیگر هم خوابگی کنند، بنده ای را آزاد گردانند. این [حکمی] است که بدان پند داده می شوید و خدا به آن چه انجام می دهید، آگاه است. «» و آن کس که [بر آزاد کردن بنده] دسترسی ندارد، باید پیش از تماس [با زن خود] دو ماه پیاپی روزه بدارد و هر که نتواند، باید شصت بینوا را خوراک بدهد. این [حکم] برای آن است که به خدا و فرستاده اش ایمان بیاورید و این است حدود خدا. و کافران را عذاب پر درد خواهد بود. «» (۱)

پاورقی:

(۱) مجمع البیان، ج ۹، ص ۲۴۶.

رعایت حدود الهی در طلاق

شأن نزول آیه های ۱ تا ۴ سوره مجادله

«حَوله» در گوشه حیاط نشسته و زانوی غم به بغل گرفته بود و گذشته اش را به خاطر می آورد. سال های جوانی که بسیار زیبا بود و به علت مال و ثروت فراوان و شهرت خانواده اش، خواستگاران فراوان داشت. او به همه پاسخ رد داده و حتی فامیل ها را نیز از خود رنجانده بود. پافشاری پدر برای ازدواج با پسر عموی پولدارش در او اثری نداشت. او توانست رضایت والدینش را برای ازدواج با «اوس»، جوان دلخواهش، به دست آورد و حال

به این می اندیشید که برای رسیدن به این خواسته اش، از همه چیز چشم پوشیده و سالیان سختی را با این مرد به سر برده و کاستی ها را تحمل کرده است. او با داشتن چهار پسر و دختر که همه سرمایه زندگانی اش محسوب می شدند، به سن کهولت پا گذاشته و طراوت و شادابی جوانی را از دست داده بود. چندی پیش شوهر حوله یکباره به خشم آمده و از فرط عصبانیت گفته بود: تو نسبت به من هم چون مادر هستی و این صیغه طلاق را که در جاهلیت، «ظهار» نام داشت، بر زبان جاری ساخته بود. طلاقی که قابل بازگشت نبود و زن نیز آزاد نمی شد که بتواند برای خود همسری برگزیند و این بدترین حالت برای یک زن شوهردار بود. البته آن تصمیم ناگهانی و اجرای صیغه طلاق از شدت علاقه شوهر به همسر خوب خود نکاست، بلکه لحظه ای بعد از کارش پشیمان شده و به همسرش ابراز علاقه نمود، ولی این پشیمانی برای او سودی نداشت؛ چون برای همیشه او را بر خود حرام کرده بود. در حالی که از گونه اش اشک سرازیر بود، به همسرش گفت: تو برای همیشه بر من حرام شده ای! زن گفت: بهتر است نزد رسول خدا بروی و حکم آن را از او بپرسی. شاید راه حلی پیدا شود و از سردرگمی بیرون آییم. مرد گفت: من نمی روم؛ چون خجالت می کشم. زن گفت: پس خودم می روم و از پیامبر می پرسم.

زن خدمت رسول خدا رسید و ماجرا را نقل کرد و گفت: شوهرم با جمله ظهار، مرا طلاق داده است و حالا پشیمان شده است. آیا برای این که ما به

زندگی گذشته بازگردیم، راهی هست؟ پیامبر فرمود: در این باره هنوز آیه ای بر من نازل نشده است. زن دوباره سخن خود را تکرار کرد و گفت: او پدر فرزندان من است. من نمی توانم به نگهداری فرزندانم نزد او رضایت دهم و خودم نیز به اداره زندگی آنان قادر نیستم. شوهرم را نیز خیلی دوست دارم. باز پیامبر فرمود: هنوز آیه ای نازل نشده و در این باره دستوری ندارم، ولی آن زن دست بردار نبود و پی در پی خواسته اش را تکرار می کرد. سرانجام به درگاه الهی رو آورد و گفت: خداوندا! تو حال مرا می دانی. بر من رحم کن. کودکانی خردسال دارم. خداوندا! بیچارگی و شدت نیازم را با تو در میان گذاشتم. بر پیامبرت فرمانی نازل کن و این مشکل را خود بگشا.

در این جا حال پیامبر دگرگون شد و وحی بر او نازل گردید و راه حل مشکل ظهار را به روشنی به پیامبر نشان داد. پیامبر به آن زن فرمود: همسرت را صدا کن تا آیه های نازل شده را بر او تلاوت کنم. سپس فرمود: آیا می توانی به عنوان کفاره ظهار، یک برده آزاد کنی؟ مرد پاسخ داد: خیر، چنین چیزی برای من مقدور نیست. رسول خدا گفت: می توانی پی در پی دو ماه روزه بگیری؟ اوس گفت: در این صورت چشمم از کار می افتد. می ترسم نابینا شوم. پیامبر ادامه داد: آیا می توانی شصت مسکین را سیر کنی؟ مرد پاسخ داد: نه، مگر این که از کمک شما بهره مند شوم. پیامبر به او کمک کرد و آن زن و شوهر به زندگی خود باز گشتند. آیه های ۱ تا ۴ سوره مجادله، حکم خداوند درباره ظهار

را بیان می کند:

خدا گفتار [زنی] را که درباره شوهرش با تو گفت و گو و به خدا شکایت می کرد شنید و خدا گفت و گوی شما را می شنود؛ زیرا خدا شنوای بیناست «» از میان شما کسانی که زنان شان را «ظهار» می کنند [و می گویند: پشت تو چون پشت مادر من است] آنان مادرانشان نیستند. مادران آنان تنها کسانی اند که ایشان را زاده اند و به یقین، ایشان سخنی زشت و باطل می گویند و[لی] همانا خدا درگذرنده و آمرزنده است. «» و کسانی که زنانشان را ظهار می کنند، سپس از آن چه گفته اند، پشیمان می شوند، بر ایشان [فرض] است که پیش از آن که با یکدیگر هم خوابگی کنند، بنده ای را آزاد گردانند. این [حکمی] است که بدان پند داده می شوید و خدا به آن چه انجام می دهید، آگاه است. «» و آن کس که [بر آزاد کردن بنده] دسترسی ندارد، باید پیش از تماس [با زن خود] دو ماه پیاپی روزه بدارد و هر که نتواند، باید شصت بینوا را خوراک بدهد. این [حکم] برای آن است که به خدا و فرستاده اش ایمان بیاورید و این است حدود خدا. و کافران را عذاب پر درد خواهد بود. «» (۱)

پاورقی:

(۱) مجمع البیان، ج ۹، ص ۲۴۶.

رعایت حدود الهی در طلاق

شأن نزول آیه های ۱ تا ۴ سوره مجادله

«حَوله» در گوشه حیاط نشسته و زانوی غم به بغل گرفته بود و گذشته اش را به خاطر می آورد. سال های جوانی که بسیار زیبا بود و به علت مال و ثروت فراوان و شهرت خانواده اش، خواستگاران فراوان داشت. او به همه پاسخ رد داده و حتی فامیل ها را نیز از خود رنجانده بود. پافشاری

پـدر برای ازدواج بـا پسـر عموی پولـدارش در او اثری نـداشت. او توانست رضایت والـدینش را برای ازدواج با «اوس»، جوان دلخواهش، به دست آورد و حال به این می اندیشـید که برای رسـیدن به این خواسـته اش، از همه چیز چشم پوشـیده و سالیان سختی را با این مرد به سر برده و کاستی ها را تحمل کرده است. او با داشـتن چهار پسـر و دختر که همه سرمایه زندگانی اش محسوب می شدند، به سن کهولت پا گذاشـته و طراوت و شادابی جوانی را از دست داده بود. چندی پیش شوهر حوله یکباره به خشم آمده و از فرط عصـبانیت گفته بود: تو نسـبت به من هم چون مادر هستی و این صیغه طلاق را که در جاهلیت، «ظهار» نـام داشت، بر زبـان جـاری سـاخته بود. طلاـقی که قابـل بـازگشت نبود و زن نیز آزاد نمی شـد که بتوانـد برای خود همسـری برگزیند و این بدترین حالت برای یک زن شوهردار بود. البته آن تصـمیم ناگهانی و اجرای صـیغه طلاق از شدت علاقه شوهر به همسـر خوب خود نکاست، بلکه لحظه ای بعد از کارش پشیمان شده و به همسرش ابراز علاقه نمود، ولی این پشیمانی برای او سـودی نـداشت؛ چـون برای همیشه او را بر خود حرام کرده بود. در حـالی که از گونه اش اشـک سـرازیر بود، به همسـرش گفت: تـو برای همیشه بر من حرام شـده ای! زن گفت: بهـتر است نزد رسول خـدا بروی و حکم آن را از او بپرسـی. شایـد راه حلی پیـدا شود و از سـردرگمی بیرون آییم. مرد گفت: من نمی روم؛ چون خجالت می کشم. زن گفت: پس خودم می روم و از پیامبر می پرسم.

زن خدمت رسول خدا

رسـید و ماجرا را نقل کرد و گفت: شوهرم با جمله ظهار، مرا طلاق داده است و حالا پشـیمان شده است. آیا برای این که ما به زندگی گذشته بازگردیم، راهی هست؟ پیامبر فرمود: در این باره هنوز آیه ای بر من نازل نشده است. زن دوباره سخن خود را تکرار کرد و گفت: او پـدر فرزنـدان من است. من نمی تـوانم به نگهـداری فرزنـدانم نزد او رضـایت دهم و خودم نیز به اداره زنـدگی آنـان قـادر نیسـتم. شوهرم را نیز خیلی دوست دارم. بـاز پیامبر فرمود: هنوز آیه ای نازل نشـده و در این باره دسـتوری نـدارم، ولی آن زن دسـت بردار نبـود و پی در پی خواسـته اش را تکرار می کرد. سـرانجام بـه درگـاه الهی رو آورد و گفـت: خداونـدا! تو حـال مرا می دانی. بر من رحم کن. کودکـانی خردسـال دارم. خداونـدا! بیچارگی و شـدت نیازم را با تو در میان گذاشتم. بر پیامبرت فرمانی نازل کن و این مشکل را خود بگشا.

در این جا حال پیامبر دگرگون شـد و وحی بر او نازل گردید و راه حل مشـکل ظهار را به روشـنی به پیامبر نشان داد. پیامبر به آن زن فرمود: همسـرت را صـدا کن تـا آیه هـای نـازل شـده را بر او تلاوت کنم. سـپس فرمود: آیا می توانی به عنوان کفاره ظهار، یک برده آزاد کنی؟ مرد پاسخ داد: خیر، چنین چیزی برای من مقدور نیست. رسول خدا گفت: می توانی پی در پی دو ماه روزه بگیری؟ اوس گفت: در این صورت چشمم از کار می افتد. می ترسم نابینا شوم. پیامبر ادامه داد: آیا می توانی شصت مسکین را سیر کنی؟ مرد پاسخ داد: نه، مگر این که از کمک شما بهره مند

شوم. پیامبر به او کمک کرد و آن زن و شوهر به زندگی خود باز گشتند. آیه های ۱ تا ۴ سوره مجادله، حکم خداوند درباره ظهار را بیان می کند:

خدا گفتار [زنی] را که درباره شوهرش با تو گفت و گو و به خدا شکایت می کرد شنید و خدا گفت و گوی شما را می شنود؛ زیرا خدا شنوای بیناست «» از میان شما کسانی که زنان شان را «ظهار» می کنند [و می گویند: پشت تو چون پشت مادر من است] آنان مادرانشان نیستند. مادران آنان تنها کسانی اند که ایشان را زاده اند و به یقین، ایشان سخنی زشت و باطل می گویند و[لی] همانا خدا درگذرنده و آمرزنده است. «» و کسانی که زنانشان را ظهار می کنند، سپس از آن چه گفته اند، پشیمان می شوند، بر ایشان [فرض] است که پیش از آن که با یکدیگر هم خوابگی کنند، بنده ای را آزاد گردانند. این [حکمی] است که بدان پند داده می شوید و خدا به آن چه انجام می دهید، آگاه است. «» و آن کس که [بر آزاد کردن بنده] دسترسی ندارد، باید پیش از تماس [با زن خود] دو ماه پیاپی روزه بدارد و هر که نتواند، باید شصت بینوا را خوراک بدهد. این [حکم] برای آن است که به خدا و فرستاده اش ایمان بیاورید و این است حدود خدا. و کافران را عذاب پر درد خواهد بود. «» (۱)

پاورقی:

(۱) مجمع البیان، ج ۹، ص ۲۴۶.

منع گفت وگوهای محرمانه و گناه آلود

شأن نزول آیه های ۸ تا ۱۰ سوره مجادله

پس از آمدن پیامبر به مدینه، گروهی که از پیش روابطشان با یهودیان تیره بود، به انگیزه تضعیف اسلام و ناکام گذاشتن پیامبر در اجرای برنامه هایش و

ایجاد نومیـدی و در نتیجه، پراکنـده کردن مردم از پیرامون پیامبر، رفت و آمـد خود را با یهودیان از سـر گرفتنـد و بـدین گونه تیرگی روابط نیز از میان رفت. آنان غیر از روابط پنهانی و توطئه آمیز، به قصد دهن کجی و بی اعتنایی به مسـلمانان، در مکان های عمومی به هم نزدیک می شدنـد، گرم می گرفتند، در گوشـی با هم حرف می زدند و زیر چشـمی مسـلمانان را نگاه می کردند؛ نگاهی تند و معنا دار که از آن بوی نفاق به مشام می رسید و مسلمانان را دچار تردید کرده بود. به ویژه مسلمانانی که یکی از افراد خانواده شان به جنگ رفته بود، بیش تر می هراسـیدند؛ چون گمان می کردنـد که برای عزیزشان حادثه ای پیش آمده که از آن بی خبرند. این جنگ روانی که غم و اندوه مؤمنان را در پی داشت، به مراتب از نگرانی مقابله با دشمن بیرونی دشـوارتر بـود. منافقـان که نقش سـتون پنجم دشـمن را ایفـا می کردنـد، بـا شـایعه سـازی و دروغ پردازی، همواره مردم را در نگرانی و اضـطراب نگه می داشتند و این پنهان کاری ها؛ یعنی در گوشی سخن گفتن و نگاه های نامفهوم عجیب و غریب، به آن دامن می زد. پیـامبر آنان را از این کار نهی می کرد، ولی سودی نـداشت و به کار خود ادامه می دادنـد. آیه های زیر نازل شـد و آنـان را به عـذاب الهی وعـده داد. در ادامه این برنـامه روانی، برای تکمیل کردن حلقه دسـیسه، گروهی از یهودیان نزد پیامبر آمـده و به جای السـلام علیک (درود برتو) گفتنـد سام علیک (مرگ برتو). پیامبر نیز در پاسخ فرمود: و علیکم (یعنی بر شما باد). عایشه از این حرکت توهین آمیز یهودیان بسیار ناراحت

شـد و به آنان گفت: مرگ و غضب خـدا بر شـما باد. پیامبر به عایشه فرمود: مـدارا کن و از خشونت و بدگویی بپرهیز. عایشـه گفت: مگر نمی شـنوی می گوینـد «مرگ برتو»؟ پیـامبر فرمود: مگر تو نشـنیدی که در جوابشـان گفتم: علیکم. در این جـا، به مناسبت دو داستان بالا، آیه های ۸ تا ۱۰ سوره مجادله نازل شد و آنان را به عذاب دوزخ تهدید کرد:

آیا کسانی را که از نجوا منع شـده بودند، ندیدی که باز بدان چه از آن منع گردیده اند، بر می گردند و با همدیگر به [منظور] گناه و تعـدی و سـرپیچی از پیامبر محرمانه گفت و گو می کنند و چون به نزد تو آیند تو را بدان چه خدا به آن [شـیوه] سـلام نگفته سـلام می دهنـد و در دل های خود می گوینـد: چرا به آن چه می گوییم خـدا ما را عـذاب نمی کنـد؟ جهنم برای آنان کافی است در آن درمی آیند و چه بد سرانجامی است «» ای کسانی که ایمان آورده اید چون با یکدیگر محرمانه گفت و گو می کنیـد به [قصـد] گنـاه و تعـدی و نافرمانی پیامبر با همـدیگر محرمانه گفت و گو نکنیـد و به نیکوکاری و پرهیزگاری نجوا کنیـد و از خدایی که نزد او محشور خواهید گشت پروا دارید «» چنان نجوایی صـرفا از [القاآت] شـیطان است تا کسانی را که ایمان آورده اند، دل تنگ گرداند و[لی] جز به فرمان خدا هیچ آسیبی به آنان نمی رساند و مؤمنان باید به خدا اعتماد کنند «». (۱)

پاورقی:

(۱) مجمع البیان، ج ۹، ص ۲۴۹.

منع گفت وگوهای محرمانه و گناه آلود

شأن نزول آیه های ۸ تا ۱۰ سوره مجادله

پس از آمدن پیامبر به مدینه، گروهی که از پیش روابطشان با یهودیان

تیره بود، به انگیزه تضعیف اسلام و ناکام گذاشتن پیامبر در اجرای برنامه هایش و ایجاد نومیدی و در نتیجه، پراکنده کردن مردم از پیرامون پیامبر، رفت و آمد خود را با یهودیان از سر گرفتند و بدین گونه تیرگی روابط نیز از میان رفت. آنان غیر از روابط پنهانی و توطئه آمیز، به قصد دهن کجی و بی اعتنایی به مسلمانان، در مکان های عمومی به هم نزدیک می شدند، گرم می گرفتند، در گوشی با هم حرف می زدند و زیر چشمی مسلمانان را نگاه می کردند؛ نگاهی تند و معنا دار که از آن بوی نفاق به مشام می رسید و مسلمانان را دچار تردید کرده بود. به ویژه مسلمانانی که یکی از افراد خانواده شان به جنگ رفته بود، بیش تر می هراسیدند؛ چون گمان می کردند که برای عزیزشان حادثه ای پیش آمده که از آن بی خبرند. این جنگ روانی که غم و اندوه مؤمنان را در پی داشت، به مراتب از نگرانی مقابله با دشمن بیرونی دشوارتر بود. منافقان که نقش ستون پنجم دشمن را ایفا می کردند، با شایعه سازی و دروغ پردازی، همواره مردم را در نگرانی و اضطراب نگه می داشتند و این پنهان کاری ها؛ یعنی در گوشی سخن گفتن و نگاه های نامفهوم عجیب و غریب، به آن دامن می زد. پیامبر آنان را از این کار نهی می کرد، ولی سودی نداشت و به کار خود ادامه می دادند. آیه های زیر نازل شد و آنان را به عذاب الهی وعده داد. در ادامه این برنامه روانی، برای تکمیل کردن حلقه دسیسه، گروهی از یهودیان نزد پیامبر آمده و به جای السلام علیک (درود برتو) گفتند سام علیک (مرگ برتو). پیامبر نیز در پاسخ فرمود:

و علیکم (یعنی بر شما باد). عایشه از این حرکت توهین آمیز یهودیان بسیار ناراحت شد و به آنان گفت: مرگ و غضب خدا بر شما باد. پیامبر به عایشه فرمود: مدارا کن و از خشونت و بدگویی بپرهیز. عایشه گفت: مگر نمی شنوی می گویند «مرگ برتو»؟ پیامبر فرمود: مگر تو نشنیدی که در جوابشان گفتم: علیکم. در این جا، به مناسبت دو داستان بالا، آیه های ۸ تا ۱۰ سوره مجادله نازل شد و آنان را به عذاب دوزخ تهدید کرد:

آیا کسانی را که از نجوا منع شده بودند، ندیدی که باز بدان چه از آن منع گردیده اند، بر می گردند و با همدیگر به [منظور] گناه و تعدی و سرپیچی از پیامبر محرمانه گفت و گو می کنند و چون به نزد تو آیند تو را بدان چه خدا به آن [شیوه] سلام نگفته سلام می دهند و در دل های خود می گویند: چرا به آن چه می گوییم خدا ما را عذاب نمی کند؟ جهنم برای آنان کافی است در آن درمی آیند و چه بد سرانجامی است «» ای کسانی که ایمان آورده اید چون با یکدیگر محرمانه گفت و گو می کنید به [قصد] گناه و تعدی و نافرمانی پیامبر با همدیگر محرمانه گفت و گو نکنید و به نیکوکاری و پرهیزگاری نجوا کنید و از خدایی که نزد او محشور خواهید گشت پروا دارید «» چنان نجوایی صرفا از [القاآت] شیطان است تا کسانی را که ایمان آورده اند، دل تنگ گرداند و[لی] جز به فرمان خدا هیچ آسیبی به آنان نمی رساند و مؤمنان باید به خدا اعتماد کنند «». (۱)

پاورقی:

(۱) مجمع البیان، ج ۹، ص ۲۴۹.

منع گفت وگوهای محرمانه و گناه آلود

شأن نزول آیه های ۸ تا ۱۰

پس از آمدن پیامبر به مدینه، گروهی که از پیش روابطشان با یهودیان تیره بود، به انگیزه تضعیف اسلام و ناکام گذاشتن پیامبر در اجرای برنامه هایش و ایجاد نومیدی و در نتیجه، پراکنده کردن مردم از پیرامون پیامبر، رفت و آمد خود را با یهودیان از سر گرفتند و بدین گونه تیرگی روابط نیز از میان رفت. آنان غیر از روابط پنهانی و توطئه آمیز، به قصد دهن کجی و بی اعتنایی به مسلمانان، در مکان های عمومی به هم نزدیک می شدند، گرم می گرفتند، در گوشی با هم حرف می زدند و زیر چشمی مسلمانان را نگاه می کردند؛ نگاهی تند و معنا دار که از آن بوی نفاق به مشام می رسید و مسلمانان را دچار تردید کرده بود. به ویژه مسلمانانی که یکی از افراد خانواده شان به جنگ رفته بود، بیش تر می هراسیدند؛ چون گمان می کردند که برای عزیزشان حادثه ای پیش آمده که از آن بی خبرند. این جنگ روانی که غم و اندوه مؤمنان را در پی داشت، به مراتب از نگرانی مقابله با دشمن بیرونی دشوارتر بود. منافقان که نقش ستون پنجم دشمن را ایفا می کردند، با شایعه سازی و دروغ پردازی، همواره مردم را در نگرانی و اضطراب نگه می داشتند و این پنهان کاری ها؛ یعنی در گوشی سخن گفتن و نگاه های نامفهوم عجیب و غریب، به آن دامن می زد. پیامبر آنان را از این کار نهی می کرد، ولی سودی نداشت و به کار خود ادامه می دادند. آیه های زیر نازل شد و آنان را به عذاب الهی وعده داد. در ادامه این برنامه روانی، برای تکمیل کردن حلقه دسیسه، گروهی از یهودیان نزد پیامبر آمده و به جای

السـلام علیک (درود برتو) گفتند سام علیک (مرگ برتو). پیامبر نیز در پاسخ فرمود: و علیکم (یعنی بر شما باد). عایشه از این حرکت توهین آمیز یهودیان بسـیار ناراحت شـد و به آنان گفت: مرگ و غضب خـدا بر شـما باد. پیامبر به عایشه فرمود: مدارا کن و از خشونت و بـدگویی بپرهیز. عایشه گفت: مگر نمی شـنوی می گوینـد «مرگ برتو»؟ پیامبر فرمود: مگر تو نشـنیدی که در جوابشان گفتم: علیکم. در این جا، به مناسبت دو داسـتان بالا، آیه های ۸ تا ۱۰ سوره مجادله نازل شـد و آنان را به عذاب دوزخ تهدید کرد:

آیا کسانی را که از نجوا منع شـده بودند، ندیدی که باز بدان چه از آن منع گردیده اند، بر می گردند و با همدیگر به [منظور] گناه و تعـدی و سـرپیچی از پیامبر محرمانه گفت و گو می کنند و چون به نزد تو آیند تو را بدان چه خدا به آن [شـیوه] سـلام نگفته سـلام می دهنـد و در دل های خود می گوینـد: چرا به آن چه می گوییم خـدا ما را عـذاب نمی کنـد؟ جهنم برای آنان کافی است در آن درمی آیند و چه بد سرانجامی است «» ای کسانی که ایمان آورده اید چون با یکدیگر محرمانه گفت و گو می کنیـد به [قصـد] گنـاه و تعـدی و نافرمانی پیامبر با همـدیگر محرمانه گفت و گو نکنیـد و به نیکوکاری و پرهیزگاری نجوا کنیـد و از خدایی که نزد او محشور خواهید گشت پروا دارید «» چنان نجوایی صـرفا از [القاآت] شـیطان است تا کسانی را که ایمان آورده اند، دل تنگ گرداند و[لی] جز به فرمان خدا هیچ آسیبی به آنان نمی رساند و مؤمنان باید به خدا اعتماد کنند «». (۱)

پاورقی:

(۱) مجمع البیان،

ج ۹، ص ۲۴۹.

احترام به پیش کسوتان در مجالس

شأن نزول آیه ۱۱ سوره مجادله

دل مسلمانان آکنده از عشق پیامبر بود. دوست داشتند همواره پیامبر را ببینند و از آبشار سخنان او، کویر دلشان را سیراب سازند. اگر پیامبر در مجلسی حاضر می شد، برای رسیدن به آن مکان از هم پیشی می گرفتند و از ساعت ها قبل برای خود جایی آماده می کردند تا از نزدیک چهره او را ببینند و افتخار نشستن در کنار پیامبر را نصیب خود کنند و از سخنان گهر بار حضرت نیز بهره ببرند. جمعه یکی از روزها پیامبر، در «صُفه» نشسته بود و جمعیت زیادی پیرامونش گرد آمده بودند و برای نشستن افراد تازه وارد جایی نبود. در این هنگام، گروهی از مجاهدان بدر که پیامبر برای آنان احترام فراوانی قایل بود، وارد شدند، ولی برای نشستن جایی نداشتند. آنان سلام کردند و پیش روی پیامبر سرپا ایستاده و منتظر جا بودند و هیچ کس جایش را به آنان نداد. این برخورد بر پیامبر گران آمد. به کسانی که اطراف او نشسته بودند، رو کرد و نام چند نفر را بر زبان آورد و به آنان فرمود: برخیزید. آنان نیز برخاستند. آن افراد از این خواست پیامبر ناراحت شدند. منافقان که از هر فرصت برای تضعیف پیامبر استفاده می کردند، گفتند: پیامبر رسم عدالت را رعایت نکرد و کسانی را که عاشقانه نزدیک او نشسته بودند، از خود رنجاند. در این هنگام، آیه ۱۱ سوره مجادله نازل شد و قسمتی از آداب نشستن در مجلس ها را برایشان شرح داد. این به خوبی نشان می دهد که قرآن برای این موضوع چه ارزشی قایل است

و هرگز اجازه نمی دهد آداب انسانی معاشرت، به سبب بی اعتنایی افراد زیر پا گذارده شود. پس نباید عده ای ناراحت شوند؛ چون گاه تازه واردها به سبب خستگی بسیار، کهولت سن یا احترام خاصی که دارند، برای نشستن سزاوارترند و حاضران نیز باید با ایثار این ادب اسلامی را رعایت کنند. ترجمه آیه ۱۱ سوره مجادله:

ای کسانی که ایمان آورده اید، چون به شما گفته شود: در مجالس جای باز کنید، پس جای باز کنید تا خدا برای شما گشایش حاصل کند و چون گفته شود: برخیزید، پس برخیزید تا خدا [رتبه] کسانی از شما را که گرویده و کسانی را که دانشمندند [بر حسب] درجات بلند گرداند و خدا به آن چه می کنید، آگاه است «». (۱)

پاورقی:

(۱) تفسیر روح المعانی، ج ۲۸، ص ۲۵.

محدودیت آفرینی برای ثروتمندان در دیدار با حاکم اسلامی

شأن نزول آیه های ۱۲ و ۱۳ سوره مجادله

گروهی از ثروتمندان که تنها به منافع خویش می اندیشیدند، بدون رعایت حال پیامبر، گاه و بی گاه نزد پیامبر آمده و با او نجوا می کردند. این کار علاوه بر هدر رفتن وقت گران بهای پیامبر، مایه نگرانی مستضعفان و امتیازی برای ثروتمندان بود.

پیامبر با این که ناراحت بود، ولی به روی خود نمی آورد و از این کار جلوگیری نمی کرد و آنان نیز این موضوع را درک نمی کردند و با سخنان بیهوده برای پیامبر مزاحمت ایجاد می کردند. در این جا، خداوند آیه ۱۲ سوره مجادله را نازل کرد و به آنان دستور داد که پیش از نجوا با پیامبر، صدقه ای به مستمندان بپردازند. این آزمونی برای ثروتمندان، کمکی به مستمندان و وسیله مؤثری برای کاهش این مزاحمت ها محسوب می شد. از سوی دیگر، دل بستگی

ثروتمنـدان به مـال دنیا را کاهش می داد و از کینه و ناراحتی نیازمنـدان نیز جلوگیری می کرد. هم چنین نوعی پاکیزگی برای محیـط فکری و اجتمـاعی مسـلمانان به ارمغان می آورد، ولی از آن جا که در صورت واجب شـدن دادن صـدقه پیش از نجوا، فقرا از طرح مسایـل مهم یـا نیازهـای خود در برابر پیـامبر محروم می شدنـد، این حکم مخصوص کسـانی شـد که تمکن مـالی داشتند.

جالب این که این دسـتور تأثیر شگفت آوری داشت و برای ثروتمندان آزمون جالبی شد و همگی جز یک نفر، از دادن صدقه و نجوا خودداری کردنـد. این جـا بود که مشـخص شـد در این نجواهـا مسایـل مهمی مطرح نمی شـد. بنـابراین، آیه بعـد نازل گردید و این حکم را نسخ کرد. دو آیه ۱۲ و ۱۳ سوره مجادله، دستور اجرا و لغو این حکم را شرح می دهد:

ای کسـانی که ایمـان آورده ایـد، هرگاه با پیامبر [خـدا] گفت و گوی محرمانه می کنیـد، پیش از گفت و گوی محرمانه خود صدقه ای تقدیم بدارید. این [کار] برای شما بهتر و پاکیزه تر است و اگر چیزی نیافتید، بدانید که خدا آمرزنده مهربان است «» آیا ترسـیدید که پیش از گفت و گوی محرمانه خود صدقه هایی تقدیم دارید و چون نکردید و خدا [هم] بر شما بخشود. پس نماز را بر پا دارید و زکات را بدهید و از خدا و پیامبر او فرمان برید، و خدا به آن چه می کنید، آگاه است «» (۱)

پاورقی:

(۱) مجمع البیان، ج ۹، ص ۲۵۲.

محدودیت آفرینی برای ثروتمندان در دیدار با حاکم اسلامی

شأن نزول آیه های ۱۲ و ۱۳ سوره مجادله

گروهی از ثروتمندان که تنها به منافع خویش می اندیشیدند، بدون رعایت حال پیامبر، گاه و بی گاه نزد پیامبر

آمـده و بـا او نجوا می کردنـد. این کـار علاـوه بر هـدر رفتن وقت گران بهـای پیـامبر، مایه نگرانی مستضـعفان و امتیازی برای ثروتمندان بود.

پیـامبر بـا این که نـاراحت بود، ولی به روی خود نمی آورد و از این کـار جلوگیری نمی کرد و آنـان نیز این موضوع را درک نمی کردنـد و با سـخنان بیهوده برای پیامبر مزاحمت ایجاد می کردند. در این جا، خداوند آیه ۱۲ سوره مجادله را نازل کرد و بـه آنـان دسـتور داد کـه پیش از نجوا بـا پیـامبر، صـدقه ای بـه مسـتمندان بپردازنـد. ایـن آزمـونی برای ثروتمنـدان، کمکی به مسـتمندان و وسـیله مؤثری برای کاهش این مزاحمت ها محسوب می شد. از سوی دیگر، دل بسـتگی ثروتمندان به مال دنیا را کـاهش می داد و از کینه و نـاراحتی نیازمنـدان نیز جلوگیری می کرد. هم چنین نوعی پاکیزگی برای محیط فکری و اجتماعی مسـلمانان به ارمغان می آورد، ولی از آن جا که در صورت واجب شـدن دادن صدقه پیش از نجوا، فقرا از طرح مسایل مهم یا نیازهای خود در برابر پیامبر محروم می شدند، این حکم مخصوص کسانی شد که تمکن مالی داشتند.

جالب این که این دسـتور تأثیر شگفت آوری داشت و برای ثروتمندان آزمون جالبی شد و همگی جز یک نفر، از دادن صدقه و نجوا خودداری کردنـد. این جـا بود که مشـخص شـد در این نجواهـا مسایـل مهمی مطرح نمی شـد. بنـابراین، آیه بعـد نازل گردید و این حکم را نسخ کرد. دو آیه ۱۲ و ۱۳ سوره مجادله، دستور اجرا و لغو این حکم را شرح می دهد:

ای کسـانی که ایمـان آورده ایـد، هرگاه با پیامبر [خـدا] گفت و گوی محرمانه می کنیـد، پیش از گفت و گوی محرمانه خود صدقه ای تقدیم بدارید. این [کار] برای شما بهتر

و پاکیزه تر است و اگر چیزی نیافتید، بدانید که خدا آمرزنده مهربان است « آیا ترسیدید که پیش از گفت و گوی محرمانه خود صدقه هایی تقدیم دارید و چون نکردید و خدا [هم] بر شما بخشود. پس نماز را بر پا دارید و زکات را بدهید و از خدا و پیامبر او فرمان برید، و خدا به آن چه می کنید، آگاه است » (۱)

پاورقی:

(۱) مجمع البیان، ج ۹، ص ۲۵۲.

اعراب آیات

{بِسْمِ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {اللَّهِ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر / فعل مقدّر یا محذوف / فاعل محذوف {الرَّحْمنِ} نعت تابع {الرَّحِیمِ} نعت تابع

{قَدْ} حرف تحقیق {سَمِعَ} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری {اللَّهُ} فاعل، مرفوع یا در محل رفع {قَوْلَ} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب {الَّتِی} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر {تُجادِلُکَ} فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهری یا تقدیری / (ک) ضمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به / فاعل، ضمیر مستتر (هی) در تقدیر {فِی} حرف جر {زَوْجِها} اسم مجرور یا در محل جر / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {وَتَشْتَکِی} (و) حرف عطف / فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (هی) در تقدیر {إِلَی} حرف جر {اللَّهِ} اسم مجرور یا در محل جر {وَاللَّهُ} (و) حرف عطف / مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {یَسْمَعُ} فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر / خبر در تقدیر یا محذوف یا در محل {تَحاوُرَکُما} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب / (ک) ضمیر

متصـل در محـل جر، مضـاف اليه {إِنَّ} حرف مشبه بالفعـل يـا حرف نفی ناسـخ {اللَّهَ} اسم إنّ، منصـوب يـا در محـل نصـب {سَمِيعٌ} خبر إنَّ، مرفوع يا در محل رفع {بَصِيرٌ} خبر إنَّ ثان (دوم)، مرفوع يا در محل رفع

{الَّذِينَ} مبتـدا، مرفوع يـا در محـل رفع {يُظـاهِرُونَ} فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضـمير متصل در محل رفع و فاعل {مِنْكُمْ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {مِنْ} حرف جر {نِسائِهِمْ} اسم مجرور يا در محل جر / (ه) ضـمير متصل در محل جر، مضاف اليه {ما} حرف مشـبه بالفعل يا حرف نفی ناسخ {هُنَّ} اسم ما، مرفوع يا در محل رفع {أُمَّهاتِهِمْ} خبر ما، منصوب يا در محل نصب / (ه) ضـمير متصل در محل جر، مضاف اليه / خبر برای (الذين) {إِنْ} حرف نفی غير عامل {أُمَّهاتُهُمْ} مبتدا، مرفوع يـا در محـل رفع / (ه) ضـمير متصـل در محـل جر، مضاف اليه {إِلَّا} حرف اسـتثنا {اللَّائِی} خبر، مرفوع يا در محل رفع {وَلَدْنَهُمْ} فعـل ماضـی، مبنی بر سـكون / نـائب فاعـل، مرفوع يـا در محـل رفع / (ه) ضـمير متصـل در محـل نصب، مفعولٌ به {وَإِنَّهُمْ} (و) حرف عطف / حرف مشبه بالفعل يا حرف نفی ناسخ / (ه) ضـمير متصل در محل نصب، اسم إنّ {لَيَقُولُونَ} (ل) حرف مزحلقه / فعـل مضـارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضـمير متصل در محل رفع و فاعل / خبر إنَّ محـذوف {مُنْكَراً} مفعولٌ به، منصوب يـا در محـل نصب {مِنَ} حرف جر {الْقَوْلِ} اسم مجرور يا در محل جر {وَزُوراً} (و) حرف عطف / معطوف تابع {وَإِنَّ} (و) حرف استيناف

/ حرف مشبه بالفعل یا حرف نفی ناسخ {اللَّهَ} اسم إنّ، منصوب یا در محل نصب {لَعَفُوٌّ} (ل) حرف مزحلقه / خبر إنَّ، مرفوع یا در محل رفع {غَفُورٌ} خبر إنَّ ثان (دوم)، مرفوع یا در محل رفع

{وَالَّذِينَ} (و) حرف عطف / مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {يُظاهِرُونَ} فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضـمیر متصل در محـل رفع و فاعـل {مِنْ} حرف جر {نِسائِهِمْ} اسم مجرور یـا در محـل جر / (ه) ضـمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {ثُمَّ} حرف عطف {يَعُودُونَ} فعـل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضـمیر متصل در محل رفع و فاعل {لِما} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {قالُوا} فعل ماضی، مبنی بر ضمه / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {فَتَحْرِيرُ} (ف) حرف زائد / خبر مقدّم محـذوف / مبتـدا مؤخّر {رَقَبَةٍ} مضـاف الیه، مجرور یا در محل جر / خبر برای (الـذین) {مِنْ} حرف جر {قَبْلِ} اسم مجرور یا در محل جر {أَنْ} حرف نصب {يَتَمَاسَّا} فعل مضارع، منصوب به حذف نون / (ا) ضـمیر متصل در محل رفع و فاعل {ذلِكُمْ} مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {تُوعَظُونَ} فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع، نائب فاعل / خبر در تقـدیر یـا محـذوف یا در محل {بِهِ} حرف جر و اسم بعـد از آن مجرور {وَاللَّهُ} (و) حرف استیناف / مبتـدا، مرفوع یا در محل رفع {بِمـا} حرف جر و اسم بعـد از آن مجرور {تَعْمَلُونَ} فعـل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضـمیر متصل در محل رفع و فاعل

{خَبِيرٌ} خبر، مرفوع یا در محل رفع

{فَمَنْ} (ف) حرف استیناف / اسم شرط جازم در محل رفع و مبتدا {لَمْ} حرف جزم {يَجِدْ} فعل مضارع، مجزوم به سکون / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر / خبر در تقدیر یا محذوف یا در محل {فَصِيَامُ} (ف) رابط جواب برای شرط / خبر مقدّم محذوف / مبتدا مؤخّر {شَهْرَيْنِ} مضاف اليه، مجرور یا در محل جر {مُتَتَابِعَيْنِ} نعت تابع {مِنْ} حرف جر {قَبْلِ} اسم مجرور یا در محل جر {أَنْ} حرف نصب {يَتَمَاسَّا} فعل مضارع، منصوب به حذف نون / (ا) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {فَمَنْ} (ف) حرف عطف / اسم شرط جازم در محل رفع و مبتدا {لَمْ} حرف جزم {يَسْتَطِعْ} فعل مضارع، مجزوم به سکون / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر / خبر در تقدیر یا محذوف یا در محل {فَإِطْعَامُ} (ف) رابط جواب برای شرط / خبر مقدّم محذوف / مبتدا مؤخّر {سِتِّينَ} مضاف اليه، مجرور یا در محل جر {مِسْكِيناً} تمییز، منصوب {ذَلِكَ} مبتدا، مرفوع یا در محل رفع / خبر در تقدیر یا محذوف یا در محل {لِتُؤْمِنُوا} (ل) حرف نصب / فعل مضارع، منصوب به حذف نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {بِاللَّهِ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {وَرَسُولِهِ} (و) حرف عطف / معطوف تابع / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف اليه {وَتِلْكَ} (و) حرف عطف / مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {حُدُودُ} خبر، مرفوع یا در محل رفع {اللَّهِ} مضاف اليه، مجرور یا در محل جر {وَلِلْكَافِرِينَ} (و) حرف عطف / حرف جر و اسم

بعد از آن مجرور / خبر مقدّم محذوف {عَذابٌ} مبتدا مؤخّر {أَلِيمٌ} نعت تابع

{إِنَّ} حرف مشبه بالفعل یا حرف نفی ناسخ {الَّذِينَ} اسم إنّ، منصوب یا در محل نصب {يُحَادُّونَ} فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {اللَّهَ} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب {وَرَسُولَهُ} (و) حرف عطف / معطوف تابع / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف اليه {كُبِتُوا} فعل ماضی، مبنی بر ضمه / (و) ضمیر متصل در محل رفع، نائب فاعل / خبر إنَّ محذوف {كَما} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {كُبِتَ} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری {الَّذِينَ} نائب فاعل، مرفوع یا در محل رفع {مِنْ} حرف جر {قَبْلِهِمْ} اسم مجرور یا در محل جر / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف اليه {وَقَدْ} (و) حاليه / حرف تحقيق {أَنْزَلْنا} فعل ماضی، مبنی بر سکون / (نا) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {آياتٍ} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب {بَيِّناتٍ} نعت تابع {وَلِلْكافِرِينَ} (و) حرف عطف / حرف جر و اسم بعد از آن مجرور / خبر مقدّم محذوف {عَذابٌ} مبتدا مؤخّر {مُهِينٌ} نعت تابع

{يَوْمَ} ظرف یا مفعولٌ فيه، منصوب یا در محل نصب {يَبْعَثُهُمُ} فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهری یا تقدیری / (ه) ضمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به {اللَّهُ} فاعل، مرفوع یا در محل رفع {جَمِيعاً} حال، منصوب {فَيُنَبِّئُهُمْ} (ف) حرف عطف / فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهری یا تقدیری / (ه) ضمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر {بِما}

حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {عَمِلُوا} فعل ماضی، مبنی بر ضمه / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {أَحْصاهُ} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / (ه) ضمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به {اللَّهُ} فاعل، مرفوع یا در محل رفع {وَنَسُوهُ} (و) حرف عطف / فعل ماضی، مبنی بر ضمه / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل / (ه) ضمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به {وَاللَّهُ} (و) حرف استیناف / مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {عَلى} حرف جر {كُلِّ} اسم مجرور یا در محل جر {شَيْءٍ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر {شَهِيدٌ} خبر، مرفوع یا در محل رفع

{أَلَمْ} همزه (أ) حرف استفهام / حرف جر {تَرَ} فعل مضارع مجزوم به حذف حرف عله (ی) / فاعل، ضمیر مستتر (أنت) در تقدیر {أَنَّ} حرف مشبه بالفعل یا حرف نفی ناسخ {اللَّهَ} اسم إنّ، منصوب یا در محل نصب {يَعْلَمُ} فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر / خبر إنَّ محذوف {ما} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب {فِي} حرف جر {السَّماواتِ} اسم مجرور یا در محل جر {وَما} (و) حرف عطف / معطوف تابع {فِي} حرف جر {الْأَرْضِ} اسم مجرور یا در محل جر {ما} حرف نفی غیر عامل {يَكُونُ} فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهری یا تقدیری {مِنْ} حرف جر زائد {نَجْوى} فاعل، مرفوع یا در محل رفع {ثَلاثَةٍ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر {إِلَّا} حرف استثنا {هُوَ} مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {رابِعُهُمْ} خبر، مرفوع یا در محل

رفع / (ه) ضـمیر متصـل در محـل جر، مضاف الیه {وَلا} (و) حرف عطف / حرف نفی غیر عامل {خَمْسَهٍ} معطوف تابع {إِلاَّ} حرف استثنا {هُوَ} مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {سادِسُهُمْ} خبر، مرفوع یا در محل رفع / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {وَلا ـ} (و) حرف عطف / حرف نفی غیر عامل {أَدْنی} معطوف تابع {مِنْ} حرف جر {ذلِکَ} اسم مجرور یا در محل جر {وَلا ـ} (و) حرف عطف / حرف نفی غیر عامـل {أَکْثَرَ} معطوف تـابع {إِلاَّ ـ} حرف اسـتثنا {هُوَ} مبتـدا، مرفوع یا در محل رفع {مَعَهُمْ} ظرف یا مفعولٌ فیه، منصوب یا در محل نصب / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {أَیْنَ} ظرف یا مفعولٌ فیه، منصوب یـا در محل نصب / خبر در تقـدیر یا محـذوف یا در محل {ما} مبتـدا مؤخّر {کانُوا} فعل ماضـی، مبنی بر ضـمه / (و) ضمیر متصـل در محـل رفع و فاعـل {ثُمَّ} حرف عطف {یُنَبِّئُهُمْ} فعـل مضارع، مرفوع به ضـمه ظاهری یا تقـدیری / (ه) ضـمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به / فاعل، ضـمیر مسـتتر (هو) در تقـدیر {بِما} حرف جر و اسم بعـد از آن مجرور {عَمِلُوا} فعل ماضـی، مبنی بر ضـمه / (و) ضـمیر متصل در محل رفع و فاعل {یَوْمَ} ظرف یا مفعولٌ فیه، منصوب یا در محل نصب {الْقِیامَهِ} مضـاف الیه، مجرور یـا در محـل جر {إِنَّ} حرف مشبه بالفعـل یا حرف نفی ناسـخ {اللَّهَ} اسم إنّ، منصوب یا در محل نصـب {بِکُلِّ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {شَیْءٍ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر {عَلِیمٌ} خبر إنَّ، مرفوع

یا در محل رفع

{أَلَمْ} همزه (أ) حرف استفهام / حرف جزم {تَرَ} فعل مضارع مجزوم به حذف حرف عله (ی) / فاعل، ضمیر مستتر (أنت) در تقدیر {إِلَی} حرف جر {الَّذِینَ} اسم مجرور یا در محل جر {نُهُوا} فعل ماضی، مبنی بر ضمه / (و) ضمیر متصل در محل رفع، نائب فاعل {عَنِ} حرف جر {النَّجْوی} اسم مجرور یا در محل جر {ثُمَّ} حرف عطف {یَعُودُونَ} فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {لِما} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {نُهُوا} فعل ماضی، مبنی بر ضمه / (و) ضمیر متصل در محل رفع، نائب فاعل {عَنْهُ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {وَیَتَناجَوْنَ} (و) حرف عطف / فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {بِالْإِثْمِ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {وَالْعُدْوانِ} (و) حرف عطف / معطوف تابع {وَمَعْصِیَتِ} (و) حرف عطف / معطوف تابع {الرَّسُولِ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر {وَإِذا} (و) حرف عطف / ظرف یا مفعولٌ فیه، منصوب یا در محل نصب {جاؤُكَ} فعل ماضی، مبنی بر ضمه / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل / (ک) ضمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به {حَیَّوْكَ} فعل ماضی، مبنی بر ضمه / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل / (ک) ضمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به {بِما} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {لَمْ} حرف جزم {یُحَیِّكَ} فعل مضارع مجزوم به حذف حرف عله (ی) / (ک) ضمیر متصل در محل نصب،

مفعولٌ به {بِهِ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {اللَّهُ} فاعل، مرفوع یا در محل رفع {وَيَقُولُونَ} (و) حرف عطف / فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {فِي} حرف جر {أَنْفُسِهِمْ} اسم مجرور یا در محل جر / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {لَوْلا} حرف تحضیض {يُعَذِّبُنَا} فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهری یا تقدیری / (نا) ضمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به {اللَّهُ} فاعل، مرفوع یا در محل رفع {بِما} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {نَقُولُ} فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (نحن) در تقدیر {حَسْبُهُمْ} مبتدا، مرفوع یا در محل رفع / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {جَهَنَّمُ} خبر، مرفوع یا در محل رفع {يَصْلَوْنَها} فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل / (ه) ضمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به {فَبِئْسَ} (ف) حرف استیناف / فعل ماضی جامد برای انشاء ذم {الْمَصِيرُ} فاعل، مرفوع یا در محل رفع

{يا} (یا) حرف ندا {أَيُّهَا} منادا، منصوب یا در محل نصب / (ها) حرف تنبیه {الَّذِينَ} عطف بیان تابع {آمَنُوا} فعل ماضی، مبنی بر ضمه / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {إِذا} ظرف یا مفعولٌ فیه، منصوب یا در محل نصب {تَناجَيْتُمْ} فعل ماضی، مبنی بر سکون / (ت) ضمیر متصل، در محل رفع و فاعل {فَلا} (ف) رابط جواب برای شرط / حرف جزم {تَتَناجَوْا} فعل مضارع مجزوم به حذف نون / (و) ضمیر متصل در

محل رفع و فاعل {بِالْإِثْمِ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {وَالْعُدْوانِ} (و) حرف عطف / معطوف تابع {وَمَعْصِيَتِ} (و) حرف عطف / معطوف تابع {الرَّسُولِ} مضاف اليه، مجرور يا در محل جر {وَتَناجَوْا} (و) حرف عطف / فعل امر، مبنی بر حذف نون / (و) ضمير متصل در محل رفع و فاعل {بِالْبِرِّ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {وَالتَّقْوى} (و) حرف عطف / معطوف تابع {وَاتَّقُوا} (و) حرف عطف / فعل امر، مبنی بر حذف نون / (و) ضمير متصل در محل رفع و فاعل {اللَّهَ} مفعولٌ به، منصوب يا در محل نصب {الَّذِی} نعت تابع {إِلَيْهِ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {تُحْشَرُونَ} فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمير متصل در محل رفع، نائب فاعل

{إِنَّمَا} حرف مكفوف (كافّه و مكفوفه) {النَّجْوى} مبتدا، مرفوع يا در محل رفع {مِنَ} حرف جر {الشَّيْطانِ} اسم مجرور يا در محل جر / خبر در تقدير يا محذوف يا در محل {لِيَحْزُنَ} (ل) حرف نصب / فعل مضارع، منصوب به فتحه ظاهری يا تقديری / فاعل، ضمير مستتر (هو) در تقدير {الَّذِينَ} مفعولٌ به، منصوب يا در محل نصب {آمَنُوا} فعل ماضی، مبنی بر ضمه / (و) ضمير متصل در محل رفع و فاعل {وَلَيْسَ} (و) حاليه / فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری يا تقديری / اسم ليس، ضمير مستتر (هو) در تقدير {بِضارِّهِمْ} (ب) حرف جر زائد / خبر ليس، منصوب يا در محل نصب / (ه) ضمير متصل در محل جر، مضاف اليه {شَيْئاً} مفعول مطلق يا نائب مفعول، منصوب {إِلَّا} حرف استثنا {بِإِذْنِ} حرف

جر و اسم بعد از آن مجرور {اللَّهِ} مضاف اليه، مجرور يا در محل جر {وَعَلَى} (و) حرف عطف / حرف جر {اللَّهِ} اسم مجرور يا در محل جر {فَلْيَتَوَكَّلِ} (ف) رابط جواب براى شرط / (ل) امر / فعل مضارع، مجزوم به سكون {الْمُؤْمِنُونَ} فاعل، مرفوع يا در محل رفع

{يا} (يا) حرف ندا {أَيُّهَا} منادا، منصوب يا در محل نصب / (ها) حرف تنبيه {الَّذِينَ} عطف بيان تابع {آمَنُوا} فعل ماضى، مبنى بر ضمه / (و) ضمير متصل در محل رفع و فاعل {إِذا} ظرف يا مفعولٌ فيه، منصوب يا در محل نصب {قِيلَ} فعل ماضى، مبنى بر فتحه ظاهرى يا تقديرى {لَكُمْ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {تَفَسَّحُوا} فعل امر، مبنى بر حذف نون / (و) ضمير متصل در محل رفع و فاعل / نائب فاعل محذوف {فِي} حرف جر {الْمَجالِسِ} اسم مجرور يا در محل جر {فَافْسَحُوا} (ف) رابط جواب براى شرط / فعل امر، مبنى بر حذف نون / (و) ضمير متصل در محل رفع و فاعل {يَفْسَحِ} فعل مضارع، مجزوم به سكون {اللَّهُ} فاعل، مرفوع يا در محل رفع {لَكُمْ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {وَإِذا} (و) حرف عطف / ظرف يا مفعولٌ فيه، منصوب يا در محل نصب {قِيلَ} فعل ماضى، مبنى بر فتحه ظاهرى يا تقديرى {انْشُزُوا} فعل امر، مبنى بر حذف نون / (و) ضمير متصل در محل رفع و فاعل / نائب فاعل محذوف {فَانْشُزُوا} (ف) رابط جواب براى شرط / فعل امر، مبنى بر حذف نون / (و) ضمير متصل در محل رفع و فاعل {يَرْفَعِ} فعل مضارع، مجزوم

به سکون {اللَّهُ} فاعل، مرفوع یا در محل رفع {الَّذِينَ} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب {آمَنُوا} فعل ماضی، مبنی بر ضمه / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {مِنْكُمْ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {وَالَّذِينَ} (و) حرف عطف / معطوف تابع {أُوتُوا} فعل ماضی، مبنی بر ضمه / (و) ضمیر متصل در محل رفع، نائب فاعل {الْعِلْمَ} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب {دَرَجاتٍ} مفعول مطلق یا نائب مفعول، منصوب {وَاللَّهُ} (و) حرف استیناف / مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {بِما} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {تَعْمَلُونَ} فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {خَبِيرٌ} خبر، مرفوع یا در محل رفع

{یا} (یا) حرف ندا {أَيُّهَا} منادا، منصوب یا در محل نصب / (ها) حرف تنبیه {الَّذِينَ} عطف بیان تابع {آمَنُوا} فعل ماضی، مبنی بر ضمه / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {إِذا} ظرف یا مفعولٌ فیه، منصوب یا در محل نصب {ناجَيْتُمُ} فعل ماضی، مبنی بر سکون / (ت) ضمیر متصل، در محل رفع و فاعل {الرَّسُولَ} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب {فَقَدِّمُوا} (ف) رابط جواب برای شرط / فعل امر، مبنی بر حذف نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {بَيْنَ} ظرف یا مفعولٌ فیه، منصوب یا در محل نصب {يَدَيْ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر {نَجْواكُمْ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر / (ك) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {صَدَقَةً} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب {ذلِكَ} مبتدا، مرفوع

یـا در محـل رفع {خَيْرٌ} خـبر، مرفوع یـا در محـل رفع {لَكُمْ} حرف جر و اسم بعـد از آن مجرور {وَأَطْهَرُ} (و) حرف عطف / معطوف تابع {فَإِنْ} (ف) حرف عطف / حرف شرط جازم {لَمْ} حرف جزم {تَجِدُوا} فعل مضارع مجزوم به حذف نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {فَإِنَّ} (ف) رابط جواب برای شـرط / حرف مشبه بالفعل یا حرف نفی ناسخ {اللَّهَ} اسم إنّ، منصوب یا در محل نصب {غَفُورٌ} خبر إنَّ، مرفوع یا در محل رفع {رَحِيمٌ} خبر إنَّ ثان (دوم)، مرفوع یا در محل رفع

{أَأَشْفَقْتُمْ} همزه (أ) حرف استفهام / فعل ماضی، مبنی بر سکون / (ت) ضمیر متصل، در محل رفع و فاعل {أَنْ} حرف نصب {تُقَدِّمُوا} فعل مضارع، منصوب به حـذف نون / (و) ضـمیر متصل در محل رفع و فاعل {بَيْنَ} ظرف یا مفعولٌ فیه، منصوب یا در محل نصب {يَدَيْ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر {نَجْواكُمْ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر / (ك) ضـمیر متصل در محـل جر، مضـاف الیه {صَدَقاتٍ} مفعولٌ به، منصوب یـا در محـل نصب {فَإِذْ} (ف) حرف استیناف / ظرف یا مفعولٌ فیه، منصوب یا در محل نصب {لَمْ} حرف جزم {تَفْعَلُوا} فعل مضارع مجزوم به حذف نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {وَتابَ} (و) حرف اعتراض / فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری {اللَّهُ} فاعل، مرفوع یا در محل رفع {عَلَيْكُمْ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {فَأَقِيمُوا} (ف) رابط جواب برای شرط / فعل امر، مبنی بر حذف نون / (و) ضمیر متصل در

محل رفع و فاعل {الصَّلاةَ} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب {وَآتُوا} (و) حرف عطف / فعل امر، مبنی بر حذف نون / (و) ضمیر متصـل در محـل رفع و فاعل {الزَّكاةَ} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب {وَأَطِيعُوا} (و) حرف عطف / فعل امر، مبنی بر حذف نون / (و) ضـمیر متصل در محل رفع و فاعل {اللَّهَ} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب {وَرَسُولَهُ} (و) حرف عطف / معطوف تـابع / (ه) ضـمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {وَاللَّهُ} (و) حرف استیناف / مبتـدا، مرفوع یا در محل رفع {خَبِيرٌ} خبر، مرفوع یا در محل رفع {بِما} حرف جر و اسم بعـد از آن مجرور {تَعْمَلُونَ} فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضـمیر متصل در محل رفع و فاعل

{أَلَمْ} همزه (أ) حرف استـفهام / حرف جزم {تَرَ} فعل مضارع مجزوم به حذف حرف عله (ی) / فاعل، ضمیر مستتر (أنت) در تقدیر {إِلَى} حرف جر {الَّذِينَ} اسم مجرور یا در محل جر {تَوَلَّوْا} فعل ماضی، مبنی بر ضمه / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {قَوْماً} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب {غَضِبَ} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری {اللَّهُ} فاعل، مرفوع یا در محل رفع {عَلَيْهِمْ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {ما} حرف مشـبه بالفعل یا حرف نفی ناسخ {هُمْ} اسم ما، مرفوع یـا در محل رفع {مِنْكُمْ} حرف جر و اسم بعـد از آن مجرور / خبر ما محـذوف {وَلا} (و) حرف عطف / حرف نفی غیر عامل {مِنْهُمْ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور

{وَيَحْلِفُونَ} (و) حرف عطف / فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمير متصل در محل رفع و فاعل {عَلَى} حرف جر {الْكَذِبِ} اسم مجرور يا در محل جر {وَهُمْ} (و) حاليه / مبتدا، مرفوع يا در محل رفع {يَعْلَمُونَ} فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمير متصل در محل رفع و فاعل / خبر در تقدير يا محذوف يا در محل

{أَعَدَّ} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری يا تقديری {اللَّهُ} فاعل، مرفوع يا در محل رفع {لَهُمْ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {عَذاباً} مفعولٌ به، منصوب يا در محل نصب {شَدِيداً} نعت تابع {إِنَّهُمْ} حرف مشبه بالفعل يا حرف نفی ناسخ / (ه) ضمير متصل در محل نصب، اسم إنّ {ساءَ} فعل ماضی جامد برای انشاء ذم {ما} فاعل، مرفوع يا در محل رفع / خبر إنَّ محذوف {كانُوا} فعل ماضی، مبنی بر ضمه / (و) ضمير متصل در محل رفع، اسم كان {يَعْمَلُونَ} فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمير متصل در محل رفع و فاعل / خبر كان، محذوف يا در تقدير

{اتَّخَذُوا} فعل ماضی، مبنی بر ضمه / (و) ضمير متصل در محل رفع و فاعل {أَيْمانَهُمْ} مفعولٌ به، منصوب يا در محل نصب / (ه) ضمير متصل در محل جر، مضاف اليه {جُنَّةً} مفعولٌ به ثان (دوم)، منصوب يا در محل نصب {فَصَدُّوا} (ف) حرف عطف / فعل ماضی، مبنی بر ضمه / (و) ضمير متصل در محل رفع و فاعل {عَنْ} حرف جر {سَبِيلِ} اسم مجرور يا در محل جر {اللَّهِ} مضاف اليه، مجرور يا در محل جر {فَلَهُمْ} (ف) حرف عطف

/ حرف جر و اسم بعد از آن مجرور / خبر مقدّم محذوف {عَذابٌ} مبتدا مؤخّر {مُهِينٌ} نعت تابع

{لَنْ} حرف مشبه بالفعل یا حرف نفی ناسخ {تُغْنِيَ} فعل مضارع، منصوب به فتحه ظاهری یا تقدیری {عَنْهُمْ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {أَمْوالُهُمْ} فاعل، مرفوع یا در محل رفع / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {وَلا} (و) حرف عطف / حرف نفی غیر عامل {أَوْلادُهُمْ} معطوف تابع / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {مِنَ} حرف جر {اللَّهِ} اسم مجرور یا در محل جر {شَيْئاً} مفعول مطلق یا نائب مفعول، منصوب {أُولئِكَ} مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {أَصْحابُ} خبر، مرفوع یا در محل رفع {النَّارِ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر {هُمْ} مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {فِيها} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {خالِدُونَ} خبر، مرفوع یا در محل رفع

{يَوْمَ} ظرف یا مفعولٌ فیه، منصوب یا در محل نصب {يَبْعَثُهُمُ} فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهری یا تقدیری / (ه) ضمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به {اللَّهُ} فاعل، مرفوع یا در محل رفع {جَمِيعاً} حال، منصوب {فَيَحْلِفُونَ} (ف) حرف عطف / فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {لَهُ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {كَما} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {يَحْلِفُونَ} فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {لَكُمْ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {وَيَحْسَبُونَ} (و) حالیه / فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و)

ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {أَنَّهُمْ} حرف مشبه بالفعل یا حرف نفی ناسخ / (ه) ضمیر متصل در محل نصب، اسم أنّ {عَلى} حرف جر {شَيْءٍ} اسم مجرور یا در محل جر / خبر أنَّ محذوف {أَلا} حرف تنبیه {إِنَّهُمْ} حرف مشبه بالفعل یا حرف نفی ناسخ / (ه) ضمیر متصل در محل نصب، اسم إنّ {هُمُ} ضمیر فصل بدون محل {الْكاذِبُونَ} خبر إنَّ، مرفوع یا در محل رفع

{اسْتَحْوَذَ} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری {عَلَيْهِمُ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {الشَّيْطانُ} فاعل، مرفوع یا در محل رفع {فَأَنْساهُمْ} (ف) حرف عطف / فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / (ه) ضمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر {ذِكْرَ} مفعولٌ به ثان (دوم)، منصوب یا در محل نصب {اللَّهِ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر {أُولئِكَ} مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {حِزْبُ} خبر، مرفوع یا در محل رفع {الشَّيْطانِ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر {أَلا} حرف تنبیه {إِنَّ} حرف مشبه بالفعل یا حرف نفی ناسخ {حِزْبَ} اسم إنّ، منصوب یا در محل نصب {الشَّيْطانِ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر {هُمُ} ضمیر فصل بدون محل {الْخاسِرُونَ} خبر إنَّ، مرفوع یا در محل رفع

{إِنَّ} حرف مشبه بالفعل یا حرف نفی ناسخ {الَّذِينَ} اسم إنّ، منصوب یا در محل نصب {يُحَادُّونَ} فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {اللَّهَ} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب {وَرَسُولَهُ} (و) حرف عطف / معطوف تابع / (ه) ضمیر متصل در

محل جر، مضاف اليه {أَولَئِكَ} مبتدا، مرفوع يا در محل رفع {فِى} حرف جر {الْأَذَلِّينَ} اسم مجرور يا در محل جر / خبر در تقدير يا محذوف يا در محل / خبر إنَّ محذوف

{كَتَبَ} فعل ماضى، مبنى بر فتحه ظاهرى يا تقديرى {اللَّهُ} فاعل، مرفوع يا در محل رفع {لَأَغْلِبَنَّ} (ل) حرف قسم / فعل مضارع، مبنى بر فتحه / نون تأكيد ثقليه / فاعل، ضمير مستتر (أنا) در تقدير {أَنَا} توكيد تابع {وَرُسُلِى} (و) حرف عطف / معطوف تابع / (ى) ضمير متصل در محل جر، مضاف اليه {إِنَّ} حرف مشبه بالفعل يا حرف نفى ناسخ {اللَّهَ} اسم إنّ، منصوب يا در محل نصب {قَوِيٌّ} خبر إنَّ، مرفوع يا در محل رفع {عَزِيزٌ} خبر إنَّ ثان (دوم)، مرفوع يا در محل رفع

{لا} حرف نفى غير عامل {تَجِدُ} فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهرى يا تقديرى / فاعل، ضمير مستتر (أنت) در تقدير {قَوْماً} مفعولٌ به، منصوب يا در محل نصب {يُؤْمِنُونَ} فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمير متصل در محل رفع و فاعل {بِاللَّهِ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {وَالْيَوْمِ} (و) حرف عطف / معطوف تابع {الْآخِرِ} نعت تابع {يُوادُّونَ} فعل مضارع، مرفوع به ثبوت نون / (و) ضمير متصل در محل رفع و فاعل {مَنْ} مفعولٌ به، منصوب يا در محل نصب {حَادَّ} فعل ماضى، مبنى بر فتحه ظاهرى يا تقديرى / فاعل، ضمير مستتر (هو) در تقدير {اللَّهَ} مفعولٌ به، منصوب يا در محل نصب {وَرَسُولَهُ} (و) حرف عطف / معطوف تابع / (ه) ضمير متصل در محل جر، مضاف اليه {وَلَوْ} (و) حاليه / حرف

شرط غیر جازم {كانُوا} فعل ماضی، مبنی بر ضمه / (و) ضمیر متصل در محل رفع، اسم کان {آباءَهُمْ} خبر کان، منصوب یا در محل نصب / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {أَوْ} حرف عطف {أَبْناءَهُمْ} معطوف تابع / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {أَوْ} حرف عطف {إِخْوانَهُمْ} معطوف تابع / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {أَوْ} حرف عطف {عَشِيرَتَهُمْ} معطوف تابع / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {أُولئِكَ} مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {كَتَبَ} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر / خبر در تقدیر یا محذوف یا در محل {فِي} حرف جر {قُلُوبِهِمُ} اسم مجرور یا در محل جر / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {الْإِيمانَ} مفعولٌ به، منصوب یا در محل نصب {وَأَيَّدَهُمْ} (و) حرف عطف / فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری / (ه) ضمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر {بِرُوحٍ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {مِنْهُ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {وَيُدْخِلُهُمْ} (و) حرف عطف / فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهری یا تقدیری / (ه) ضمیر متصل در محل نصب، مفعولٌ به / فاعل، ضمیر مستتر (هو) در تقدیر {جَنَّاتٍ} ظرف یا مفعولٌ فیه، منصوب یا در محل نصب {تَجْرِي} فعل مضارع، مرفوع به ضمه ظاهری یا تقدیری {مِنْ} حرف جر {تَحْتِهَا} اسم مجرور یا در محل جر / (ه) ضمیر متصل در محل جر، مضاف الیه {الْأَنْهارُ} فاعل،

مرفوع یا در محل رفع {خالِدِینَ} حال، منصوب {فِیها} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {رَضِیَ} فعل ماضی، مبنی بر فتحه ظاهری یا تقدیری {اللَّهُ} فاعل، مرفوع یا در محل رفع {عَنْهُمْ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {وَرَضُوا} (و) حرف عطف / فعل ماضی، مبنی بر ضمه / (و) ضمیر متصل در محل رفع و فاعل {عَنْهُ} حرف جر و اسم بعد از آن مجرور {أُولئِکَ} مبتدا، مرفوع یا در محل رفع {حِزْبُ} خبر، مرفوع یا در محل رفع {اللَّهِ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر {أَلا} حرف تنبیه {إِنَّ} حرف مشبه بالفعل یا حرف نفی ناسخ {حِزْبَ} اسم إنّ، منصوب یا در محل نصب {اللَّهِ} مضاف الیه، مجرور یا در محل جر {هُمُ} ضمیر فصل بدون محل {الْمُفْلِحُونَ} خبر إنَّ، مرفوع یا در محل رفع

آوانگاری قرآن

.Bismi Allahi alrrahmani alrraheemi

Qad samiAAa Allahu qawla allatee tujadiluka fee zawjiha watashtakee ila Allahi.۱ waAllahu yasmaAAu tahawurakuma inna Allaha sameeAAun baseerun

Allatheena yuthahiroona minkum min nisa-ihim ma hunna ommahatihim in.۲ ommahatuhum illa alla-ee waladnahum wa-innahum layaqooloona munkaran mina alqawli wazooran wa-inna Allaha laAAafuwwun ghafoorun

Waallatheena yuthahiroona min nisa-ihim thumma yaAAoodoona lima qaloo.۳ fatahreeru raqabatin min qabli an yatamassa thalikum tooAAathoona bihi waAllahu bima taAAmaloona khabeerun

Faman lam yajid fasiyamu shahrayni mutatabiAAayni min qabli an yatamassa faman.۴ lam yastatiAA fa-itAAamu sitteena miskeenan thalika litu/minoo biAllahi warasoolihi watilka hudoodu Allahi walilkafireena AAathabun aleemun

Inna allatheena yuhaddoona Allaha warasoolahu kubitoo kama kubita allatheena.۵ min qablihim waqad anzalna ayatin bayyinatin walilkafireena AAathabun muheenun

Yawma yabAAathuhumu Allahu jameeAAan fayunabbi-ohum bima AAamiloo ahsahu .۶ Allahu wanasoohu waAllahu AAala kulli

shay-in shaheedun

Alam tara anna Allaha yaAAlamu ma fee alssamawati wama fee al-ardi ma yakoonu.٧
min najwa thalathatin illa huwa rabiAAuhum wala khamsatin illa huwa sadisuhum
wala adna min thalika wala akthara illa huwa maAAahum ayna ma kanoo thumma
yunabbi-ohum bima AAamiloo yawma alqiyamati inna Allaha bikulli shay-in
AAaleemun

Alam tara ila allatheena nuhoo AAani alnnajwa thumma yaAAoodoona lima nuhoo.٨
AAanhu wayatanajawna bial-ithmi waalAAudwani wamaAAsiyati alrrasooli wa-itha
jaooka hayyawka bima lam yuhayyika bihi Allahu wayaqooloona fee anfusihim lawla
yuAAaththibuna Allahu bima naqoolu hasbuhum jahannamu yaslawnaha fabi/sa
almaseeru

Ya ayyuha allatheena amanoo itha tanajaytum fala tatanajaw bial-ithmi.٩
waalAAudwani wamaAAsiyati alrrasooli watanajaw bialbirri waalttaqwa waittaqoo
Allaha allathee ilayhi tuhsharoona

Innama alnnajwa mina alshshaytani liyahzuna allatheena amanoo walaysa.١٠
bidarrihim shay-an illa bi-ithni Allahi waAAala Allahi falyatawakkali almu/minoona

Ya ayyuha allatheena amanoo itha qeela lakum tafassahoo fee almajalisi faifsahoo.١١
yafsahi Allahu lakum wa-itha qeela onshuzoo faonshuzoo yarfaAAi Allahu allatheena
amanoo minkum waallatheena ootoo alAAilma darajatin waAllahu bima taAAmaloona
khabeerun

Ya ayyuha allatheena amanoo itha najaytumu alrrasoola faqaddimoo bayna yaday.١٢
najwakum sadaqatan thalika khayrun lakum waatharu fa-in lam tajidoo fa-inna
Allaha ghafoorun raheemun

Aashfaqtum an tuqaddimoo bayna yaday najwakum sadaqatin fa-ith lam tafAAaloo.١٣
wataba Allahu AAalaykum faaqeemoo alssalata waatoo alzzakata waateeAAoo Allaha
warasoolahu waAllahu khabeerun bima taAAmaloona

Alam tara ila allatheena tawallaw qawman ghadiba Allahu AAalayhim ma hum.١٤

minkum wala minhum wayahlifoona AAala alkathibi wahum yaAAlamoona

aAAadda Allahu lahum AAathaban shadeedan innahum saa ma kanoo.١٥
yaAAmaloona

Ittakhathoo aymanahum junnatan fasaddoo AAan sabeeli Allahi falahum.١٦
AAathabun muheenun

Lan tughniya AAanhum amwaluhum wala awladuhum mina Allahi shay-an ola-ika.١٧
as-habu alnnari hum feeha

khalidoona

۱۸. Yawma yabAAathuhumu Allahu jameeAAan fayahlifoona lahu kama yahlifoona lakum wayahsaboona annahum AAala shay-in ala innahum humu alkathiboona

۱۹. Istahwatha AAalayhimu alshshaytanu faansahum thikra Allahi ola-ika hizbu alshshaytani ala inna hizba alshshaytani humu alkhasiroona

۲۰. Inna allatheena yuhaddoona Allaha warasoolahu ola-ika fee al-athalleena

۲۱. Kataba Allahu laaghlibanna ana warusulee inna Allaha qawiyyun AAazeezun

۲۲. La tajidu qawman yu/minoona biAllahi waalyawmi al-akhiri yuwaddoona man hadda Allaha warasoolahu walaw kanoo abaahum aw abnaahum aw ikhwanahum aw AAasheeratahum ola-ika kataba fee quloobihimu al-eemana waayyadahum biroohin minhu wayudkhiluhum jannatin tajree min tahtiha al-anharu khalideena feeha radiya Allahu AAanhum waradoo AAanhu ola-ika hizbu Allahi ala inna hizba Allahi humu almuflihoona

ترجمه سوره

ترجمه فارسی استاد فولادوند

به نام خداوند رحمتگر مهربان

خدا گفتار [زنی را که در باره شوهرش با تو گفتگو و به خدا شکایت می کرد شنید؛ و خدا گفتگوی شما را می شنود، زیرا خدا شنوای بیناست. (۱)

از میان شما کسانی که زنانشان را «ظهار» می کنند [و می گویند: پشت تو چون پشت مادر من است آنان مادرانشان نیستند. مادران آنها تنها کسانی اند که ایشان را زاده اند، و قطعاً آنها سخنی زشت و باطل می گویند، و[لی خدا مسلماً درگذرنده آمرزنده است. (۲)

و کسانی که زنانشان را ظهار می کنند، سپس از آنچه گفته اند پشیمان می شوند، بر ایشان [فرض است که پیش از آنکه با یکدیگر همخوابگی کنند، بنده ای را آزاد گردانند. این [حکمی است که بدان پند داده می شوید، و خدا به آنچه انجام می دهید آگاه است. (۳)

و آن کس که [بر آزادکردن بنده دسترسی ندارد، باید پیش از تماس [با زن خود] دو ماه پیاپی روزه بدارد؛ و هر که نتواند،

بایـد شـصت بینوا را خوراک بدهد. این [حکم برای آن است که به خدا و فرسـتاده او ایمان بیاورید، و این است حدود خدا. و کافران را عذابی پردرد خواهد بود. (۴)

بی گمان، کسانی که با خـدا و فرسـتاده او مخالفت می کننـد ذلیل خواهنـد شـد، همان گونه که آنان که پیش از ایشان بودند ذلیل شدند، و به راستی آیات روشن [خود] را فرستاده ایم، و کافران را عذابی خفت آور خواهد بود. (۵)

روزی که خداونـد همه آنان را بر می انگیزد و به آنچه کرده انـد آگاهشان می گرداند. خدا [کارهایشان را] برشـمرده است و حال آنکه آنها آن را فراموش کرده اند، و خدا بر هر چیزی گواه است. (۶)

آیا ندانسـته ای که خـدا آنچه را که در آسـمانها و آنچه را که در زمین است می داند؟ هیچ گفتگوی محرمانه ای میان سه تن نیست مگر اینکه او چهـارمین آنهـاست، و نه میان پنـج تن مگر اینکه او ششـمین آنهاست، و نه کمتر از این [عـدد] و نه بیشتر، مگر اینکه هر کجـا باشـند او بـا آنهـاست. آنگاه روز قیامت آنان را به آنچه کرده انـد آگاه خواهـد گردانیـد، زیرا خـدا به هر چیزی داناست. (۷)

آیا کسانی را که از نجوا منع شـده بودنـد، ندیـدی که باز بـدانچه از آن منع گردیده اند، برمی گردند و با همدیگر به [منظور] گناه و تعدّی و سـرپیچی از پیامبر، محرمانه گفتگو می کنند و چون به نزد تو آیند، تو را بدانچه خدا به آن [شـیوه سـلام نگفته سلام می دهند و در دلهای خود می گویند: «چرا به آنچه می گوییم خدا ما را عذاب نمی کند؟» جهنم برای آنان کافی است؛ در آن درمی آیند، و

چه بد سرانجامی است. (۸)

ای کسانی که ایمان آورده اید، چون با یکدیگر محرمانه گفتگو می کنید، به [قصد] گناه و تعدی و نافرمانی پیامبر با همدیگر محرمانه گفتگو نکنید، و به نیکوکاری و پرهیزگاری نجوا کنید، و از خدایی که نزد او محشور خواهید گشت پروا دارید. (۹)

چنـان نجوایی صـرفاً از [القـاآت شـیطان است، تـا کسانی را که ایمان آورده انـد دلتنگ گردانـد، و[لی جز به فرمان خـدا هیچ آسیبی به آنها نمی رساند، و مؤمنان باید بر خدا اعتماد کنند. (۱۰)

ای کسـانی که ایمـان آورده ایـد، چون به شـما گفته شود: «در مجالس جای باز کنیـد»، پس جای باز کنیـد تا خـدا برای شـما گشایش حاصل کنـد، و چون گفته شود: «برخیزیـد»، پس برخیزیـد. خـدا [رتبه کسانی از شـما را که گرویـده و کسانی را که دانشمندند [بر حسب درجات بلند گرداند، و خدا به آنچه می کنید آگاه است. (۱۱)

ای کسانی که ایمان آورده ایـد، هرگاه با پیامبر [خـدا] گفتگوی محرمانه می کنیـد، پیش از گفتگوی محرمانه خود صـدقه ای تقدیم بدارید. این [کار] برای شما بهتر و پاکیزه تر است؛ و اگر چیزی نیافتید بدانید که خدا آمرزنده مهربان است. (۱۲)

آیا ترسیدید که پیش از گفتگوی محرمانه خود صدقه هایی تقدیم دارید؟ و چون نکردید و خدا [هم بر شما بخشود، پس نماز را برپا دارید و زکات را بدهید و از خدا و پیامبر او فرمان برید، و خدا به آنچه می کنید آگاه است. (۱۳)

آیـا ندیـده ای کسانی را که قومی را که مورد خشم خداینـد به دوستی گرفته انـد؟ آنها نه از شـمایند و نه از ایشان، و به دروغ سوگند

یاد می کنند و خودشان [هم می دانند. (۱۴)

خدا برای آنان عذابی سخت آماده کرده است. راستی که چه بد می کردند. (۱۵)

سوگندهای خود را [چون سپری قرار داده بودند و [مردم را] از راه خدا بازداشتند و [در نتیجه برای آنان عذابی خفت آور است. (۱۶)

در برابر خداوند نه از اموالشان و نه از اولادشان هرگز کاری ساخته نیست. آنها دوزخی اند [و] در آن جاودانه [می مانند]. (۱۷)

روزی که خدا همه آنان را برمی انگیزد، همان گونه که برای شما سوگند یاد می کردند برای او [نیز] سوگند یاد می کنند و چنان پندارند که حق به جانب آنهاست. آگاه باش که آنان همان دروغگویانند. (۱۸)

شیطان بر آنان چیره شده و خدا را از یادشان برده است؛ آنان حزب شیطانند. آگاه باش که حزب شیطان همان زیانکارانند. (۱۹)

در حقیقت، کسانی که با خدا و پیامبر او به دشمنی برمی خیزند، آنان در [زمره زبونان خواهند بود. (۲۰)

خدا مقرّر کرده است که: «حتماً من و فرستادگانم چیره خواهیم گردید.» آری، خدا نیرومند شکست ناپذیر است. (۲۱)

قومی را نیابی که به خدا و روز بازپسین ایمان داشته باشند [و] کسانی را که با خدا و رسولش مخالفت کرده اند -هر چند پدرانشان یا پسرانشان یا برادرانشان یا عشیره آنان باشند- دوست بدارند. در دل اینهاست که [خدا] ایمان را نوشته و آنها را با روحی از جانب خود تأیید کرده است، و آنان را به بهشتهایی که از زیر [درختان آن جویهایی روان است در می آورد؛ همیشه در آنجا ماندگارند؛ خدا از ایشان خشنود و آنها از او خشنودند؛ اینانند حزب خدا. آری، حزب خداست

که رستگارانند. (۲۲)

ترجمه فارسی آیت الله مکارم شیرازی

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر.

«۱» خداوند سخن زنی را که درباره شوهرش به تو مراجعه کرده بود و به خداوند شکایت می کرد شنید [و تقاضای او را اجابت کرد]؛ خداوند گفتگوی شما را با هم [و اصرار آن زن را درباره حل مشکلش] می شنید؛ و خداوند شنوا و بیناست.

«۲» کسانی که از شما نسبت به همسرانشان (ظهار) می کنند [و می گویند: (أَنتِ عَلی کَظَهَرِ أُمّی = تو نسبت به من بمنزله مادرم هستی)]، آنان هرگز مادرانشان نیستند؛ مادرانشان تنها کسانی اند که آنها را به دنیا آورده اند! آنها سخنی زشت و باطل می گویند؛ و خداوند بخشنده و آمرزنده است!

«۳» کسانی که همسران خود را (ظِهار) می کنند، سپس از گفته خود بازمی گردند، باید پیش از آمیزش جنسی با هم، برده ای را آزاد کنند؛ این دستوری است که به آن اندرز داده می شوید؛ و خداوند به آنچه انجام می دهید آگاه است!

«۴» و کسی که توانایی [آزاد کردن برده ای] نداشته باشد، دو ماه پیاپی قبل از آمیزش روزه بگیرد؛ و کسی که این را هم نتواند، شصت مسکین را اطعام کند؛ این برای آن است که به خدا و رسولش ایمان بیاورید؛ اینها مرزهای الهی است؛ و کسانی که با آن مخالفت کنند، عذاب دردناکی دارند!

«۵» کسانی که با خدا و رسولش دشمنی می کنند خوار و ذلیل شدند آن گونه که پیشینیان خوار و ذلیل شدند؛ ما آیات روشنی نازل کردیم، و برای کافران عذاب خوارکننده ای است...

«۶» در آن روز که خداوند همه آنها را برمی انگیزد و از اعمالی که انجام دادند با خبر می سازد، اعمالی که خداوند حساب آن را نگه

داشته و آنها فراموشش کردند؛ و خداوند بر هر چیز شاهد و ناظر است!

«۷» آیا نمی دانی که خداوند آنچه را در آسمانها و آنچه را در زمین است می داند؛ هیچ گاه سه نفر با هم نجوا نمی کنند مگر اینکه خداوند چهارمین آنهاست، و هیچ گاه پنج نفر با هم نجوا نمی کنند مگر اینکه خداوند ششمین آنهاست، و نه تعدادی کمتر و نه بیشتر از آن مگر اینکه او همراه آنهاست هر جا که باشند، سپس روز قیامت آنها را از اعمالشان آگاه می سازد، چرا که خداوند به هر چیزی داناست!

«۸» آیا ندیدی کسانی را که از نجوا [= سخنان درگوشی] نهی شدند، سپس به کاری که از آن نهی شده بودند بازمی گردند و برای انجام گناه و تعدّی و نافرمانی رسول خدا به نجوا می پردازند و هنگامی که نزد تو می آیند تو را تحیّتی [و خوشامدی] می گویند که خدا به تو نگفته است، و در دل می گویند: (چرا خداوند ما را بخاطر گفته هایمان عذاب نمی کند؟!) جهنم برای آنان کافی است، وارد آن می شوند، و چه بد فرجامی است!

«۹» ای کسانی که ایمان آورده اید! هنگامی که نجوا می کنید، و به گناه و تعدّی و نافرمانی رسول [خدا] نجوا نکنید، و به کار نیک و تقوا نجوا کنید، و از خدایی که همگی نزد او جمع می شوید بپرهیزید!

«۱۰» نجوا تنها از سوی شیطان است؛ می خواهد با آن مؤمنان غمگین شوند؛ ولی نمی تواند هیچ گونه ضرری به آنها برساند جز بفرمان خدا؛ پس مؤمنان تنها بر خدا توکّل کنند!

«۱۱» ای کسانی که ایمان آورده اید! هنگامی که به شما گفته شود: (مجلس را

وسعت بخشید [و به تازه واردها جا دهید])، وسعت بخشید، خداوند [بهشت را] برای شما وسعت می بخشد؛ و هنگامی که گفته شود: (برخیزید)، برخیزید؛ اگر چنین کنید، خداوند کسانی را که ایمان آورده اند و کسانی را که علم به آنان داده شده درجات عظیمی می بخشد؛ و خداوند به آنچه انجام می دهید آگاه است!

«۱۲» ای کسانی که ایمان آورده اید! هنگامی که می خواهید با رسول خدا نجوا کنید [و سخنان درگوشی بگویید]، قبل از آن صدقه ای [در راه خدا] بدهید؛ این برای شما بهتر و پاکیزه تر است و اگر توانایی نداشته باشید، خداوند غفور و رحیم است!

«۱۳» آیا ترسیدید فقیر شوید که از دادن صدقات قبل از نجوا خودداری کردید؟! اکنون که این کار را نکردید و خداوند توبه شما را پذیرفت، نماز را برپا دارید و زکات را ادا کنید و خدا و پیامبرش را اطاعت نمایید و [بدانید] خداوند از آنچه انجام می دهید با خبر است!

«۱۴» آیا ندیدی کسانی را که طرح دوستی با گروهی که مورد غضب خدا بودند ریختند؟! آنها نه از شما هستند و نه از آنان! سوگند دروغ یاد می کنند [که از شما هستند] در حالی که خودشان می دانند [دروغ نمی گویند]!

«۱۵» خداوند عذاب شدیدی برای آنان فراهم ساخته، چرا که اعمال بدی انجام می دادند!

«۱۶» آنها سوگندهای خود را سپری قرار دادند و مردم را از راه خدا بازداشتند؛ از این رو برای آنان عذاب خوارکننده ای است!

«۱۷» هرگز اموال و اولادشان آنها را از عذاب الهی حفظ نمی کند؛ آنها اهل آتشند و جاودانه در آن می مانند!

«۱۸» [به خاطر بیاورید] روزی را که خداوند همه آنها را برمی انگیزد،

آنها برای خدا نیز سوگند [دروغ] یاد می کنند همان گونه که [امروز] برای شما یاد می کنند؛ و گمان می کنند کاری می توانند انجام دهند؛ بدانید آنها دروغگویانند!

«۱۹» شیطان بر آنان مسلّط شده و یاد خدا را از خاطر آنها برده؛ آنان حزب شیطانند! بدانید حزب شیطان زیانکارانند!

«۲۰» کسانی که با خدا و رسولش دشمنی می کنند، آنها در زُمره ذلیل ترین افرادند.!

«۲۱» خداوند چنین مقرر داشته که من و رسولانم پیروز می شویم؛ چرا که خداوند قوّی و شکست ناپذیر است!

«۲۲» هیچ قومی را که ایمان به خدا و روز رستاخیز دارند نمی یابی که با دشمنان خدا و رسولش دوستی کنند، هر چند پدران یا فرزندان یا برادران یا خویشاوندانشان باشند؛ آنان کسانی هستند که خدا ایمان را بر صفحه دلهایشان نوشته و با روحی از ناحیه خودش آنها را تقویت فرموده، و آنها را در باغهایی از بهشت وارد می کند که نهرها از زیر [درختانش] جاری است، جاودانه در آن می مانند؛ خدا از آنها خشنود است، و آنان نیز از خدا خشنودند؛ آنها (حزب اللّه)اند؛ بدانید (حزب اللّه) پیروزان و رستگارانند.

ترجمه فارسی حجت الاسلام والمسلمین انصاریان

به نام خدا که رحمتش بی اندازه است و مهربانی اش همیشگی.

به راستی خدا گفتار [زنی] را که درباره همسرش با تو گفتگو داشت و به خدا شکایت می کرد، شنید و خدا گفتگوی شما را می شنود؛ زیرا خدا شنوا و بیناست. (۱)

کسانی از شما که با زنان خود «ظهار» می کنند [یعنی بر پایه فرهنگ جاهلی می گویند: تو نسبت به من به منزله مادرم هستی، پس آمیزش با تو بر من حرام ابدی است] زنانشان مادرانشان نیستند، مادرانشان فقط زنانی هستند که آنان را زاده اند، و

آنان بی تردید سخنی ناپسند و دروغ می گویند و مسلماً خدا بسیار باگذشت و بسیار آمرزنده است. (۲)

و کسانی که با زنانشان ظهار می کننـد، سپس از آنچه گفته اند برمی گردند، باید پیش از آمیزش با هم برده ای [در راه خدا] آزاد کنند. این [حکمی] است که به آن اندرز داده می شوید، و خدا بر آنچه انجام می دهید، آگاه است. (۳)

کسـی که توانـایی [آزاد کردن برده را] نـدارد، بایـد پیش از آنکه با هم آمیزش کننـد، دو ماه پی در پی روزه بگیرد، و هر که نتوانـد بایـد شـصت مسـکین را طعـام دهـد؛ این حکم برای این است که به خـدا و پیامبرش ایمان آوریـد [و از فرهنگ جاهلی دوری گزینید]؛ و اینها حدود خداست. و برای کافران عذابی دردناک است. (۴)

بی تردید کسانی که با خدا و پیامبرش دشـمنی و مخالفت می ورزند، خوار و سـرنگون می شوند، چنان که کسانی که پیش از آنان بودند، خوار و سرنگون شدند، و همانا ما آیات روشنی نازل کردیم، و برای کافران عذابی خوارکننده است. (۵)

در روزی که خـدا همه آنان را برمی انگیزد، آن گاه به اعمالی که انجام داده انـد، آگاهشان می کنـد، اعمالی که خدا حساب همه آنها را برشمرده است در حالی که [آنان] آن را فراموش کرده اند، و خدا بر هر چیز گواه است. (۶)

آیا ندانسته ای که خدا آنچه را در آسمان ها و آنچه را در زمین است، می داند؟ هیچ گفتگوی محرمانه ای میان سه نفر نیست مگر اینکه او چهارمی آنان است، و نه میان پنج نفر مگر اینکه او ششمی آنان است، و نه کمتر از آن و نه بیشتر مگر اینکه هر

کجا باشند او با آنان است، سپس روز قیامت آنان را به اعمالی که انجام داده اند آگاه می کند؛ زیرا خدا به همه چیز داناست. (۷)

آیا کسانی را که از گفتگوی محرمانه منع شده بودند، ندیدی؟ که باز به کاری که از آن منع شده بودند بازمی گردند، و با یکدیگر از روی گناه و دشمنی و سرپیچی از پیامبر، محرمانه گفتگو می کنند، و هنگامی که نزد تو آیند به صورتی تو را درود می گویند که خدا به تو درود نگفته است، و در دل خود می گویند: چرا خدا ما را به سبب آنچه می گوییم عذاب نمی کند؟! دوزخ برای آنان کافی است، در آن وارد می شوند، و بد بازگشت گاهی است. (۸)

ای اهل ایمان! هنگامی که محرمانه با یکدیگر گفتگو می کنید از روی گناه و دشمنی و سرپیچی از پیامبر با هم گفتگوی محرمانه نکنید، و بر پایه [تشویق یکدیگر به] نیکی و تقوا گفتگوی محرمانه کنید، و از خدایی که به سوی او محشور می شوید، پروا کنید. (۹)

جز این نیست که گفتگوی محرمانه [بی منطق و رازگویی بی دلیل] از [ناحیه] شیطان است تا مؤمنان را اندوهگین کند، ولی نمی تواند هیچ گزندی به آنان برساند مگر به فرمان خدا. و مؤمنان فقط باید بر خدا توکل کنند [که توکل کننده به خدا از گزند شیطان مصون است.] (۱۰)

ای مؤمنان! هنگامی که گویند: در مجالس [برای نشستن دیگر برادرانتان] جا باز کنید، پس جا باز کنید، تا خدا برای شما [در بهشت] جا باز کند. و چون گویند: برخیزید، بی درنگ برخیزید تا خدا مؤمنان از شما را به درجه ای و دانشمندانتان را به درجاتی [عظیم

و باارزش] بلند گرداند، و خدا به آنچه انجام می دهید، آگاه است. (۱۱)

ای مؤمنان! زمانی که می خواهید با پیامبر گفتگوی محرمانه کنید، پیش از گفتگوی محرمانه خود صدقه دهید، این برای شما بهتر و پاکیزه تر است، و اگر چیزی برای صدقه نیافتید [اجازه دارید محرمانه گفتگو کنید] زیرا خدا بسیار آمرزنده و مهربان است. (۱۲)

آیا ترسیدید از اینکه پیش از گفتگوی محرمانه خود صدقاتی بپردازید؟ پس چون نپرداختید و خدا هم توبه شما را پذیرفت، پس نماز را برپا دارید و زکات بدهید و از خدا و پیامبرش اطاعت کنید، و خدا به اعمالی که انجام می دهید، آگاه است. (۱۳)

آیا به کسانی که قوم مورد خشم خدا را به دوستی گرفتند، ننگریستی؟ اینان نه از شمایند و نه از آنان، و به دروغ سوگند می خورند [که از شمایند] و خود آگاهند [که دروغ می گویند.] (۱۴)

خدا برای آنان عذاب سختی آماده کرده است؛ زیرا آنچه را که همواره انجام می دادند، بسیار بد است. (۱۵)

آنان سوگندهایشان را [برای تبرئه خود از خیانت به پیامبر و مؤمنان] سپر قرار داده اند، در نتیجه [مردم را] از راه خدا بازداشتند پس برای آنان عذابی خوارکننده است. (۱۶)

هرگز اموال و اولادشان چیزی از عذاب خدا را از آنان دفع نمی کند، آنان اهل آتش اند و در آن جاودانه اند. (۱۷)

روزی که خدا همه آنان را برمی انگیزد، پس همان گونه که برای شما سوگند دروغ می خوردند، برای خدا هم سوگند دروغ می خورند، و گمان می کنند که با سوگند دروغ می توانند در عرصه محشر، سودی را برای خود جلب کنند و زیانی را از خویش بگردانند، آگاه باش

که آنان همان دورغگویانند! (۱۸)

شیطان بر آنان چیره و مسلط شده و یاد خدا را از خاطرشان برده است، آنان حزب شیطانند، آگاه باش که حزب شیطان یقیناً همان زیان کارانند! (۱۹)

بی تردید کسانی که با خدا و پیامبرش دشمنی و مخالفت می کنند، در زمره خوارترینان هستند. (۲۰)

خدا لازم و مقرّر کرده است که بی تردید من و پیامبرانم پیروزیم. همانا خدا نیرومند و توانای شکست ناپذیر است. (۲۱)

گروهی را که به خدا و روز قیامت ایمان دارند، نمی یابی که با کسانی که با خدا و پیامبرش دشمنی و مخالفت دارند، دوستی برقرار کنند، گرچه پدرانشان یا فرزاندانشان یا برادرانشان یا خویشانشان باشند. اینانند که خدا ایمان را در دل هایشان ثابت و پایدار کرده، و به روحی از جانب خود نیرومندشان ساخته، و آنان را به بهشت هایی که از زیرِ [درختانِ] آن نهرها جاری است درمی آورد، در آنجا جاودانه اند، خدا از آنان خشنود است و آنان هم از خدا خشنودند. اینان حزب خدا هستند، آگاه باش که بی تردید حزب خدا همان رستگارانند. (۲۲)

ترجمه فارسی استاد الهی قمشه ای

بنام خداوند بخشنده مهربان

ای رسول ما خدا سخن آن زن را که درباره شوهرش با تو به مجادله برخاسته و شکوه او به خدا میبرد محققا شنید و گفتگوهای شما را نیز میشنود که خدا به سخنان بندگان البته شنوا و به احوالشان بیناست اوس بن صامت با زن خود خوله بنت ثعلبه ظهار کرد یعنی گفت تو بر من چون مادری و این کار در حکم طلاق و حرمت آور بود آن نزد رسول آمد و حکم پرسید رسول حکم به حرمت فرمود، آن باز مجادله کرد

و آخر گفت من به خدا شکوه میکنم از تنهائی و غربت خود و آیه بعد راجع به حکم ظهار نازل شد و بر این فعل حرام کفاره معین گردید (۱)

آنان که با زنان خود ظهار کننـد یعنی گویند تو بر من چون پشت مادری آنها مادر حقیقی شوهران به مجرد این گفته نخواهند شد بلکه مادر ایشان جز آن که آنها را زائیده نیست و این مردم به عادت زمان جاهلیت سخنی ناپسند و باطل میگویند. و خدا را عفو و بخشش بسیار است (۲)

و آنـان که از زنـان خود ظهـار کردنـد و آنها را به منزله مادر و محارم دیگر گفتنـد آنگاه از گفته خود برگشتند و عزم جماع آنهـا کردنـد پیش از تمـاس و مجامعت بایـد برده ای آزاد کننـد به این عمل پنـد و موعظه می شویـد تا دیگر به این کار حرام اقدام نکنید و خدا به تمام کردار شما بندگان آگاهست (۳)

و هر که برده نیابـد یعنی بر آزاد کردن برده توانائی نـدارد باز بایـد پیش ازجماع دو ماه پی در پی روزه بگیرد و باز اگر نتواند بایـد شـصت مسکین را طعام دهد این حکم کفاره برای آنست که شـما به خدا و رسول ایمان کامل آرید و این احکام حدود الهی است و کافران را که به خدا و احکامش نمیگروند عذاب دردناک دوزخ مهیاست (۴)

آنان که با خـدا و رسول سـخت مخالفت میکننـد آنها همماننـد کافران پیش برو در آتش عـذاب افتند. و ما برای اتمام حجت مردم آیات روشن بیان نازل کردیم و کافران را عذاب ذلت و خواری مهیاست

به یاد آر روزی که خدا در آن روز سخت، جمیع خلایق را برای حساب برانگیزد تا آنها را به نتیجه اعمالشان که او تمام را به شماره ضبب فرموده و آنها اکثرا فراموش کرده اند آگاه سازد و خدا به علم حضوری بر همه موجوات عالم گواهست (۶)

آیا ندیدی و به علم الیقین ندانستی که آنچه در آسمانها و زمین است خدا بر آن آگاهست هیچ رازی سه کس با هم نگویند جز آنکه خدا چهارم آنها و نه پنج کس جز آنکه خدا ششم آنها و نه کمتر از آن و نه بیشتر جز آنکه هر کجا باشند او با آنهاست که خدا را احاطه کامل وجودی بر کلی و جزئیات عالم است پس روز قیامت همه را به نتیجه نیک و بد اعمالشان آگاه خواهد ساخت که خدا به کلیه امور عالم دانا است (۷)

ای رسول ما، آیا آنان یعنی یهود و منافقان را که از نجوی و راز گفتن با هم ممنوع شدند ندیدی که اعتنا به نهی خدا نکردند و باز هم با یکدیگر بر بزهکاری و دشمنی و مخالفت رسول راز گفتن از سر گرفتند. و هرگاه حضور تو آیند از مکر و خدیعت تو را سلام و تحیتی گویند که خدا نفرموده است و پیش خود میگویند اگر این شخص رسول خداست چرا خدا بر این سلام تمسخر آمیزی که به او می کنیم آگه نیست و ما را عذاب نمی کند؟ بدانند که عذاب دوزخ آنها را کفایت است که در آنجا که بسیار بد منزلگاهیست پیوسته معذب خواهند شد (۸)

ای کسانی که

ایمان آورده اید شما هرگاه با هم سخنی به راز گوئید هرگز بر بزه کاری و دشمنی و مخالفت رسول نگوئید بلکه بر نیکوئی و تقوی راز به میان آرید و از خدا که پس از مرگ به سوی او محشور خواهید شد بترسید و پرهیزکار شوید (۹)

همیشه نجوی و راز گفتن از نفوس شریره شیطان و عمل منافقان است که میخواهند مومنان را دلتنگ و پریشان خاطر کنند در صورتی که هیچ زیان به آنها نمی رساندجز آن که امر خدا باشد و مومنان باید همیشه بر خدا توکل کنند و هیچ اندیشه از حوادث عالم و حیله منافقان به دل راه ندهند (۱۰)

ای اهل ایمان هرگاه شما را گفتند که در مجالس خود جای را بر یکدیگر فراخ دارید امر خدا را بشنوید و برای نشستن مکان بالاتر و نزدیکتر به پیغمبر تنازع و تزاحم مکنید تا خدا بر توسعه مکان و مقام و منزلت شما بیفزاید و هر گاه گفتند که از جای خود برای توسعه مجلس یا کار خیر دیگری برخیزید نیز حکم خدا را اطاعت کنید که خدا مقام اهل ایمان و دانشمندان عالم را در دو جهان رفیع میگرداند و خدا بهر چه از نیک و بد کنید به همه آگاهست (۱۱)

ای اهل ایمان هرگاه بخواهید که با رسول سخن سری گوئید یا سوالی کنید پیش از اینکار باید مبلغی صدقه دهید که این صدقه برای شما بهتر و پاکیزه تر است که شما را از سوالات بی جا برکنار و از بخل و لئامت پاک میگرداند و اگر از فقر چیزی برای صدقه نیابید در

این صورت خدا البته آمرزنده و مهربان است و شما را می بخشد (۱۲)

آیا از این که پیش از راز گفتن با رسول صدقه دهید از فقر ترسیدید؟ پس حال که اداء صدقه نکردید باز هم خدا شما را بخشید اینک نماز بپادارید و زکات بدهید و خدا و رسول را اطاعت کنید. و بدانید که خدا به هر چه کنید آگاهست (۱۳)

ای رسول ما آیا آن منافق مردمی را ندیدی که با یهود قومی که خدا بر آنها غضب کرده است دوستی کردند؟ آنها به حقیقت نه از شما مسلمین و نه از فرقه یهودند و به دروغ قسم یاد می کنند که ما اهل ایمانیم در صورتی که خود میدانند که دروغ می گویند (۱۴)

خدا بر آنها به دوزخ عذابی سخت مهیا کرده زیرا بسیار زشت کردارند (۱۵)

آن مردم منافق سوگند و قسمهای خود را برای حفظ خود و پنهان داشتن کفر و نفاقخویش سپر قرار دادند و خلق را از راه خدا باز داشتند بدانید که در دو عالمبر آنها کیفر عذاب ذلت و خواری خواهد بود (۱۶)

و هرگز مال و فرزندان آنان را از عذاب قهر خدا ابدا نرهاند آنها اهل آتش دوزخند و در آن همیشه معذبند (۱۷)

روزی را به یاد آر که خدا همه آنها را برای انتقام برانگیزد و چنان که برای شما قسم یاد کردند برای خدا هم به دروغ سوگند میخورند و می پندارند که اثری بر آنها خواهد داشت الا ای اهل ایمان بدانید که آنها بسیار مردم منافق دروغگوئی هستند (۱۸)

شیطان بر دل آنها سخت احاطه کرده

که فکر و ذکر خدا را بکلی از یادشان برد آنان حزب شیطانند الا ای اهل ایمان بدانید که حزب شیطان به حقیقت زیانکاران عالمند (۱۹)

آنان که با خدا و رسول او عناد و مخالفت می کنند آنها در میان خلق خوار و ذلیلترین مردمند (۲۰)

خدا به لطف خود در لوح محفوظ نگاشته و حتم گردانیده که البته من و رسولانم بر دشمنان غالب شویم که خدا بی حد قوی و بر نصرت رسولش بسیار مقتدر است (۲۱)

ای رسول هرگز مردمی که ایمان به خدا و روز قیامت آورده اند چنین نخواهی یافت که دوستی با دشمنان خدا و رسول کنند هر چند آن دشمنان پدران و فرزندان و برادران و خویشان آنها باشند این مردم پایدارند که خدا بر دلهاشان نور ایمان نگاشته و به روح قدس الهی آنها را موید و منصور گردانیده و در قیامت به بهشتی آنها را داخل کند که نهرهای مصفا زیر درختانش جاریست و جاودان در آنجا متنعمند و این بهشت نعیم است و بالاتر از آن بهشت رضوانست که خدا از آنها خشنود و آنها هم از خدا خشنودند اینان به حقیقت حزب خدا هستند الا ای اهل ایمان بدانید که حزب خدا رستگاران عالمند (۲۲)

ترجمه فارسی حجت الاسلام والمسلمین قرائتی

به نام خداوند بخشنده ی مهربان.

همانا خداوند سخن آن زنی که درباره همسرش با تو مجادله کرده و به سوی خدا شکوه و گلایه می کرد، شنید و خداوند گفتگوی شما دو نفر را می شنود، همانا خداوند شنوای بیناست. (۱)

کسانی از شما (مردان) که نسبت به همسرانشان ظهار می کنند، (بدانند که) آنها مادران آنها (نمی شوند و) نیستند. مادرانِ

آنان کسانی هستند که آنها را متولّد کرده اند و آنها (بر اساس عادت جاهلی) سخن ناپسند و باطل می گویند و البتّه خداوند بسیار با گذشت و آمرزنده است. (۲)

و کسانی که نسبت به همسران خود ظهار می کنند، سپس از آنچه گفته اند (پشیمان شده) و برمی گردند، کفاره آن قبل از آنکه با هم تماس گیرند آزاد کردن برده است. این (دستوری) است که به آن پند داده می شوید و خداوند به آنچه عمل می کنید، به خوبی آگاه است. (۳)

پس کسی که (برده ای برای آزاد کردن) نیافت، باید قبل از آمیزش با همسر، دو ماه پی در پی روزه بگیرد و کسی که نمی تواند باید شصت مسکین را طعام دهد. این برای آن است که به خدا و رسولش ایمان آورید و این قوانین الهی است و برای کافران (که اهل عمل به احکام الهی ستند) عذابی دردناک است. (۴)

همانا کسانی که با خدا و رسولش دشمنی می کنند، سرکوب شده اند همان گونه که پیشینیانشان سرنگون شدند و همانا ما نشانه های روشنی نازل کردیم و برای کافران عذابی خوارکننده است. (۵)

روزی که خداوند همه آنان را برانگیزد تا به آنچه انجام داده اند، آگاه سازد. (اعمالی که) خداوند تماماً شمارش کرده و آنها فراموش نموده اند و خدا بر هر چیز شاهد و گواه است. (۶)

آیا ندیدی که خداوند آنچه را در آسمان ها و زمین است می داند. هیچ نجوای سه نفره نیست مگر آنکه او چهارمین آنهاست و هیچ پنج نفره ای نیست مگر آنکه او ششمین آنان است و نه (رازگویانی) کمتر از آن و نه بیشتر، مگر اینکه او با آنهاست، هر جا که

باشند، سپس در روز امت آنان را خبر خواهد داد به آنچه که انجام دادند. همانا خداوند به هر چیزی بسیار داناست. (۷)

آیـا نظر نکردی به کسـانی که از نجوی نهی شدنـد سـپس به آنچه نهی شـده، بازگشـته و برای گناه و سـتم و نافرمانیِ پیامبر با یکـدیگر نجوی می کننـد و (با این حال) هنگامی که سوی تو می آینـد کلماتی برای تحیّت و سـلام بکار می برنـد (حتی) که خـدا بـا آن تو را تحیّت و سـلام نـگ است و در بین خودشان می گوینـد: (اگر این مرد پیامبر است) پس چرا خداونـد ما را به سبب آنچه می گوئیم عـذاب نمی کنـد؟ جهنم برای آنان کافی است که وارد آن می شونـد، پس چه بد سـرانجام و جایگاهی است. (۸)

ای کسانی که ایمان آورده ایـد! هرگاه نجوی می کنیـد، به گناه و سـتم و نافرمانیِ پیامبر نجوی نکنیـد و نسـبت به کار نیک و تقوی نجوی کنید و از خدا پروا کنید که به سویش محشور می شوید. (۹)

همانـا نجوی از سوی شـیطان است تـا کسـانی را که ایمـان آورده انـد انـدوهگین کنـد، در حالی که جز به اذن خداونـد، هیچ (نجوایی) ضرر رسان نیست، پس مؤمنان تنها بر خداوند توکّل کنند. (۱۰)

ای کسانی که ایمان آورده ایـد هرگاه به شـما گفته شود در مجالس (برای دیگران) جا باز کنیـد، پس جا باز کنیـد تا خـدا نیز برای شـما گشایش دهـد و هرگاه گفته شود برخیزیـد، برخیزیـد. (بزرگی، به نشسـتن در جای خاص نیست، بلکه) خداونـد از میان شما کسانی را که ایمان آورده و انی را که صاحب علم و دانش اند، به درجاتی رفعت و بزرگی می دهد و خداوند

به آنچه انجام می دهید به خوبی آگاه است. (۱۱)

ای کسانی که ایمان آورده اید! هرگاه خواستید با رسول خدا، گفتگوی خصوصی داشته باشید، پس قبل از نجوای خود صدقه ای بدهید. این برای شما بهتر و پاکیزه تر است و اگر (برای صدقه دادن مالی) نیافتید پس همانا خداوند آمرزنده و مهربان است (و می توانید بدون پرداخت صدقه گفتگوی خصوصی داشته باشید). (۱۲)

آیا نگران شدید، از اینکه قبل از نجوایتان صدقه دهید؟ پس اکنون که صدقه ندادید و خدا هم لطف خود را بر شما بازگرداند، نماز به پا دارید و زکات بپردازید و خدا و رسولش را اطاعت نمایید و خداوند به آنچه انجام می دهید آگاه است. (۱۳)

آیا ندیدی کسانی را که با گروهی که مورد غضب خداوند بودند، طرح دوستی ریختند؟ آنها نه از شما هستند و نه از آنان و با اینکه خود می دانند؟ به دروغ سوگند می خورند (که از شما هستند). (۱۴)

خدا برای آنان عذاب سختی آماده ساخته، زیرا کاری انجام می دهند که بسیار بد است. (۱۵)

سوگندهایشان را سپر ساختند و مردم را از راه خدا باز داشتند، پس برایشان عذاب خوارکننده است. (۱۶)

هرگز اموال و فرزندانشان، چیزی از خشم و غضب خدا را از آنان دفع نمی کند. آنان اهل آتش هستند و در آنجا ماندگار. (۱۷)

روزی که خداوند همگی آنان را برمی انگیزد و برای خداوند سوگند یاد می کنند، همانطور که برای شما سوگند یاد می کنند و می پندارند که آنان بر چیزی (استوار) هستند. بدانید که آنان همان دروغگویانند. (۱۸)

شیطان بر آنان چیره و مسلط شده است، پس یاد خدا را از خاطرشان برده است. آنان

حزب شیطانند. آگاه باشید که حزب شیطان همان زیانکارانند. (۱۹)

همانا کسانی که در برابر خدا و رسولش موضع گیری می کنند، آنان در زمره خوارترین مردمند. (۲۰)

خداوند حکم کرده است که همانا من و پیامبرانم (بر کافران و منافقان) چیره خواهیم شد. همانا خداوند قدرتمند شکست ناپذیر است. (۲۱)

هیچ قومی را نمی یابی که به خدا و قیامت مؤمن باشند و (در همان حال) با کسی که در برابر خدا و رسولش موضع گرفته است مهرورزی کنند، حتّی اگر پدران یا پسران یا برادران یا خویشانشان باشند. آنها کسانی هستند که خداوند، ایمان را در دلهایشان ثابت فرموده و با روحی از جانب خویش آنان را تأیید نموده است و آنان را در باغهایی که نهرها از پای (درختان) آنها جاری است وارد می کند در حالی که در آنجا جاودانه هستند، خداوند از آنان راضی است و آنان نیز از او راضی هستند. آنان حزب خدا هستند، آگاه باشید که تنها حزب خدا پیروز و ارند. (۲۲)

ترجمه فارسی استاد مجتبوی

به نام خدای بخشاینده مهربان

هرآینه خدا سخن آن زن را که درباره شوی خود با تو گفت وگو و چون و چرا می کرد و به خدای ناله و شکایت می نمود شنید، و خداوند گفت و شنود شما را می شنید. همانا خدا شنوا و بیناست. (۱)

کسانی از شما که زنان خویش را ظهار کنند آن زنان مادرانشان نیستند. مادرانشان جز زنانی که آنان را زاده اند نباشند، و هرآینه آنان سخنی ناشایست و دروغ می گویند، و خدا درگذرنده و آمرزگار است. (۲)

و کسانی که زنان خویش را ظهار می کنند و سپس از آنچه گفته اند برمی گردند - تا آن را

بشکنند و به همسر خود بازگردند - پیش از آنکه به هم رسند آزاد کردن برده ای باید. این است که بدان پند داده می شوید، و خدای بدانچه می کنید آگاه است. (۳)

و هر که [برده] نیابد - یا نتواند -، پس روزه داشتن دو ماه پیاپی باید، پیش از آنکه به هم رسند، و هر که نتواند، پس طعام دادن شصت مستمند بباید. این برای آن است که به خدا و پیامبرش ایمان آورید - و دست از احکام جاهلیت بردارید -، و این مرزهای - احکام - خداست، و کافران را عذابی است دردناک. (۴)

همانا کسانی که با خدای و پیامبر او دشمنی و مخالفت می کنند خوار و نگونسار شوند چنانکه کسانی که پیش از آنان بودند خوار و نگونسار شدند. و ما آیاتی روشن و هویدا فرو فرستادیم، و کافران را عذابی است خوارکننده (۵)

در روزی که خداوند همه آنان را برانگیزد آنگاه بدانچه کرده اند آگاهشان سازد، که خدا آن (اعمالشان) را شمار کرده است و حال آنکه خود از یاد برده اند، و خدا بر هر چیزی گواه است. (۶)

آیا ندیده ای - ندانسته ای - که خدا آنچه را در آسمانها و آنچه را در زمین است می داند؟ راز گفتن هیچ سه تنی نیست مگر آنکه او چهارم ایشان است، و نه هیچ پنج تنی مگر آنکه او ششم ایشان باشد و نه کمتر از آن و نه بیشتر از آن مگر آنکه او با آنهاست هر جا که باشند، سپس در روز رستاخیز آنان را بدانچه کرده اند آگاه می کند، که خدا به همه چیز داناست. (۷)

آیا به کسانی -

جهودان و منافقان - ننگریستی که از راز گفتن بازداشته شدند و سپس بدانچه بازداشته شدند باز می گردند و درباره گناه و ستم و نافرمانی پیامبر با یکدیگر راز می گویند، و چون نزد تو آیند تو را درود گویند نه بدان گونه که خدای درود گفته است، و در دل خود می گویند: چرا خدا ما را بدانچه می گوییم عذاب نمی کند؟! بس است آنها را دوزخ که بدان درآیند، و بد بازگشت گاهی است. (۸)

ای کسانی که ایمان آورده اید، چون با یکدیگر راز گویید رازی مگویید که در آن گناه و ستم و نافرمانی پیامبر باشد، و با یکدیگر به نیکوکاری و پرهیزگاری راز گویید. و از خدایی که به سوی او برانگیخته و فراهم می شوید پروا کنید. (۹)

جز این نیست که راز گفتن - راز بد و بیهوده - از شیطان است تا کسانی را که ایمان آورده اند اندوهگین کند و حال آنکه جز به اذن - علم و خواست - خدا هیچ زیانی به ایشان نمی رساند. و مومنان باید بر خدا توکل کنند. (۱۰)

ای کسانی که ایمان آورده اید، چون شما را گویند که در مجلسها - مجالسی که با پیامبر (ص) دارید یا همه مجالس ذکر - جای بگشایید - برای برادرانتان - پس جای بگشایید، تا خدای شما را جای بگشاید - در بهشت - و چون شما را گویند که برخیزید برخیزید، که خدا کسانی از شما را که ایمان آورده اند [به پایه ای] و کسانی را که دانش داده شده اند به پایه ها بالا برد، و خدا بدانچه می کنید آگاه است. (۱۱)

ای کسانی که ایمان آورده اید، چون [خواهید که] با

پیامبر راز گوییـد، پیش از راز گفتن خود صدقه ای بدهید. این برای شـما بهتر و پاکتر است. پس اگر [صدقه ای] نیافتید، همانا خدا آمرزگار و مهربان است - می توانید بی صدقه راز گویید -. (۱۲)

آیا ترسـیدید که پیش از راز گفتن خود صدقه ها بدهید؟! پس چون نکردید - یعنی نتوانستید کرد و از دل و دستتان برنیامد - و خـدا هم [به بخشایش خویش] بر شـما بازگشت - این حکم را برداشت -، پس نماز را برپا داریـد و زکات بدهیـد و خـدا و پیامبر او را فرمان برید، و خدا بدانچه می کنید آگاه است. (۱۳)

آیا به کسانی ننگریستی که با مردمی که خدا بر آنها خشم گرفته است - یعنی جهودان - دوستی داشـتند؟ اینان - منافقان - نه از شمایند و نه از آنها، و به دروغ سوگند می خورند [که ما با شماییم] و خود می دانند [که دروغ می گویند] (۱۴)

خدای برایشان عذابی سخت آماده ساخته است، زیرا که بد است آنچه می کردند. (۱۵)

سوگندهاشان را سپر گرفته اند، و [مردم را] از راه خدا بگردانیده اند، پس آنان راست عذابی خوارکننده. (۱۶)

مالها و فرزنـدانشان آنان را در برابر [عـذاب] خدا هیچ سود ندارد - عذاب خدا را از آنها باز ندارد -، اینان دوزخیانند، در آن جاودانه اند (۱۷)

روزی که خـدا همه آنـان - منافقـان - را برانگیزد، پس برای خـدا سوگنـد می خورنـد چنانکه [امروز] برای شـما سوگنـد می خورنـد، و می پندارنـد که بر چیزی دست دارنـد - یعنی از سوگنـد خود سودی می برند - آگاه باشـید که آنها دروغگویانند. (۱۸)

شیطان بر آنان دست یافته است، پس یاد کرد خدای را از

یادشان برده است. اینان گروه شیطانند، آگاه باشید که گروه شیطان زیان کارند. (۱۹)

همانا کسانی که با خدای و پیامبرش دشمنی و مخالفت می کنند آنان در میان خوارترین [مردمان]اند. (۲۰)

خدای نوشته - حکم کرده - است که من و فرستادگانم البته پیروز خواهیم شد، همانا خدا نیرومند و توانای بی همتاست. (۲۱)

مردمی را نیابی که به خدای و روز واپسین ایمان آورند در حالی که با کسانی که با خدای و پیامبرش دشمنی و مخالفت کرده اند دوستی بدارند اگر چه پدران یا پسران یا برادران یا خویشانشان باشند، اینانند که [خداوند] ایمان را در دلهاشان نوشته - پایدار ساخته - است و ایشان را به روحی از نزد خویش نیرومند گردانیده و به بهشتهایی درآورد که از زیر آنها جوی ها روان است، در آنجا جاویدانند، خدا از آنها خشنود است و ایشان از خدا خشنودند. ایشانند گروه خدا، آگاه باشید که گروه خدا رستگارانند. (۲۲)

ترجمه فارسی استاد آیتی

به نام خدای بخشاینده مهربان

خدا سخن زنی را که درباره شوهرش با تو به مجادله آمده است و به خدا شکوه می کند، شنید. و خدا گفت و گوی شما را می شنود، زیرا شنوا و بیناست. (۱)

از میان شما کسانی که زنانشان را ظهار می کنند بدانند که زنانشان مادرانشان نشوند، مادرانشان فقط زنانی هستند که آنها را زاییده اند، و سخنی ناپسند و دروغ است که می گویند. و خدا از گناهان در گذرنده است و آمرزنده است. (۲)

آنهایی که زنانشان را ظهار می کنند، آنگاه از آنچه گفته اند پشیمان می شوند، پیش از آنکه با یکدیگر تماس یابند، باید بنده ای آزاد

کنند. این پندی است که به شما می دهند و خدا به کارهایی که می کنید آگاه است. (۳)

اما کسانی که بنده ای نیابند، پیش از آنکه با یکدیگر تماس یابند. باید دو ماه پی درپی روزه بدارند. و آن که نتواند، شصت مسکین را طعام دهد. و این بدان سبب است که به خدا و پیامبرش ایمان بیاورید. اینها حدود خداست. و برای کافران عذابی است دردآور. (۴)

کسانی که با خدا و پیامبرش مخالفت می ورزند ذلیل و خوار می شوند، همچنان که پیشینیانشان خوار شده اند. ما آیاتی روشن نازل کردیم و کافران را عذابی است خوارکننده . (۵)

روزی که خدا همگان را زنده می کند، آنان را از کاری که کرده اند آگاه می سازد. خدا اعمال آنها را شماره کرده است، هرچند خود از یاد برده اند، و خدا ناظر بر هر چیزی است. (۶)

آیا ندانسته ای که خدا هر چه را در آسمانها و زمین است می داند. هیچ سه کس با هم نجوا نکنند مگر آنکه خداوند چهارمین آنهاست و هیچ پنج کس نباشند مگر آنکه خداوند ششمین آنهاست. و نه کمتر از این -هرجا که باشند- و نه بیشتر از این، مگر آنکه خدا با آنهاست. سپس همه را در روز قیامت به کارهایی که کرده اند، آگاه می کند. زیرا خدا بر همه چیز آگاه است. (۷)

آیا آنها را که از نجوا منع شده بودند ندیدی که کاری را که از آن منع شده بودند از سر گرفتند و باز هم برای گناه و دشمنی و نافرمانی از پیامبر با هم نجوا

می کنند؟ و چون نزد تو می آیند، به گونه ای تو را سلام می گویند که خدا تو را بدان گونه سلام نگفته است، و در دل می گویند: چرا خدا ما را بدانچه می گوییم عذاب نمی کند؟ جهنم برایشان کافی است. بدان داخل می شوند، و این بد سرانجامی است. (۸)

ای کسانی که ایمان آورده اید، اگر با یکدیگر نجوا می کنید. در باب گناه و دشمنی و نافرمانی از پیامبر نجوا مکنید، بلکه در باب نیکی و پرهیزگاری نجوا کنید. از آن خدایی که همگان نزد او گرد می آیید بترسید. (۹)

هر آینه نجوا کردن کار شیطان است که می خواهد مومنان را محزون کند و حال آنکه هیچ زیانی ، جز به فرمان خداوند، به آنها نمی رساند. و مومنان باید که بر خدا توکل کنند. (۱۰)

ای کسانی که ایمان آورده اید، چون شما را گویند در مجالس جای باز کنید، جای باز کنید تا خدا در کار شما گشایش دهد. و چون گویند که برخیزید، بر خیزید. خدا آنهایی را که ایمان آورده اند و کسانی را که دانش یافته اند به درجاتی برافرازد، و خدا به کارهایی که می کنید آگاه است. (۱۱)

ای کسانی که ایمان آورده اید، چون خواهید که با پیامبر نجوا کنید، پیش از نجوا کردنتان صدقه بدهید. این برای شما بهتر و پاکیزه تر است. و اگر برای صدقه چیزی نیافتید، خدا آمرزنده و مهربان است. (۱۲)

آیا ترسیدید پیش از نجوا کردن صدقه ها بدهید؟ حال که صدقه نداده اید و خدا هم توبه شما را پذیرفته است، پس

نماز بگزارید و زکات بدهید و از خدا و پیامبرش اطاعت کنید، که خدا به کارهایی که می کنید آگاه است. (۱۳)

آیا ندیده ای آن کسان را که با مردمی که خدا بر آنها خشم گرفته بود، دوستی ورزیدند؟ اینان نه از شمایند و نه از ایشان. و خود می دانند که بر دروغ سوگند می خوردند. (۱۴)

خدا برایشان عذابی سخت آماده کرده است. زیرا کارهایی که می کنند ناپسند است. (۱۵)

از سوگندهایشان سپری ساخته اند. و از راه خدا رویگردان شده اند. پس برای آنهاست عذابی خوارکننده . (۱۶)

اموال و اولادشان برایشان در برابر خشم خدا سود نکند. اهل جهنمند و در آن جاودان. (۱۷)

روزی که خدا همه آنها را زنده می کند، همچنان که برای شما قسم می خوردند برای او هم قسم خواهند خورد. و می پندارند که سودی خواهند برد. آگاه باشید که دروغگویانند. (۱۸)

شیطان بر آنها چیره شده است و نام خدا را از یادشان برده است. ایشان حزب شیطانند. آگاه باش که حزب شیطان زیان کنندگانند. (۱۹)

کسانی که با خدا و پیامبرش مخالفت می ورزند در زمره ذلیل شدگانند. (۲۰)

خدا مقرر داشته که : البته من و پیامبرانم پیروز می شویم. زیرا خدا توانا و پیروزمند است. (۲۱)

نمی یابی مردمی را که به خدا و روز قیامت ایمان آورده باشند، ولی با کسانی که با خدا و پیامبرش مخالفت می ورزند دوستی کنند، هرچند آن مخالفان، پدران یا فرزندان یا برادران و یا قبیله آنها باشند. خدا بر دلشان رقم ایمان زده و به روحی از خود یاریشان کرده است

و آنهـا را به بهشـتهایی که در آن نهرها جاری است در آورد. در آنجا جاودانه باشـند. خـدا از آنها خشـنود است و آنان نیز از خدا خشنودند. اینان حزب خدایند، آگاه باش که حزب خدا رستگارانند. (۲۲)

ترجمه فارسی استاد خرمشاهی

به نام خداوند بخشنده مهربان

به راستی که خداوند سـخن زنی را که با تو درباره همسـرش مجادله می کرد و به خداوند شکایت حال خود می گفت، شنید، و خداوند گفت و گوی شما دو تن را می شنود، چرا که خداوند شنوای بیناست (۱)

کسانی که از میان شما با زنانشان ظهار می کنند، [بدانند که] آن زنان [با این ماجرا در حکم] مادران آنان نیستند، مادران آنان جز کسانی که آنان را زاده اند، نیسـتند، و ایشان [با این عمل] سـخنی ناپسند و ناحق می گویند، و بی گمان خداوند بخشاینده آمرزگار است (۲)

و کسانی که با زنانشان ظهار می کنند، سپس از آنچه گفته اند برمی گردند [و می خواهند به همسر خود بازگردند] باید پیش از آنکه با همـدیگر تماس گیرنـد، برده ای آزاد کنند، این اندرزی است که به شـما داده می شود، و خداوند به آنچه می کنید آگاه است (۳)

و هر کس که [امکـان آن را] نیـافت، بایـد که پیش از آنکه بـا همـدیگر تمـاس گیرنـد، دو مـاه پی در پی روزه بگیرد، سـپس [بـازهم] اگر نتوانست [روزه بگیرد]، در آن صورت بایـد به اطعـام شـصت فقیر بپردازد، این [کفاره] برای آن است که به [امر] خداوند و پیامبر او ایمان آورید، و این احکام الهی است، و برای کافران عذابی دردناك [مقرر] است (۴)

بی گمان کسانی که با [امر] خداوند و پیامبر او مخالفت می کنند، سرنگون شوند، چنانکه پیشینیانشان هم

سرنگون شدند، و به راستی آیاتی روشنگر فرو فرستاده ایم، و برای کافران عذابی خفتبار [درپیش] است (۵)

روزی که خداوند همگی آنان را [از گور] برانگیزد، سپس آنان را به [حقیقت و نتیجه] آنچه کرده اند آگاه سازد، خداوند آن را در شمار آورده است اما [خود] آنان فراموشش کرده اند، و خداوند بر هر چیز گواه است (۶)

آیا نیندیشیده ای که خداوند آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است می داند، هیچ رازگویی سه تن نباشد مگر آنکه او چهارمین آنان است، و نه [رازگویی] پنج تن مگر آنکه او ششمین آنان است، و نه کمتر از این و نه بیشتر مگر آنکه او هر جا که باشند با ایشان است، سپس در روز قیامت آنان را به [نتیجه و حقیقت] کار و کردارشان آگاه می سازد، بی گمان خداوند به هر چیزی داناست (۷)

آیا ننگریسته ای در کار کسانی که از نجوا نهی شده اند، سپس به آنچه از آن نهی شده اند، باز می گردند و به گناه و ستمکاری و نافرمانی از پیامبر باهم نجوا می کنند، و چون به نزدت آیند به نحوی به تو درود می فرستند که خداوند آن گونه به تو درود نفرستاده است، و در دلهایشان گویند چرا به خاطر آنچه می گوییم خداوند عذابمان نمی کند؟ جهنم برایشان کافی است که به آن اندر آیند، و چه بد سرانجامی است (۸)

ای مومنان چون رازگویی کنید، به قصد گناه و ستمکاری و نافرمانی از پیامبر نجوا مکنید، و به قصد نیکی و تقوا نجوا کنید، و از خداوندی که نزد او محشور می گردید پروا کنید (۹)

جز این نیست که نجوا از سوی شیطان است تا

مومنان را غمگین کند، و هیچ زیان رسان به آنان نیست، مگر به اذن الهی، و مومنان باید فقط بر خداوند توکل کنند (۱۰)

ای مومنان چون به شما گفته شود در مجالس جا باز کنید، باز کنید، که خداوند در کار شما گشایش آورد، و چون گفته شود برخیزید، برخیزید، خداوند از میان شما مومنان و دانش یافتگان را به درجاتی رفعت دهد و خداوند به آنچه می کنید آگاه است (۱۱)

ای مومنان چون خواهید که با پیامبر راز گویید، پیش از نجوایتان صدقه ای تقدیم دارید این برای شما بهتر و پاکیزه تر است، اما اگر چیزی نیافتید، بی گمان خداوند آمرزگار مهربان است (۱۲)

[سپس که کسی جز علی (ع) توفیق نیافت فرمود:] آیا ترسیدید که پیش از نجوایتان صدقاتی تقدیم دارید؟ حال که چنین نکردید و خداوند هم از شما درگذشت، پس نماز را برپا دارید و زکات را بپردازید و از خداوند و پیامبرش اطاعت کنید، و خداوند به آنچه می کنید آگاه است (۱۳)

آیا ننگریسته ای کسانی را که با قومی که خداوند بر آنان خشم آورده است، و نه از شما هستند و نه از آنان [یهودیان]، دوستی ورزیده اند؟ و آگاهانه به دروغ سوگند می خورند (۱۴)

خداوند برای آنان عذابی سهمگین آماده ساخته است، آنان عملکردشان بد است (۱۵)

سوگندهایشان را سپر بلا کرده اند، و [مردمان را] از راه خدا باز می دارند، پس عذابی خفتبار [در پیش] دارند (۱۶)

اموال و اولادشان به هیچ روی از [عذاب] خدا بازشان ندارد، اینان دوزخی اند و جاودانه در آنند (۱۷)

روزی که خداوند همگی آنان را برانگیزد، آنگاه [مشرکان] برای او به همان گونه سوگند

یاد می کنند که برای شما یاد می کنند و گمان می کنند که حقی در دست دارند، بدانید که آنان دروغگویانند (۱۸)

شیطان بر آنان دست یافت، سپس یاد خدا را از خاطر آنان برد، اینان حزب شیطانند، هان بی گمان حزب شیطان زیانکارانند (۱۹)

بی گمان کسانی که با [امر] خداوند و پیامبر او مخالفت می کنند، اینان از زمره فرومایگانند (۲۰)

خداوند مقرر داشته است که من و پیامبرانم پیروز گردیم، بی گمان خداوند نیرومند پیروزمند است (۲۱)

قومی نیابی که به خداوند و روز بازپسین ایمان داشته باشند و با کسانی که با خداوند و پیامبر او مخالفت می ورزند، دوستی کنند، ولو آنکه پدرانشان یا فرزندانشان یا برادرانشان یا خاندانشان باشند. ایناننـد که [خداونـد] در دلهایشان [نقش] ایمان نگاشته است، و به فیضی از جانب خویش استوارشان داشته است، و [ایشان را] به بوستانهایی درآورد که جویباران از فرودست آن جاری است، جاودانه در آنند، خداوند از آنان خشنود است، و آنان هم از او خشنودند، اینان خدا خواهانند، بدانید که خدا خواهان رستگارانند (۲۲)

ترجمه فارسی استاد معزی

بنام خداوند بخشاینده مهربان

هر آینه شنید خدا سخن آن زن را که با تو ستیزه می کرد درباره شویش و داوری می خواست از خدا و خدا می شنید گفتگوی شما را همانا خدا است شنوای بینا (۱)

آنان که ظهار می کنند از شما از زنان خویش نیستند آن زنان مادران ایشان نیستند مادرانشان مگر آنان که زائیدندشان و هر آینه گویند ناپسندی از سخن و دروغی را و همانا خدا است گذشت کننده آمرزشگر (۲)

و آنان که ظهار می کنند از زنان خویش پس بازمی گردند بدانچه گفتند پس آزاد کردن بنده پیش از آنکه به

هم نزدیک شوند این را اندرز داده شوید بدان و خدا است بدانچه می کنید آگاه (۳)

و آنکه نیافت پس روزه دو ماه پی درپی پیش از آنکه به هم نزدیک شوند و آنکه نتوانست پس خوراک شصت تن بینوا این تا ایمان آرید به خدا و پیمبرش و این است مرزهای خدا و کافران را است عذابی دردناک (۴)

همانا آنان که دشمنی کنند با خدا و پیمبرش سرنگون شوند بدانسان که سرنگون شدند آنان که پیش از ایشان بودند و همانا فرستادیم آیتهائی روشن و کافران را است عذابی خوارکننده (۵)

روزی که برانگیزدشان خدا همگی پس آگهیشان دهد بدانچه کردند بشمردش خدا و فراموشش کردند و خدا است بر همه چیز گواه (۶)

آیا ننگریستی که خدا داند آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و نیست رازگوئی سه تن جز آنکه او است چهارمیشان و نه پنج تن جز آنکه او است ششمین ایشان و نه کمتر از این و نه بیشتر جز آنکه او است با ایشان هر جا باشند و سپس آگهیشان دهد به آنچه کردند روز رستاخیز همانا خدا است به هر چیزی دانا (۷)

آیا ننگریستی بدانان که نهی شدند از رازگفتن (آهسته سر به گوشی سخن گفتن) پس بازگردند بدانچه نهی شدند از آن و راز گویند به گناه و دشمنی و نافرمانی پیمبر و هر گاه آیندت درودت گویند بدانچه درودت نگفت بدان خدا و گویند پیش خود چرا عذاب نکند ما را خدا بدانچه گوئیم بس است ایشان را دوزخ چشندش پس چه زشت است آن جایگاه (۸)

ای آنان که ایمان آوردید گاهی که

با هم راز گوئید راز نگوئید به گناه و دشمنی و نافرمانی پیمبر و راز گوئید به نیکوکاری و پرهیزکاری و بترسید خدائی را که بسویش گردآورده شوید (۹)

جز این نیست که رازگوئی از شیطان است تا اندوهگین سازد آنان را که ایمان آوردند و نیست زیان رساننده آنان به چیزی جز به دستور خدا و بر خدا پس باید توکّل کنند مؤمنان (۱۰)

ای آنان که ایمان آوردید هر گاه گفته شود به شما جای باز کنید در نشستگاه ها پس جای دهید تا جای دهد شما را خدا و گاهی که گفته شود برخیزید پس برخیزید بالا برد خدا آنان را که ایمان آوردند از شما و آنان را که داده شدند دانش را پایه هائی و خدا است بدانچه کنید آگاه (۱۱)

ای آنان که ایمان آوردید هر گاه راز گوئید با پیمبر پس پیش فرستید پیش روی رازگفتن خویش صدقه این بهتر است شما را و پاکتر پس اگر نداشتید همانا خدا است آمرزنده مهربان (۱۲)

آیا ترسیدید که پیش پردازید پیش روی رازگوئی خویش صدقه هائی اکنون که نکردید و توبه کرد خدا بر شما پس بپای دارید نماز را و بدهید زکات را و فرمان برید خدا و پیمبرش را و خدا است بدانچه کنید آگاه (۱۳)

آیا ننگریستی بدانان که دوستی کردند با گروهی که خشم گرفت خدا بر ایشان نیستند ایشان از شما و نه از ایشان و سوگند یاد کنند بر دروغ و خود می دانند (۱۴)

آماده کرد خدا برای ایشان عذابی سخت همانا زشت است آنچه بودند می کردند (۱۵)

بگرفتند سوگندهای خود را سپری تا بازداشتند از راه

خدا پس ایشان را است عذابی خوارکننده (۱۶)

بی نیاز نگرداند از ایشان خواسته های ایشان و نه فرزندانشان از خدا چیزی را آنانند یاران آتش ایشانند در آن جاودانان (۱۷)

روزی که برانگیزدشان خدا همگی پس سوگند یاد کنند برایش چنانکه سوگند یاد کنند برای شما و گمان کنند که ایشانند بر چیزی همانا ایشانند دروغگویان (۱۸)

چیره شد بر ایشان شیطان پس فراموششان کرد یاد خدا را آنانند حزب شیطان همانا حزب شیطانند زیانکاران (۱۹)

همانا آنان که دشمنی کنند با خدا و پیمبرش آنانند در جرگه سرافکندگان (۲۰)

نوشت خدا که پیروز می شوم من و فرستادگانم همانا خدا است توانای عزیز (۲۱)

نیابی گروهی را که ایمان آرند به خدا و روز بازپسین دوستی کنند با آنکه دشمنی کند با خدا و پیمبرش و هر چند باشند پدرانشان یا پسرانشان یا برادرانشان یا خویشاوندانشان آنان نوشت در دلهاشان ایمان را و کمک کرد ایشان را با روحی از خویش و درآردشان باغهائی که روان است زیر آنها جوی ها جاودانان در آنها خوشنود باشد خدا از ایشان و خوشنود باشند از او آنانند حزب خدا همانا حزب خداوندند رستگاران (۲۲)

ترجمه انگلیسی قرائی

.In the Name of Allah, the All-beneficent, the All-merciful

Allah has certainly heard the speech of her who pleads with you about her husband ۱ and complains to Allah. Allah hears the conversation between the two of you. Indeed .Allah is all-hearing, all-seeing

As for those of you who repudiate their wives by dhihar, they are not their mothers; ۲ their mothers are only those who bore them, and indeed they utter an outrageous utterance

.and a lie. Indeed Allah is all-excusing, all-forgiving

Those who repudiate their wives by dhihar and then retract what they have said, ۳
shall set free a slave before they may touch each other. This you are advised [to carry
.out], and Allah is well aware of what you do

He who can not afford [to free a slave] shall fast for two successive months before ۴
they may touch each other. If he cannot [do so], he shall feed sixty needy persons.
This, that you may have faith in Allah and His Apostle. These are Allah's bounds, and
.there is a painful punishment for the faithless

Indeed those who oppose Allah and His Apostle will be subdued just as were sub- ۵
dued those before them. We have certainly sent down manifest signs, and there is a
.humiliating punishment for the faithless

The day when Allah will raise them all together, He will inform them about what they ۶
have done. Allah has kept account of it, while they forgot it, and Allah is witness to all
.things

Have you not regarded that Allah knows whatever there is in the heavens and what- ۷
ever there is in the earth? There is no secret talk among three, but He is their fourth
[companion], nor among five but He is their sixth, nor less than that, nor more, but He
is with them wherever they may be. Then He will inform them about what they have
done on the Day of Resurrection. Indeed Allah has knowledge of

.all things

Have you not regarded those who were forbidden from secret talks but again re- ٨
sumed what they had been forbidden from, and hold secret talks [imbued] with sin
and transgression and disobedience to the Apostle? And when they come to you they
greet you with that with which Allah never greeted you, and they say to themselves,
'Why does not Allah punish us for what we say?!' Let hell suffice them: they shall enter
!it; and it is an evil destination

O you who have faith! When you talk secretly, do not hold secret talks [imbued] with ٩
sin and aggression and disobedience to the Apostle, but talk secretly in [a spirit of]
.piety and Godfearing, and be wary of Allah toward whom you will be mustered

Indeed [malicious] secret talks are from Satan, that he may upset the faithful, but ١٠
he cannot harm them in any way except by Allah's leave, and in Allah let all the faithful
.put their trust

O you who have faith! When you are told, 'Make room,' in sittings, then do make ١١
room; Allah will make room for you. And when you are told, 'Rise up!' Do rise up. Allah
will raise those of you who have faith and those who have been given knowledge in
.rank, and Allah is well aware of what you do

O you who have faith! When you talk secretly to the Apostle, offer a charity before ١٢
your secret talk. That is better for you and purer. But if

you cannot afford [to make the offering], then Allah is indeed all-forgiving, all-
.merciful

Were you apprehensive of offering charities before your secret talks? So, as you ۱۳
did not do it, and Allah was clement to you, maintain the prayer and pay the zakat, and
.obey Allah and His Apostle. And Allah is well aware of what you do

Have you not regarded those who befriend a people at whom Allah is wrathful? ۱۴
They neither belong to you, nor to them, and they swear false oaths [that they are
.with you] and they know

Allah has prepared a severe punishment for them. Evil indeed is what they used to ۱۵
.do

They make a shield of their oaths and bar [people] from the way of Allah; so there is ۱۶
.a humiliating punishment for them

Their possessions and children will not avail them in any way against Allah. They ۱۷
.[shall be the inmates of the Fire and they shall remain in it [forever

The day when Allah will raise them all together, they will swear to Him, just like they ۱۸
swear to you [now], supposing that they stand on something. Look! They are indeed
!liars

Satan has prevailed upon them, so he has caused them to forget the remembrance ۱۹
of Allah. They are Satan's confederates. Look! Indeed it is Satan's confederates who
!are the losers

Indeed those who oppose Allah and His Apostle—they will be among the most ۲۰
.abased

Allah has ordained: 'I shall surely prevail, I and My ۲۱

.apostles.' Indeed Allah is all-strong, all-mighty

You will not find a people believing in Allah and the Last Day endearing those who ٢٢ oppose Allah and His Apostle even though they were their own parents, or children, or brothers, or kinsfolk. [For] such, He has written faith into their hearts and strengthened them with a spirit from Him. He will admit them into gardens with streams running in them, to remain in them [forever], Allah is pleased with them, and they are pleased with Him. They are Allah's confederates. Look! The confederates of Allah are !indeed felicitous

ترجمه انگلیسی شاکر

Allah indeed knows the plea of her who pleads with you about her husband and complains to Allah, and Allah knows the contentions of both of you; surely Allah is (Hearing, Seeing. (١

As for) those of you who put away their wives by likening their backs to the backs of) their mothers, they are not their mothers; their mothers are no others than those who gave them birth; and most surely they utter a hateful word and a falsehood and (mos (٢

And (as for) those who put away their wives by likening their backs to the backs of their mothers then would recall what they said, they should free a captive before they touch each other; to that you are admonished (to conform); and Allah is Aware of wha ((٣

But whoever has not the means, let him fast for two months successively before they ,touch each other; then as for him who is not able

let him feed sixty needy ones; that is in order that you may have faith in Allah and His (Messenger, and these are Allah' (۴

Surely those who act in opposition to Allah and His Messenger shall be laid down prostrate as those before them were laid down prostrate; and indeed We have revealed clear communications, and the unbelievers shall have an abasing (chastisement. (۵

On the day when Allah will raise them up all together, then inform them of what they did: Allah has recorded it while they have forgotten it; and Allah is a witness of all (things. (۶

Do you not see that Allah knows whatever is in the heavens and whatever is in the earth? Nowhere is there a secret counsel between three persons but He is the fourth of them, nor (between) five but He is the sixth of them, nor less than that nor more but ((۷

Have you not seen those who are forbidden secret counsels, then they return to what they are forbidden, and they hold secret counsels for sin and revolt and disobedience to the Messenger, and when they come to you they greet you with a greeting with (which (۸

O you who believe! when you confer together in private, do not give to each other counsel of sin and revolt and disobedience to the Messenger, and give to each other counsel of goodness and guarding (against evil); and be careful of (your duty to) Allah, ((۹

Secret counsels are only (the work) of the

Shaitan that he may cause to grieve those who believe, and he cannot hurt them in (the least except with Allah's permission, and on Allah let the believers rely. (۱۰

O you who believe! when it is said to you, Make room in (your) assemblies, then make ample room, Allah will give you ample, and when it is said: Rise up, then rise up. Allah (will exalt those of you who believe, and those who are given knowledge, in high d (۱۱

O you who believe! when you consult the Messenger, then offer something in charity before your consultation; that is better for you and purer; but if you do not find, then (surely Allah is Forgiving, Merciful. (۱۲

Do you fear that you will not (be able to) give in charity before your consultation? So when you do not do it and Allah has turned to you (mercifully), then keep up prayer and pay the poor-rate and obey Allah and His Messenger; and Allah is Aware of what ((۱۳

Have you not seen those who befriend a people with whom Allah is wroth? They are (neither of you nor of them, and they swear falsely while they know. (۱۴

(Allah has prepared for them a severe punishment; surely what they do is evil. (۱۵

They make their oaths to serve as a cover so they turn away from Allah's way; (therefore they shall have an abasing chastisement. (۱۶

Neither their wealth nor their children shall avail them aught against Allah; they are the inmates

(of the fire, therein they shall abide. (۱۷

On the day that Allah will raise them up all, then they will swear to Him as they swear (to you, and they think that they have something; now surely they are the liars. (۱۸

The Shaitan has gained the mastery over them, so he has made them forget the remembrance of Allah; they are the Shaitan's party; now surely the Shaitan's party (are the losers. (۱۹

Surely (as for) those who are in opposition to Allah and His Messenger; they shall be (among the most abased. (۲۰

Allah has written down: I will most certainly prevail, I and My messengers; surely Allah (is Strong, Mighty. (۲۱

You shall not find a people who believe in Allah and the latter day befriending those who act in opposition to Allah and His Messenger, even though they were their (own) (fathers, or their sons, or their brothers, or their kinsfolk; these are they into who (۲۲

ترجمه انگلیسی ایروینگ

!In the name of God, the Mercy-giving, the Merciful

God has heard the speech of the woman pleading with you about her husband, and (۱) .complaining to God. God hears whatever you both discuss; God is Alert, Observant

Those among you who back away from their wives even though they are not their (۲) mothers (their mothers are only the ones who have given birth to them) are making a dishonorable statement as well as twisting things around. Yet God is Pardoning, .Forgiving

The ones who back away from- their wives [as (۳)

if they were their mothers], then retract whatever they have said, should free a captive before either of them may touch one another [again]. That you are instructed .to do; God is Informed about anything you do

Whoever does not find such [a captive to free], should then fast for two (۴)
consecutive months before either of them may touch one another. Anyone who is still unable [to conform] should then feed sixty paupers. That is [laid down] so you may believe in God and His messenger; such are God's limits. Disbelievers will have painful !torment

The ones who want to limit God and His messenger will be restrained just as those (۵)
before them were restrained. We have sent down clear signs: disbelievers will have .disgraceful torment

Some day God will raise them all up again and notify them about anything they (۶)
have done. God has calculated it while they have forgotten it. God is a Witness for !everything

Have you not considered how God knows whatever is in Heaven and whatever is (۷)
on Earth? No private conversation ever takes place among three [persons] unless He is their Fourth, nor among five unless He is their Sixth, nor [any number] less than that nor greater unless He is with them, wherever they may be. Then on Resurrection Day, !He will notify them about whatever they have been doing. God is Aware of everything

Have you not considered the ones who, even though they have been forbidden to (۸)
,[carry on any] intrigue

still go back to what they have been forbidden to do and conspire out of sin and enmity, and in defiance of the Messenger. Whenever they come to you, they greet you the way God never greets you, and tell themselves: "Should God not punish us for what we say?" Hell will be enough for them; they shall roast in it, for it is such an awful .goal to have

You who believe, whenever you confer with one another, do not conspire out of sin (٩)
and enmity, and in defiance of the Messenger: confer virtuously and through a sense
.of duty. Heed God, before whom you will appear

Intrigue comes only from Satan , so he may sadden those who believe. Yet he will (١٠)
.not harm them in any way except with God's permission; so on God let believers rely

You who believe, whenever someone tells you to make room at (any) sessions, (١١)
then make room; God will make room for you [elsewhere]. When it is said: "Move on
ahead!", then move on up. God will raise those of you who believe, in rank, as well as
.the ones who are given knowledge. God is Informed about anything you do

You who believe, whenever you confer with the Messenger, offer some sort of (١٢)
charity before you confer [with him]; that will be better for you, and purer [besides].
.Yet if you do not find anything [to give], God is still Forgiving, Merciful

Are you worried about proffering some charity before (١٣)

your consultation? If you do not do so, God still turns towards you, so keep up prayer and pay the welfare tax, and obey God and His messenger. God is Informed about .anything you do

(١۴) Have you not considered those who make friends with a folk whom God is angry with? They are neither on your side nor yet on their own, and they perjure themselves .while they know it

(١۵) .God has prepared severe torment for them; with them, anything they do is evil

(١۶) They have taken their faith as a disguise and obstructed God's way. They will have ;disgraceful torment

(١٧) neither their wealth nor their children will help them out in any way with God. .Those will become inmates of the Fire; they will remain there for ever

(١٨) Some day God will raise them all up together and they will swear to Him just as they have sworn to you; they reckon they will get something out of it. They are such !liars

(١٩) Satan has won them over and made them forget to mention God; those are !Satan's party. Yet Satan's side will be the losers

(٢٠) .Those who would limit God and His messenger are the vilest sort

(٢١) God has written: "I shall prevail, both I Myself and My messengers!" God is Strong, .Powerful

(٢٢) You will not find any people who believe in God and the Last Day showing affection for anyone who places limits on God and His messenger, even though they are their

own fathers, their sons, their brothers or anyone from their family connection. With those He will engrave faith on their hearts, assist them with a spirit from Himself, and will show them into gardens through which rivers flow, to live there for ever. God will approve of them while they will be pleased with Him. Those are on God's side. God's !party are those who shall be successful

ترجمه انگلیسی آربری

In the Name of God, the Merciful, the Compassionate

God has heard the words of her that disputes (pleads) with thee concerninghger husband, and makes complaint unto God. God hears the two of youconversing (together; surely God is All-hearing, All-seeing. (۱

Those of you who say, regarding their wives, `Be as my mother's back,' theyare not truly their mothers; their mothers are only those who gave them birth,and they are surely saying a dishonourable saying, and a falsehood.Yet surely God is All-pardoning, (All-forgiving. (۲

And those who say, regarding their wives, `Be as my mother's back,' and thenretract what they have said, they shall set free a slave, before the two ofthem touch one (another. By that you are admonished; and God is aware of thethings you do. (۳

But whosoever finds not the means, then let him fast two successive months,before the two of them touch one another. And if any man is not able to,then let him feed sixty poor persons--that, that you may believe in God andHis Messenger. Those are (God's bounds; and for the unbelievers there awaitsyet a painful chastisement. (۴

Surely those

who oppose God and His Messenger shall be frustrated as thosebefore them were frustrated. Now We have sent down signs, clear signs; andfor the unbelievers awaits (a humbling chastisement, (۵

upon the day when God shall raise them up all together, then He shall tellthem what they did. God has numbered it, and they have forgotten it.God is witness over (everything. (۶

Hast thou not seen that God knows whatsoever is in the heavens, and whatsoeveris in the earth? There men conspire not secretly together, but He is thefourth of them, neither five men, but He is the sixth of them, neither fewerthan that, neither more, but He is with them, wherever they may be; then Heshall tell them what they have (done, on the Day of Resurrection. Surely Godhas knowledge of everything. (۷

Hast thou not regarded those who were forbidden to converse secretly together,then they return to that they were forbidden, and they converse secretlytogether in sin and enmity, and in disobedience to the Messenger? Then, whenthey come to thee, they greet thee with a greeting God never greeted theewithal; and they say within themselves, `Why does God not chastise us forwhat we say?' Sufficient for them shall (be Gehenna (Hell), at which theyshall be roasted--an evil homecoming! (۸

O believers, when you conspire secretly, then conspire not together in sinand enmity and disobedience to the Messenger, but conspire in piety andgodfearing. Fear God, (unto whom you shall be mustered. (۹

Conspiring secretly together is of Satan, that the believers may sorrow; buthe

will not hurt them anything, except by the leave of God. And in God letthe believers (put all their trust. (١٠

O believers, when it is said to you `Make room in the assemblies', thenmake room, and God will make room for you; and when it is said, `Move up',move up, and God will raise up in rank those of you who believe and havebeen given knowledge. And God is (aware of the things you do. (١١

O believers, when you conspire with the Messenger, before your conspiringadvance a freewill offering; that is better for you and purer. Yet if youfind not means, God is All-(forgiving, All-compassionate. (١٢

Are you afraid, before your conspiring,to advance freewill offerings? If you do not so, and God turns again untoyou, then perform the prayer, and pay the alms, and obey (God and HisMessenger. God is aware of the things you do. (١٣

Hast thou not regarded those who have taken for friends a people against whomGod is wrathful? They belong neither to you nor to them; and they swear uponfalsehood, (and that wittingly. (١۴

God has made ready for them a chastisement terrible; surely they--evil arethe things (they have been doing. (١۵

They have taken their oaths as a covering, and barred from God's way, sothere (awaits them a humbling chastisement. (١۶

Neither their riches nor their children shall avail them anything againstGod; those--(they are the inhabitants of the Fire, therein dwelling forever. (١٧

Upon the day when God shall raise them up all together, and they will

swearto Him, as they swear to you, and think they are on something. Surely, theyare
(the liars! (۱۸

Satan has gained the mastery over them, and caused them to forget God'sRemembrance. Those are Satan's party; why, Satan's party, surely, they arethe
(losers! (۱۹

Surely those who oppose God and His Messenger, those are among the mostabject.
((۲۰

God has written, `I shall assuredly be the victor, I and My Messengers.'Surely God is
(All-strong, All-mighty. (۲۱

Thou shalt not find any people who believe in God and the Last Day who areloving to anyone who opposes God and His Messenger, not though they weretheir fathers, or their sons, or their brothers, or their clan. Those--Hehas written faith upon their hearts, and He has confirmed them with a Spiritfrom Himself; and He shall admit them into gardens underneath which riversflow, therein to dwell forever, God being well-pleased with them, and theywell-pleased with Him. Those are God's party; why,
(surely God's party--theyare the prosperers. (۲۲

ترجمه انگلیسی پیکتال

.In the name of Allah, the Beneficent, the Merciful

Allah hath heard the saying of her that disputeth with thee (Muhammad) concerning her husband, and complaineth unto Allah. And Allah heareth your colloquy. Lo! Allah is
(Nearer, Knower. (۱

Such of you as put away your wives (by saying they are as their mothers) They are not their mothers; none are their mothers except those who gave them birth they
(indeed utter an ill word and a lie. And lo! Allah is Forgiving, Merciful. (۲

Those who put away their wives (by saying

they are as their mothers) and afterward would go back on that which they have said; (the penalty) in that case (is) the freeing of a slave before they touch one another. (Unto this ye are exhorted; and Allah is informed of what ye do. (٣

And he who findeth not (the wherewithal), let him fast for two successive months before they touch one another; and for him who is unable to do so (the penance is) the feeding of sixty needy ones. This, that ye may put trust in Allah and His messenger. Such are the limits (imposed by Allah); and for disbelievers is a painful (doom. (۴

Those who oppose Allah and His messenger will be abased even those before them were abased; and We have sent down clear tokens, and for disbelievers is a shameful (doom (۵

On the day when Allah will raise them all together and inform them of what they did. (Allah hath kept account of it while they forgot it. And Allah is Witness over all things. (۶

Hast thou not seen that Allah knoweth all that is in the heavens and all that is in the earth? There is no secret conference of three but He is their fourth, nor of five but He is their sixth, nor of less than that or more but He is with them wheresoever they may be; and afterward, on the Day of Resurrection, He will inform them of what they did (Lo! Allah is Knower of all things. (٧

Hast

thou not observed those who were forbidden conspiracy and afterward returned to that which they had been forbidden, and (now) conspire together for crime and wrongdoing and disobedience toward the messenger? And when they come unto thee they greet thee with a greeting wherewith Allah greeteth thee not, and say within themselves: Why should Allah punish us for what we say? Hell will suffice them; they will feel the heat thereof. A hapless journey's end! (٨)

O ye who believe! when ye conspire together, conspire not together for crime and wrongdoing and disobedience toward the messenger, but conspire together for righteousness and pity, and keep your duty, toward Allah, unto whom ye will be gathered. (٩)

Lo! Conspiracy is only of the devil, that he may vex those who believe; but he can harm them not at all unless by Allah's leave. In Allah let believers put their trust. (١٠)

O ye who believe! When it is said, Make room! in assemblies, then make room; Allah will make way for you (hereafter). And when it is said, Come up higher! go up higher; Allah will exalt those who believe among you, and those who have knowledge, to high ranks. Allah is informed of what ye do. (١١)

O ye who believe! When ye hold conference with the messenger, offer an alms before your conference. That is better and purer for you. But if ye cannot find (the wherewithal) then lo! Allah is Forgiving, Merciful. (١٢)

Fear ye to offer alms before your conference? Then, when

ye do it not and Allah hath forgiven you, establish worship and pay the poor due and (obey Allah and His messenger. And Allah is Aware of what ye do. (١٣

Hast thou not seen those who take for friends a folk with whom Allah is wroth? They (are neither of you nor of them, and they swear a false oath knowingly. (١۴

Allah hath prepared for them a dreadful doom. Evil indeed is that which they are wont (to do. (١۵

They make a shelter of their oaths and turn (men) from the way of Allah; so theirs will (be a shameful doom. (١۶

Their wealth and their children will avail them naught against Allah. Such are rightful (owners of the Fire; they will abide therein. (١٧

On the day when Allah will raise them all together, then will they swear unto Him as they (now) swear unto you, and they will fancy that they have some standing. Lo! is it (not they who are the liars? (١٨

The devil hath engrossed them and so hath caused them to forget remembrance of (Allah. They are the devil's party. Lo! is it not the devil's party who will be the losers? (١٩

(Lo! those who oppose Allah and His messenger, they will be among the lowest. (٢٠

Allah hath decreed: Lo! I verily shall conquer, I and My messengers. Lo! Allah is Strong, (Almighty. (٢١

Thou wilt not find folk who believe in Allah and the Last Day loving those who oppose Allah and His

messenger: even though they be their fathers or, their sons or their brethren or their clan. As for such, He hath written faith upon their hearts and hath strengthened them with a Spirit from Him, and He will bring them into Gardens underneath which rivers flow, wherein they will abide. Allah is well pleased with them, and they are well pleased with Him. They are Allah's party. Lo! is it not Allah's party who are the (successful? (۲۲

ترجمه انگلیسی یوسفعلی

.In the name of Allah Most Gracious Most Merciful

Allah has indeed heard (and accepted) the statement of the woman who pleads with thee concerning her husband and carries her complaint (in prayer) to Allah: and Allah (always) hears the arguments between both sides among you: for Allah hears and (sees (all things). (۱

If any men among you divorce their wives by Zihar (calling them mothers) they cannot be their mothers: none can be their mothers except those who gave them birth. And in fact they use words (both) iniquitous and false: but truly Allah is one that blots out ((sins) and forgives (again and again). (۲

But those who divorce their wives by Zihar then wish to go back on the words they uttered (it is ordained that such a one) should free a slave before they touch each other: this are ye admonished to perform: and Allah is well-acquainted with (all) that (ye do. (۳

And if any has not (the wherewithal) he should fast for two months consecutively .before they touch each other

But if any is unable to do so he should feed sixty indigent ones. This that ye may show your faith in Allah and His Apostle. Those are limits (set by) Allah. For those who Reject ((Him) there is a grievous Penalty. (۴

Those who resist Allah and His Apostle will be humbled to dust as were those before them: for We have already sent down clear Signs. And the Unbelievers (will have) a (humiliating Penalty . (۵

On the Day that Allah will raise them all up (again) and show them the truth (and meaning) of their conduct. Allah has reckoned its (value) though they may have (forgotten it: for Allah is Witness to all things. (۶

Seest thou not that Allah doth know (all) that is in the heavens and on earth? There is not a secret consultation between three but He makes the fourth among them nor between five but He makes the sixth nor between fewer nor more but He is in their midst wheresoever they be: in the end will He tell them the truth of their conduct on (the Day of Judgment for Allah has full knowledge of all things. (۷

Turnest thou not thy sight towards those who were forbidden secret counsels yet revert to that which they were forbidden (to do)? And they hold secret counsels among themselves for iniquity and hostility and disobedience to the Apostle. And when they come to thee they salute thee not as Allah salutes thee (but in crooked ways): and they

say to themselves "Why does not Allah punish us for our words?" Enough for them is (Hell: in it will they burn and evil is that destination! (٨

O ye who believe! when ye hold secret counsel do it not for iniquity and hostility and disobedience to the Prophet; but do it for righteousness and self-restraint; and fear (Allah to whom ye shall be brought back. (٩

Secret counsels are only (inspired) by the Evil One in order that he may cause grief to the Believers; but he cannot harm them in the least except as Allah permits; and on (Allah let the Believers put their trust. (١٠

O ye who believe! When ye are told to make room in the assemblies (spread out and) make room: (Ample) room will Allah provide for you. And when ye are told to rise up rise up: Allah will raise up to (suitable) ranks (and degrees) those of you who believe and who have been granted Knowledge: and Allah is well-acquainted with all ye do. ((١١

O ye who believe! W hen ye consult the Apostle in private spend something in charity before your private consultation. That will be best for you and most conducive to purity (of conduct). But if ye find not (the wherewithal) Allah is Oft-Forgiving Most (Merciful. (١٢

Is it that ye are afraid of spending sums in charity before your private consultation (with him)? If then ye do not so and Allah forgives you then (at least) establish regular ;prayer; practice regular charity

(and obey Allah and His Apostle: and Allah is well- acquainted will all that ye do. (١٣

Turnest thou not thy attention to those who turn (in friendship) to such as have the Wrath of Allah upon them? They are neither of you nor of them and they swear to (falsehood knowingly. (١۴

(Allah has prepared for them a severe Penalty: evil indeed are their deeds. (١۵

They have made their oaths a screen (for their misdeeds): Thus they obstruct (men) (from the Path of Allah: therefore shall they have a humiliating Penalty. (١۶

Of no profit whatever to them against Allah will be their riches nor their sons: They will (be Companions of the Fire to dwell therein (for aye)! (١٧

One day will Allah raise them all up (for Judgment): then will they swear to Him as they swear to you: and they think that they have something (to stand upon): No indeed! (they are but liars! (١٨

The Evil One has got the better of them: So he has made them lose the remembrance of Allah. They are the Party of the Evil One. Truly it is the Party of the Evil One that will (perish! (١٩

(Those who resist Allah and His Apostle will be among those most humiliated. (٢٠

Allah has decreed: "It is I and My Apostle who must prevail": For Allah is One full of (strength able to enforce His Will. (٢١

Thou wilt not find any people who believe in Allah and the Last Day loving those

who resist Allah and His Apostle even though they were their fathers or their sons or their brothers or their kindred. For such He has written Faith in their hearts and strengthened them with a spirit from Himself. And He will admit them to Gardens beneath which Rivers flow to dwell therein (for ever). Allah will be well pleased with them and they with Him. They are the Party of Allah. Truly it is the Party of Allah that (will achieve Felicity. (۲۲

ترجمه فرانسوی

.Au nom d'Allah, le Tout Miséricordieux, le Très Miséricordieux

Allah a bien entendu la parole de celle qui discutait avec toi à propos de son époux .۱ et se plaignait à Allah. Et Allah entendait votre conversation, car Allah est Audient et .Clairvoyant

Ceux d'entre vous qui répudient leurs femme, en déclarant qu'elles sont pour eux .۲ comme le dos de leur mères... alors qu'elles ne sont nullement leur mères, car ils n'ont pour mères que celles qui les ont enfantés. Ils prononcent certes une parole blâmable .et mensongère. Allah cependant est Indulgent et Pardonneur

Ceux qui comparent leurs femmes au dos de leurs mères, puis reviennent sur ce .۳ qu'ils ont dit, doivent affranchir un esclave avant d'avoir aucun contact [conjugal] avec leur femme. C'est ce dont on vous exhorte. Et Allah est Parfaitement Connaisseur de .ce que vous faites

Mais celui qui n'en trouve pas les moyens doit jeûner alors deux mois consécutifs .۴ avant d'avoir aucun contact [conjugal] avec sa femme. Mais s'il ne peut le faire non ,plus

alors qu'il nourrisse soixante pauvres. Cela, pour que vous croyiez en Allah et en Son messager. Voilà les limites imposées par Allah. Et les mécréants auront un châtiment .douloureux

٥. Ceux qui s'opposent à Allah et à Son messager seront culbutés comme furent culbutés leurs devanciers. Nous avons déjà fait descendre des preuves explicites, et ,les mécréants auront un châtiment avilissant

٦. le jour où Allah les ressuscitera tous, puis les informera de ce qu'ils ont fait. Allah l'a .dénombré et ils l'auront oublié. Allah est témoin de toute chose

٧. Ne vois-tu pas qu'Allah sait ce qui est dans les cieux et sur la terre? Pas de conversation secrète entre trois sans qu'Il ne soit leur quatrième, ni entre cinq sans qu'Il n'y ne soit leur sixième, ni moins ni plus que cela sans qu'Il ne soit avec eux, là où ils se trouvent. Ensuite, Il les informera, au Jour de la Résurrection, de ce qu'ils .faisaient, car Allah est Omniscient

٨. Ne vois-tu pas ceux à qui les conversations secrètes ont été interdites? Puis, ils retournent à ce qui leur a été interdit, et se concertent pour pécher, transgresser et désobéir au Messager. Et quand ils viennent à toi, ils te saluent d'une façon dont Allah ne t'a pas salué, et disent en eux- mêmes: ‹Pourquoi Allah ne nous châtie pas pour ce !que nous disons?› L'Enfer leur suffira, où ils brûleront. Et quelle mauvaise destination

٩. ش vous qui avez cru! Quand vous tenez des conversations secrètes, ne vous concertez pas pour

pécher, transgresser et désobéir au Messager, mais concertez-vous dans la bonté et .la piété. Et craignez Allah vers qui vous serez rassemblés

La conversation secrète n'est que [l'oeuvre] du Diable pour attrister ceux qui ont .١٠ cru. Mais il ne peut leur nuire en rien sans la permission d'Allah. Et c'est en Allah que .les croyants doivent placer leur confiance

vous qui avez cru! Quand on vous dit: ‹Faites place [aux autres] dans les ش .١١ assemblées›, alors faites place. Allah vous ménagera une place (au Paradis) Et quand on vous dit de vous lever, levez-vous. Allah élèvera en degrés ceux d'entre vous qui auront cru et ceux qui auront reçu le savoir. Allah est parfaitement Connaisseur de ce .que vous faites

vous qui avez cru! Quand vous avez un entretien confidentiel avec le Messager, ش .١٢ faites précéder d'une aumne votre entretien: cela est meilleur pour vous et plus pur. Mais si vous n'en trouvez pas les moyens alors Allah est Pardonneur et très !Miséricordieux

Appréhendez-vous de faire précéder d'aumnes votre entretien? Mais, si vous ne .١٣ l'avez pas fait et qu'Allah a accueilli votre repentir, alors accomplissez la Salat, acquittez la Zakat, et obéissez à Allah et à Son messager. Allah est Parfaitement .Connaisseur de ce que vous faites

N'as-tu pas vu ceux qui ont pris pour alliées des gens contre qui Allah S'est .١٤ courroucé? Ils ne sont ni des vtres, ni des leurs; et ils jurent mensongèrement, alors .qu'ils savent

Allah leur a préparé un dur châtiment. Ce qu'ils faisaient .١٥

.alors était très mauvais

Prenant leurs serments comme boucliers, ils obstruent le chemin d'Allah. Ils auront .۱۶
.donc un châtiment avilissant

Ni leurs bien, ni leurs enfants ne leur seront d'aucune utilité contre la [punition] .۱۷
.d'Allah. Ce sont les gens du Feu où ils demeureront éternellement

Le jour où Allah les ressuscitera tous, ils Lui jureront alors comme ils vous jurent à .۱۸
vous-mêmes, pensant s'appuyer sur quelque chose de solide. Mais ce sont eux les
.menteurs

Le Diable les a dominés et leur a fait oublier le rappel d'Allah. Ceux- là sont le parti .۱۹
.du Diable et c'est le parti du Diable qui sont assurément les perdants

.Ceux qui s'opposent à Allah et à Son messager seront parmi les plus humiliés .۲۰

Allah a prescrit: ‹Assurément, Je triompherai, moi ainsi que Mes Messagers›. En .۲۱
.vérité Allah est Fort et Puissant

Tu n'en trouveras pas, parmi les gens qui croient en Allah et au Jour dernier, qui .۲۲
prennent pour amis ceux qui s'opposent à Allah et à Son Messager, fussent-ils leur
pères, leur fils, leurs frères ou les gens de leur tribu. Il a prescrit la foi dans leurs
coeurs et Il les a aidés de Son secours. Il les fera entrer dans des Jardins sous
lesquels coulent les ruisseaux, où ils demeureront éternellement. Allah les agrée et ils
L'agréent. Ceux- là sont le parti d'Allah. Le parti d'Allah est celui de ceux qui
.réussissent

ترجمه اسپانیایی

Alá ha oído lo que decía la que discutía contigo a propósito de su esposo .۱

.y que se quejaba a Alá. Alá oye vuestro diálogo. Alá todo lo oye, todo lo ve

Aquéllos de vosotros que repudian a sus mujeres mediante la fórmula: «¡Eres para .٢ mí como la espalda de mi madre!»... Ellas no son sus madres. Sólo son sus madres las que les han dado a luz. Dicen, ciertamente, algo reprobable y erróneo. Pero Alá es, sí

Quienes repudian a sus mujeres mediante la fórmula: «¡Eres para mí como la .٣ espalda de mi madre!» y la repiten, deben, antes de cohabitar de nuevo, manumitir a .un esclavo. Se os exhorta a ello. Alá está bien informado de lo que hacéis

Quien no pueda hacerlo, deberá ayunar durante dos meses consecutivos antes de .۴ cohabitar de nuevo. Quien no pueda, deberá alimentar a sesenta pobres. Para que creáis en Alá y en Su Enviado. Éstas son las leyes de Alá. Los infieles tendrán un castigo dol

Quienes se oponen a Alá y a su Enviado serán derribados como lo fueron quienes .۵ les precedieron. Hemos revelado signos claros. Los infieles tendrán un castigo .humillante

El día que Alá les resucite a todos, ya les informará de lo que hicieron. Alá lo habrá .۶ .tenido en cuenta, mientras que ellos lo habrán olvidado. Alá es testigo de todo

No ves que Alá conoce lo que está en los cielos y en la tierra? No hay conciliábulo¿ .٧ de tres personas en que no sea Él el cuarto, ni de cinco personas en que no sea Él el sexto. Lo

mismo si son menos que si son más, Él siempre está presente, dondequier

No ves a aquéllos a quienes se ha prohibido celebrar conciliábulos, que se obstinan¿ .۸
en lo prohibido y los celebran, haciéndose culpables de pecado, de violación de la ley y
de desobediencia al Enviado? Cuando vienen a ti, te saludan de manera distinta

Creyentes! Cuando celebréis un conciliábulo, no lo hagáis con ánimo de pecar, de¡ .۹
violar la ley y de desobedecer al Enviado, sino con el ánimo de ser buenos y
!temerosos de Alá. ¡Y temed a Alá, hacia Quien seréis congregados

El conciliábulo es sólo cosa del Demonio, para entristecer a los que creen, pero que .۱۰
no puede hacerles ningún daño, a menos que Alá lo permita. ¡Que los creyentes
!confíen en Alá

Creyentes! Cuando se os dice: «¡Haced sitio en las asambleas!» hacedlo así para¡ .۱۱
que Alá os haga también sitio. Y si se os dice: «¡Levantaos!», hacedlo así para que Alá
.también eleve la categoría de aquéllos de vosotros que crean y reciban la Ciencia

Creyentes! Cuando queráis tener una conversación a solas con el Enviado,¡ .۱۲
hacedla preceder de una limosna. Es mejor para vosotros y más puro. Si no podéis,
Alá es indulgente, misericordioso

Os arredra hacer preceder vuestra conversación a solas de limosnas? Si no lo¿ .۱۳
hacéis y Alá se aplaca con vosotros, ¡haced la azalá, dad el azaque y obedeced a Alá y
.a su Enviado! Alá está bien informado de lo que hacéis

No has visto a¿ .۱۴

quienes han tomado como protectores a gente que ha incurrido en la ira de Alá? No
.son ni de los vuestros ni de los suyos y juran en falso deliberadamente

.Alá ha preparado para ellos un castigo severo. Lo que han hecho está mal .۱۵

Se han escudado en sus juramentos y han desviado a otros del camino de Alá. .۱۶
.Tendrán un castigo humillante

Ni su hacienda ni sus hijos le servirán de nada frente a Alá. Esos tales morarán en .۱۷
.el Fuego eternamente

El día que Alá les resucite a todos, Le jurarán a Él como os juran a vosotros, .۱۸
?creyendo apoyarse en algo sólido. ¿No son ellos los que mienten

El Demonio se ha apoderado de ellos y les ha hecho olvidarse del recuerdo de Alá. .۱۹
Esos tales son los partidarios del Demonio. Y ¿no son los partidarios del Demonio los
?que pierden

.Los que se oponen a Alá y a Su Enviado estarán entre los más viles .۲۰

.Alá ha escrito: «¡Venceré, en verdad! ¡Yo y Mis enviados!» Alá es fuerte, poderoso .۲۱

No encontrarás a gente que crea en Alá y en el último Día y que tenga cariño a .۲۲
quienes se oponen a Alá y a Su Enviado, aunque éstos sean sus padres, sus hijos
varones, sus hermanos o los miembros de su misma tribu. He inscrito la fe en sus
,corazones

ترجمه آلمانی

.digen, des BarmherzigenنIm Namen Allahs, des Gn

Allah hat das Wort jener gehrt, die bei dir wegen ihres Mannes vorstellig wurde und .۱

ch gehrt; denn Allah ist allhrend,نsich vor Allah beklagte. Und Allah hat euer Gespr
.allsehend

Die unter euch, die ihre Frauen Mütter nennen – sie werden nicht ihre Mütter; ihre .٢
ern da nur Worte, dieكuن Mütter sind einzig jene, die sie geboren haben; und sie
.unziemlich und unwahr sind; doch wahrlich, Allah ist Tilger der Sünden, allverzeihend

Jene nun, die ihre Frauen Mütter nennen und dann zurücknehmen mchten, was sie .٣
e dafür) ist die Befreiung eines Sklaven, bevor sie einanderكgesagt – (die Bu
.berühren. Dies, um euch zu ermahnen. Und Allah ist wohl kundig dessen, was ihr tut

Wer aber keinen findet, dann: zwei Monate hintereinander fasten, bevor sie . ٤
einander berühren. Und wer es nicht vermag, dann: Speisung von sechzig Armen.
Dies, damit ihr euch Allah ergebt und Seinem Gesandten. Das sind die Schranken
.ubigen ist qualvolle StrafeنAllahs; und für die Ungl

كDiejenigen, die sich Allah und Seinem Gesandten widersetzen, die werden gewi .٥
erniedrigt werden, eben wie die vor ihnen erniedrigt wurden; denn Wir haben bereits
hlicheنubigen wird eine schmنdeutliche Zeichen herniedergesandt. Und den Ungl
.Strafe

Am Tage, da Allah sie alle zusammen auferweckt, da wird Er ihnen verkünden, was .٦
en. Und Allahكhrend sie es vergaنsie getan. Allah hat Rechnung darüber geführt, w
.ist Zeuge über alle Dinge

was in den Himmeln ist, und alles, was ,كAllah alles wei كSiehst du denn nicht, da .٧
auf Erden ist? Keine geheime Unterredung zwischen dreien gibt es, bei der Er nicht
re, noch eine zwischen fünfen, bei der Er nicht sechsterنvierter w

re, woنEr mit ihnen w كre, noch zwischen weniger oder mehr als diesen, ohne daنw
immer sie sein mgen. Dann wird Er ihnen am Tage der Auferstehung verkünden, was
.alle Dinge كsie getan. Wahrlich, Allah wei

Hast du nicht die beobachtet, denen geheime Verschwrung verboten ward und die .٨
doch zurückkehren zu dem, was ihnen verboten ward, und sich insgeheim
verschwren zu Sünde und bertretung und Ungehorsam gegen den Gesandten? Und
en sie dich mit dem, womit dich nicht Allahكwenn sie zu dir kommen, so begrü
t hat; bei sich aber sprechen sie: «Warum straft uns Allah nicht für das, wasكbegrü
wir (wider ihn) sprechen?» Genügend für sie ist die Hlle, worin sie eingehen werden;
!und übel ist die Bestimmung

O die ihr glaubt, wenn ihr euch heimlich miteinander beredet, beredet euch nicht zu .٩
Sünde und bertretung und Ungehorsam gegen den Gesandten, sondern beredet euch
.zu Tugend und Rechtschaffenheit, und fürchtet Allah, zu Dem ihr versammelt werdet

ubigنer die betrübe, die gl كGeheime Verschwrung ist allein von Satan, auf da .١٠
sind; doch er kann ihnen nicht den geringsten Schaden zufügen, es sei denn mit Allahs
.ubigen vertrauenنErlaubnis. Und auf Allah sollen die Gl

O die ihr glaubt, wenn in Versammlungen zu euch gesprochen wird: «Macht Platz!»- .١١
dann macht Platz; Allah wird ausgiebigen Platz für euch machen. Und wenn
gesprochen wird: «Erhebt euch!» - dann erhebt euch; Allah wird die unter euch, die
ngen erhhen. Und Allah istنubig sind, und die, denen Wissen gegeben ward, in Rنgl
.wohl kundig dessen, was ihr tut

O die ihr glaubt, wenn ihr euch mit dem Gesandten vertraulich beraten wollt, so .۱۲
schickt Almosen eurer vertraulichen Beratung voraus. Das ist besser für euch und lauterer. Wenn ihr aber nicht (die Mglichkeit dazu) findet, dann ist Allah fürwahr .allverzeihend, barmherzig

Seid ihr unruhig in bezug auf das Geben von Almosen vor eurer vertraulichen .۱۳
Beratung? Nun denn, wenn ihr es nicht tut und Allah euch in Seine Barmherzigkeit aufnimmt, dann verrichtet das Gebet und zahlet die Zakat und gehorchet Allah und .Seinem Gesandten Und Allah ist wohl kundig dessen, was ihr tut

Hast du nicht die gesehen, die sich ein Volk zu Freunden nehmen, dem Allah zürnt? .۱۴
.Sie gehren weder zu euch noch zu ihnen, und Sie beschwren wissentlich eine Lüge

.Allah hat für sie eine strenge Strafe bereitet. bel ist fürwahr, was sie zu tun pflegen .۱۵

Sie haben ihre Eide zu einem Schild (für ihre Missetaten) gemacht, und sie machen .۱۶
.abwendig vom Pfade Allahs; für sie wird darum eine erniedrigende Strafe sein

Weder ihre Reichtümer noch ihre Kinder werden ihnen im geringsten nützen gegen .۱۷
.Allah. Sie sind die Bewohner des Feuers; darin müssen sie bleiben

Am Tage, da Allah sie versammeln wird allzumal, da werden sie Ihm schwren, wie .۱۸
hnen, sie stünden auf etwas. Horchet! sie sind esنsie euch schwren, und sie werden w .sicherlich, die Lügner sind

Satan hat vllige Macht über sie gewonnen und hat sie die Ermahnung Allahs .۱۹
vergessen lassen. Sie sind Satans Partei. Horchet! es ist Satans Partei, die die .Verlierende ist

Fürwahr jene, die sich Allah und Seinem Gesandten widersetzen, werden unter .۲۰ .den Niedrigsten sein

Allah hat verordnet: Sicherlich werde Ich obsiegen, Ich und Meine Gesandten.. ۲۱ .chtigﻥWahrlich, Allah ist stark, allm

Du wirst kein Volke finden, das an Allah und an den Jüngsten Tag glaubt, und dabei .۲۲ terﻥdie liebt, die sich Allah und Seinem Gesandten widersetzen, selbst wenn es ihre V ren oder ihre Shne oder ihre Brüder oder ihre Verwandten. Das sind die, in derenﻥw rkt hat mit SeinemﻥHerzen Allah den Glauben eingeschrieben hat und die Er gest en. Darin werden sieﮐrten führen, durch die Strme flieﻥeigenen Wort. Er wird sie in G weilen ewiglich. Allah ist wohl zufrieden mit ihnen, und sie sind wohl zufrieden mit Ihm. .Sie sind Allahs Partei. Horchet! es ist Allahs Partei, die erfolgreich ist

ترجمه ایتالیایی

In nome di Allah, il Compassionevole, il Misericordioso

Allah ha udito il discorso di colei che discuteva con te a proposito del suo sposo e si .۱ lamentava [davanti] ad Allah. Allah ascoltava il vostro colloquio. Allah è audiente e .vede con chiarezza

Quanti fra voi che ripudiano le loro mogli dicendo: «Sii per me come la schiena di mia .۲ madre » [sappiano che] esse non sono affatto le loro madri. Le loro madri sono quelle che li hanno partoriti. In verità proferiscono qualcosa di riprovevole e una menzogna. .Tuttavia Allah è indulgente, perdonatore

Coloro che paragonano le loro mogli alla schiena delle loro madri e poi si pentono di .۳ quello che hanno detto, liberino uno schiavo prima di riprendere

.i rapporti coniugali. Siete esortati a far ciò. Allah è ben informato di quello che fate

E colui che non ne abbia i mezzi, digiuni [allora] per due mesi consecutivi prima di .۴
riprendere i rapporti coniugali. E chi non ne abbia la possibilità nutra sessanta poveri. Ciò [vi è imposto] affinché crediate in Allah e nel Suo Inviato. Questi sono i limiti di Allah. I miscredenti avranno un doloroso castigo

In verità coloro che si oppongono ad Allah e al Suo Inviato, saranno sgominati come .۵
lo furono coloro che li precedettero. Già facemmo scendere prove inequivocabili. I ,miscredenti subiranno un avvilente castigo

nel Giorno in cui Allah tutti li resusciterà e li informerà delle loro opere. Allah le ha .۶
.contate, mentre essi le hanno dimenticate. Allah è testimone di ogni cosa

Non vedi che Allah conosce quel che è nei cieli e sulla terra ? Non c'è conciliabolo a .۷
tre in cui Egli non sia il quarto, né a cinque in cui non sia il sesto; siano in più o in meno, Egli è con loro ovunque si trovino. Poi, nel Giorno della Resurrezione, li porrà di fronte .a quello che avranno fatto. In verità Allah conosce ogni cosa

Non hai visto coloro ai quali sono stati vietati i conciliaboli? Hanno ricominciato [a .۸
fare] quel che era stato loro vietato e tengono conciliaboli peccaminosi, ostili e di disobbedienza nei confronti dell'Inviato . Quando vengono a te, ti salutano in un modo in cui Allah non ti ha salutato e dicono

in cuor loro: « Perché Allah non ci castiga per quello che diciamo?». Basterà loro !l'Inferno in cui saranno precipitati. Qual tristo avvenire

O credenti, non siano peccaminosi ostili e di disobbedienza nei confronti dell'Inviato i .٩
vostri colloqui privati, ma nel bene e nel timor di Allah. Temete Allah, davanti al Quale .sarete radunati

Il conciliabolo non è altro che opera di Satana, per affliggere i credenti ; ma in nulla .١٠
.può nuocer loro senza il permesso di Allah. Confidino dunque in Allah i credenti

O credenti, quando vi si dice: « Fate spazio [agli altri] nelle assemblee», allora fatelo: .١١
Allah vi farà spazio [in Paradiso]. E quando vi si dice: «Alzatevi», fatelo. Allah innalzerà il livello di coloro che credono e che hanno ricevuto la scienza. Allah è ben informato di . quel che fate

O credenti! Quando desiderate un incontro privato con il Messaggero, fate . ١٢
precedere il vostro incontro da un elemosina: è meglio per voi e più puro . Se però non .ne avete i mezzi, in verità Allah è perdonatore, misericordioso

Forse temete [di cadere in miseria] se farete precedere un elemosina ai vostri . ١٣
incontri privati [con l'Inviato]? Se non lo avrete fatto - e che Allah accolga il vostro pentimento - eseguite l'orazione, versate la decima e obbedite ad Allah e al Suo .Inviato. Allah è ben informato di quello che fate

Non hai visto coloro che si sono alleati con quelli con i quali Allah è adirato? Non .١٤
sono né dei vostri né

. dei loro, e giurano il falso sapendo di farlo

Allah ha preparato per loro un severo castigo. E' malvagio quel che hanno . ١٥
:commesso

facendosi scudo dei loro giuramenti, frappongono ostacoli sulla via di Allah. . ١٦
.Avranno un avvilente castigo

I loro beni e la loro progenie non gioveranno loro in alcun modo contro Allah. Sono i .١٧
.compagni del Fuoco, in cui rimarranno in perpetuo

Il Giorno in cui Allah li resusciterà tutti, giureranno [davanti] a Lui come giuravano .١٨
[davanti] a voi, credendo di basarsi su qualcosa [di vero]. Non sono forse loro i
?bugiardi

Satana si è impadronito di loro, al punto di far sì che dimenticassero il Ricordo di .١٩
.Allah. Sono il partito di Satana e il partito di Satana in verità è perdente

In verità, coloro che si oppongono ad Allah e al Suo Inviato saranno fra i più . ٢٠
.umiliati

Allah ha scritto: « Invero vincerò, Io e i Miei messaggeri». In verità Allah è forte, . ٢١
.eccelso

Non troverai alcuno, tra la gente che crede in Allah e nell'Ultimo Giorno, che sia . ٢٢
amico di coloro che si oppongono ad Allah e al Suo Inviato, fossero anche i loro padri, i loro figli, i loro fratelli o appartenessero al loro clan . Egli ha impresso la fede nei loro cuori e li ha rafforzati con uno spirito proveniente da Lui. Li farà entrare nei Giardini dove scorrono i ruscelli, in cui rimarranno in perpetuo. Allah si compiace di loro e loro si compiacciono di Lui. Essi

sono il partito di Allah. Ebbene, il partito di Allah non è forse quello di coloro che ?trionferanno

ترجمه روسی

!Во имя Аллаха Милостивого, Милосердного

۱. Услышал Аллах слова той, которая препиралась с тобой о своем муже и жаловалась Аллаху, а Аллах слышал вашу беседу: ведь Аллах - Слышащий, !Видящий

۲. Те из вас, которые своих жен называют хребтом своих матерей, - они им не матери, ведь матери - только те, которые родили их, - те говорят, конечно, !неприятную речь и извращение. А ведь Аллах - Извиняющий и Прощающий

۳. Те, которые своих жен называют хребтом матерей и потом возвращаются к тому, что сказали, - освобождение раба, прежде чем они коснутся друг друга. !Этим вас увещают, и Аллах сведущ в том, что вы делаете

۴. А кто не пойдет - то пост двух месяцев последовательных, прежде чем они коснутся друг друга. А кто не может, то - накормить шестьдесят бедняков. Это для того, чтобы вы верили в Аллаха и Его посланника. Это - пределы Аллаха, а !для неверных - мучительное наказание

۵. Те, которые противятся Аллаху и Его посланнику, - повергнуты, как повергнуты были и те, кто был до них. Мы низвели знамения ясные; а для !неверных - наказание унизительное

۶. В тот день, когда пошлет Аллах их всех и сообщит им то, что они делали. Счел !это Аллах, а они забыли. Аллах - свидетель всякой вещи

۷. Разве ты не видишь, что Аллах знает то, что в небесах и что на земле? Не бывает тайной беседы трех, чтобы Он не был четвертым, или пяти, чтобы Он

не был шестым; и меньше, чем это, и больше, без того, чтобы Он не был с ними,
где бы ни были они. Потом сообщит Он им, что они делали, в день воскресения:
!ведь Аллах о всякой вещи знающ

Разве ты не видел тех, кому запрещена тайная беседа, а они потом .٨
возвращаются к тому, что им запрещено, и переговариваются о грехе, и
вражде, и неповиновении посланнику. А когда они приходят к тебе, то
приветствуют тебя так, как не приветствовал тебя Аллах, и говорят в своих
душах: "Отчего бы не наказать нас Аллаху за то, что мы говорим?" Довольно с
!них геенны, будут они в ней гореть! Скверно это возвращение

О вы, которые уверовали! Когда беседуете втайне, то не беседуйте о грехе, .٩
вражде и неповиновении посланнику, а беседуйте о добродетели,
.богобоязненности и бойтесь Аллаха, к которому вы будете собраны

Тайная беседа - от сатаны, чтобы опечалить тех, которые уверовали. Но ни в .١٠
чем она не повредит им, разве только с дозволения Аллаха. На Аллаха пусть
!полагаются верующие

О вы, которые уверовали! Когда говорят вам: "Дайте простор в собраниях!" - .١١
то давайте простор, и Аллах даст вам простор. А когда вам говорят: "Вставайте!"
- то вставайте. Возвышает Аллах тех из вас, которые уверовали, и тех, кому
!дано знание, на разные степени. Аллах сведущ в том, что вы делаете

О вы, которые уверовали! Когда беседуете втайне с посланником, то .١٢
выдвиньте перед вашей беседой милостыню. Это лучше для вас и чище. А если
!не найдете... то Аллах - Прощающий, Милосердный

Разве вы боитесь до .١٣

вашей беседы выдвинуть милостыни? Если же вы этого не сделали и Аллах обратился к вам, то выстаивайте молитву, и давайте очищение, и повинуйтесь !Аллаху и Его посланнику. А Аллах сведущ в том, что вы делаете

Разве ты не видел тех, которые сдружились с народом, на который . ۱۴
.разгневался Аллах? Они ни из вас, ни из них; они клянутся ложно и знают это

Уготовал Аллах им сильное наказание. Поистине, скверно то, что они . ۱۵
!делают

Свои клятвы они взяли как щит и отклонили от пути Аллаха. Им - наказание .۱۶
!унизительное

Ни в чем не избавят их от Аллаха ни их имущества, ни их дети. Они -. ۱۷
.обитатели огня, они в нем вечно пребудут

В тот день, когда Аллах пошлет их всех и они станут клясться пред Ним, как .۱۸
клянутся пред Аллахом, и думают они, что у них какая-то основа. О! - ведь они
.лжецы

Овладел ими сатана и заставил их забыть воспоминание об Аллахе. Они - . ۱۹
!партия сатаны. О да, поистине, партия сатаны, они - потерпевшие убыток

.Те, которые противятся Аллаху и Его посланику, - они среди униженных .۲۰

Аллах написал: "Одержу победу Я и Мои посланники!" Поистине, Аллах - . ۲۱
!Сильный, Могучий

Ты не найдешь людей, которые веруют в Аллаха и в последний день, чтобы .۲۲
они любили тех, кто противится Аллаху и Его посланнику, хотя бы они были их отцами, или сыновьями, или их братьями, или их родом. У этих написал Аллах в их сердца веру и подкрепил их духом от Него и введет их в сады, где внизу текут

реки, - вечно пребывающими там. Аллах доволен ими, и они довольны Аллахом.
!Это - партия Аллаха. О да, поистине, партия Аллаха - они счастливые

ترجمه ترکی استانبولی

.Rahman ve rahîm Allah adiyle

۱ - Gerçekten de Allah, seninle, kocas hakknda çeki irken Allah'a ikâyette bulunan
.kadnn szünü i itti ve Allah sizin konu manz duyuyordu; üphe yok ki Allah, duyar, grür

۲- Sizden, karlarna zhâr yapanlar, bilsinler ki karlar, analar deildir, analar, ancak onlar
douran kadnlardr ve üphe yok ki onlar, çirkin bir lâftr, ediyorlar ve yalan sylüyorlar ve
.üphe yok ki Allah, elbette ba laycdr, suçlar rter

۳- Ve karlarna zhâr yapp sonra dediklerinden dnenler, karlaryla temastan nce bir kul
azat etmelidirler; bu, size, onunla üt almanz için bir emir ve Allah, ne yapyorsanz
.hepsinden de haberdardr

۴- Kimin, buna gücü yetmezse artk ona, birbiri ardnca tam iki ay oruç tutma var, kar,
koca, birbirlerine temâs etmeden nce; buna da gücü yetmeyen ki iyeyse altm yoksulu
doyurmak dü er; bu, Allah'a ve Peygamberine inanmanz içindir ve bunlar, Allah'n
.snrlardr ve kâfirlereyse elemli bir azap var

۵ - Allah'n ve Peygamberinin emrine aykr hareket edenler, a ak bir hâle gelir, rüsvâ
olurlar. Nitekim onlardan ncekiler de a ak bir hâle geldiler ve rüsvâ oldular, halbuki
.gerçekten de apaçk deliller indirmi tik ve kâfirlere, a atc bir azap var

۶- O gün, Allah, onlarn hepsini de diriltip toplar da neler yaptlarsa haber verir onlara;
.onlar, unutmu lardr ama Allah bir-bir hesaplam tespît etmi tir ve Allah, her eye tanktr

۷- Grmez misin ki Allah, üphe yok ki bilir ne varsa gklerde ve ne varsa yeryüzünde; üç
ki i gizli konu maz ki o, drdüncüleri

olmasın ve beş ki i yoktur ki altıncılar, o olmasın ve bundan daha az ve daha çok olsalar da o, onlarla berâberdir nerede olurlarsa, sonra da kıyâmet günü, ne yaptılarsa onlara .haber verir; üphe yok ki Allah, her eyi bilir

Bakmaz mısın gizli ve fısıltıyla konuşmadan vazgeçmeleri emredilenlere, sonradan - ٨
gene vazgeçmeleri emredilen eye dönerler ve suça ve düşmanlığa ve Peygambere isyâna âit eyleri gizlice konuşurlar ve senin yanına gelince de Allah'ın, sana verdiği selâmdan başka bir tarzda selâm verirler sana ve birbirlerine de u söylediklerimiz yüzünden derler, Allah'ın bizi azaplandırması gerekmez miydi? Cehennem yeter onlara, oraya atılıp .yanacaklardır ve gerçekten de orası, dönülüp gidilecek ne de kötü yerdir

Ey inananlar, gizli konuşursanız suça ve düşmanlığa ve Peygambere karşı isyâna dâir - ٩
konuşmayın da hayra ve çekinmeye dâir konuşup danışın ve çekinin o Allah'tan ki onun .tapısında toplanacaksınız

eytan'ın iğvâsıyla meydana O gizli konuşmalar, inananları mahzûn etmek için ancak - ١٠
gelir ve halbuki Allah'ın izni olmadıkça onlara hiçbir ey zarar vermez ve dayananlar, .artık Allah'a dayansınlar

Ey inananlar, meclislerde, size yer açın denince, yer açın artık, genişletin meclisi de - ١١
Allah da size genişlik versin ve kalkın, uraya geçin dendiği zaman kalkın, geçin; Allah da, içinizden, gerçekten îmân edenleri de yükseltsin, kendilerine bilgi verilenleri de .derece-derece yüceltsin ve Allah, ne yapıyorsanız hepsinden de haberdardır

Ey inananlar, Peygamberlere gizlice konuşacağınız vakit, konuşmaya başlamadan bir - ١٢
sadaka verin; bu, sizin için hem daha hayırlıdır, hem de daha temiz; bulamazsanız artık .Allah, suçları örter, rahîmdir

Gizlice konuşmadan önce sadakalar vermeden korktunuz mu? Mâdemki yapmadınız, - ١٣
Allah da tövbe nasîp

etti artk size ve kabûl etti tvbenizi, u halde namaz kln ve zekât verin ve itâat edin
.Allah'a ve Peygamberin'e ve Allah, ne yapyorsanz hepsinden de haberdardr

Bakmaz msn unlara ki Allah'n gazap ettii bir topluluğa dostluk ederler; onlar, ne – ۱۴
.sizdendir, ne onlardan ve bilip dururken de yalan yere yemin ederler

.Allah, onlara çetin bir azap hazrlam tr; gerçekten de ne ktü i ler yapyorlar –۱۵

Yeminlerini bir kalkan edinmedeler de halk Allah yolunda menetmedeler, onlaradr –۱۶
.artk a alatc bir azap

Onlar, mallar ve evlâtlar, hiçbir sûretle ve kesin olarak Allah'tan kurtaramaz, – ۱۷
.onlardr cehennem ehli, orada ebedîdir onlar

Allah'n, onlarn hepsini diriltip toplad gün, size yemin ettikleri gibi ona da yemin – ۱۸
.ederler ve sanrlar ki bir ey yapyorlar gerçekten de; bilin ki üphe yok, yalanclardr onlar

eytan, üstlerine saldrm tr, üst olmu tur da onlara Allah' anmay unutturmu tur;ق –۱۹
.eytan'n frkas, ziyan edenlerin ta kendisidirق ,eytan'n frkas; bilin ki üphe yokق onlardr

Allah'n ve Peygamberinin snrlarna uymayanlar ve kar gelenler yok mu, onlardr en –۲۰
.a alk ki ilerin içinde bulunanlar

Allah yazd, takdîr etti ki andolsun, ben ve peygamberlerim üst geleceiz; üphe yok –۲۱
.ki Allah pek kuvvetlidir, üstündür

Allah'a ve âhiret gününe inanan bir topluluu, Allah'n ve Peygamberinin snrlarna – ۲۲
aykr hareket edip onlara kar gelen birisini sever bulamazsn ve isterse onlar, babalar, yahut oullar, yahut karde leri, yahut da a îretlerinden olsun; onlar, yle ki ilerdir ki Allah, gnüllerine îman nasîp ve mukadder etmi tir ve onlar, kendinden bir ruhla, îmanla kuvvetlendirmi tir ve onlar, kylarndan rmaklar akan cennetlere sokar, orada ebedî
olarak kalrlar; râz olmu tur Allah onlardan ve râz

olmu lardr onlar da ondan; onlardr Allah frkas; bilin ki üphe yok, Allah frkas, .kurtulanlarn, murâdna erenlerin ta kendisidir

ترجمه آذربایجانی

!Mərhəmətli, rəhmli Allahın adı ilə

Ya Peyğəmbər!) Əri barəsində səninlə mübahisə edən və Allaha şikayət edən) .۱ qadının sözünü Allah eşitdi. Allah sizin danışığınızı eşidir. Həqiqətən, Allah (hər şeyi) !eşidəndir, (hər şeyi) görəndir

Sizdən öz qadınları ilə zihar edən kimsələrin zövcələri (əslində) onların anaları . ۲ deyillər. Onların anaları ancaq özlərini doğan qadınlardır. Onlar, əlbəttə, pis və yalan .söz danışırlar. Şübhəsiz ki, Allah əfv edəndir, bağışlayandır

Qadınları ilə zihar (qanuni nikahlarını özlərinə haram) edib, sonra sözlərindən . ۳ dönənlər onlarla yaxınlıq etməzdən əvvəl (kəffarə vermək üçün) bir kölə azad etməlidirlər. Bu sizə (zihar barəsində) verilən öyüddür. Allah nə etdiklərinizdən !xəbərdardır

Kim (azad etməyə bir kölə) tapmasa, qadını ilə yaxınlıq etməzdən əvvəl iki ay . ۴ sərasər oruc tutmalı, buna da gücü çatmasa, altmış yoxsulu yedirdib doydurmalıdır. Bu sizin Allah və Onun Peyğəmbərinə iman gətirməniz üçündür. Bunlar Allahın hədləridir !(onları aşmaq olmaz). Kafirləri şiddətli bir əzab gözləyir

Allah və Onun Peyğəmbəri əleyhinə çıxanlar, özlərindən əvvəlkilər nə cür rüsvay . ۵ olmuşlarsa, o cür rüsvay olacaqlar. Biz artıq (Muhəmməd əleyhissəlamın haqlı olmasını !sübut edən) açıq-aşkar ayələr nazil etdik. Kafirləri alçaldıcı bir əzab gözləyir

Allah onların hamısını dirildəcəyi gün etdikləri əməlləri onlara xəbər verəcəkdir. Allah .۶ (onların əməllərini bir-bir) sayıb yazmış, onlar isə (etdiklərini) unutmuşlar. Allah hər bir !şeyə şahiddir

Ya Peyğəmbər!) Məgər görmürsənmi ki, Allah göylərdə və yerdə nə varsa,) .۷ (hamısını) bilir. Aralarında gizli söhbət gedən üç adamın dördüncüsü, beş adamın

altıncısı Odur. Onlar bundan az da, çox da olsalar və harada

olsalar, (Allah) yenə də onların yanındadır. Sonra qiyamət günü (Allah) onlara etdikləri !əməlləri (bir-bir) xəbər verəcəkdir. Allah hər şeyi biləndir

Ya Peyğəmbər!) Məgər məxfi danışmaq qadağan edildikdən sonra yenə də) .٨
qadağan olunduqları əmələ qayıdıb günah, ədavət və Peyğəmbərin əleyhinə çıxmaq barədə öz aralarında pıçıldaşanları (münafiqlərlə yəhudiləri) görmədinmi? Onlar yanına gəldikləri zaman səni Allahın salamladığı kimi salamlamır ("əssəlamu əleykə" əvəzinə "əsammu əleykə - sənə ölüm olsun!" - deyərək guya salam verir) və ürəklərində: "(Əgər Məhəmməd həqiqi peyğəmbərdirsə) bəs niyə Allah bizi dediklərimizə görə əzaba düçar etmir?" - deyirlər. Onlara girib yanacaqları Cəhənnəm !kifayət edər. Ora necə də pis qayıdış yeridir

Ey iman gətirənlər! Bir-birinizlə xəlvət danışdığınız zaman günah, düşmənçilik və .٩
Peyğəmbərin əleyhinə çıxmaq barədə danışmayın; yaxşı işlər, Allahdan qorxmaq !barədə danışın və (qiyamət günü) hüzuruna toplanacağınız Allahdan qorxun

Şübhəsiz ki, (bir yerə yığışıb günaha, düşmənçiliyə bais olan) məxfi danışma .١٠
(pıçıldaşma) iman gətirənləri mə'yus edib kədərləndirmək üçün olan Şeytan əməlindəndir. Halbuki Allahın izni olmadıqca (Şeytan) onlara heç bir zərər yetirə !bilməz. Mö'minlər yalnız Allaha təvəkkül etsinlər

Ey iman gətirənlər! Sizə: "Məclislərdə (mö'min qardaşlarınıza) yer verin!" - deyildiyi .١١
zaman (onlara) yer verin ki, Allah da sizə (Cənnətdə) geniş yer versin. Eləcə də sizə: "Qalxın!" deyildikdə qalxın ki, Allah da sizdən iman gətirənlərin və (xüsusilə) elm bəxş !edilmiş kimsələrin dərəcələrini ucaltsın. Allah etdiyiniz əməllərdən xəbərdardır

Ey iman gətirənlər! Peyğəmbərlə (hər hansı bir iş barəsində) məxfi danışacağınız .١٢
zaman bu danışıqdan əvvəl (ona hörmət əlaməti olaraq yoxsullara) sədəqə verin. Bu (əməl) sizin üçün (Allah yanında) daha xeyirli, daka pakdır. Əgər (sədəqə verməyə) bir şey tapmasanız (ürəyinizi

!qısmayın). Cünki Allah bağışlayandır, rəhm edəndir

Məgər siz (Peyğəmbərlə) məxfi danışmazdan əvvəl sədəqə verməkdən . ١٣
qorxdunuzmu? Madam ki, siz (bunu) etmədiniz (sədəqə vermədiniz) və Allah da
tövbənizi qəbul buyurdu, onda namaz qılıb zəkat verin, Allaha və Onun Peyğəmbərinə
!itaət edin. Allah nə etdiklərinizdən xəbərdardır

Ya Peyğəmbər!) Məgər onların (münafiqlərin) Allahın qəzəbləndiyi bir tayfanı) .١۴
(yəhudiləri) özlərinə dost tutduqlarını (mö'min müsəlmanların sirlərini onlara
verdiklərini) görmədinmi? Onlar nə sizdəndirlər, nə də onlardan. Onlar (özlərinin
riyakar olduqlarını) bilə-bilə (Allaha və Muhəmməd əleyhissəlama iman gətirdikləri
.barədə) yalandan and içirlər

!Allah onlar üçün şiddətli bir əzab hazırlamışdır. Onların etdiyi əməllər necə də pisdir .١۵

Onlar andlarını özlərinə sipər etdilər və (xalqı) Allah yolundan döndərdilər. Onları .١۶
.alçaldıcı bir əzab gözləyir

Onları nə malları, nə də övladları heç bir vəchlə Allahdan (Allahın əzabından) . ١٧
.qurtara bilməz. Onlar cəhənnəmlikdirlər və orada əbədi qalacaqlar

Allah onların hamısını dirildəcəyi gün onlar sizə (yalandan) and içdikləri kimi, Allaha .١٨
da and içəcək və (bununla axirətdə) bir şey qazanacaqlarını zənn edəcəklər. Bilin ki,
!onlar əsl yalançıdırlar

Şeytan onlara hakim olmuş və Allahı zikr etməyi onlara unutdurmuşdur. Onlar . ١٩
Şeytanın firqəsidirlər (Şeytana uyanlardır). Bilin ki, Şeytanın firqəsi - məhz onlar ziyana
!uğrayanlardır

Allahın və Onun Peyğəmbərinin əleyhinə çıxanlar (Cəhənnəmdəki) ən zəlil kimsələr .٢٠
!içərisində olacaqlar

Allah (lövhi-məhfuzda): "And olsun ki, Mən və peyğəmbərlərim qalib gələcəyik!" - .٢١
!deyə yazmışdır. Həqiqətən, Allah yenilməz qüvvət sahibi, qüdrət sahibidir

Ya Peyğəmbər!) Allaha və axirət gününə inanan heç bir tayfanın Allah və Onun) .٢٢

Peyğəmbəri əleyhinə çıxanlarla – öz ataları, oğulları, qardaşları, yaxın qohumları olsalar belə – dostluq etdiyini görməzsən. Onlar

elə kimsələrdir ki, Allah onların qəlblərinə iman yazmış və ?z dərgahından onlara ruh (güc) vermişdir (iman, hidayət nuru əta etmişdir). (Allah) onları (ağacları) altından çaylar axan cənnətlərə daxil edəcəkdir. Onlar orada əbədi qalacaqlar. Allah onlardan, onlar da Allahdan razıdırlar. Onlar Allahın firqəsidirlər (Allahın dininə kömək edən kimsələrdir). Bilin ki, Allahın firqəsi məhz onlar nicat tapıb (əbədi) səadətə .qovuşanlardır

ترجمه اردو

شروع خدا کا نام لے کر جو بڑا مہربان نہایت رحم والا ہے

۱. (اے پیغمبر) جو عورت تم سے اپنے شوہر کے بارے میں بحث جدال کرتی اور خدا سے شکایت (رنج وملال) کرتی تھی خدا نے اس کی التجا سن لی اور خدا تم دونوں کی گفتگو سن رہا تھا۔ کچھ شک نہیں کہ خدا سنتا دیکھتا ہے

۲. جو لوگ تم میں سے اپنی عورتوں کو ماں کہہ دیتے ہیں وہ ان کی مائیں نہیں (ہوجاتیں)۔ ان کی مائیں تو وہی ہیں جن کے بطن سے وہ پیدا ہوئے۔ بیشک وہ نامعقول اور جھوٹی بات کہتے ہیں اور خدا بڑا معاف کرنے والا (اور) بخشنے والا ہے

۳. اور جو لوگ اپنی بیویوں کو ماں کہہ بیٹھیں پھر اپنے قول سے رجوع کرلیں تو (ان کو) ہم بستر ہونے سے پہلے ایک غلام آزاد کرنا (ضروری) ہے۔ (مومنو) اس (حکم) سے تم کو نصیحت کی جاتی ہے۔ اور جو کچھ تم کرتے ہو خدا اس سے خبردار ہے

۴. جس کو غلام نہ ملے وہ مجامعت سے پہلے متواتر دو مہینے کے روزے (رکھے) جس کو اس کا بھی مقدور نہ ہوا (اسے) ساٹھ مسکینوں کو کھانا کھلانا (چاہیئے)۔ یہ (حکم) اس لئے (ہے)

کہ تم خدا اور اسکے رسول کے فرمانبردار ہوجاؤں اور یہ خدا کی حدیں ہیں اور نہ ماننے والوں کے لئے درد دینے والا عذاب ہے

۵. جو لوگ خدا اور اس کے رسول کی مخالفت کرتے ہیں وہ (اسی طرح) ذلیل کئے جائیں گے جس طرح ان سے پہلے لوگ ذلیل کئے گئے تھے اور ہم نے صاف اور صریح آیتیں نازل کردی ہیں جو نہیں مانتے ان کو ذلت کا عذاب ہوگا

۶. جس دن خدا ان سب کو جلا اٹھائے گا تو جو کام وہ کرتے رہے ان کو جتائے گا خدا کو وہ سب (کام) یاد ہیں اور یہ ان کو بھول گئے ہیں اور خدا ہر چیز سے واقف ہے

۷. کیا تم کو معلوم نہیں کہ جو کچھ آسمانوں میں ہے اور جو کچھ زمین میں ہے خدا کو سب معلوم ہے۔ (کسی جگہ) تین (شخصوں) کا (مجمع اور) کانوں میں صلاح ومشورہ نہیں ہوتا مگر وہ ان میں چوتھا ہوتا ہے اور نہ کہیں پانچ کا مگر وہ ان میں چھٹا ہوتا ہے اور نہ اس سے کم یا زیادہ مگر وہ ان کے ساتھ ہوتا ہے خواہ وہ کہیں ہوں پھر جو جو کام یہ کرتے رہے ہیں قیامت کے دن وہ (ایک ایک) ان کو بتائے گا بیشک خدا ہر چیز سے واقف ہے

۸. کیا تم نے ان لوگوں کو نہیں دیکھا جن کو سرگوشیاں کرنے سے منع کیا گیا تھا پھر جس (کام) سے منع کیا گیا تھا وہی پھر کرنے لگے اور یہ تو گناہ اور ظلم اور رسول (خدا) کی نافرمانی کی

سرگوشیاں کرتے ہیں۔ اور جب تمہارے پاس آتے ہیں تو جس (کلمے) سے خدا نے تم کو دعا نہیں دی اس سے تمہیں دعا دیتے ہیں۔ اور اپنے دل میں کہتے ہیں کہ (اگر یہ واقعی پیغمبر ہیں تو) جو کچھ ہم کہتے ہیں خدا ہمیں اس کی سزا کیوں نہیں دیتا؟ (اے پیغمبر) ان کو دوزخ (ہی کی سزا) کافی ہے۔ یہ اسی میں داخل ہوں گے۔ اور وہ بری جگہ ہے۔

۹. مومنو! جب تم آپس میں سرگوشیاں کرنے لگو تو گناہ اور زیادتی اور پیغمبر کی نافرمانی کی باتیں نہ کرنا بلکہ نیکوکاری اور پرہیزگاری کی باتیں کرنا۔ اور خدا سے جس کے سامنے جمع کئے جاؤ گے ڈرتے رہنا

۱۰. کافروں کی) سرگوشیاں تو شیطان (کی حرکات) سے ہیں (جو) اس لئے (کی جاتی ہیں) کہ مومن (ان سے) غمناک ہوں مگر خدا کے حکم کے سوا ان سے انہیں کچھ نقصان نہیں پہنچ سکتا۔ تو مومنو کو چاہیئے کہ خدا ہی پر بھروسہ رکھیں

۱۱. مومنو! جب تم سے کہا جائے کہ مجلس میں کھل کر بیٹھو تو کھل بیٹھا کرو۔ خدا تم کو کشادگی بخشے گا۔ اور جب کہا جائے کہ اُٹھ کھڑے ہو تو اُٹھ کھڑے ہوا کرو۔ جو لوگ تم میں سے ایمان لائے ہیں اور جن کو علم عطا کیا گیا ہے خدا ان کے درجے بلند کرے گا۔ اور خدا تمہارے سب کاموں سے واقف ہے

۱۲. مومنو! جب تم پیغمبر کے کان میں کوئی بات کہو تو بات کہنے سے پہلے (مساکین کو) کچھ خیرات دے دیا کرو۔ یہ تمہارے لئے بہت بہتر اور

پاکیزگی کی بات □□□ اور اگر خیرات تم کو میسر ن□ آئ□ تو خدا بخشن□ والا م□ربان □□

۱۳. کیا تم اس سیک□ پیغمبر ک□ کان می□ کوئی بات ک□ن□ س□ پ□ل□ خیرات دیا کرو □ر گئ□؟ پ□ر جب تم ن□ (ایسا) ن□ کیا اور خدا ن□ تم□ی□ معاف کردیا تو نماز پ□□ت□ اور زک□وه دیت□ ر□و اور خدا اور اس ک□ رسول کی فرمانبرداری کرت□ ر□و□ اور جو کچ□ تم کرت□ □و خدا اس س□ خبردار □□

۱۴. ب□لا تم ن□ ان لوگو□ کو ن□ی□ دیک□ا جو ایسو□ س□ دوستی کرت□ □ی□ جن پر خدا کا غضب □وا□ و□ ن□ تم می□ □ی□ ن□ ان می□□ اور جان بوج□ کر ج□و□ی باتو□ پر قسمی□ ک□ات□ □ی□

۱۵. خدا ن□ ان ک□ لئ□ سخت عذاب تیار کر رک□ا □□□ ی□ جو کچ□ کرت□ □ی□ یقیناً برا □□

۱۶. ان□و□ ن□ اپنی قسمو□ کو □□ال بنا لیا اور (لوگو□ کو) خدا ک□ راست□ س□ روک دیا □□ سو ان ک□ لئ□ ذلت کا عذاب □□

۱۷. خدا ک□ (عذاب ک□) سامن□ ن□ تو ان کا مال □ی کچ□ کام آئ□ گا اور ن□ اولاد □ی (کچ□ فائد□ د□ گی)□ ی□ لوگ ا□ل دوزخ □ی□ اس می□ □میش□ (جلت□) ر□ی□ گ□

۱۸. جس دن خدا ان سب کو جلا ا□□ائ□ گا تو جس طرح تم□ار□ سامن□ قسمی□ ک□ات□ (اسی طرح) خدا ک□ سامن□ قسمی□ ک□ائی□ گ□ اور خیال کری□ گ□ ک□ (ایسا کرن□ س□) کام ل□ نکل□ □ی□□ دیک□و ی□ ج□و□□ (اور برسر غلط) □ی□

۱۹. شیطان ن□ ان کو قابو می□ کرلیا □□□ اور خدا کی

یاد ان کو ب□لا دی □□□ ی□ (جماعت) شیطان کا لشکر □□□ اور سن رک□و ک□ شیطان کا لشکر نقصان ا□□ان□ والا □□

۲۰. جو لوگ خدا اور اس ک□ رسول کی مخالفت کرت□ □ی□ و□ ن□ایت ذلیل □و□ گ□

۲۱. خدا کا حکم ناطق □□ ک□ می□ اور میر□ پیغمبر ضرور غالب ر□ی□ گ□□ بیشک خدا زورآور (اور) زبردست □□

۲۲. جو لوگ خدا پر اور روز قیامت پر ایمان رک□ت□ □ی□ تم ان کو خدا اور اس ک□ رسول ک□ دشمنو□ س□ دوستی کرت□ □وئ□ ن□ دیک□و گ□□ خوا□ و□ ان ک□ باپ یا بی□□ یا ب□ائی یا خاندان □ی ک□ لوگ □و□□ ی□ و□ لوگ □ی□ جن ک□ دلو□ می□ خدا ن□ ایمان (پت□ر پر لکیر کی طرح) تحریر کردیا □□ اور فیض غیبی س□ ان کی مدد کی □□□ اور و□ ان کو ب□شتو□ می□ جن ک□ تل□ ن□ری□ ب□□ ر□ی □ی□ داخل کر□ گا □میش□ ان می□ ر□ی□ گ□□ خدا ان س□ خوش اور و□ خدا س□ خوش□ ی□ی گرو□ خدا کا لشکر □□□ (اور) سن رک□و ک□ خدا □ی کا لشکر مراد حاصل کرن□ والا □□

ترجمه پشتو

$ (۱)

$ (۲)

$ (۳)

$ (۴)

$ (۵)

$ (۶)

$ (۷)

$ (۸)

$ (۹)

$ (۱۰)

$ (۱۱)

$ (۱۲)

$ (۱۳)

$ (۱۴)

$ (۱۵)

$ (۱۶)

$ (۱۷)

$ (۱۸)

$ (۱۹)

$ (۲۰)

$ (۲۱)

$ (۲۲)

ترجمه کردی

$ (۱)

$ (۲)

$ (۳)

$ (۴)

$ (۵)

$ (۶)

$ (۷)

$ (۸)

$ (۹)

$ (۱۰)

$ (۱۱)

$ (۱۲)

$ (۱۳)

$ (۱۴)

$ (۱۵)

$ (۱۶)

$ (۱۷)

$ (۱۸)

$ (۱۹)

$ (۲۰)

$ (۲۱)

$ (۲۲)

ترجمه اندونزی

Hai orang- orang yang beriman, apabila kamu mengadakan pembicaraan rahasia, janganlah kamu membicarakan tentang membuat dosa, permusuhan dan durhaka kepada Rasul. Dan bicarakanlah tentang membuat kebajikan dan takwa. Dan bertakwalah kepada Allah yang kepada- Nya kamu akan dikembalikan.(۹)

Sesungguhnya pembicaraan rahasia itu adalah dari setan, supaya orang- orang yang beriman itu berduka cita, sedang pembicaraan itu tiadalah memberi mudarat sedikit pun kepada mereka, kecuali dengan izin Allah dan kepada Allah- lah hendaknya orang- orang yang beriman bertawakal. (۱۰)

Hai orang- orang yang beriman, apabila dikatakan kepadamu:" Berlapang- lapanglah dalam majelis", maka lapangkanlah, niscaya Allah akan memberi kelapangan

untukmu. Dan apabila dikatakan:" Berdirilah kamu, maka berdirilah, niscaya Allah akan meninggikan orang- orang yang beriman di antaramu dan orang- orang yang diberi ilmu pengetahuan beberapa derajat. Dan Allah Maha Mengetahui apa yang (kamu kerjakan.(١١) (٢

Hai orang- orang yang beriman, apabila kamu mengadakan pembicaraan khusus dengan Rasul hendaklah kamu mengeluarkan sedekah (kepada orang miskin) sebelum pembicaraan itu. Yang demikian itu adalah lebih baik bagimu dan lebih bersih; jika kamu tiada memperoleh (yang akan disedekahkan) maka sesungguhnya (Allah Maha Pengampun lagi Maha Penyayang. (١٢) (٣

Apakah kamu takut akan (menjadi miskin) karena kamu memberikan sedekah sebelum pembicaraan dengan Rasul Maka jika kamu tiada memperbuatnya dan Allah telah memberi tobat kepadamu maka dirikanlah sembahyang, tunaikanlah

zakat dan taatlah kepada Allah dan Rasul- Nya; dan Allah Maha Mengetahui apa yang (kamu kerjakan. (١٣) (۴

Tidakkah kamu perhatikan orang- orang yang menjadikan suatu kaum yang dimurkai Allah sebagai teman Orang- orang itu bukan dari golongan kamu dan bukan (pula) dari golongan mereka. Dan mereka bersumpah untuk menguatkan kebohongan, (sedang mereka mengetahui. (١۴) (۵

Allah telah menyediakan bagi mereka azab yang sangat keras, sesungguhnya amat (buruklah apa yang telah mereka kerjakan.(١۵) (۶

Mereka menjadikan sumpah- sumpah mereka sebagai perisai, lalu mereka halangi (manusia) dari jalan Allah; karena itu mereka mendapat azab yang menghinakan. (١۶) ((٧

Harta benda dan anak- anak mereka tiada berguna sedikit pun (untuk menolong) mereka dari azab Allah. Mereka itulah penghuni neraka, mereka kekal di dalamnya. ((١٧) (٨

Ingatlah) hari (ketika) mereka semua dibangkitkan Allah, lalu mereka bersumpah) kepada- Nya (bahwa mereka bukan orang musyrik) sebagaimana mereka bersumpah kepadamu; dan mereka menyangka bahwa sesungguhnya mereka akan memperoleh suatu (manfaat) . Ketahuilah, bahwa sesungguhnya merekalah orang- (orang pendusta. (١٨) (٩

Setan telah menguasai mereka lalu menjadikan mereka lupa mengingat Allah; mereka itulah golongan setan. Ketahuilah, bahwa sesungguhnya golongan setan (itulah golongan yang merugi.(١٩) (١٠

Sesungguhnya orang- orang yang menentang Allah dan Rasul- Nya, mereka (termasuk orang- orang yang sangat hina.(٢٠) (١١

Allah telah menetapkan:" Aku dan rasul- rasul- Ku pasti menang". Sesungguhnya (Allah Maha Kuat lagi Maha Perkasa. (٢١) (١٢

Kamu tidak akan mendapati sesuatu kaum yang beriman kepada Allah dan hari akhirat, saling berkasih sayang dengan orang- orang yang menentang Allah dan ,Rasul- Nya, sekalipun orang- orang itu bapak- bapak

atau anak- anak atau saudara- saudara atau pun keluarga mereka. Mereka itulah orang- orang yang Allah telah menanamkan keimanan dalam hati mereka dan menguatkan mereka dengan pertolongan yang datang daripada- Nya. Dan dimasukkan- Nya mereka ke dalam surga yang mengalir di bawahnya sungai- sungai, mereka kekal di dalamnya. Allah rida terhadap mereka dan mereka pun merasa puas terhadap (limpahan rahmat) - Nya. Mereka itulah golongan Allah. Ketahuilah, bahwa (sesungguhnya golongan Allah itulah golongan yang beruntung. (٢٢) (١٣

(Dengan menyebut nama Allah Yang Maha Pemurah lagi Maha Penyayang. (١۴

Bertasbih kepada Allah apa yang ada di langit dan apa yang ada di bumi dan Dia- lah (Yang Maha Perkasa lagi Maha Bijaksana.(١) (١۵

Dia- lah yang mengeluarkan orang- orang kafir di antara ahli Kitab dari kampung- kampung mereka pada saat pengusiran kali yang pertama. Kamu tiada menyangka, bahwa mereka akan keluar dan mereka pun yakin, bahwa benteng- benteng mereka akan dapat mempertahankan mereka dari (siksaan) Allah; maka Allah mendatangkan kepada mereka (hukuman) dari arah yang tidak mereka sangka- sangka. Dan Allah mencampakkan ketakutan ke dalam hati mereka; mereka memusnahkan rumah- rumah mereka dengan tangan mereka sendiri dan tangan orang- orang yang beriman. Maka ambillah (kejadian itu) untuk menjadi pelajaran, hai orang- orang (yang mempunyai pandangan. (٢) (١۶

Dan jika tidaklah karena Allah telah menetapkan pengusiran terhadap mereka benar- benar Allah mengazab mereka di dunia. Dan bagi mereka di akhirat azab neraka. (٣) ((١٧

Yang demikian itu adalah karena sesungguhnya mereka menentang Allah dan Rasul- Nya. Barang siapa menentang Allah, maka sesungguhnya Allah sangat keras .hukuman- Nya

(۱۸) (۳)

Apa saja yang kamu tebang dari pohon kurma (milik orang- orang kafir) atau yang kamu biarkan (tumbuh) berdiri di atas pokoknya, maka (semua itu) adalah dengan izin Allah; dan karena Dia hendak memberikan kehinaan kepada orang- orang fasik. (۵) ((۱۹

Dan apa saja h arta rampasan (fai- i) yang diberikan Allah kepada Rasul- Nya (dari harta benda) mereka, maka untuk mendapatkan itu kamu tidak mengerahkan seekor kuda pun dan (tidak pula) seekor unta pun, tetapi Allah yang memberikan kekuasaan kepada Rasul- Nya terhadap siapa yang dikehendaki- Nya. Dan Allah Maha Kuasa (atas segala sesuatu. (۶) (۲۰

Apa saja harta rampasan (fai- i) yang diberikan Allah kepada Rasul- Nya yang berasal dari penduduk kota- kota maka adalah untuk Allah, Rasul, kerabat Rasul, anak- anak yatim, orang- orang miskin dan orang- orang yang dalam perjalanan, supaya harta itu jangan hanya beredar di antara orang- orang kaya saja di antara kamu. Apa yang diberikan Rasul kepadamu maka terimalah dia. Dan apa yang dilarangnya bagimu maka tinggalkanlah; dan bertakwalah kepada Allah. Sesungguhnya Allah sangat (keras hukuman- Nya. (۷) (۲۱

Juga) bagi para fakir yang berhijrah yang diusir dari kampung halaman dan dari) harta benda mereka (karena) mencari karunia dari Allah dan keridaan (Nya) dan mereka menolong Allah dan Rasul- Nya. Mereka itulah orang- orang yang benar. (۸) ((۲۲

ترجمه مالیزیایی

Dengan nama Allah, Yang Maha Pemurah, lagi Maha Mengasihani

Sesungguhnya Allah telah mendengar (dan memperkenan) aduan perempuan yang bersoal jawab denganmu (wahai Muhammad) mengenai suaminya, sambil ia berdoa merayu kepada Allah (mengenai perkara yang menyusahkannya), sedang Allah sedia mendengar

perbincangan kamu berdua. Sesungguhnya Allah Maha Mendengar, lagi Maha Melihat. (١)

Orang-orang yang "ziharkan" isterinya dari kalangan kamu (adalah orang-orang yang bersalah, kerana) isteri-isteri mereka bukanlah ibu-ibu mereka. Ibu-ibu mereka tidak lain hanyalah perempuan-perempuan yang melahirkan mereka. Dan sesungguhnya mereka (dengan melakukan yang demikian) memperkatakan suatu perkara yang mungkar dan dusta. Dan (ingatlah), sesungguhnya Allah Maha Pemaaf, lagi Maha Pengampun. (٢)

Dan orang-orang yang "ziharkan" isterinya, kemudian mereka berbalik dari apa yang mereka ucapkan (bahawa isterinya itu haram kepadanya), maka hendaklah (suami itu) memerdekakan seorang hamba sebelum mereka berdua (suami isteri) bercampur. Dengan hukum yang demikian, kamu diberi pengajaran (supaya jangan mendekati perkara yang mungkar itu). Dan (ingatlah), Allah Maha Mendalam PengetahuanNya akan apa yang kamu lakukan. (٣)

Kemudian, sesiapa yang tidak dapat (memerdekakan hamba), maka hendaklah ia berpuasa dua bulan berturut-turut sebelum mereka (suami isteri) itu bercampur. Akhirnya sesiapa yang tidak sanggup berpuasa, maka hendaklah ia memberi makan enam puluh orang miskin. Ditetapkan hukum itu untuk membuktikan iman kamu kepada Allah dan RasulNya (dengan mematuhi perintahNya serta menjauhi adat Jahiliyah). Dan itulah batas-batas hukum Allah; dan bagi orang-orang yang kafir disediakan azab seksa yang tidak terperi sakitnya. (٤)

Sesungguhnya orang-orang yang menentang (perintah) Allah dan RasulNya, mereka tetap ditimpa kehinaan sebagaimana orang-orang yang terdahulu dari mereka ditimpa kehinaan; kerana sesungguhnya Kami telah menurunkan keterangan-keterangan yang jelas nyata. Dan bagi orang-orang yang kafir disediakan azab seksa yang menghina, (٥)

Semasa mereka semuanya dibangkitkan hidup semula oleh Allah (pada hari kiamat), lalu diterangkan kepada mereka segala yang mereka telah kerjakan. Allah telah menghitung amal-amal mereka itu

satu persatu, sedang mereka telah melupakannya. Dan (ingatlah), Allah menjadi Saksi (akan tiap-tiap sesuatu. (۶

Tidakkah engkau memikirkan, bahawa sesungguhnya Allah mengetahui segala yang ada di langit dan yang ada di bumi? Tiada berlaku bisikan antara tiga orang melainkan Dia lah yang keempatnya, dan tiada (berlaku antara) lima orang melainkan Dia lah yang keenamnya, dan tiada yang kurang dari bilangan itu dan tiada yang lebih ramai, melainkan Ia ada bersama-sama mereka di mana sahaja mereka berada. Kemudian Ia akan memberi tahu kepada mereka - pada hari kiamat - apa yang mereka telah (kerjakan. Sesungguhnya Allah Maha Mengetahui akan tiap-tiap sesuatu. (٧

Tidakkah engkau memerhatikan (wahai Muhammad) akan orang-orang (Yahudi) yang telah dilarang daripada perbuatan berbisik-bisik, kemudian mereka berbalik melakukan perbuatan yang telah dilarang itu serta mereka berbisik-bisik berkenaan dengan melakukan dosa dan pencerobohan serta kederhakaan kepada Rasulullah? Dan lagi apabila mereka datang kepadamu, mereka memberi salam hormat bukan dengan lafaz salam hormat yang diberikan Allah kepadamu; dan mereka berkata sesama sendiri: "(Kalau benar Muhammad utusan Tuhan, maka) sepatutnya kami diseksa oleh Allah disebabkan (kata-kata buruk) yang kami ucapkan itu?" Cukuplah untuk mereka neraka Jahannam, yang mereka akan dibakar di dalamnya; maka (itulah seburuk-buruk tempat kembali. (٨

Wahai orang-orang yang beriman! Apabila kamu berbisik-bisik sesama sendiri, maka janganlah kamu berbisik-bisik untuk melakukan dosa dan pencerobohan serta perbuatan derhaka kepada Rasulullah; dan (sebaliknya) berbisiklah untuk berbuat kebajikan dan bertaqwa. Dan hendaklah kamu tetap bertaqwa kepada Allah yang kepadaNya kamu semua akan dihimpunkan (pada hari kiamat untuk dihitung amal (kamu dan menerima balasan). (٩

Sesungguhnya perbuatan berbisik (dengan

kejahatan) itu adalah dari (hasutan) Syaitan, untuk menjadikan orang-orang yang beriman berdukacita; sedang bisikan itu tidak akan dapat membahayakan mereka sedikitpun melainkan dengan izin Allah; dan kepada Allah jualah hendaknya orang-orang yang beriman berserah diri. (١٠)

Wahai orang-orang yang beriman! Apabila diminta kepada kamu memberi lapang dari tempat duduk kamu (untuk orang lain) maka lapangkanlah seboleh-bolehnya supaya Allah melapangkan (segala halnya) untuk kamu. Dan apabila diminta kamu bangun maka bangunlah, supaya Allah meninggikan darjat orang-orang yang beriman di antara kamu, dan orang-orang yang diberi ilmu pengetahuan ugama (dari kalangan kamu) - beberapa darjat. Dan (ingatlah), Allah Maha Mendalam PengetahuanNya tentang apa yang kamu lakukan. (١١)

Wahai orang-orang yang beriman! Apabila kamu hendak mengadap dan bertanyakan sesuatu kepada Rasulullah, maka hendaklah kamu bersedekah (kepada fakir miskin) sebelum kamu mengadapnya; (pemberian sedekah) itu adalah lebih baik bagi kamu dan lebih bersih. Dalam pada itu, kalau kamu tidak ada benda yang hendak disedekahkan, (kamu dibenarkan juga mengadapnya mengenai perkara yang tak dapat dielak), kerana sesungguhnya Allah Maha Pengampun, lagi Maha Mengasihani. ((١٢)

Adakah kamu takut (akan kemiskinan) kerana kerap kali kamu memberi sedekah sebelum kamu mengadap? Kalau kamu tidak melakukan (perintah) itu, dan Allah pun memaafkan kamu (kerana kamu tidak mampu), maka dirikanlah sembahyang dan berikanlah zakat (sebagaimana yang sewajibnya), serta taatlah kamu kepada Allah dan RasulNya. Dan (ingatlah), Allah Maha Mendalam PengetahuanNya akan segala amalan yang kamu lakukan. (١٣)

Tidakkah engkau melihat (bagaimana jahatnya) orang-orang yang bersahabat karib dengan kaum yang telah dimurkai Allah (dengan sebab kekufuran dan khianatnya)? Mereka itu bukanlah dari golongan kamu dan bukan

pula dari golongan kaum yang tersebut itu (kerana mereka ialah golongan munafik); dan lagi mereka selalu bersumpah dengan dusta, sedang mereka mengetahui ((bahawa mereka adalah berdusta). (١۴

Allah telah menyediakan bagi mereka azab seksa yang berat; sesungguhnya amatlah (buruk apa yang mereka telah lakukan. (١۵

Mereka menjadikan sumpahnya sebagai perisai (untuk menyelamatkan diri dan harta bendanya daripada dirampas atau dibunuh), maka dengan yang demikian dapatlah mereka menghalang (dirinya dan orang lain) dari jalan Allah; oleh itu mereka beroleh (azab seksa yang menghina. (١۶

harta benda mereka dan anak pinak mereka tidak sekali-kali akan dapat memberikan sebarang pertolongan kepada mereka dari azab Allah. Merekalah ahli neraka, (mereka tetap kekal di dalamnya. (١٧

Setelah nyata kepada orang-orang munafik itu bahawa harta benda dan anak) pinaknya tidak dapat memberikan pertolongan), ketika mereka semuanya dibangkitkan oleh Allah (pada hari kiamat), maka mereka bersumpah kepadaNya (bahawa mereka adalah orang-orang mukmin) sebagaimana biasanya mereka bersumpah kepada kamu; dan mereka menyangka bahawa (dengan berbuat demikian) mereka akan mendapat sesuatu (yang berfaedah kepada mereka). (Ketahuilah! Bahawa sesungguhnya merekalah golongan pendusta. (١٨

Syaitan telah menguasai dan mempengaruhi mereka, sehingga menyebabkan mereka lupa mengingati (ajaran dan amaran) Allah; mereka itulah puak Syaitan. (Ketahuilah! Bahawa puak Syaitan itu sebenarnya orang-orang yang rugi. (١٩

Sesungguhnya orang-orang yang menentang (perintah) Allah dan RasulNya, mereka (termasuk dalam golongan yang amat hina. (٢٠

Allah telah menetapkan: "Sesungguhnya Aku dan Rasul-rasulKu tetap mengalahkan ((golongan yang menentang) ". Sesungguhnya Allah Maha Kuat, lagi Maha kuasa. (٢١

Engkau tidak akan dapati sesuatu kaum yang beriman kepada Allah dan hari akhirat,

tergamak berkasih-mesra dengan

orang-orang yang menentang (perintah) Allah dan RasulNya, sekalipun orang-orang yang menentang itu ialah bapa-bapa mereka, atau anak-anak mereka, atau saudara-saudara mereka, ataupun keluarga mereka. Mereka (yang setia) itu, Allah telah menetapkan iman dalam hati mereka, dan telah menguatkan mereka dengan semangat pertolongan daripadaNya; dan Dia akan memasukkan mereka ke dalam Syurga yang mengalir di bawahnya beberapa sungai, mereka tetap kekal di dalamnya. Allah reda akan mereka dan mereka reda (serta bersyukur) akan nikmat pemberianNya. Merekalah penyokong-penyokong (ugama) Allah. Ketahuilah! Sesungguhnya penyokong-penyokong (ugama) Allah itu ialah orang-orang yang (berjaya. (۲۲

ترجمه سواحیلی

Kwajina la Mwenyeezi Mungu, Mwingi wa rehema, Mwenye kurehemu

Mwenyeezi Mungu amekwisha sikia usemi wa mwanamke, yule aliyejadiliana nawe .۱ kwa sababu ya mumewe, na akashtaki mbele ya Mwenyeezi Mungu, na Mwenyeezi Mungu anayasikia majibizano yenu, hakika Mwenyeezi Mungu ni Mwenye kusikia, .Mwenye kuona

Wale miongoni mwenu wawaitao wake zao mama, wao si mama zao. Hawakuwa .۲ mama zao ila wale waliowazaa, na kwa hakika wao wanasema maneno mabaya na ya uongo, na kwamba Mwenyeezi Mungu ni Mwingi wa kusamehe, Mwenye .msamaha

Na wale wawaitao wake zao mama, kisha wakarudia katika yale waliyoyasema, .۳ basi wampe uhuru mtumwa kabla ya kugusana, hayo ndiyo mnayoagizwa, na .Mwenyeezi Mungu anajua mnayoyatenda

Na asiyepata (mtumwa) basi afunge saumu miezi miwili inayoandamana kabla ya .۴ kugusana, na asiyeweza, basi awalishe masikini sitini, (mmeambiwa) hayo ili mmwamini Mwenyeezi Mungu na Mtume wake na hiyo ni mipaka ya Mwenyeezi .Mungu, na kwa makafiri iko adhabu yenye kuumiza

Hakika wale wanaompinga Mwenyeezi Mungu na Mtume wake. watadhalilishwa .۵

kama walivyodhalilishwa wale waliotangulia na

.tumekwisha teremsha Aya zilizo wazi, na makafiri watapata adhabu ifedheheshayo

Siku Mwenyeezi Mungu atakayowafufua wote, ndipo atawaambia yale . ۶ waliyoyatenda, Mwenyeezi Mungu ameyadhibiti, na wao waliyasahau, na Mwenyeezi .Mungu ni Shahidi wa kila kitu

Je, huoni kwamba Mwenyeezi Mungu anajua viliyomo mbinguni na viliyomo ardhini? .۷ Hawashauriani kwa siri watatu ila yeye ni wa nne wao, wala watano ila yeye ni wa sita wao, wala wachache kuliko hao wala zaidi ila yeye huwa pamoja nao popote walipo. Kisha siku ya Kiyama atawaambia waliyoyatenda hakika Mwenyeezi Mungu ni Mjuzi .wa kila kitu

Je huwaoni wale waliokatazwa kunong'onezana, kisha wakayarudia . ۸ waliyokatazwa, na wananong'onezana juu ya mambo ya dhambi na ya jeuri na ya kumuasi Mtume? na wafikapo kwako wanakuamkia kwa (maamkio) asiyokuamkia Mwenyeezi Mungu, na husema katika nyoyo zao: Mbona Mwenyeezi Mungu hatuadhibu kwa haya tusemayo? Jahannam itawatosha, wataingia hapo na mahala .pabaya sana pa kurudia

Enyi mlioamini! mnaponong'ona, basi msinong'one juu ya mambo ya dhambi na ya .۹ jeuri na ya kumuasi Mtume, bali zungumzeni juu ya wema na ucha Mungu na mcheni .Mwenyeezi Mungu ambaye kwake mtakusanywa

Kwa hakika mazungumzo (mabaya) yanatokana na shetani ili awahuzunishe wale .۱۰ walioamini. lakini hawezi kuwadhuru chochote ila kwa idhini ya Mwenyeezi Mungu, na .Waumini, basi wamtegemee Mwenyeezi Mungu tu

Enyi mlioamini! mnapoambiwa: Fanyeni nafasi katika vikao, basi fanyeni nafasi, . ۱۱ Mwenyeezi Mungu atakufanyieni nafasi na inaposemwa simameni. basi simameni. Mwenyeezi Mungu atawainua wale walioamini miongoni mwenu na waliopewa elimu .daraja za juu, na Mwenyeezi Mungu anazo khabari za mnayoyatenda

Enyi mlioamini! mnaposema siri na Mtume, basi .۱۲

tangulizeni sadaka kabla ya kumsemeza hayo ni bora kwenu na ni safi sana, ikiwa hamkupata (cha kutoa) basi Mwenyeezi Mungu ni Mwingi wa kusamehe, Mwenye .kurehemu

Je, nyinyi mnaogopa kuwa hamtaweza kutanguliza sadaka kabla ya kumsemeza .١٣ kwenu? Basi msipotenda (haya) na Mwenyeezi Mungu amekusameheni. Basi simamisheni swala na toeni zaka na mtiini Mwenyeezi Mungu na Mtume wake, na .Mwenyeezi Mungu anazo khabari za mnayoyatenda

Je huoni wale waliofanya urafiki na watu aliowakasirikia Mwenyeezi Mungu? hao si .١۴ .miongoni mwenu wala si miongoni mwao, na huapa kwa uongo hali wanajua

Mwenyeezi Mungu amewaandalia adhabu kali, kwa hakika waliyokuwa . ١۵ .wakiyatenda na mabaya

Wamefanya kiapo chao kuwa ngao, wakaepuka njia ya Mwenyeezi Mungu basi .١۶ .itakuwa kwao adhabu ifedheheshayo

Mali zao na watoto wao havitawafaa kitu mbele ya Mwenyeezi Mungu. hao ndio .١٧ .watu wa Motoni, humo watakaa milele

Siku atakayowafufua Mwenyeezi Mungu wote, ndipo wataapa kwake kama . ١٨ wanavyoapa kwenu, na wanadhani kuwa wana kitu, oh! kwa hakika wao ni waongo .hasa

Shetani amewatawala, kwa hiyo akawasahaulisha kumkumbuka Mwenyeezi . ١٩ .Mungu! kwa hakika kundi la shetani ndilo lenye kukhasirika

Bila shaka wale wanaompinga Mwenyeezi Mungu na Mtume wake, hao ndio . ٢٠ .miongoni mwa waliodhalilika

Mwenyeezi Mungu amekwisha andika; lazima nitashinda Mimi na Mitume wangu, .٢١ .hakika Mwenyeezi Mungu ni Mwenye nguvu, Mwenye heshima

Hupati watu wanaomuamini Mwenyeezi Mungu na siku ya Mwisho, kuwa . ٢٢ wanawapenda wale wanaompinga Mwenyeezi Mungu na Mtume wake, hata wakiwa

ni baba zao au watoto wao au ndugu zao au jamaa zao. Hao ndio ambao (Mwenyeezi Mungu) ameandika nyoyoni mwao imani

na akawatia nguvu kwa roho itokayo kwake, na atawaingiza katika Mabustani yapitayo mito chini yake, humo watakaa milele Mwenyeezi Mungu amekuwa radhi nao, na wao wamekuwa radhi naye, hao ndio kundi la Mwenyeezi Mungu, Sikilizeni! .hakika kundi la Mwenyeezi Mungu ndilo linalofaulu

تفسیر سوره

تفسیر المیزان

صفحه ی ۳۱۰

(۵۸) سوره مجادله مدنی است و بیست و دو آیه دارد (۲۲)

[سوره المجادله (۵۸): آیات ۱ تا ۶] ترجمه آیات به نام خدای رحمان و رحیم.

خدای تعالی سخن آن کس را که با تو در مورد همسرش مجادله می کرد و به خدا شکایت می برد شنید و خدا گفتگوی شما را می شنود که خدا شنوای دانا است (۱).

کسانی از شما که زنان خود را ظهار می کنند (و به ایشان می گویند: تو نسبت به من به منزله مادرم

صفحه ی ۳۱۱

هستی) به صرف این گفتار همسرانشان، مادر ایشان نمی شوند. مادران تنها همانهایند که ایشان را زاییده اند و این مردان سخنی ناپسند و خلاف حقیقت می گویند و خدا دارای عفو و مغفرت است (۲).

و کسانی که بعضی از زنان خود را ظهار می کنند و سپس از آنچه گفته اند پشیمان می شوند کفاره عملشان آزاد کردن یک برده قبل از تماس با زنان است. این اندرزی است که با آن موعظه می شوید و خدا بدانچه می کنید با خبر است (۳).

حال اگر کسی نتوانست برده آزاد کند کفاره اش دو ماه روزه پشت سر هم و قبل از تماس با آن همسر است. پس اگر کسی توانایی این را هم نداشت کفاره اش اطعام شصت مسکین است و این بدان جهت است که به خدا و رسولش ایمان آورید. و آنچه گفته شد حدود خدا است و کافران عذابی دردناک

دارند (۴).

بطور یقین کسانی که با خدا و رسولش مخالفت می کنند خوار و ذلیل می شوند هم چنان که پیشینیان آنان ذلیل شدند چون با اینکه ما آیاتی روشن نازل کردیم هیچ بهانه ای برای مخالفت ندارند و کافران عذابی خوار کننده دارند (۵).

و این عذاب در روزی است که خدا همه آنان را مبعوث می کند و بدانچه کرده اند خبر می دهد چون خدا اعمال آنان را شمرده و خود آنان فراموش کرده اند و خدا بر هر چیزی ناظر و گواه است (۶).

بیان آیات این سوره متعرض مطالب گوناگون از احکام و آداب و صفات است. قسمتی از آن مربوط به حکم ظهار است، قسمتی هم مربوط به نجوی و بیخ گوشی سخن گفتن است.

قسمتی هم مربوط به آداب نشستن در مجلس. و قسمتی راجع به اوصاف کسانی است که با خدا و رسولش مخالفت می کنند، و یا با دشمنان دین دوستی می ورزند، و کسانی را که از دوستی با آنان احتراز می کنند معرفی نموده، به وعده ای جمیل در دنیا و آخرت دلخوش می سازد.

این سوره به شهادت سیاق آیاتش در مدینه نازل شده.

" قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِی تُجادِلُکَ فِی زَوْجِها وَ تَشْتَکِی إِلَی اللَّهِ وَ اللَّهُ یَسْمَعُ تَحاوُرَکُما ..."

در مجمع البیان می گوید: کلمه" اشتکاء" که مصدر فعل" تشتکی" است، به معنای اظهار ناراحتی است، و فرقش با کلمه" شکایت" این است که شکایت به معنای

صفحه ی ۳۱۲

ناملایماتی است که دیگری برای آدمی فراهم ساخته، و" اشتکاء" اظهار ناراحتی هایی است که خودش پیش آمده. و کلمه" تحاور" به معنای مراجعه به یکدیگر در سخن گفتن است، که آن را" محاوره" نیز می گویند. وقتی گفته می شود" حاوره، محاوره"

معنایش این است که فلانی با فلان کسی گفتگو کرد «۱».

آیات چهارگانه و یا شش گانه اول سوره در باره ظهار نازل شده، که در عرب جاهلیت یکی از اقسام طلاق بوده، به این صورت که وقتی می خواسته زنش را بر خود حرام کند می گفته:" انت منی کظهر امی- تو نسبت به من مانند پشت مادرم هستی". با گفتن این کلام زنش از او جدا و تا ابد بر او حرام می شده. بعد از ظهور اسلام یکی از مسلمانان مدینه (انصار) همسر خود را ظهار کرد، و بعدا از کار خود پشیمان شد. همسرش نزد رسول خدا (ص) رفته جریان را عرضه داشت، و راه چاره ای خواست تا دوباره شوهرش به او برگردد و با آن جناب مجادله می کرد و به درگاه خدا شکوه می نمود. در اینجا بود که آیات شریفه مورد بحث نازل گردید.

و مراد از" سمع " در جمله" قَدْ سَمِعَ اللَّهُ" استجابت دعا و برآوردن حاجت است. و کنایه آوردن از برآوردن حاجت و استجابت دعا به کلمه" سمع" در گفتگوها شایع است.

دلیل این معنا جمله" تُجادِلُكَ فِي زَوْجِها وَ تَشْتَكِي إِلَى اللَّهِ" است که ظهورش در این است که زن نامبرده در تلاش پیدا کردن راهی بوده که از شوهرش جدا نشود، اینها که گفته شد راجع به جمله" قَدْ سَمِعَ اللَّهُ" بود. اما" سمع " در جمله" وَ اللَّهُ يَسْمَعُ تَحاوُرَكُما" به همان معنای معروفش (شنیدن) است.

و معنای آیه این است که: خدای تعالی درخواست آن زن را که با تو در مورد شوهرش مجادله می کرد مستجاب کرد، زنی که شوهرش او را ظهار کرده بود، و او از اندوه و بدبختی خود

شکایت می کرد و خدا گفتگوی تو را با او و او را با تو شنید، که خدا شنوای صوتها و بینای دیدنی ها است.

[سنت جاهلی "ظهار" و الغاء و منکر و دروغ اعلام کردن آن در آیه: الَّذِینَ یُظاهِرُونَ مِنْکُمْ ...]

" الَّذِینَ یُظاهِرُونَ مِنْکُمْ مِنْ نِسائِهِمْ ما هُنَّ أُمَّهاتِهِمْ إِنْ أُمَّهاتُهُمْ إِلَّا اللَّائِی وَلَدْنَهُمْ ..."

در این آیه می فرماید: کسانی که همسران خود را ظهار می کنند، با این عمل، همسرشان مانند مادرشان نمی شود. مادرشان تنها آن کسی است که ایشان را زاییده. و با

---

(۱) مجمع البیان، ج ۹، ص ۲۴۶.

این بیان، حکم ظهار که در جاهلیت بین مردم عرب معروف بود لغو و اثرش را که حرمت ابدی بود نفی نموده، اثر دیگرش را که مادر شدن همسر برای شوهر باشد انکار می نماید.

پس معنای جمله" ما هُنَّ أُمَّهاتِهِمْ" این است که: از نظر اعتبار شرع همسران به مادران ملحق نگشته، و ظهار، آنان را برای ابد حرام نمی سازد. آن گاه برای تاکید این معنا فرموده:" إِنْ أُمَّهاتُهُمْ إِلَّا اللَّائِی وَلَدْنَهُمْ" یعنی همسرانشان مادران ایشان نمی شوند، بلکه مادران تنها همان زنانی هستند که ایشان را زاییده اند.

سپس برای بار دوم مطلب را با جمله" وَ إِنَّهُمْ لَیَقُولُونَ مُنْکَراً مِنَ الْقَوْلِ وَ زُوراً" تاکید فرموده، چون سیاق این جمله سیاق تاکید است، می فرماید: اینان که زنان خود را ظهار می کنند با گفتار خود (که پشت تو مثل پشت مادرم است) هم سخن ناپسندی می گویند و هم دروغی آشکار. اما سخنشان ناپسند است، برای اینکه شرع (که ملاک هر پسند و ناپسندی است) آن را منکر می داند، و بدین جهت تشریعش نکرد، و تشریع جاهلانه مردم جاهلیت را

صحه نگذاشت. و اما دروغ است، برای اینکه با آنچه در خارج و واقع است مخالفت دارد، (زیرا در خارج، مادر مادر است و همسر همسر). پس آیه شریفه می فهماند که عمل ظهار افاده طلاق نمی کند، و این با وجوب دادن کفاره منافات ندارد، زیرا ممکن است چنین زنی مانند قبل از ظهار، زن ظهار کننده و محرم او باشد، ولی نزدیکی با وی قبل از دادن کفاره حرام باشد.

جمله" وَ إِنَّ اللَّهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ" اگر دلالتی روشن بر گناه بودن عمل ظهار نداشته باشد، خالی از دلالت هم نیست، الا اینکه ذکر کفاره در آیه بعد و سپس آوردن جمله" وَ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ" و جمله" وَ لِلْكافِرِينَ عَذابٌ أَلِيمٌ" بعد از آن چه بسا دلالت کند بر اینکه آمرزش گناه ظهار مشروط به دادن کفار است.

[بیان کفاره ظهار و معنای جمله" ثُمَّ يَعُودُونَ لِما قالُوا ..."]

" وَ الَّذِينَ يُظاهِرُونَ مِنْ نِسائِهِمْ ثُمَّ يَعُودُونَ لِما قالُوا فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَّا ..."

این کلام در معنای شرط است، و به همین جهت حرف" فاء" بر سر جمله خبریه در آمده، چون در معنای جزاء است. و حاصل آن این است: کسانی که زنان خود را ظهار می کنند و آن گاه اراده می کنند به او برگردند، باید یک برده آزاد کنند.

و اینکه فرمود:" مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَّا" دلالت دارد بر اینکه حکم در آیه، مخصوص کسی است که ظهار کرده و سپس اراده کرده به آن وضعی که قبل از ظهار با همسرش داشت برگردد، و این خود قرینه است بر اینکه مراد از برگشتن به آنچه گفته اند، برگشتن به نقض

پیمانی است

که با ظهار بسته اند.

و معنای آیه چنین می شود: کسانی که بعضی از زنان خود را ظهار می کنند و سپس تصمیم می گیرند برگردند به آنچه که به زبان آورده انـد، (یعنی به کلمه ظهار)، و آن را نقض نموده با همسـر خود همخوابگی کننـد، باید قبل از تماس یک برده آزاد کنند.

بعضی از مفسرین «۱» گفته اند: مراد از برگشتن به آنچه گفته اند ندامت از ظهار است. و این تفسیر درستی نیست، زیرا ندامت از ظهار لازمه برگشت است، نه معنای تحت اللفظی برگشتن بدانچه گفته اند.

بعضی «۲» دیگر گفته اند: مراد از برگشـتن بدانچه گفته اند، برگشـتن به همان صیغه ظهار است که به زبان جاری کرده اند، و منظور این است که بخواهند دوباره آن را به زبان بیاورند.

این معنـا هم درست نیست، برای اینکه لازمه اش این است که همیشه کفـاره، مخصوص ظهـار دوم باشـد امـا ظهار اول کفاره نداشته باشد، و آیه شریفه چنین چیزی را نمی فهماند، و سنت هم صرف تحقق ظهار را باعث کفاره دانسته، نه تعدد آن را.

سپس این دنبـاله را برای جمله مورد بحث آورده که" ذلِکُمْ تُوعَظُونَ بِهِ وَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ خَبِیرٌ" تـا اعلام کرده باشـد به اینکه دستور آزاد کردن برده توصیه ای است از خدای تعالی، ناشی از آگاهی او به عمل شما، چون خدا عالم به اعمال انسانها است. پس کفاره، این خاصیت را دارد که آثار سوء ظهار را از بین می برد.

" فَمَنْ لَمْ یَجِدْ فَصِیامُ شَهْرَیْنِ مُتَتابِعَیْنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ یَتَمَاسَّا ..."

این جمله بیانگر خصلت دوم از خصال سه گانه کفاره است که مترتب بر خصلت اول است، یعنی کسی این وظیفه را دارد که قدرت بر آزاد کردن برده

نداشته باشد، چنین کسی است که می تواند به جای آن، دو ماه پی در پی روزه بگیرد که بعد از دو ماه روزه، جماع برایش حلال می شود. در این جمله هم برای بار دوم قید" مِنْ قَبْلِ أَنْ یَتَمَاسَّا" را آورده تا کسی خیال نکند این قید مخصوص خصلت اولی است.

" فَمَنْ لَمْ یَسْتَطِعْ فَإِطْعامُ سِتِّینَ مِسْکِیناً"- این جمله خصلت سوم را بیان نموده می فرماید: اگر ظهار کننده نتوانست برده آزاد کند، و در مرحله دوم نتوانست دو ماه روزه بگیرد، در مرحله سوم شصت مسکین را طعام دهد که تفصیل هر یک از این خصال سه گانه در کتب فقه آمده است.

(۱ و ۲) مجمع البیان، ج ۹، ص ۲۴۷.

" ذلِکَ لِتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ"- یعنی این که چنین حکمی تشریع نموده، و این که چنین کفاره هایی واجب کردیم، و به این وسیله رابطه همسری را حفظ نمودیم، تا هر کس بخواهد بتواند به همسر خود برگردد. و از سوی دیگر اینکه او را به این کفارات جریمه کردیم تا دیگر به سنت های دوران جاهلیت برنگردد، همه اینها برای این است که شما به خدا و رسولش ایمان آورده، رسوم جاهلیت را کنار بگذارید.

" وَ تِلْکَ حُدُودُ اللَّهِ وَ لِلْکافِرِینَ عَذابٌ أَلِیمٌ"- کلمه" حد" در هر چیزی به معنای آن نقطه ای است که آن چیز بدان منتهی می شود. و از آن فراتر نمی رود، این کلمه در اصل به معنای منع بوده. و منظور از جمله مورد بحث این است که خصال سه گانه بالا را بدین جهت واجب کردیم، و یا به طور کلی احکامی که در شریعت مقرر نمودیم همه حدود خدایند

و با مخالفت خود از آن تعـدی نکنیـد، و کفار که حـدود ظهار و یا همه حـدود و احکام تشـریع شده ما را قبول ندارند عذابی دردناک دارند.

و ظـاهرا مراد از کفـار، همـان کسـانی هسـتند که حکم خـدا را رد می کننـد و ظهـار را به عنوان یک سـنت مؤثر و مقبول می پذیرنـد. مؤیـد این ظهور جمله" ذلِكَ لِتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ" است که می فرمایـد: این سـخن را بـدان جهت گفتیم تا اذعان و یقین کنیـد، که حکم خـدا حق است، و رسول او صـادق و امین در تبلیغ است، علاوه بر تاکیـدی که کرده و فرموده:" وَ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ". البته احتمال هم دارد که مراد از کفر، کفر عقیدتی نباشد، بلکه کفر عملی یعنی نافرمانی باشد." إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ كُبِتُوا كَما كُبِتَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ ..."

کلمه" محـاده" که مصـدر فعـل" یحـادون" است به معنـای ممـانعت و مخـالفت است. و کلمه" کبت" به معنای اذلال و خوار کردن است.

و این آیه شـریفه و آیه شـریفه بعدش هر چند ممکن است مطلبی جدید و از نو بوده باشد، و بخواهد بفهماند که مخالفت خدا و رسول او چه عواقبی در پی دارد، و لیکن از ظـاهر سـیاق برمی آیـد که به آیه قبـل نظر دارد و می خواهـد ذیـل آن را تعلیل نموده، بفهمانـد که اگر از مخالفت و تعدی از حدود خدا نهی کردیم، و دسـتور دادیم که به خدا و رسول ایمان بیاورید، برای این بود که هر کس با خـدا و رسول مخالفت کند ذلیل و خوار می شود هم چنان که امت های قبل از این امت، به همین خاطر ذلیل شدند.

آن گاه

مطلب را با جمله" وَ قَدْ أَنْزَلْنا آیاتٍ بَیِّناتٍ وَ لِلْکافِرِینَ عَذابٌ مُهِینٌ" تاکید نموده، می فرماید: هیچ شکی در این نیست که این دستورات از ناحیه ما است، و اینکه رسول

ما در تبلیغ رسالت ما صادق و امین است، و آنهایی که این دستورات را رد می کنند عذابی خوار کننده دارند.

" یَوْمَ یَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِیعاً فَیُنَبِّئُهُمْ بِما عَمِلُوا ..."

کلمه" یوم" ظرف است برای جمله" و کافران عذابی الیم دارند" یعنی در چنین روزی این عذاب را دارند، در روزی که خدا مبعوثشان می کند که روز حساب و جزاء است، و آن گاه آنان را از حقیقت همه آنچه کرده اند با خبر می سازد.

" أَحْصاهُ اللَّهُ وَ نَسُوهُ"- کلمه" احصاء" به معنای احاطه داشتن به عدد هر چیز است، به طوری که حتی یک عدد از آن از قلم نیفتد. راغب می گوید: احصاء به معنای به دست آوردن عدد واقعی هر چیز است، می گویند" أحصیت کذا". و اصل این کلمه از ماده" حصا" است که به معنای سنگریزه است. و اگر شمردن را از این ماده ساخته اند، برای این بوده که عرب در شمردن هر چیزی به سنگریزه اعتماد می کرده، هم چنان که ما با انگشتان خود چیزی را می شماریم «۱».

" وَ اللَّهُ عَلى کُلِّ شَیْ ءٍ شَهِیدٌ"- این جمله تعلیل است برای جمله" احصیه اللَّه" می فرماید: اگر گفتیم خدا عمل آنان را شمرده دارد، و خود آنان فراموش کرده اند، برای این است که خدا ناظر و شاهد بر هر چیز است.

و ما در تفسیر آخر سوره حم سجده معنای شهادت خدا بر هر چیز را بیان کردیم.

بحث روایتی [(روایاتی در باره شان نزول آیات

مربوط به ظهار)]

در کتاب الدر المنثور است که: ابن ماجه، ابن ابی حاتم، و حاکم- وی حدیث را صحیح دانسته- و ابن مردویه، و بیهقی از عایشه روایت آورده اند که گفت: بزرگ است آن خدایی که شنوائیش به وسعت جهان وسیع است، و هر چیزی را می شنود، من آن روز که خوله دختر ثعلبه به رسول خدا (ص) مراجعه کرده بود کلامش را می شنیدم- اما در عین حال همه اش را نفهمیدم- که داشت در باره همسرش به آن جناب شکایت می کرد، عرضه می داشت: یا رسول اللَّه! شوهرم از جوانی من استفاده کرد، و من رحم خود را در اختیارش گذاشتم، تا اینکه امروز که پیر شدم و دیگر فرزند نمی آورم مرا ظهار کرده، خدایا،

---

(۱) مفردات راغب، ماده" حصا".

من از دست او نزد تو شکایت می آورم. هنوز از جا برنخاسته بود که جبرئیل این آیات را آورد:

" قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِی تُجادِلُکَ فِی زَوْجِها" و همسرش اوس بن صامت بود «۱».

مؤلف: البته روایاتی که در شان نزول این آیات از طرق اهل سنت رسیده بسیار زیاد است، و در اینکه نام آن زن و نام پدرش و نام همسر و پدر همسرش چه بوده اختلاف دارند. از همه معروف تر همین است که نام او خوله و نام پدرش ثعلبه و نام همسرش اوس بن صامت انصاری بوده. قمی هم اجمال داستان را در تفسیر خود آورده، البته روایت دیگری نقل کرده که به زودی از نظرتان خواهد گذشت.

و در مجمع البیان در تفسیر آیه شریفه" وَ الَّذِینَ یُظاهِرُونَ مِنْ نِسائِهِمْ ثُمَّ یَعُودُونَ لِما قالُوا" گفته: و اما نظریه ائمه اهل بیت (ع)

این است که مراد از برگشتن به آنچه گفته اند، این است که بخواهند با همین زن همخوابگی نموده، ظهاری را که کرده بودند نقض کنند، چون وطی چنین زنی قبل از کفاره جائز نیست، و حکم ظهار باطل نمی شود مگر بعد از کفاره «۲».

و در تفسیر قمی آمده که: علی بن الحسین برای ما حدیث کرد و گفت: محمد بن ابی عبد اللَّه، از حسن بن محبوب از ابی ولاد از حمران از امام باقر (ع) برایم نقل کرد که فرمود: زنی از مسلمانان نزد رسول خدا (ص) رفت و عرضه داشت: یا رسول اللَّه! فلانی همسر من است که عمری رحم خود را در اختیارش گذاشتم، و در امور دنیا و آخرتش یاریش کردم، و هیچ ناملایمی از من ندیده می خواهم از او شکایت کنم. فرمود: از چه شکایت کنی؟ عرضه داشت: به من گفته تو بر من حرامی، همان طور که پشت مادرم حرام است، و مرا از خانه ام بیرون کرده، حال در کار من چاره ای بیندیش. حضرت فرمود:

خدای تعالی در باره این مساله آیه ای نازل نفرموده تا طبق آن میان تو و شوهرت حکم کنم، و من نمی خواهم از کسانی باشم که پاسخ روشن نمی دهند. زن شروع کرد به گریه کردن، و شکوه نمودن به درگاه خدای عز و جل، و از نزد رسول خدا بیرون رفت.

راوی می گوید: خدای تعالی گفتگوی او با رسول خدا (ص) و شکایتش در امر شوهرش را شنید، و این آیات را نازل کرد:" بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِی تُجادِلُکَ فِی زَوْجِها- تا جمله- وَ إِنَّ اللَّهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ".

---

(۱) الدر المنثور، ج ۶،

ص ۱۷۹.

(۲) مجمـــــــــــــــع البیـــــــــــــــان، ج ۹، ص ۲۴۷.

سپس اضافه کرده است: رسول خدا (ص) فرستاد به دنبال آن زن، و به وی فرمود برو شوهرت را بیاور. زن شوهرش را آورد. حضرت به او فرمود: آیا تو به همسرت چنین و چنان گفته ای؟ عرضه داشت: بله گفته ام تو بر من حرامی همانطور که پشت مادرم حرام است. رسول خدا (ص) فرمود خدای تعالی در باره کار تو و همسرت، قرآنی (آیاتی) نازل کرده، و آیات را برایش خواند:" بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِی تُجادِلُکَ فِی زَوْجِها- تا جمله- إِنَّ اللَّهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ". بنا بر این همسرت را به خانه ببر، زیرا تو سخنی منکر و نامشروع گفته ای، و خدا از جرمت گذشت، و دیگر چنین کاری را تکرار مکن.

راوی می گوید: مرد برگشت، در حالی که از آنچه به همسرش گفته بود پشیمان بود، و خدای تعالی برای اینکه مؤمنین دچار چنین ندامتی نشوند، این آیه را فرستاد:" کسانی که همسر خود را ظهار می کنند، و پشیمان می شوند ..." یعنی از این به بعد، و بعد از آنکه این مرد چنین کرد و خدا او را عفو فرمود، اگر کسی چنین کند، بر او واجب می شود قبل از همخوابگی با همسرش برده ای آزاد کند." ذلِکُمْ تُوعَظُونَ بِهِ وَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ خَبِیرٌ"، و اگر کسی نمی تواند برده آزاد کند، قبل از تماس دو ماه پی در پی روزه بگیرد، و کسی که استطاعت این را هم ندارد شصت مسکین را طعام دهد. آن گاه فرمود: خدای تعالی عقوبت کسی را که بعد از این نهی ظهار کند این خصال

قرار داده و فرموده:" ذلِكَ لِتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ" يعنى اين است حد ظهار- تا آخر حديث «۱».

مؤلف: اين آيه با در نظر گرفتن سياقش و مخصوصا مضمون جمله آخرش كه مساله عفو و مغفرت را آورده، با مضمون اين حديث بهتر مطابقت دارد، و حديث از حيث سند هم عيبى ندارد، چيزى كه هست با ظاهر خود عبارت آيه كه مى فرمايد:" وَ الَّذِينَ يُظاهِرُونَ مِنْ نِسائِهِمْ ثُمَّ يَعُودُونَ لِما قالُوا" سازگار نيست، براى اينكه از ظاهر آيه برمى آيد كه شوهرش پشيمان شده، و روايت مى گويد: شوهرش پشيمان نشد، بلكه زن او اعتراض كرده.

---

(۱) تفسير قمى، ج ۲، ص ۳۵۳. صفحه ى ۳۲۰

ترجمه آيات مگر نمى دانى كه خدا آنچه را كه در آسمانها و زمين است مى داند. هيچ نجواى سه نفرى نيست مگر آنكه او چهارميشان است و هيچ پنج نفرى نيست مگر اينكه او ششمى آنها است و هيچ كمتر و بيشترى نيست مگر اينكه او با ايشان است هر جا كه باشند. آن گاه در روز قيامت به ايشان خبر مى دهد كه چه كردند، چون خدا به هر چيزى دانا است (۷).

آيا نديدى كسانى را كه از نجوى نهى شدند و باز بدانچه نهى شدند برگشتند و به گناه و دشمنى و نافرمانى رسول نجوى كردند و چون نزدت مى آيند تحيتى به تو مى دهند كه خداى تعالى آن طور تحيتى به تو نداده و در دل خود و يا نزد همفكران خود اظهار دلواپسى مى كنند كه نكند خدا به جرم آنچه مى گوييم عذابمان كند، ايشان را مگر همان جهنم چاره كند و در آن خواهند افتاد و چه بد محل

بازگشتی است (۸).

هان! ای کسانی که ایمان آورده اید وقتی با یکدیگر نجوی می کنید به گناه و دشمنی و نافرمانی رسول نجوی مکنید بلکه به احسان و تقوا نجوی کنید و از خدایی که به سویش محشور می شوید بترسید (۹).

نجوی تنها و تنها از ناحیه شیطان است تا کسانی که ایمان آورده اند اندوهگین شوند ولی هیچ ضرری به ایشان نمی زند مگر به اذن خدا و مؤمنین باید بر خدا توکل کنند (۱۰).

هان! ای کسانی که ایمان آورده اید وقتی به شما گفته می شود در مجالس به یکدیگر جا بدهید جا دهید تا خدا هم جای شما را در بهشت وسعت دهد، و وقتی هم گفته می شود برخیزید تا شخص محترمی بنشیند برخیزید خدای تعالی مؤمنین را به یک درجه، و علم داده شدگان را به چند درجه برتری داده و خدا بدانچه می کنید با خبر است (۱۱).

ای کسانی که ایمان آورده اید وقتی با رسول نجوی می کنید قبلا صدقه بدهید این برای شما بهتر و به پاکی نزدیکتر است، حال اگر نداشتید خدا آمرزگار رحیم است (۱۲).

گویا از دادن صدقه قبل از هر نوبت نجوی دریغ داشتید حال که صدقه نمی دهید و خدا هم از نافرمانیتان گذشت پس به نماز و زکات و اطاعت خدا و رسول بپردازید و خدا از آنچه می کنید با خبر است (۱۳).

بیان آیات این آیات راجع به نجوی و پاره ای آداب مجالست است.

" أَ لَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ ما فِي السَّماواتِ وَ ما فِي الْأَرْضِ" استفهام در این آیه انکاری است. و منظور از رؤیت، علم یقینی است، که بر اساس استعاره آن را رؤیت خوانده. و این جمله

مقدمه ای است که مضمون جملات بعدی را تعلیل می کند. و حاصل مجموع آیه این است که: اگر گفتیم اهل نجوی هر چند نفر باشند خدا هم یک نفر است با ایشان، برای این است که خدا آنچه را در آسمانها و زمین است می داند.

[مقصود از چهارمی بودن خدا برای سه نجوی کننده و ششمی بودن او برای پنج نجوی کننده

" ما یَکُونُ مِنْ نَجْوی ثَلاثَهٍ إِلَّا هُوَ رابِعُهُمْ وَ لا خَمْسَهٍ إِلَّا هُوَ سادِسُهُمْ ..."

کلمه" نجوی" مصدر و به معنای" تناجی" یعنی با یکدیگر بیخ گوشی سخن گفتن است. و ضمیرهای مفرد در آیه همه به خدای سبحان برمی گردد. و مراد از دو جمله" رابعهم" و" سادسهم" کسی است که با شرکت خود عدد سه را چهار و عدد پنج را شش می سازد.

می فرماید: اگر اهل نجوی سه نفر باشند چهارمیشان خدا است، و اگر پنج نفر باشند ششمی آنها خدا است، چون خدا با ایشان و عالم به اسرار ایشان است. همان طور که گفتیم در اول آیه مساله آگاهی خدا را ذکر کرد، و فرمود:" أَ لَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ یَعْلَمُ ..."، و در آخر آیه برای بار دوم می فرماید:" إِنَّ اللَّهَ بِکُلِّ شَیْ ءٍ عَلِیمٌ".

" وَ لا أَدْنی مِنْ ذلِکَ وَ لا أَکْثَرَ"- یعنی و نه کمتر از اینها و نه بیشتر. با آوردن این دو کلمه اطلاقی به کلام داد که شامل تمامی اعداد اهل نجوی بگردد. اما کلمه" أدنی" شامل کمتر از سه نفر یعنی دو نفر و شامل کمتر از پنج نفر یعنی چهار نفر می شود. و اما کلمه" اکثر" شامل عدد شش و بالاتر می شود.

و از لطف سیاق این

آیه آن است که با آوردن عدد سه، چهار، پنج، و شش، ترتیب اعداد را رعایت کرده، بدون اینکه یکی از آنها را تکرار کرده باشد، چون ممکن بود بفرماید: هیچ نجوای سه نفری نیست مگر آنکه خدا چهارمی آنان است، و هیچ نجوای چهار نفری نیست، مگر آنکه او پنجمی آنان است، و هیچ نجوای پنج نفری نیست، مگر آنکه او ششمی ایشان است.

" إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ ما كانُوا"- منظور از" با ایشان بودن خدا" با ایشان بودن از حیث علم و آگاهی به سخنانی است که بیخ گوش یکدیگر می گویند، می فرماید: خدای تعالی در این نجوی شریک ایشان است.

با این بیان روشن می شود که منظور از چهارم بودن خدا برای سه نفر اهل نجوی و ششم بودن برای پنج نفر اهل نجوی همین است که: خدا با ایشان است در علم، و مشترک با آنان است در اطلاع بر سخنان سری آنها، نه اینکه خدای تعالی عدد سه نفر آنان را به صورت

یک انسانی مجسد چهار نفر کند، زیرا خدای سبحان منزه از جسمیت و بری از مادیت است.

توضیح اینکه: مقتضای وحدت سیاق این است که: منظور از دو استثنای" إِلَّا هُوَ رابِعُهُمْ" و" إِلَّا هُوَ سادِسُهُمْ" یک چیز باشد، و در هر دو بخواهد بفهماند چیزی بر خدا پوشیده نیست. پس در حقیقت برگشت معنای این دو استثناء به یک استثناء است، و آن" إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ" است. و این معیت یا معیت علمی است، و معنایش این است که: خدا در هر حال مشارک ایشان است در آگاهی. و یا معیت وجودی است، و معنایش این است

که: هر جا قومی فرض شود که مشغول نجوی هستند، خدای تعالی همانجا هست، و شنوا و دانای به سخنان ایشان است.

و منظور از جمله" أَيْنَ ما كانُوا" این است که مطلب را از نظر مکان عمومیت دهد، و بفهماند وقتی معیت خدا با اهل نجوی معیت علمی است، نه نزدیکی جسمانی، دیگر تفاوت نمی کند که آن مکان نزدیک باشد یا دور. پس هیچ مکانی از خدای سبحان خالی نیست، در عین اینکه او در مکان نمی گنجد.

از آنچه گذشت این معنا هم روشن می شود که مفاد آیه مورد بحث- یعنی چهارمی بودن خدا برای سه نفر اهل نجوی، و ششمی بودنش برای پنج نفر اهل نجوی- منافاتی با آیه شریفه" لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قالُوا إِنَّ اللَّهَ ثالِثُ ثَلاثَةٍ" «۱» که می فرماید:" آنها که معتقدند خدا سومی سه خدا است کافر شدند" ندارد، چون در ذیل این آیه مفصلا بیان کردیم که منظور صاحبان این عقیده این بوده که خدا واحدی است عددی که با انضمام دو خدای دیگر می شوند سه خدا، و حال آنکه وحدت خدا عددی نیست، او احدی الذات است، و محال است چیزی غیر او با او فرض شود تا دوم او باشد. پس مراد از چهارمی بودن خدا برای سه نفر اهل نجوی و ششمی بودنش برای پنج نفر، همین است که گفتیم: او عالم به سخنان سری ایشان است.

آنچه از نظر آنان سری شمرده می شود برای خدا عز و جل مکشوف و ظاهر است. منظور این است، نه اینکه خدا مانند اهل نجوی وجودی محدود دارد، وجودی که دومی و سومی هم برایش فرض می شود، تا بپرسی چرا در آیه

سوره مائده گویندگان به اینکه خدا ثالث ثلاثه است را کافر خوانده، و آن گاه خودش را در این آیه چهارمی سه نفر اهل نجوی، و ششمی پنج نفر آنان معرفی کرده است.

" ثُمَّ یُنَبِّئُهُمْ بِما عَمِلُوا یَوْمَ الْقِیامَهِ "- یعنی روز قیامت اهل نجوی را به حقیقت هر

---

(۱) سوره مائده، آیه ۷۳.

عملی که کرده اند- که یکی از آنها نجوی است- خبر می دهد.

" إِنَّ اللَّهَ بِکُلِّ شَیْ ءٍ عَلِیمٌ "- این جمله، جمله قبلی را تعلیل می کند، و نیز علم خدا را به آنچه که در آسمانها و زمین است- که در اول آیه مورد بحث بود- تاکید می نماید. و نیز تاکید می کند که چگونه خدا با اهل نجوی است.

این آیه می تواند در عین تایید و تاکید مطالب قبل تمهید و زمینه چینی برای آیات بعد هم باشد، و ذیل آن که لحنی شدید دارد بی ارتباط با آیات بعد که در مقام مذمت و تهدید است نباشد.

[مذمت و توبیخ منافقان و بیمار دلانی که با وجود نهی شدن از نجوی، باز هم نجوی می کردند]

" أَ لَمْ تَرَ إِلَی الَّذِینَ نُهُوا عَنِ النَّجْوی ثُمَّ یَعُودُونَ لِما نُهُوا عَنْهُ ..."

سیاق آیات دلالت دارد بر اینکه در بین جمعی از منافقین و بیماردلان از مؤمنین نجوی کردن علیه رسول خدا (ص) و مؤمنین حقیقی شایع شده بوده، و سخنان بیخ گوشیشان پیرامون گناه و دشمنی و نافرمانی از آن جناب بوده تا به این وسیله مؤمنین واقعی را آزار دهند، و آنها را محزون کنند، و گویا بر این عمل اصرار هم می ورزیدند، حتی از نهی خدا هم منتهی نشدند، لذا این آیات نازل شد.

بنا بر این، آیه مورد

بحث مذمت و توبیخ غیابی از ایشان است، و در آن روی سخن را متوجه رسول خدا (ص) کرد، و مستقیما با خود آنان سخن نگفت، تا بیشتر تحقیرشان کرده باشد و بفهماند اهل نجوی لیاقت آن را ندارند که به شرف همکلاسی و خطاب خدا مشرف شوند، و امرشان هم آن قدر اهمیت ندارد که خدای تعالی به خاطر آن روی سخن با ایشان کند.

و معنای آیه این است که: آیا ندیدی چگونه آنها که از نجوی نهی شدند دوباره عمل نکوهیده خود را تکرار کردند، و هم چنان مؤمنین را محزون می کنند. و در اینکه فرمود:

" یعودون- برمی گردند" و به صیغه مضارع تعبیر آورد برای این است که استمرار را برساند، و اگر با اینکه ممکن بود بفرماید" یعودون الیها" دوباره از نجوی تعبیر به موصول و صله آورد، برای این است که به علت مذمت و توبیخ خود اشاره کرده باشد، و بفهماند اگر ایشان را مذمت می کنم به خاطر این است که عملی را تکرار می کنند که قبلا از آن نهی شده بودند.

" یَتَناجَوْنَ بِالْإِثْمِ وَ الْعُدْوانِ وَ مَعْصِیَهِ الرَّسُولِ"- مقابله ای که در این آیه شریفه بین اثم و عدوان و معصیت رسول واقع شده می فهماند که منظور از" اثم" آن قسم اعمالی است که اثر سوء دارد، ولی اثر سوئش از مرتکب آن به دیگران تجاوز نمی کند، نظیر میگساری و قمار و بی نمازی که صرفا مربوط به حق اللَّه است. و منظور از کلمه" عدوان" آن اعمال زشتی است

که ضررش دامن گیر دیگران می شود، و گناهان مربوط به حق الناس است که مردم از آن متضرر و متاذی

می شوند. و این دو قسم هر دو از موارد معصیت اللّه است. و سومی که معصیت الرسول باشد عبارت است از اعمالی که مخالفت با خدا نیست، اعمالی که از نظر شرع جائز است، و رسول خدا (ص) از طرف خدای تعالی در باره آنها نه امری فرموده و نه نهیی کرده، لیکن از طرف خودش و به منظور تامین مصالح امت دستوری صادر فرموده، مانند نجوایی که مشتمل بر معصیت خدا نیست، لیکن رسول خدا (ص) که ولی امت است، و از خود امت اختیاراتش در امور مربوط به امت بیشتر است، دستور داده که از آن اجتناب ورزند.

بنا بر این، نجوی دو قسم می تواند باشد، یکی اصل این عمل، صرفنظر از اینکه معصیت خدا باشد یا نباشد، که آیه شریفه" الَّذِينَ نُهُوا عَنِ النَّجْوى ثُمَّ يَعُودُونَ لِما نُهُوا عَنْهُ" مرتکبین آن را مذمت و توبیخ می کرد، و می فرمود که مسلمین از این عمل نهی شده اند. و دوم آن نجوایی که مشتمل بر انواعی از گناهان باشد که آیه مورد بحث از آن نهی و مرتکبین آن را مذمت و توبیخ می کند، و این مرتکبین عبارتند از منافقین و بیماردلان از مؤمنین که بسیار نجوی می کردند، و با این عمل خود مؤمنین را ناراحت و اندوهگین می ساختند.

بعضی از مفسرین «۱» گفته اند: منافقین با یهودیان نجوی و رازگویی می کردند، و با این عمل خود مؤمنین را اندوهگین، و ایجاد دلهره و فزع می نمودند، و در تصمیم های آنان وهن و سستی ایجاد می کردند. اما به نظر ما این نظریه درست نیست، برای اینکه ظاهر آیه" الَّذِينَ نُهُوا عَنِ النَّجْوى ..."، این است که منظور مسلمین هستند،

که از نجوی نهی شده اند.

" وَ إِذا جاؤُکَ حَیَّوْکَ بِما لَمْ یُحَیِّکَ بِهِ اللَّهُ"- یعنی و چون نزد تو می آینـد درودی به تو می فرسـتند که خدا آن طور درودی به تو نفرسـتاده، چون درود و تحیت خـدا سـلام است، که تحیتی است مبارک و طیب، ولی آنها (یهودیان) سـلام نمی کردند، وقتی نزد رسول خـدا (ص) می آمدنـد می گفتنـد" السـام علیـک" و کلمه" سـام" به معنـای مرگ است، و طوری وانمود می کردنـد که گفته انـد:" السـلام علیـک"- این نظریه جمعی از مفسـرین است. ولی با ظاهر آیه خیلی سازگار نیست، برای اینکه ضمیر" اذا جـاءوک" و" حیـوک" به موصولی برمی گردد که در جمله" الَّذِینَ نُهُوا عَنِ النَّجْوی است، و خواننـده توجه فرمود که این جمله به روشنی نمی تواند شامل یهود باشد.

---

(۱) مجمع البیان، ج ۹، ص ۲۵۰.

" وَ یَقُولُونَ فِی أَنْفُسِهِمْ لَوْ لا یُعَذِّبُنَا اللَّهُ بِما نَقُولُ"- این جمله عطف است بر جمله" حیوک"، و ممکن است حال باشـد. و از ظاهر آن برمی آیـد که این گفتار، گفتار زبانی ایشان نبوده، بلکه حـدیث نفس بوده که در دل با خود می گفتنـد، و این جمله تحریـک است به صورت طعنه (مثل اینکه به کسـی که تهدیـدت می کنـد می گویی همین حالا بزن چرا نمی زنی؟). پس این سخن از منـافقین انکار رسالت رسول خـدا (ص) بر اساس کنایه است، و معنایش این است که: اینان به تو تحیتی می دهنـد که خـدا چنان تحیتی به تو نفرسـتاده، و در دل با خود می گوینـد که: تو پیامبر خـدا نیستی، اگر بودی ایشان را به خاطر آن تحیت عذاب می کردی.

بعضی از مفسرین «۱» گفته اند: مراد از جمله" وَ یَقُولُونَ فِی

أَنْفُسِهِمْ" این نیست که در دل با خود می گفتند، بلکه این است که در بین خود و برای یکدیگر می گفتند، و این معنا کمی از سیاق آیه به دور است.

" لَوْ لا يُعَذِّبُنَا اللَّهُ بِما نَقُولُ"- خدای تعالی این احتجاج منافقین را با جمله" حَسْبُهُمْ جَهَنَّمُ يَصْلَوْنَها فَبِئْسَ الْمَصِيرُ" پاسخ داده، می فرماید: منافقین در اینکه عذاب خدا را انکار کردند اشتباه کردند، و به طور قطع به آن عذابی که به آن تهدید شده اند خواهند رسید، و آن عذاب جهنم است که داخلش خواهند شد، و حرارتش را خواهند چشید، و همین جهنم برای عذابشان بس است.

گویا همین منافقین و بیماردلان بودند که بعد از آنکه از مناهی و گناهان خدا دست برنداشتند آیه سوره احزاب در باره شان نازل شد که می فرماید:" لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنافِقُونَ وَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَ الْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَنُغْرِيَنَّكَ بِهِمْ ثُمَّ لا يُجاوِرُونَكَ فِيها إِلَّا قَلِيلًا مَلْعُونِينَ أَيْنَما ثُقِفُوا أُخِذُوا وَ قُتِّلُوا تَقْتِيلًا" «۲».

" يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذا تَناجَيْتُمْ فَلا تَتَناجَوْا بِالْإِثْمِ وَ الْعُدْوانِ وَ مَعْصِيَةِ الرَّسُولِ ..."

سیاق آیات خالی از این دلالت نیست که آیه شریفه در مقام تخفیف و رخصت نازل شده، و در آن خطاب را متوجه مؤمنین واقعی کرده، می فرماید: شما می توانید نجوی کنید، به

---

(۱) مجمع البیان، ج ۹، ص ۲۵۰.

(۲) اگر منافقان از توطئه و کسانی که در دلهایشان بیماری است و آنانی که خبرهای اراجیف در شهر مدینه پخش می کنند دست برندارند هر آینه تو را بر دفع آنان بگماریم تا دیگر مجاور تو نباشند مگر زمانی اندک، اینان ملعونند هر کجا یافت شوند باید به خواری کشته شوند. سوره

شرطی که نجوایتان توأم با اثم و عدوان و معصیت رسول نباشد، بلکه تناجی به بر و تقوا باشد.

منظـور از" بر" تمـامی کارهـای خیر است که در مقابـل کلمه" عـدوان" قرار گرفته، و منظـور از" تقوی" آن عملی است که" اثم" نباشد. آن گاه مطلب را با أمر به مطلق تقوا و تهدید از قیامت تاکید نموده، می فرماید:" وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِی إِلَیْهِ تُحْشَرُونَ".

" إِنَّمَا النَّجْوی مِنَ الشَّیْطانِ لِیَحْزُنَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ لَیْسَ بِضارِّهِمْ شَیْئاً إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ ..."

مراد از" نجوی"- به طوری که از سیاق اسـتفاده می شود- نجوایی است که آن روز در بین منافقین و بیماردلان جریان داشته، نجوایی که از نـاحیه شـیطان بوده. به این معنـا که شـیطان این عمـل را در دلهایشان جلوه داده بود و تشویقشان کرده بود که با یکدیگر نجوی کنند تا مسلمانان را اندوهگین و پریشان خاطر کنند، تا خیال کنند می خواهد بلایی بر سرشان بیاید.

خدای سبحان بعد از آنکه نجوی را با آن شرایط برای مؤمنین تجویز کرد، مؤمنین را دلگرم و خاطر جمع کرد که این توطئه ها نمی تواند به شما گزندی برساند، مگر به اذن خدا، چون زمام امور همه به دست خدا است، پس بر خدا توکل کنید، و از ضرر نجوای منافقین انـدوهگین نشویـد که خدا تصـریح کرده به اینکه:" وَ مَنْ یَتَوَکَّلْ عَلَی اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ" «۱» و وعـده داده که هر کس بر او توکل کنـد خدا برایش کافی است، و با این وعده وادارشان می کند بر توکل و می فرماید: که توکل از لوازم ایمان مؤمن است، اگر به خدا ایمان دارند باید بر

او توکل کنند که او ایشان را کفایت خواهد کرد. این بود معنای " وَ لَیْسَ بِضارِّهِمْ شَیْئاً إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ عَلَی اللَّهِ فَلْیَتَوَکَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ".

" یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا قِیلَ لَکُمْ تَفَسَّحُوا فِی الْمَجالِسِ فَافْسَحُوا یَفْسَحِ اللَّهُ لَکُمْ ... "

مصدر " تفسح " به معنای فراخی است. همچنین کلمه " فسح ". و کلمه " مجالس " جمع " مجلس " است که به معنای مکان جلوس است. و منظور از " فراخی دادن در مجالس " این است که آدمی خود را جمع و جور کند تا جای آن دیگری فراخ شود، و " فسحت دادن خدا به چنین کس " به این معنا است که جای او را در بهشت وسعت دهد.

این آیه شریفه ادبی از آداب معاشرت را بیان می کند، و از سیاق آن برمی آید که قبل از این دستور وقتی اصحاب در مجلس رسول خدا (ص) حاضر می شدند،

---

(۱) هر کس بر خدا توکل کند خدا او را بس است. سوره طلاق، آیه ۳.

به صورتی می نشستند که جا برای سایرین نمی گذاشتند، و واردین جایی برای نشستن نمی یافتند که آیه شریفه ایشان را ادب آموخت. البته این دستور اختصاص به مجلس رسول خدا (ص) ندارد، هر چند آیه شریفه در آن مورد نازل شده، لیکن دستور عمومی است.

و معنای آیه این است که: ای کسانی که ایمان آورده اید وقتی به شما گفته می شود جمع و جور بنشینید و جا بدهید تا دیگران هم بتوانند بنشینند، وسعت بدهید تا خدا هم در بهشت به شما وسعت دهد.

" وَ إِذا قِیلَ انْشُزُوا فَانْشُزُوا "- این جمله متضمن یک ادب دیگر است. کلمه " نشوز "- به طوری که گفته اند- به معنای بلند شدن از سر چیزی و

برگشـتن از آن است، و نشوز از مجلس به این است که آدمی از مجلس برخیزد تا دیگری بنشیند، و بدین وسیله او را تواضع و احترام کرده باشد.

و معنای جمله این است که: اگر به شـما پیشنهاد می شود که از جای خود برخیزید تا دیگری که افضل و عالم تر و با تقواتر از شما است بنشیند، بپذیرید و جای خود را به او بدهید.

[تجلیل از علماء امت

" يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجاتٍ"- در این معنا هیـچ تردیدی نیست که لازمه ترفیع خدا درجه بنده ای از بندگانش را باعث زیادتر شدن قرب او به خدای تعالی است، و این خود قرینه و شاهدی است عقلی بر اینکه مراد از اینهایی که موهبت علمشان داده انـد، علمایی از مؤمنین است. بنا بر این، آیه شـریفه دلالت می کنـد بر اینکه مؤمنین دو طایفه هسـتند، یکی آنهـایی که تنها مؤمننـد، دوم آنهایی که هم مؤمننـد و هم عالم، و طایفه دوم بر طایفه اول برتری دارنـد، هم چنان که در جای دیگر فرموده:" هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لا يَعْلَمُونَ" «۱».

بـا این بیـان روشن گردیـد که مساله بالا بردن درجاتی که در آیه شـریفه مورد بحث آمـده، مخصوص علمای از مؤمنین است. آنهـا هسـتند که کلمه" رفع درجـات" در موردشان صادق است، و اما بقیه مؤمنین ارتقائشان به چنـد درجه نیست، بلکه تنها به یک درجه است.

بنا بر این، تقدیر آیه شریفه چنین است:" یرفع اللَّه الذین امنوا منکم درجه و یرفع الذین اوتوا العلم منکم درجات" و در این آیه شریفه تعظیم و احترامی از علمای امت شده که بر هیچ

کس پوشیده نیست. و جمله" وَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ" مضمون آیه را تاکید می کند.

---

(۱) آیا آنان که می دانند با آنان که نمی دانند برابرند؟. سوره زمر، آیه ۹. صفحه ی ۳۲۸

[وجوب دادن صدقه بر توانگران قبل از نجوی با پیامبر (صلّی الله علیه وآله وسلّم)، علت و حکمت آن، و سپس نسخ شدن این حکم

" يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذا ناجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْواكُمْ صَدَقَةً ..."

منظور از جمله" وقتی با رسول نجوی می کنید"،" وقتی می خواهید با رسول نجوی کنید" است. می فرماید: هر وقت خواستید با آن جناب گفتگوی سری بکنید، قبل از آن صدقه ای بدهید.

" ذلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ وَ أَطْهَرُ"- این جمله علت تشریع صدقه قبل از نجوی را بیان می کند، نظیر جمله" وَ أَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ" «۱» که مطالب قبل خود را تعلیل می کند. و در اینکه منظور از جمله مورد بحث خیر بودن و أطهر بودن برای نفوس و قلوب است، هیچ شکی نیست، و شاید وجهش این باشد که ثروتمندان از مسلمین زیاد با رسول خدا (ص) نجوی می کردند، و می خواستند این را برای خود نوعی امتیاز و تقرب به رسول به حساب آورده، در برابر فقراء خود را از خصیصین رسول وانمود کنند، در نتیجه فقراء از این بابت ناراحت می شدند، و دلهایشان می شکست، لذا خدای تعالی به آنها دستور داد هر وقت خواستند با آن جناب در گوشی سخن بگویند، قبلا به فقراء صدقه دهند، که این عمل باعث می شود اولا دلها به هم نزدیک شود و ثانیا حس رحمت و شفقت و مودت و پیوند دلها بیشتر گشته، کینه ها و خشم های درونی زدوده گردد.

در کلمه"

ذلک" التفاتی به کار رفته، چون قبلا خطاب به عموم مؤمنین بود، و در این کلمه خطاب را متوجه شخص رسول (ص) کرد، و با این تغییر لحن، تجلیلی لطیف از آن جناب نمود، چون حکم صدق مربوط به نجوای با آن جناب بود، و اگر التفات را متوجه آن حضرت کند، افاده عنایت بیشتری نسبت به آن جناب می کند.

" فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ "- یعنی اگر چیزی نیافتید که آن را صدقه دهید، در این صورت تکلیف صدقه قبل از نجوی ساقط می شود، و خدای تعالی به شما رخصت می دهد که با آن جناب نجوی کنید، و از شما عفو کرد که او غفور و رحیم است. بنا بر این بیان، جمله" فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ " از باب به کار بردن سبب در جای مسبب است، (زیرا مسبب که باید در آیه ذکر می شد این بود که بفرماید:" فان لم تجدوا عفی اللّه عنکم و غفر لکم و رحمکم" ولی مسبب را ذکر نکرد، سبب را که همان غفور و رحیم بودن خدا است ذکر نمود).

در این آیه شریفه دلالتی هست بر اینکه تکلیف دادن صدقه مخصوص توانگران است،

---

(۱) سوره بقره، آیه ۱۸۴.

و بی نوایان مکلف بدان نیستند، هم چنان که همین معنا قرینه است بر اینکه منظور از وجوب در" فقدموا" وجوب صدقه بر توانگران است.

" أَ أَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْواكُمْ صَدَقاتٍ ..."

این آیه شریفه حکم صدقه در آیه قبلی را نسخ کرده، و در ضمن عتاب شدیدی به اصحاب رسول خدا (ص) و مؤمنین فرموده که به خاطر ندادن صدقه به کلی از نجوای با رسول

خدا (ص) صرفنظر کردند، و به جز علی بن ابی طالب احدی صدقه نداد و نجوی نکرد، و تنها آن جناب بود که ده نوبت صدقه داد و نجوی کرد. و به همین جهت این آیه نازل شد، و حکم صدقه را نسخ کرد.

کلمه" اشفاق" به معنای ترس است، و جمله" أَنْ تُقَدِّمُوا" مفعول این کلمه است، و معنای آیه این است که: آیا ترسیدید صدقه دهید که نجوی را تعطیل کردید؟ احتمال هم دارد که مفعول کلمه مذکور حذف شده و تقدیر کلام" ء اشفقتم الفقر ..." باشد، یعنی آیا از فقر ترسیدید که به خاطر صدقه ندادن نجوی نکردید.

بعضی از مفسرین «۱» گفته اند: اگر کلمه" صدقه" را به صیغه جمع آورد و فرمود" صدقات" برای این است که ترس صحابه از یک بار صدقه دادن نبود، چون یک بار صدقه دادن کسی را فقیر نمی کند، بلکه ترسشان از دادن صدقات بسیار برای نجواهای بسیار بوده.

" فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ تابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلاةَ وَ آتُوا الزَّكاةَ ..."- یعنی حال که از عمل بدانچه مکلف شدید سر باز زدید، و خدا هم از این سرپیچیتان صرفنظر نموده، به عفو و مغفرت خود به شما رجوع نمود، اینک رجوع او را غنیمت شمرده در امتثال سایر تکالیفش چون نماز و روزه کوشش کنید.

بنا بر این، جمله" وَ تابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ" دلالتی بر این معنا هم دارد که ترک نجوی به خاطر ندادن صدقه گناه بوده، چیزی که هست خدای تعالی ایشان را آمرزیده.

و در اینکه جمله" فَأَقِيمُوا الصَّلاةَ" را با آوردن حرف" فاء" بر سرش، متفرع کرد بر جمله" فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا ..." دلالتی

است بر اینکه حکم وجوب صدقه قبل از نجوی نسخ شده.

و در جمله" وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ" دلالتی هست بر عمومیت حکم اطاعت نسبت به این تکلیف و سایر تکالیف، و اینکه اطاعت به طور مطلق واجب است. و در جمله" وَ اللَّهُ خَبِيرٌ بِما تَعْمَلُونَ" نوعی تشدید هست که حکم وجوب اطاعت خدا و رسول را تاکید می کند.

---

(۱) روح المعانی، ج ۲۸، ص ۳۱.

بحث روایتی [روایاتی در ذیل آیات مربوط به نجوی، تحیت مغرضانه منافقین بر پیامبر (صلّی الله علیه وآله وسلّم)، و رفع درجات علماء]

در مجمع البیان آمده که: حمزه و رویس روایت کرده اند که: یعقوب آیه را به صورت" ینتجون" و بقیه قاریان به صورت" یتناجون" قرائت کرده اند. شاهد قرائت حمزه کلام رسول خدا (ص) است، که در باره علی (ع) در پاسخ کسانی که پرسیدند: چرا با علی تناجی می کنی و با ما نمی کنی؟ فرمود:" ما انا انتجیته، بل اللَّه انتجاه" من به دستور خود با او نجوی نکردم، بلکه خدا دستور داد نجوی کنم «۱».

و در الدر المنثور است که احمد، عبد بن حمید، بزار، ابن منذر، طبرانی، ابن مردویه، و بیهقی در- کتاب شعب الایمان- به سندی خوب از ابن عمر روایت آورده اند که گفت:

یهودیان همواره به رسول خدا (ص) می گفتند:" سام علیك" و منظورشان ناسزاگویی به آن جناب بود، آن گاه در دل و در بین خودشان اظهار نگرانی می کردند که نکند خدا به خاطر اینگونه سلام کردن عذابمان کند. در این زمینه بود که آیه شریفه" وَ إِذا جاؤُكَ حَيَّوْكَ بِما لَمْ يُحَيِّكَ بِهِ اللَّهُ" نازل شد «۲».

و در همان کتاب است که

عبـد الرزاق، ابن ابی حـاتم، و ابن مردویه از ابن عباس روایت کرده که در باره آیه مـذکور گفته است: منافقین وقتی به رسول خدا می رسیدند، می گفتند" سام علیک" و بدین جهت آیه نازل شد «۳».

مؤلف: این روایت به بـاور کردن، نزدیـک تر از روایت قبلی است، برای اینکه در تفسـیرش گفتیم این آیـات آن طور که بـاید شامل یهود نمی تواند باشد. و در روایت قمی که در تفسیر خود آورده آمده که به جای" السلام علیک" صبح ها می گفتند" انعم صباحا" و بعد از ظهرها می گفتند" انعم مساء" و این تحیت مشرکین و اهل جاهلیت بود «۴».

و در مجمع البیـان در تفسـیر آیه" يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجاتٍ" گفته است: در حـدیث این معنا هم آمده که رسول خدا (ص) فرمود: عالم یک درجه بر شـهید برتری دارد، و شهید یک درجه بر عابد، و نبی یک درجه بر عالم. و برتری قرآن بر سایر گفتارها نظیر برتری خدا بر سایر مخلوقاتش است. و برتری عالم بر

---

(۱) مجمع البیان، ج ۹، ص ۲۴۹.

(۲ و ۳) الدر المنثور، ج ۶، ص ۱۸۴.

(۴) تفسـیر قمی، ج ۲، ص ۳۵۵.

سایر مردم نظیر برتری من بر پست ترین آنان است. این روایت را جابر بن عبد اللَّه از آن جناب نقل کرده «۱».

مؤلـف: ولی ذیـل روایـت خـالی از اشـکال نیست، برای اینکه ظـاهر جمله" أدنـاهم- پست ترین آنـان" این است که ضـمیر به کلمه" ناس- مردم" برگردد، و ظاهر این برگشتن این است که روایت خواسته برای مردم مراتبی قائل شود، بعضی در بلندترین مرتبه، و بعضی در مرتبه ای متوسط، و بعضی پست، و

بعضـی پست تر، و وقتی برتری عالم بر سایر مردم- با فرض اینکه در بین آنان دارنـدگان بلندترین مرتبه نیز هست- نظیر برتری پیغمـبر بر پست ترین مردم باشـد، نـتیجه اش این می شـود که عـالم از رسول خـدا (ص) افضـل باشـد، برای اینکه به حکم این حـدیث رسول خدا (ص) از پست ترین مردم افضل است، و عالم از همه مردم چه پست ترین و چه بلند مرتبه ترین آنان. و این قطعا درست نیست.

مگر آنکه بگوییم: منظور از کلمه" أدنی" پست ترین نیست، بلکه نزدیـک ترین است، یعنی نزدیک ترین مردم به رسول خـدا (ص) که قهرا همان علماء خواهنـد بود، هم چنان که از جمله" و پیغمبر از عالم یک درجه برتری دارد" نیز همین معنا اسـتفاده می شود، در نتیجه مفـاد روایت این می شود که: فضـل عـالم بر سـائر مردم نظیر برتری من است بر نزدیکترین مردم به من، که همان عالم باشد.

[چند روایت حاکی از اینکه امیر المؤمنین (علیه السلام) تنها کسی بود که به حکم صدقه دادن قبل از نجوی با پیامبر (صلّی الله علیه وآله وسلّم) عمل نمود]

و در الـدر المنثور است که سـعید بن منصور، ابن راهویه، ابن ابی شـیبه، عبـد بن حمید، ابن منذر، ابن ابی حاتم، ابن مردویه، و حاکم- وی حـدیث را صـحیح دانسـته- از علی بن ابی طالب روایت کرده اند که گفت: در کتاب خدا آیه ای است که احدی قبل از من و بعـد از من به آن آیه عمل نکرده، و نمی کنـد، و آن آیه" یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا ناجَیْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَیْنَ یَدَیْ نَجْواکُمْ صَدَقَةً" است، که من یک دینار داشتم، آن را به ده درهم فروختم، هر بار که با

رسول خدا (ص) نجوی کردم قبل از نجوی یک درهم صدقه دادم، و بعد از آن آیه نسخ شد، پس احدی به جز من به آن عمل نکرد، و آیه شریفه" أَ أَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْواكُمْ صَدَقاتٍ ..." نازل شد، و حکم صدقه را نسخ کرد «۲».

و در تفسیر قمی به اسنادی که به ابی بصیر دارد از حضرت ابی جعفر (ع)

---

(۱) مجمع البیان، ج ۹، ص ۲۵۳.

(۲) الدر المنثور، ج ۶، ص ۱۸۵.

روایت کرده که گفت: من از آن جناب از کلام خدای عز و جل پرسیدم، که می فرماید:" إِذا ناجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْواكُمْ صَدَقَةً" فرمود: علی بن ابی طالب (ع) تنها کسی بود که قبل از نجوی صدقه داد، و پس از آن به وسیله" أَ أَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْواكُمْ صَدَقاتٍ" نسخ شد «۱».

مؤلف: در این معنا روایات دیگری نیز از طرق شیعه و سنی وارد شده است.

---

(۱) تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۵۷.

ترجمه آیات آیا ندیدی مردمی را که روی از حق گرداندند و خدا بر آنان غضب کرد، آنان نه از شمایند و نه از

ایشان سوگند به دروغ می خورند با اینکه می دانند (۱۴).

خدای تعالی برای آنان عذابی سخت آماده کرده چون اعمالی را که انجام می دهند بد است (۱۵).

سوگندهای خود را سپر قرار داده از راه خدا جلوگیری کردند به همین جهت عذابی خوار کننده دارند (۱۶).

مالها و فرزندان (به اندازه خردلی) از خدا بی نیازشان نمی کند ایشان یاران دوزخ و در آن جاودانند (۱۷).

روزی که خدا همگیشان را مبعوث می کند برای او هم سوگند می خورند همانطور که برای شما سوگند

می خوردند و گمان می کنند که تکیه گاهی محکم دارند آگاه باشید که آنان دروغگویند (۱۸).

شیطان بر آنان مسلط شده یاد خدا را از دلهایشان برده اینان حزب شیطانند آگاه که حزب شیطان زیانکارند (۱۹).

به طور قطع کسانی که با خدا و رسولش مخالفت و دشمنی می کنند در زمره خوارترینند (۲۰).

خدای تعالی چنین تقدیر کرده که من و رسولانم سرانجام غالبیم، آری خدا قوی و عزیز است (۲۱).

هیچ قومی نخواهی یافت که ایمان به خدا و روز جزاء داشته باشد و در عین حال با کسانی که با خدا و رسولش دشمنی می کنند دوستی کند هر چند دشمن خدا و رسول پدران و یا فرزندان و یا برادرانشان و یا قوم و قبیله شان باشد، برای اینکه خداوند در دلهایشان ایمان را نوشته و به روحی از خودش تاییدشان کرده و در جناتی که نهرها در زیر درختانش جاری است داخلشان می کند تا جاودانه در آن باشند خدا از ایشان راضی شد و ایشان از خدا راضی شدند اینان حزب خدایند، آگاه! که تنها حزب خدا رستگارند (۲۲).

بیان آیات [بیان وصف و حال منافقان: تولی یهود، سوگند دروغ یاد کردن و ...]

این آیات سرگذشت دسته ای از منافقین را ذکر می کند که با یهودیان دوستی و مودت و با خدا و رسولش دشمنی داشتند، و ایشان را به خاطر همین انحراف مذمت نموده، به عذاب و شقاوت تهدید می کند، تهدیدی بسیار شدید. و در آخر به عنوان حکمی قطعی و کلی می فرماید: ایمان به خدا و روز جزا نمی گذارد انسانی با دشمنان خدا و رسولش دوستی کند، حال این دشمنان هر که می خواهند باشند. و سپس مؤمنین را مدح

می کنـد به اینکه از دشـمنان دین بیزارنـد، و ایشان را وعـده ایمان می دهـد، ایمانی مسـتقر در روح و جانشان، ایمانی از ناحیه خـــــــدا و نیز وعــــــــــده بهشــــــــــت و رضــــــــــوان می دهـــــــــــد.

" أَ لَمْ تَرَ إِلَی الَّذِینَ تَوَلَّوْا قَوْماً غَضِبَ اللَّهُ عَلَیْهِمْ ... "

منظور از قومی که خـدا بر آنـان غضب فرموده و منـافقین آنـان را دوست می دارنـد یهود است، که در بـاره شان فرموده:" مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَ غَضِبَ عَلَیْهِ وَ جَعَلَ مِنْهُمُ الْقِرَدَهَ وَ الْخَنازِیرَ وَ عَبَدَ الطَّاغُوتَ " «۱».

" ما هُمْ مِنْکُمْ وَ لا مِنْهُمْ "- ضمیر" هم" به منافقین و ضمیر در" منهم" به یهود بر می گردد، می خواهد بفرماید: این منافقین به خاطر تحیر و سر گردانیشان بین کفر و ایمان وقتی به شما می رسند اظهار مسلمانی، و وقتی به یهود می رسند اظهار دوستی می کنند، اینان نه از شما مسلمانان هستند و نه از یهود:" مُذَبْذَبِینَ بَیْنَ ذلِکَ لا إِلی هؤُلاءِ وَ لا إِلی هؤُلاءِ " «۲».

و این صفت منافقین بر حسب ظاهر حالشان است، و گرنه واقعیت حالشان این است که ملحق به یهودند، چون خدای تعالی در جـای دیگر فرموده:" وَ مَنْ یَتَوَلَّهُمْ مِنْکُمْ فَـإِنَّهُ مِنْهُمْ " «۳» بنـا بر این منافـاتی میـان" ما هُمْ مِنْکُمْ وَ لا مِنْهُمْ " با جمله" فانه منهم" نیست، اولی بر حسب ظاهر حالشان است، و دومی بر حسب واقعیتشان.

بعضـی از مفسرین «۴» احتمـال داده انـد ضـمیر" هـم" بـه قـوم برگردد، و منظـور از قـوم، یهـود باشـد، و ضـمیر در" منهم" به موصول" الـذین" برگردد، و مراد از موصول منـافقین باشـد که در این صورت معنـا چنین می شود: آیا نمی بینی کسانی را که دوستدار یهود شدند، با اینکه یهود از شما

نیستند، چون شما مؤمنید، و از خود منافقین هم نیستند، بلکه اجنبی و بیزار از هر دو طائفه اند، و این تعبیر نوعی مذمت است، ولی معنای بعیدی است.

" وَ يَحْلِفُونَ عَلَى الْكَذِبِ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ "- یعنی برای شما به دروغ سوگند می خورند که از شمایند، و مثل شما ایمان دارند، با اینکه خودشان خوب می دانند که در سوگندشان دروغ می گویند.

" أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذاباً شَدِيداً إِنَّهُمْ ساءَ ما كانُوا يَعْمَلُونَ " کلمه " اعداد " که مصدر فعل " أعد " است به معنای تهیه کردن است. و جمله " إِنَّهُمْ ساءَ ... " تعلیل اعداد است. و در جمله " كانُوا يَعْمَلُونَ " دلالتی هست بر اینکه منافقین در این

---

(۱) کسانی که خدا لعنتشان کرده، و بر آنان غضب فرموده و بعضی از ایشان را به صورت میمون و خوک مسخ نموده، و بعضی را پرستندگان طاغوت کرد. سوره مائده، آیه ۶۰.

(۲) سرگردان بین دو گروه، نه به سوی اینان و نه به سوی آنان. سوره نساء، آیه ۱۴۳.

(۳) هر کس از شما یهودیان را دوست بدارد، از همانان خواهد بود. سوره مائده، آیه ۵۱.

(۴) روح المعـــــــــــــانی، ج ۲۸، ص ۳۲.

عمل خود مداومت و استمرار داشته اند. و معنای آیه این است که: خدای تعالی برای آنان عذابی سخت تهیه دیده، به علت اینکه در عمل زشت خود مداومت دارند.

" اتَّخَذُوا أَيْمانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ فَلَهُمْ عَذابٌ مُهِينٌ " کلمه " أیمان "- به فتح همزه- جمع " یمین- سوگند " است. و کلمه " جنه "- به ضم جیم- به معنای پرده و پوششی است که با آن خود را از شر حفظ می کنند، سپر را هم به همین جهت " جنه " می نامند. و کلمه "

مهین"- به ضم میم- اسم فاعل از مصدر اهانت و به معنای اذلال و خوار نمودن است.

و معنای آیه این است که: منافقین سوگندهای خود را پرده و پوشش خود کردند تا به وسیله آن، تهمت و سوء ظن را از خود دفع کنند. هر جا عملی از آنان سر زد که مؤمنین را در عقایدشان به شک و تردید انداخته آنان را مثل خود از راه خدا که همان اسلام است منصرف سازد، و با سوگندهای دروغ خود را تبرئه می کردند، و به همین جهت عذابی خوار کننده دارند.

" لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوالُهُمْ وَ لا أَوْلادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً أُولئِكَ أَصْحابُ النَّارِ هُمْ فِيها خالِدُونَ" یعنی آن انگیزه ای که وادارشان می کرد چنین وضعی به خود بگیرند متاع زندگی دنیا است که همان اموال و اولاد است، و لیکن با در نظر داشتن عذاب جاودانه ای که دارند، و خدای تعالی آن را برایشان معین فرموده، و اینکه چقدر احتیاج به خلاصی از آن دارند، آن متاع دنیا به هیچ وجه نمی تواند در خلاصی آنان مؤثر باشد، پس تا دیر نشده به خدا ایمان بیاورند، و او را بپرستند.

[دروغ گویی منافقین در قیامت که روز کشف حقائق است از باب بروز ملکات و عادات است

" يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعاً فَيَحْلِفُونَ لَهُ كَما يَحْلِفُونَ لَكُمْ وَ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ عَلى شَيْ ءٍ ..."

کلمه" یوم" ظرف است برای مضمون جمله" أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذاباً شَدِيداً"، و یا برای مضمون جمله" أُولئِكَ أَصْحابُ النَّارِ". و معنای جمله" فَيَحْلِفُونَ لَهُ كَما يَحْلِفُونَ لَكُمْ" این است که: در روز قیامت هم برای خدا سوگند خواهند خورد، همان طور که در دنیا برای

شما سوگند می خورند.

و ما در تفسیر آیه شریفه" ثُمَّ لَمْ تَكُنْ فِتْنَتُهُمْ إِلَّا أَنْ قالُوا وَ اللَّهِ رَبِّنا ما كُنَّا مُشْرِكِينَ "«۱» گفتیم که سوگند دروغ خوردنشان در روز قیامت با اینکه آن روز روز کشف حقایق است، از

---

(۱) سوره انعام، آیه ۲۳.

این باب است که ملکات آنان در آن روز کشف می شود، و مساله دروغگویی در دلهای آنان ملکه شده، در دنیا به دروغ عادت کرده بودند، همیشه بنا را بر این داشتند که باطل را سرپوشی برای حق کنند، و آن را با سوگند دروغین به صورت حق جلوه دهند. پس منافقین هم مانند هر صاحب ملکه ای دیگر آن طور که زندگی می کنند می میرند، و آن طور که می میرند زنده می شوند.

و یکی از همان دروغهایشان این است که در آن روز درخواست برگشتن به دنیا می کنند، و یا از خدا می خواهند از آتش در آیند. و یکی دیگر گفتگوهایی است که در آتش دارند، و امثال اینها همه مظاهر دروغگوییهای ایشان است که قرآن آنها را بیان کرده است، و هیچ یک از آنها با وضع قیامت سازگار نیست، چون قیامت عالم مشاهده حقایق است، روز جزاء است، نه روز عمل، و در چنین روزی جای این حرفها نیست، و لیکن همانطور که گفتیم این سخنان از ملکات آنان تراوش می کند.

و اما اینکه فرمود:" وَ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ عَلى شَيْ ءٍ" معنایش این است که: گمان می کنند بر وضعی استوارند که در آن وضع می توانند برای همیشه حق را بپوشانند، و از بر ملا شدن دروغ خود جلوگیری به عمل آورند، و با انکار و دروغگویی و امثال اینها دروغ خود را

حفظ کنند.

بنا بر این، ممکن است جمله مذکور قیدی باشد برای جمله" کَما یَحْلِفُونَ لَکُمْ" که در این فرض اشاره ای خواهد بود به وضعی که در دنیا داشتند، و گمان می کردند سوگند دروغشان سودی برای آنان دارد، و شما را راضی می کند. و جمله" أَلا إِنَّهُمْ هُمُ الْکاذِبُونَ" قضاء و داوری خدا در حق آنان است، می فرماید: خدای تعالی در باره آنان چنین داوری کرده که ایشان دروغگویند، و نباید به هذیانهایشان توجه کرد و به سوگندهایشان اعتناء نمود.

ممکن هم هست قیدی باشد برای جمله" فَیَحْلِفُونَ لَهُ" که در این فرض از قبیل ظهور ملکات در قیامت خواهد بود که بیانش در چند سطر قبل در معنای سوگند خوردن منافقین گذشت. آن وقت جمله" أَلا إِنَّهُمْ هُمُ الْکاذِبُونَ" داوری خدای تعالی به دروغگویی آنان در روز قیامت و یا در دنیا و آخرت می شود.

" اسْتَحْوَذَ عَلَیْهِمُ الشَّیْطانُ فَأَنْساهُمْ ذِکْرَ اللَّهِ أُولئِکَ حِزْبُ الشَّیْطانِ أَلا إِنَّ حِزْبَ الشَّیْطانِ هُمُ الْخاسِرُونَ" کلمه" استحواذ" به معنای استیلاء و غلبه است. و بقیه الفاظ آیه روشن است.

" إِنَّ الَّذِینَ یُحَادُّونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ أُولئِکَ فِی الْأَذَلِّینَ" این آیه مضمون آیه قبلی را که می فرمود" منافقین از حزب شیطان و از زیانکارانند" تعلیل می کند، می فرماید: به این علت از خاسرینند که با مخالفت و لجبازی خود با خدا و رسولش دشمنی می کنند، و دشمنان خدا و رسول در زمره خوارترین خلق خدایند.

بعضی از مفسرین «۱» گفته اند: علت اینکه تعبیر به" اذلین" آورد، این بوده که به طور کلی ذلت یکی از دو متخاصم به مقدار عزت طرف دیگر است، و وقتی یک طرف متخاصم خدای عز و

جل است، که همه عزتها از او است، قهرا برای طرف دیگر که دشمن او است چیزی نمی ماند مگر ذلت.

[جنبه های مختلف غلبه خدا و رسولان او (كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَ رُسُلِي)]

" كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَ رُسُلِي إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ" منظور از کتابت خدا قضایی است که می راند.

و ظاهر اطلاق غلبه و بدون قید آوردنش این است که خدا از هر جهت غالب باشد، هم از جهت استدلال و هم از جهت تایید غیبی، و هم از جهت طبیعت ایمان به خدا و رسول.

اما از حیث استدلال، برای اینکه درک حق و خضوع در برابر آن فطری انسان است، اگر حق را برایش بیان کنند، و مخصوصا از راهی که با آن راه مانوس است روشن سازند، بدون درنگ آن را می فهمد، و وقتی فهمید فطرتش به آن اعتراف می کند، و ضمیرش در برابر آن خاضع می گردد، هر چند که عملا خاضع نشود، و پیروی از هوی و هوس و یا هر مانع دیگر از خضوع عملیش مانع شود.

و اما غلبه از حیث تایید غیبی، و به نفع حق و به ضرر باطل قضاء راندن، بهترین نمونه اش انواع عذابهایی است که خدای تعالی بر سر امت های گذشته که دعوت انبیاء را تکذیب کردند آورد، مانند قوم نوح که همه را غرق کرد، و قوم هود که زنده زنده در زیر سنگ و خاک دفنشان نمود، و قوم صالح و لوط و شعیب و آل فرعون و دیگران که هر یک را به عذابی دچار فرمود. و در کلام مجیدش در باره همین نوع تایید فرموده:" ثُمَّ أَرْسَلْنا رُسُلَنا تَتْرا كُلَّ ما جاءَ أُمَّةً

رَسُولُها كَذَّبُوهُ فَأَتْبَعْنا بَعْضَهُمْ بَعْضاً وَ جَعَلْناهُمْ أَحادِيثَ فَبُعْداً لِقَوْمٍ لا يُؤْمِنُونَ " «۲» و سنت الهی به همین منوال جريان یافته که آیه زیر آن را به طور اجمال خاطرنشان ساخته،

---

(۱) روح المعانی، ج ۲۸، ص ۳۴.

(۲) سپس رسولان خود را یکی پس از دیگری فرستادیم، هر رسولی که به سوی امتی آمد تکذیبش کردند، و ما یکی پس از دیگر هلاکشان ساخته، برای آیندگان سرگذشت کردیم، و گفتیم دور باشند مردمی که ایمان نمی آورند. سوره مؤمنون، آیه ۴۴.

می فرماید: " وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ فَإِذا جاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَ هُمْ لا يُظْلَمُونَ " «۱».

و اما غلبه از حیث طبیعتی که ایمان به خدا و رسول دارد، دلیلش این است که ایمان مؤمن به طور مطلق و بدون هیچ قیدی او را به دفاع از حق و قیام در برابر باطل دعوت می کند، چنین کسی معتقد است که اگر کشته شود رستگار می گردد، و اگر هم بکشد رستگار می شود، و ثبات و مقاومت او در دفاع از حق مقید به هیچ قیدی، و محدود به هیچ حدی نیست، به خلاف کسی که اگر از حق دفاع می کند نه بدان جهت است که حق است، بلکه بدان جهت است که هدفی از اهداف دنیایی او را تامین می کند، چنین کسی در حقیقت از خودش دفاع کرده، و به همین دلیل اگر ببیند که مشرف به هلاکت شده، و یا نزدیک است گرفتار خطری شود، پا به فرار می گذارد. پس دفاع او از حق شرط و حدی دارد، و آن شرط سلامتی نفس و آن حد تامین منافع خودش است، و این واضح است که

عزیمت بی قیـد و شـرط، بر چنین عزیمتی مقیـد و مشـروط، غالب می شود. یکی از شواهـدش جنگهای پیامبر اسـلام است که مسلمانان در عین نداشتن عده و عده همواره غلبه می کردند، و جنگها جز به پیشرفت مسلمانان خاتمه نمی یافت «۲».

و این غلبه و فتوحات اسلامی متوقف نشد، و جمعیت مسلمین به تفرقه مبدل نگشت، مگر وقتی که نیاتشان فاسد، و سیرت تقوا و اخلاصـشان در گسترش دین حق، به قدرت طلبی و گسترش و توسعه مملکت (و در نتیجه حکمرانی بر انسانهایی بیشتر، و به دست آوردن اموال زیادتر) مبـدل شـد، در نتیجه آن فتوحات متوقف گردیـد. آری، خدای تعالی هرگز نعمتی را که به مردمی داده تغییر نمی دهـد، مگر وقـتی که مردمی نیاتشـان را تغییر دهنـد، و خـدای تعـالی در آن روزی که دین مسـلمانان را تکمیل نمود و از شر دشمنان ایمنشان ساخت، با آنان شرط کرد

---

(۱) برای هر امتی رسولی است همین که رسولشان بیایـد، خـدای تعالی در بینشان به عـدالت حکم راند، و سـتمی نبینند. سوره یونس، آیه ۴۷.

(۲) شخصی از مترجم پرسید آوردن ضمیر" أنا" و به دنبال آن کلمه" رسلی" در آیه مورد بحث چه نکته ای را افاده می کند، و با اینکه می توانست بفرماید:" من و رسولانم غالبیم" چرا فرمود:" لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَ رُسُلِی" نکته ای که به ذهنم رسید این بود که در عبارت اول رسولان در مقابل خـدای تعالی قرار می گرفتند با آوردن ضـمیر" أنا" خواست بفرماید اینکه گفتم" من غالبم" منظورم من و همه کارگردانان درگاهم است، پس جمله" أَنَا وَ رُسُلِی" احتمالا می توانـد بـدل باشد از ضـمیری که در کلمه" أغلبن" مستتر است و بخواهد اتصال رسولان به

خدای تعالی را برساند. و به همین جهت باز احتمالا می توان گفت که معنای" رسلی" منحصر در فرستادگان بشری خدا نباشد بلکه معنایش همه فرستادگان خدا باشد چه بشری و چه ملکی و خلاصه بخواهد بفرماید من و کارگردانان درگاهم بطور قطع غالبیم مترجم. _______________ صفحه ی

که تنها از او بترسند، و فرمود:" الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلا تَخْشَوْهُمْ وَ اخْشَوْنِ" «۱» و در مسلم بودن این غلبه کافی است که در آیه ۱۳۹، در سوره آل عمران مؤمنین را خطاب نموده می فرماید:" وَ لا- تَهِنُوا وَ لا تَحْزَنُوا وَ أَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ" «۲».

[هرگز دوستی با دشمنان خدا و رسول (صلّی الله علیه وآله وسلّم) با داشتن ایمان قابل جمع نیست

" لا تَجِدُ قَوْماً يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ يُوادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ لَوْ كانُوا آباءَهُمْ أَوْ أَبْناءَهُمْ أَوْ إِخْوانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ ..."

در این آیه شریفه یافتن قومی با چنین صفتی را نفی نموده، می فرماید: چنین مؤمنینی نخواهی یافت. و این کنایه است از اینکه ایمان راستین به خدا و روز جزا با چنین صفاتی نمی سازد آن کس که واقعا به خدا و رسول و روز جزا ایمان دارد، ممکن نیست با دشمنان خدا دوستی کند، هر چند که همه قسم سبب و انگیزه دوستی در آنان وجود داشته باشد، مثل اینکه پدرش یا پسرش یا برادرش باشد، و یا قرابتی دیگر داشته باشد، برای اینکه این چنین دوستی با ایمان به خدا منافات دارد.

پس روشن گردید که جمله" وَ لَوْ كانُوا آباءَهُمْ ..." به مطلق اسباب مودت اشاره دارد. و اگر تنها مودت ناشی از قرابت

را ذکر کرد، بـه خـاطر آن است کـه مـودت خویشاونـدی قـوی ترین محبت، و هم بـا ثبـات ترین آن است و زوالش از دل به آسانی صورت نمی گیرد.

" أُولئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمـانَ "- کلمه" اولئك" اشاره به مردمی است که به خاطر ایمانی که به خـدا و روز جزا دارنـد با دشـمنان خـدا هر چنـد پـدر و یـا پسـر یا برادرشان باشـد دوستی نمی کننـد. و" کتابت" به معنای اثبات غیر قابل زوال است. و ضمیر در" کتب" به خدای تعالی برمی گردد. و این آیه تصریح و نص در این است که چنین کسانی مؤمنین حقیقی هستند.

[مراد از تایید مؤمنین به روحی از او و بیان اینکه مؤمنان علاوه بر حیات طبیعی از حیات طیبه برخوردارند]

" وَ أَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ "- کلمه" تایید" به معنای تقویت است. و ضمیر فاعل در جمله" ایدهم" به" اللَّه" برمی گردد، و همچنین ضمیر در" منه". و کلمه" من" ابتـدائیه است. و معنـای جمله این است که: خـدای تعـالی این گونه انسانها را به روحی از خود تقـویت نمـود. و بعضـی «۳» گفتـه انـد: ضـمیر بـه ایمـان برمی گردد، و معنـای جملـه ایـن اسـت کـه: خـدای تعـالی آنـان

(۱) امروز دیگر کفار از دین شما مایوس گشتند، پس از ایشان نترسید، و از من بترسید. سوره مائده، آیه ۳.

(۲) سست مشوید، و اندوهگین نگردید که شما بالاترین هستید ما دام که مؤمن باشید. سوره آل عمران، آیه ۱۳۹.

(۳) مجمـــــع البیـــــان، ج ۹، ص ۲۵۵.

را به روحی از جنس ایمان تقویت کرد، و دلهایشان را با آن روح زنده ساخت. این معنا هم عیبی ندارد.

بعضی «۱» هم گفته اند: مراد از" روح" جبرئیل است. و

بعضی «۲» گفته اند: قرآن است.

بعضی «۳» دیگر گفته اند حجت و برهان است. و همه این اقوال وجوهی ضعیف است که از جهت لفظ آیه شاهدی ندارد.

نکته ای که در اینجا هست این است که" روح" به طوری که از معنای آن به ذهن تبادر می کند عبارت است از مبدأ حیات، که قدرت و شعور از آن ناشی می شود. بنا بر این، اگر عبارت" وَ أَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ" را بر ظاهرش باقی بگذاریم، این معنا را افاده می کند که در مؤمنین به غیر از روح بشریت که در مؤمن و کافر هست، روحی دیگر وجود دارد که از آن حیاتی دیگر ناشی می شود، و قدرتی و شعوری جدید می آورد، و به همین معنا است که آیه" أَ وَ مَنْ كانَ مَيْتاً فَأَحْيَيْناهُ وَ جَعَلْنا لَهُ نُوراً يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُماتِ لَيْسَ بِخارِجٍ مِنْها" «۴» به آن اشاره نموده. و نیز آیه شریفه زیر به آن اشاره نموده، می فرماید:" مَنْ عَمِلَ صالِحاً مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَياةً طَيِّبَةً" «۵».

و حیات طیبی که در آیه است ملازم با اثر طیب است. اثر حیات- که قدرت و شعور است- در زندگی طیب، طیب خواهد بود، و وقتی قدرت و شعور طیب شد، آثاری که متفرع بر آن است یعنی اعمالی که از صاحب چنین حیاتی سر می زند، همه طیب و صالح خواهد بود، و این قدرت و شعور طیب، همان است که در آیه سوره انعام که چند سطر پیش گذشت از آن تعبیر به نور کرد، و همچنین آیه" يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ آمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ

رَحْمَتِهِ وَ يَجْعَلْ لَكَمْ نُوراً تَمْشُونَ بِهِ" «۶».

و این حیات، زندگی خاصی است کریم که آثاری خاص و ملازم با سعادت ابدی انسان دارد. حیاتی است وراء حیاتی که مشترک بین مؤمن و کافر است، و آثارش هم ______________________

(۱ و ۲ و ۳) مجمع البیان، ج ۹، ص ۲۵۵.

(۴) آیا کسی که مرده بود، و ما او را زنده کردیم، و برایش نوری قرار دادیم تا با آن در بین مردم زندگی کند، مثل کسی است که در ظلمتهایی قرار دارد که بیرون شدن از آن برایش ممکن نیست. سوره انعام، آیه ۱۲۲.

(۵) هر کس از مرد و زن عملی صالح کند در حالی که ایمان داشته باشد، او را به زندگی طیبی زنده می کنیم. سوره نحل، آیه ۹۷.

(۶) سوره حدید، آیه ۲۸.

مشترک بین هر دو طایفه است. پس این زندگی مبدئی خاص دارد، و آن روح ایمانی است که آیه شریفه آن را روحی سوای روح مشترک بین مؤمن و کافر می داند.

و بر این اساس دیگر اجباری نداریم وجهی را که در این باب ذکر کرده اند، بپذیریم و بگوییم: مراد از روح نورانیت قلب است- که همان نور علم باشد- که به وسیله آن آرامش و اطمینان حاصل می شود، و اگر این نور قلب را روح خوانده تسمیه ای است مجازی، از باب مجاز مرسل «۱». چون همین آرامش قلبی است که مایه حیات طیب و ابدی است. و یا از باب استعاره است چون نور قلب همواره ملازم با وجوهی از علم است، که بر قلب آدمی افاضه می شود. و معروف است که می گویند: علم مایه حیات قلب، و جهل، مرگ

قلب است. پس علم شبیه روحی است که به جسمی بی جان افاضه می شود، تا زنده گردد «۲». این بود آن وجهی که گفتیم در معنای روح ذکر کرده اند.

" وَ يُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِينَ فِيها "- این جمله وعده جمیلی است که به مؤمنین واقعی داده، و در آن اوصاف حیات طیبه آخرت ایشان را ذکر نموده است.

" رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ "- این جمله استینافی و ابتدایی است، می خواهد جمله قبلی را تعلیل نموده، بفرماید: به این علت خدا ایشان را به چنان بهشتی که گفته شد در می آورد که از ایشان راضی بوده است، و رضایت خدا عبارت است از رحمت او که مخصوص افرادی است که در ایمانشان به خدا خالص باشند. ایشان هم از خدا راضیند، برای اینکه با رسیدن به آن زندگی طیب و آن بهشت، شادمان و خرسند می گردند.

" أُولئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ "- این جمله تشریف و بزرگداشتی است از همان افراد مخلص، می فرماید: اینها که دارای ایمانی خالصند حزب خدای تعالایند، هم چنان که آن منافقین که در ظاهر اظهار اسلام می کنند، و در باطن کفار و دشمنان خدا را دوست می دارند، حزب شیطانند، اینها رستگارند هم چنان که آنها زیانکارند.

در جمله " أَلا- إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ " با اینکه کلمه " حزب اللَّه " قبلا- ذکر شده بود، و می توانست بفرماید " الا- انهم هم المفلحون " دوباره اسم ظاهر " حزب اللَّه " را به جای ضمیر ذکر کرد، تا کلام جنبه مثلی معروف بخود بگیرد.

---

(۱) توضیح اینکه: اگر ارتباط بین حقیقت و مجاز، سببیت و یا مجاورت باشد آن مجاز را " مرسل " و اگر صرف شباهت

باشد" استعاره" می نامند. مترجم.

(۲) روح المعـــــــــــانی ، ج ۲۸، ص ۳۶.

بحث روایتی [روایاتی در باره نزول آیه:" كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَ رُسُلِي"، حب و بغض فی اللّه، و روح ایمان

در مجمع البیان در تفسیر آیه" كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَ رُسُلِي" می گوید: روایت شده که مسلمانان وقتی دیدند که خدای تعالی فتوحاتی نصیبشان کرد، به یکدیگر گفتند: به زودی خدا روم و فارس را هم برایمان فتح خواهد نمود. منافقین گفتند: شما خیال کرده اید که روم و فارس مانند دیگر شهرهایی است که بر آنها غلبه یافته اید؟ و خدای تعالی در پاسخشان این آیه را نازل کرد «۱».

مؤلف: ظاهرا این حدیث از باب تطبیق آیه بر داستان مذکور می باشد، نه اینکه آیه در خصوص این داستان نازل شده باشد. و نظائر این تطبیق در میان احادیث مربوط به شان نزول بسیار است، و از همین باب است که در روایات آمده آیه شریفه" لا تَجِدُ قَوْماً يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ" در باره ابی عبیده بن جراح نازل شده، که پدرش را در جنگ بدر کشت «۲». و در بعضی از روایات آمده که در شان پدر ابو بکر نازل شده که وقتی به رسول خدا (ص) ناسزا گفت پسرش ابو بکر چنان بر سرش کوبید که به زمین افتاد، و آیه نامبرده در شان وی نازل شد «۳». و در بعضی دیگر آمده که: در شان عبد الرحمن بن ثابت بن قیس بن شماس نازل شده که از رسول خدا (ص) اجازه خواست به زیارت دایی اش که از مشرکین بود برود، و حضرت اجازه اش داد. همین که برگشت و رسول

خدا (ص) وارد شد حضرت و مسلمانانی که در اطراف آن جناب بودند این آیه را برایش خواندند «۴».

لیکن هیچ یک از این روایات با سیاق و مضمون آیات مورد بحث نمی سازد، برای اینکه آیه مورد بحث جدای از سایر آیات قبل و بعدش نیست، و اتصالی روشن به آنها دارد.

و در الدر المنثور است که طیالسی و ابن ابی شیبه از براء بن عازب، روایت کرده اند که گفت: رسول خدا (ص) فرمود: محکم ترین و مورد اعتمادترین دستاویزهای ایمان، حب در راه خدا، و بغض در راه خدا است «۵».

و در کافی به سند خود از ابان بن تغلب از امام صادق (ع) روایت کرده که

(۱) مجمع البیان، ج ۹، ص ۲۵۵.

(۲ و ۳ و ۴) الدر المنثور، ج ۶، ص ۱۸۶.

(۵) الدر المنثور، ج ۶، ص ۱۸۷.

فرمود: هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه در باطن قلبش دو گوش هست، در یکی از آن دو شیطان وساوس خود را بر او می خواند، و در یکی دیگر فرشته خدا می خواند، و خدای تعالی بنده مؤمنش را به وسیله فرشته تایید می کند، و این همان است که قرآن می فرماید:" وَ أَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ" «۱».

مؤلف: معنای این حدیث این نیست که بگوید روح به معنای فرشته است، بلکه می خواهد بفرماید فرشته همواره با روح است، و با آن کار می کند، هم چنان که قرآن هم فرموده خدا همواره فرشته را با روح نازل می کند:" يُنَزِّلُ الْمَلائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ" «۲».

و در همان کتاب به سند خود از ابن بکیر روایت کرده که گفت: به امام باقر (ع) عرضه داشتم: معنای اینکه رسول خدا (ص) فرموده:"

اگر مردی زنا کند روح ایمان از او قهر می کند و جدا می شود" چیست؟ فرمود: این کلام ناظر به همان کلام خدای تعالی است که می فرماید:" وَ أَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ" این روح خدایی است که از مرد زناکار جدا می شود «۳».

باز در همان کتاب است که محمد بن سنان از ابی خدیجه روایت کرده که گفت:

داخل شدم بر ابی الحسن (ع) به من فرمود: خدای تعالی مؤمن را به روحی تایید می کند که همواره در هر عمل نیکی که می کند و تقوایی که به خرج می دهد به سراغش می آید، و هر وقت عمل زشتی مرتکب شود و یا تجاوزی بکند، از او غایب می شود. پس روح خدا در هنگام عمل خیر مؤمن از خوشحالی به اهتزاز درمی آید، و در هنگام گناه و عمل زشتش به زمین فرو می رود. حال که چنین است ای بندگان خدا قدر نعمت های خدا را بدانید، و دل خود را اصلاح کنید تا یقین شما زیاد گشته، سود نفیس و پر قیمت ببرید، خدا رحمت کند شخصی را که تصمیم بر عمل خیری بگیرد، و آن را انجام دهد، و چون تصمیم بر عمل زشتی می گیرد از آن صرفنظر کند. آن گاه فرمود: ما روح را با اطاعت خدا و عمل برای او کمک و تایید می کنیم «۴».

مؤلف: از آنچه در ذیل آیه گذشت روشن شد که این روح یکی از مراتب روح انسانی است که تنها مؤمن آن هم بعد از آنکه ایمان خود را به حد کمال رسانید به آن مرتبه

---

(۱) اصول کافی، ج ۱، ص ۲۶۷، ح ۳.

(۲) سوره نحل، آیه ۲.

(۳) اصول کافی، ج ۱، ص

۲۸۰، ح ۱۱.

(۴) اصـــــــــــــــــول کـــــــــــــــــافی، ج ۱، ص ۲۶۸.

می رسد، و دیگر از آن جدا نمی شود، همانطور که روح نباتی و حیوانی و انسانی که بین مؤمن و کافر مشترک است، از مراتب روح آدمی است، و هرگز از آن جدا نمی گردد. چیزی که هست این مرتبه از روح بعد از آنکه در نفس پیدا شد، گاهی هم چنان در نفس باقی می ماند، و رو به رشد می گذارد، و در نفس هیئتی و صورتی خوب پدید می آورد. و گاهی دچار هیئت زشتی می شود، هیئتی که در اثر گناه پیدا شده، و با آن معارضه می کند، و پس از توبه یا عوامل دیگر از شر آن خلاصی یافته، موانع ناسازگارش از بین می رود، تا آنکه خودش در نفس مستقر گشته، آن صورت نیکو در نفس رسوخ یابد، و دیگر دستخوش زوال و دگرگونگی نشود.

با این بیان روشن می شود که مراد امام (ع) از" روحی که به سراغش می آید" و اینکه فرمود:" این روح همواره با او هست" این است که صورت آن روح در نفس پیدا می شود، چون این صورت است که گاهی در اثر برخورد با صورتی زشت از بین می رود، نه اصل روح. و نیز روشن شد که مرادش از اینکه فرمود:" در زمین فرو می رود" این است که بطور کنایه بفهماند آن صورت خوب از بین می رود. و همچنین است مرادش در روایت قبلی که می فرمود:" روح ایمان از او جدا می شود".

تفسیر نمونه

غالب مفسران برای آیات نخستین این سوره شاءن نزولی نقل کرده اند که مضمون همه اجمالا- یکی است ، هر چند در جزئیات با هم متفاوت می باشند.

سوره مجادله

مقدمه

این

سوره در مدینه نازل شده و دارای ۲۲ آیه است

محتوای سوره مجادله

این سوره در مـدینه نازل شـده است ، و طبق طبیعت سوره های ((مـدنی)) بیشتر از احکام فقهی ، و نظام زندگی اجتماعی ، و روابط با مسلمین و غیر مسلمین سخن می گوید، و مجموع بحثهای آن را می توان در سه بخش خلاصه کرد:

۱ - در بخش اول سـخن از حکم ((ظهار)) می گویـد که در جاهلیت نوعی طلاق و جـدائی دائمی محسوب می شد، و اسـلام آن را تعدیل کرد و در مسیر صحیح قرار داد.

۲ - در بخش دیگری یک سلسـله دسـتورها درباره آداب مجالست از جمله منع از ((نجوی)) (سـخنان در گوشی) و همچنین جا دادن به کسانی که تازه وارد مجلس می شوند.

۳ - در آخرین بخش ، بحث گویا و مشـروح و کوبنده ای درباره منافقان ، و آنها که ظاهرا دم از اسلام می زدند اما با دشمنان اسـلام سـر و سرّ داشـتند، مطرح کرده ، مسـلمین راستین را از ورود در حزب شـیاطین و منـافقین بر حـذر می دارد و آنها را به رعایت ((حب فی الله)) و ((بغض فی الله)) و ملحق شدن به ((حزب الله)) دعوت می کند.

نامگذاری سوره به سوره ((مجادله)) به خاطر تعبیری است که در آیه نخستین آن آمده است .

فضیلت تلاوت سوره مجادله

در فضیلت این سوره دو روایت از پیغمبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله) و امام صادق (علیه السلام) نقل شده است :

در روایت نخست آمده است : من قراء سوره المجادله کتب من حزب الله یوم

القیامه : ((هر کس سوره مجادله را تلاوت کند (و در آن بیندیشد و به کار بندد) در قیامت در زمره حزب الله خواهد بود)).

و در حدیث دوم می خوانیم : من قراء سوره الحدید و المجادله فی صلاه فریضه و ادمنها لم یعذبه الله حتی یموت ابدا، و لا یری فی نفسه و لا فی اهله سوءا ابدا، و لا خصاصه فی بدنه : ((هر کس سوره حدید و مجادله را در نمازهای فریضه بخواند و آنرا ادامه دهد، خداوند هرگز او را در تمام طول زندگی عذاب نمی کند، و در خود و خانواده اش هرگز بدی نمی بیند، و نیز گرفتار فقر و بدحالی نمی شود)).

تناسب محتوای این سوره ها با پاداشهای فوق روشن است ، و این خود نشان می دهد که هدف از تلاوت پیاده کردن محتوای آن در زندگی است نه تلاوتی خالی از اندیشه و عمل .

این تفاوت تاءثیری در آنچه ما در بحث تفسیری به آن نیاز داریم ندارد.

ماجرا چنین بود که زنی از طایفه انصار بنام ((خوله)) (نامهای دیگری نیز در روایات دیگر برای او ذکر شده است) که از طایفه ((خزرج)) و همسرش ((اوس بن صامت)) بود در یک ماجرا مورد خشم شوهرش قرار گرفت ، و او که مرد تندخو و سریع التاءثری بود تصمیم بر جدائی از او گرفت ، و گفت ((انت علی کظهرامی)) (تو نسبت به من همچون مادر من هستی !) و این در حقیقت نوعی از طلاق در زمان جاهلیت بود اما طلاقی بود که نه قابل بازگشت بود و نه زن آزاد می

شد که بتواند همسری برای خود برگزیند، و این بدترین حالتی بود که برای یک زن شوهردار ممکن بود رخ دهد.

چیزی نگذشت که مرد پشیمان شد و چون ((ظهار)) (گفتن جمله فوق) در عصر جاهلیت نوعی طلاق غیر قابل بازگشت بود به همسرش گفت : فکر می کنم برای همیشه بر من حرام شدی ! زن گفت چنین مگو، خدمت رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله) برو و حکم این مساءله را از او بپرس ، مرد گفت من خجالت می کشم ، زن گفت : پس بگذار من بروم ، گفت : مانعی ندارد.

زن خدمت رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله) آمد و ماجرا را چنین نقل کرد: ای رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله) همسرم ((اوس بن صامت)) زمانی مرا به زوجیت خود برگزید که جوان بودم و صاحب جمال و مال و ثروت و فامیل ، اموال من را مصرف کرد، و جوانیم از بین رفت ، و فامیلم پراکنده شدند، و سنم زیاد شد، حالا ظهار کرده و پشیمان شده ، آیا راهی هست که ما به زندگی سابق بازگردیم ؟!

پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) فرمود: تو بر او حرام شده ای ! عرض کرد یا رسول الله (صلی اللّه علیه و آله) او صیغه طلاق جاری نکرده ، و او پدر فرزندان من است ، و از همه در نظر من محبوبتر، فرمود: تو بر او حرام شده ای ! و من دستور دیگری در این زمینه ندارم .

زن پی درپی اصرار و الحاح می کرد، سرانجام رو

به درگـاه خـدا آورد و عرض کرد: اشـکو الی الله فـاقتی و حـاجتی ، و شـده حـالی ، اللهم فانزل علی لسان نبیک : ((خداونـدا! بیچارگی و نیاز و شدت حالم را به تو شکایت می کنم ، خداوندا! فرمانی بر پیامبرت نازل کن و این مشکل را بگشا)).

و در روایتی آمـده است که زن عرضه داشت : اللهم انک تعلم حالی فارحمنی فان لی صبیه صـغار، ان ضـممتهم الیه ضاعوا، و ان ضـممتهم الی جاعوا: ((خداونـدا! تو حال مرا می دانی ، بر من رحم کن ، کودکان خردسالی دارم که اگر در اختیار شوهرم بگذارم ضایع می شوند، و اگر خودم آنها را برگیرم گرسنه خواهند ماند))!

در اینجـا حـال وحی به پیـامبر (صـلی اللّه علیه و آله) دست داد، و آیـات آغـاز این سوره بر او نـازل شـد که راه حـل مشـکل ((ظهار)) را به روشـنی نشان می دهـد، فرمود همسـرت را صدا کن ، آیات مزبور را بر او تلاوت کرد، پیامبر (صـلی اللّه علیه و آله) فرمود: آیـا می توانی یـک برده را به عنوان کفاره ظهار آزاد کنی ؟ عرض کرد: اگر چنین کنم چیزی برای من باقی نمی مانـد، فرمود: می توانی دو ماه پی درپی روزه بگیری ؟ عرض کرد من اگر نوبت غـذایم سه بار تاءخیر شود چشـمم از کار می افتد، و می ترسم نابینا شوم ، فرمود: آیا می توانی شـصت مسـکین را اطعام کنی ، عرض کرد نه ، مگر اینکه شما به من کمک کنید، فرمود: من به تو کمک می کنم و پانزده صاع (۱۵ من که خوراک شصت

مسکین می باشد، هر یکنفر یک مد یعنی یک چهارم من) به او کمک فرمود، او کفاره را داد، و به زندگی سابق باز گشتند.

چنانکه گفتیم این شاءن نزول را بسیاری از مفسران از جمله ((قرطبی)) ((روح البیان))، ((روح المعانی))، ((المیزان))، و ((فخر رازی))، ((فی ظلال القرآن))، ((ابوالفتوح رازی))، ((کنزالعرفان)) و بسیاری از کتب تاریخ و حدیث با تفاوتهائی نقل کرده اند.

تفسیر:

((ظهار)) یک عمل زشت جاهلی

با توجه به آنچه در شاءن نزول گفته شد و نیز با توجه به محتوای آیات تفسیر آیات نخستین سوره روشن است ، می فرماید: ((خداوند قول زنی را که درباره همسرش به تو مراجعه کرده بود، و بحث و مجادله می کرد، شنید، و تقاضای او را اجابت فرمود)) (قد سمع الله قول التی تجادلک فی زوجها).

((تجادل)) از ((مجادله)) از ماده ((جدل)) گرفته شده که در اصل به معنی تابیدن طناب است ، و از آنجا که به هنگام گفتگوهای طرفینی و اصرارآمیز هر یک از دو طرف می خواهد دیگری را قانع کند مجادله بر آن اطلاق شده است .

سپس می افزاید: ((آن زن علاوه بر اینکه با تو مجادله داشت به درگاه خداوند نیز شکایت کرد و از پیشگاهش تقاضای حل مشکل نمود)) (و تشتکی الی الله).

((این در حالی بود که خداوند گفتگوی شما و اصرار آن زن را در حل مشکلش می شنید)) (و الله یسمع تحاورکما).

((تحاور)) از ماده ((حور)) (بر وزن غور) به معنی مراجعه در سخن یا در اندیشه است و ((محاوره)) به گفتگوهای طرفینی اطلاق می شود.

((و خداوند شنوا و

بیناست)) (ان الله سمیع بصیر).

آری خداوند، آگاه از همه ((مسـموعات)) و ((مبصـرات)) است ، بی آنکه نیازی به اعضای بینائی و شـنوائی داشـته باشد، او همه جا حاضر و ناظر است و همه چیز را می بیند و هر سخنی را می شنود.

سپس به سـراغ بیان حکم ظهار می رود، به عنوان مقـدمه ریشه این عقیـده خرافی با جمله های کوتاه و قاطع در هم می کوبـد، می فرماید: ((کسانی از شـما که نسبت به همسرانشان ظهار می کنند (و به همسرشان می گویند انت علی کظهر امی (تو نسبت به من به منزله مادرم هستی) آنها هرگز مادرشان نیسـتند، مادرانشان تنها کسانی هسـتند که آنها را به دنیا آورده اند))! (الذین یظاهرون منکم من نسائهم ما هن امهاتهم ان امهاتهم الا اللائی ولدنهم).

مـادر و فرزنـد بودن چیزی نیست که بـا سـخن درست شود، یـک واقعیت عینی خـارجی است که هرگز از طریق بازی با الفاظ حاصل نمی شود، بنابراین اگر انسان صد بار هم به همسرش بگوید: تو همچون مادر منی ! حکم مادر پیدا نمی کند و این یک سخن خرافی و گزافه گوئی است .

و به دنبـال آن می افزایـد: ((آنهـا سـخنی منکر و زشت می گوینـد، و گفتـاری باطـل و بی اساس)) (و انهم لیقولون منکرا من القول و زورا).

درست است که گوینـده این سـخن به اصـطلاح قصد اخبار ندارد بلکه مقصود او انشاء است ، یعنی می خواهد این جمله را به منزله صیغه طلاق قرار دهد، ولی به هر حال محتوای این جمله محتوائی است بی اساس ، درست شبیه خرافه ((پسرخواندگی))

که در زمـان جـاهلیت بود بچه هـائی را پسـر خود می خواندنـد، و احکـام پسـر را درباره او اجرا می کردنـد، که قرآن آنرا نیز محکوم کرده ، و سخنی باطل و بی اساس شمرده است ، و می گوید ذلکم قولکم

بافواهکم : ((این سخنی است که تنها با دهان می گوئید و هیچ واقعیتی در آن نیست)) (احزاب - ۴).

مطـابق این آیه ((ظهـار)) عملی است حرام و منکر، ولی از آنجا که تکالیف الهی اعمال گذشـته را شامل نمی شود، و از لحظه نزول حاکمیت دارد، در پایان آیه می فرماید: ((خداوند بخشنده و آمرزنده است)) (و ان الله لعفو غفور).

بنابراین اگر مسلمانی قبل از نزول این آیات مرتکب این عمل شده نباید نگران باشد، خداوند او را می بخشد.

بعضـی از فقها و مفسـران معتقدند که الان هم ظهار گناهی است بخشوده ، همانند گناهان صـغیره که خداوند وعده عفو - در صورت ترک کبائر - نسبت به آن داده است ولی دلیلی بر این معنی وجود ندارد، و جمله بالا نمی تواند گواه آن باشد.

اما به هر حال مساءله کفاره به قوت خود باقی است .

در حقیقت این تعـبیر شبیه همـان است که در آیه ۵ سوره احزاب آمـده که بعد از نهی از مساءله پسـرخواندگی ، می افزاید: و لیس علیکم جنـاح فیمـا اخطاتم به و لکن ما تعمـدت قلوبکم و کان الله غفورا رحیما: ((گناهی بر شـما نیست در خطائی که در این مورد از شـما سـر می زنـد، ولی آنچه را از روی عمـد بگوئیـد خداوند مؤ اخذه می کند، و خداوند غفور و رحیم است)) یعنی

در مورد خطاها و گذشته ها.

در اینکه میان ((عفو)) و ((غفور)) چه تفاوتی است ؟ بعضی گفته اند: ((عفو)) اشاره به بخشش خداوند است ، ((غفور)) اشاره به پوشش گناه است ، زیرا ممکن است کسی گناهی را ببخشد اما هرگز آنرا مکتوم ندارد، ولی خداوند هم می بخشد و هم مستور می سازد.

بعضی نیز ((غفران)) را به معنی پوشاندن شخص از عذاب معنی کرده اند که مفهوم آن با ((عفو)) متفاوت است هر چند در نتیجه یکی است .

ولی از آنجا که این سخن زشت و زننده چیزی نبود که از نظر اسلام نادیده گرفته شود لذا کفاره نسبتا سنگینی برای آن قرار داده تا از تکرار آن جلوگیری کند، می فرماید: ((کسانی که نسبت به همسران خود ظهار می کنند، سپس به گفته خود باز می گردند، باید پیش از آمیزش جنسی آنها با هم برده ای را آزاد کنند)) (و الذین یظاهرون من نسائهم ثم یعودون لما قالوا فتحریر رقبه من قبل ان یتماسا).

در تفسیر جمله ((ثم یعودون لما قالوا)): ((سپس بازگشت به گفته خود می کنند مفسران احتمالات زیادی داده اند و فاضل مقداد در ((کنزالعرفان)) شش تفسیر برای آن ذکر کرده است ، ولی ظاهر آن (مخصوصا با توجه به جمله ((من قبل ان یتماسا))) این است که از گفته خود نادم و پشیمان می شوند و قصد بازگشت به زندگی خانوادگی و آمیزش جنسی دارند، در روایات ائمه اهل بیت (علیهم السلام) نیز به این معنی اشاره شده است .

تفسیرهای دیگری برای این جمله گفته شده است که چندان مناسب با معنی آیه و ذیل آن

نیست ، مانند اینکه مراد از ((عود)) تکرار ظهار است ، یا اینکه منظور از ((عود)) بازگشت به سنت جاهلیت در اینگونه امور است ، و یا اینکه ((عود)) به معنی تدارک و جبران این عمل می باشد، و مانند اینها.

((رقبه)) در اصل به معنی گردن است ولی در اینجا کنایه از انسان می باشد و این به خاطر آن است که گردن از حساسترین اعضای بدن محسوب می شود، همانگونه که گاهی واژه ((راءس)) (سر) را به کار می برند و منظور انسان است ، مثلا به جای پنج نفر پنج ((سر)) گفته می شود.

سپس می افزاید: ((این دستوری است که به آن اندرز داده می شوید)) (ذلکم توعظون به).

گمان نکنید که چنین کفاره ای در مقابل ((ظهار)) کفاره سنگین و نامتعادلی است ، زیرا این سبب اندرز و بیداری و تربیت نفوس شما است ، تا بتوانید خود را در برابر اینگونه کارهای زشت و حرام کنترل کنید.

اصولا تمام کفارات جنبه بازدارنده و تربیتی دارد، و ای بسا کفاره هائی که جنبه مالی دارد تاءثیرش از غالب تعزیرات که جنبه بدنی دارد بیشتر است .

و از آنجا که ممکن است بعضی با بهانه هائی شانه از زیر بار کفاره خالی کنند و بدون اینکه کفاره دهند با همسر خود بعد از ظهار آمیزش جنسی داشته باشند، در پایان آیه می افزاید: ((خداوند به آنچه انجام می دهید آگاه است)) (و الله بما تعملون خبیر).

هم از ظهار آگاه است و هم از ترک کفاره و هم از نیات شما!

و نیز از آنجا که آزاد کردن یک برده برای همه مردم

امکـان پـذیر نیست ، همـانگونه که در شـاءن نزول آیه دیـدیم ((اوس بن صـامت)) که این آیـات نخستین بـار درباره او نازل گردیـد خدمت پیامبر (صـلی اللّه علیه و آله) عرضه داشت من قادر بر پرداختن چنین کفاره سـنگینی نیسـتم ، و اگر چنین کنم تمام هستی خود را باید از دست بدهم ، و نیز ممکن است انسان از نظر مالی قادر به آزاد کردن برده باشد اما برده ای برای این کار پیدا نشود، همانگونه که در عصر ما چنین است ، لذا جهانی

و جاودانگی بودن اسـلام ایجاب می کنـد که در مرحله بعد جانشـینی برای آزادی بردگان ذکر شود به همین دلیل در آیه بعد می فرماید: ((و هر کس توانائی بر آزادی برده نداشـته باشد دو ماه پی درپی قبل از آمیزش جنسی روزه بگیرد)) (فمن لم یجد فصیام شهرین متتابعین من قبل ان یتماسا).

این کفـاره نیز اثر عمیق بازدارنـده ای دارد، بعلاـوه از آنجا که روزه در تصـفیه روح و تهـذیب نفوس اثر عمیق دارد می تواند جلو تکرار اینگونه اعمال را در آینده بگیرد.

البته ظاهر آیه این است که هر شصت روز پی درپی انجام شود، و بسیاری از فقهای اهل سنت نیز بر طبق آن فتوا داده اند، ولی در روایـات ائمه اهـل بیت (علیهم السـلام) آمـده است که اگر کمی از مـاه دوم را (حتی یکروز) به دنبال ماه اول روزه بگیرد مصداق شهرین متتابعین و دو ماه پی درپی خواهد بود و این تصریح حاکم بر ظهور آیه است .

این نشان می دهد که منظور از ((تتابع)) در آیه فوق و

آیه ۹۲ سوره نساء (کفاره قتل خطاء) پی درپی بودن فی الجمله است و البته چنین تفسیری تنها از امام معصوم (علیه السلام) که وارث علوم پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) است مسموع می باشد، و این نوع روزه گرفتن تسهیلی است برای مکلفان (شرح بیشتر پیرامون این موضوع را در کتب فقهی در کتاب الصوم ، و ابواب ظهار، و کفاره قتل خطاء، باید مطالعه کرد).

ضمنا منظور از جمله ((فمن لم یجد)) (کسی که نیابد) این نیست که مطلقا

چیزی در بساط نداشته باشد، بلکه منظور این است زائد بر نیازها و ضرورتهای زندگی چیزی ندارد که بتواند با آن برده ای را بخرد و آزاد کند.

و از آنجا که بسیاری از مردم نیز قادر به انجام کفاره دوم یعنی دو ماه متوالی روزه نیستند، جانشین دیگری برای آن ذکر کرده ، می فرماید: ((و هرگاه کسی نتواند دو ماه متوالی روزه بگیرد شصت مسکین را اطعام کند)) (فمن لم یستطع فاطعام ستین مسکینا).

ظاهر از ((اطعام)) این است که به اندازه ای غذا دهد که در یک وعده سیر شود، اما در روایات اسلامی در یک ((مد)) طعام (یک چهارم من یا حدود ۷۵۰ گرم) تعیین شده است هر چند بعضی از فقهاء آنرا معادل دو مد (یک کیلو و نیم) تعیین کرده اند.

سپس در دنباله آیه بار دیگر به هدف اصلی اینگونه کفارات اشاره کرده می افزاید: ((این برای آن است که به خدا و رسولش ایمان بیاورید)) (ذلک لتؤ منوا بالله و رسوله).

آری جبران گناهان به وسیله کفارات پایه های ایمان را محکم می کند، و

انسان را نسبت به مقررات الهی علما و عملا پایبند می سازد!

و در پایان آیه برای اینکه همه مسلمانان این مساءله را یک امر جدی تلقی

کننـد می گویـد: ((این احکـام ، حـدود و مرزهـای الهی است ، و کسـانی که با آن به مخالفت برخیزنـد و کافر شونـد عـذاب دردناکی دارند)) (و تلک حدود الله و للکافرین عذاب الیم).

بایـد توجه داشت که واژه ((کفر)) معـانی مختلفی دارد که یکی از آنها ((کفر عملی)) یعنی معصـیت و گناه است ، و در آیه مـورد بحـث همین معنی اراده شـده ، همـانگونه که در آیه ۹۷ سـوره آل عمران در مورد کسـانی که فریضه حـج را بجـا نمی آورنـد می فرمایـد: و لله علی الناس حج البیت من اسـتطاع الیه سبیلا و من کفر فان الله غنی عن العالمین : ((بر مردم لازم اسـت آنها که اسـتطاعت دارند برای خدا آهنگ خانه او کنند، و هر کس کفر ورزد (و حج را ترک کند) به خود ستم کرده چرا که خداوند از همه جهانیان بی نیاز است)).

((حـد)) به معنی چیزی است که در میـان دو شـی ء مـانع گردد، و لـذا به مرزهای کشورها ((حـدود)) گفته می شود، و قوانین الهی را از این رو حـدود الهی می گوینـد که عبور از آن مجـاز نیست ، شـرح بیشتری در این زمینه در جلـد اول ذیـل آیه ۱۸۷ سوره بقره داشته ایم .

قسمتی از احکام ظهار

۱ - ((ظهار)) که در دو آیه از قرآن مجیـد (آیه مورد بحث و آیه ۴ سوره احزاب) به آن اشاره شده ، از کارهای زشت عصـر جاهلیت بود

که مرد هنگامی که از همسرش ناراحت می شد برای اینکه او را در مضیقه و فشار قرار دهد می گفت : انت علی کظهرامی (تو نسبت به من همچون مادرم هستی) و به

دنبال آن معتقد بودند که آن زن برای همیشه بر همسرش حرام می شود، و حتی نمی تواند همسر دیگری انتخاب کند! و همچنان بلاتکلیف می ماند، اسلام این موضوع را - چنانکه دیدیم - محکوم می کند و دستور کفاره را درباره آن صادر نموده است .

بنابراین هرگاه کسی نسبت به همسرش ظهار کند، همسرش می تواند با مراجعه به حاکم شرع او را موظف سازد که یا رسما از طریق طلاق از او جدا شود و یا به زندگی زناشوئی بازگردد، اما پیش از بازگشت باید کفاره ای را که در آیات فوق خواندیم بدهد، یعنی در صورت توانائی یک برده را آزاد کند، و اگر نتوانست دو ماه پی درپی روزه بگیرد، و اگر آن هم مقدور نبود، شصت مسکین را اطعام کند، یعنی این کفاره جنبه تخییری ندارد بلکه جنبه ترتیبی دارد.

۲ - ظهار از گناهان کبیره است ، و لحن آیات فوق شاهد گویای این مطلب می باشد، و اینکه بعضی آنرا از صغائر شمرده و مورد عفو می دادند نظر نادرستی است .

۳ - هرگاه کسی قادر به ادای کفاره در هیچ مرحله نباشد، آیا می تواند تنها به توبه و استغفار قناعت کند و به زندگی زناشوئی بازگردد؟ در میان فقهاء اختلاف نظر است ، جمعی به اتکاء حدیثی که از امام صادق (علیه السلام) نقل شده معتقدند در کفارات دیگر، توبه و

استغفار به هنگام عدم قدرت کافی است ، ولی در کفاره ظهار کفایت نمی کند، و باید از طریق طلاق میان آن دو، جدائی افکند.

در حالی که جمعی دیگر معتقدند در اینجا نیز استغفار و توبه ، جانشین کفاره می شود و دلیل آنها روایت دیگری است که از امام صادق (علیه السلام) در این زمینه نقل شده است .

بعضی نیز معتقدند در صورت امکان هیجده روز روزه بگیرد کافی است .

جمع میان روایات نیز بعید نیست به این ترتیب که در صورت عدم توانائی به هر شکل و صورت ، می تواند استغفار کرده به زندگی زناشوئی بازگردد، هر چند مستحب است که در چنین صورتی از همسرش جدا گردد (زیرا اینگونه جمع ، با توجه به معتبر بودن سند هر دو حدیث ، جمعی است شناخته شده و در فقه نظائر فراوانی دارد).

۴ - بسیاری از فقهاء معتقدند اگر چند بار ظهار کند (یعنی جمله مزبور را با قصد جدی تکرار نماید) باید چند کفاره بدهد هر چند در مجلس واحدی صورت گیرد مگر اینکه منظور او از تکرار تاءکید باشد، نه ظهار جدید.

۵ - هرگاه قبل از دادن کفاره با همسرش آمیزش جنسی کند باید دو کفاره بدهد، کفاره ای برای ظهار، کفاره ای برای آمیزش جنسی قبل از دادن کفاره ظهار، و این حکم در میان فقهاء مورد اتفاق است ، البته آیات فوق از این مساءله ساکت است ولی در روایات اهلبیت (علیهم السلام) به آن اشاره شده است .

۶ - برخورد قاطع اسلام با مساءله ظهار بیانگر این واقعیت است که اسلام هرگز اجازه نمی دهد

حقوق زن به وسیله مردان خودکامه با استفاده از رسوم و عادات ظالمانه مورد تجاوز قرار گیرد بلکه هر سنت غلط و خرافی را در این زمینه هر قدر در میان مردم محکم باشد در هم می شکنند.

۷ - آزادی یک برده که نخستین کفاره ظهار است علاوه بر این که تناسب جالبی با مساءله مبارزه با بردگی زن در چنگال مردان خودکامه دارد نشان می دهد که اسلام می خواهد از تمام طرق ممکن به بردگی بردگان پایان دهد،

لذا نه تنها در کفاره ((ظهار)) که در کفاره قتل خطا و همچنین در کفاره ((روزه ماه رمضان)) (کسی که عمدا روزه خورده باشد) و همچنین کفاره ((مخالفت با سوگند)) یا ((شکستن نذر)) این امر وارد شده است که این خود وسیله مؤ ثری است برای تحقق بخشیدن به برنامه آزادی نهائی بردگان . آنها که با خدا دشمنی می کنند

از آنجا که آخرین جمله از آیات گذشته به همگان اخطار می کرد که حدود الهی را رعایت کنند، و از آن تجاوز ننمایند، در آیات مورد بحث از کسانی سخن می گوید که نه تنها از این حدود تجاوز کرده بلکه به مبارزه با خدا و پیامبر او (صلی اللّه علیه و آله) برخاسته اند، و سرنوشت آنها را در این دنیا و جهان دیگر روشن می سازد.

نخست می فرماید: ((کسانی که با خدا و رسولش دشمنی می کنند خوار و ذلیل می شوند، همانگونه که پیشینیان آنها خوار و ذلیل شدند)) (ان الذین یحادون الله و رسوله کبتوا کما کبت الذین من قبلهم).

((یحادون)) از ماده ((محاده)) به معنی مبارزه

مسلحانه و استفاده از حدید (آهن) است ، و به مبارزه غیرمسلحانه نیز گفته می شود.

بعضی گفته اند ((محاده)) در اصل به معنی ممانعت است از ماده ((حد)) که به معنی مانع میان دو شی ء است ، و لذا به دربان ((حداد)) می گویند، و هر

دو معنی از نظر نتیجه به هم نزدیک است هر چند از دو ریشه متفاوت گرفته شده .

((کبتوا)) از ماده ((کبت)) (بر وزن ثبت) به معنی مانع شدن تواءم با عنف و ذلیل کردن است ، اشاره به اینکه خداوند مجازات کسانی را که با او و پیامبرش به مبارزه برمی خیزند ذلت و خواری قرار می دهد و آنها را از لطف بیکرانش منع می کند.

این تعبیر نظیر تعبیری است در آیه ۱۱۴ بقره آمده است که درباره افرادی که مردم را از مساجد و عبادت خدا باز می دارند و به مبارزه با آئین حق برمی خیزند، می فرماید: لهم فی الدنیا خزی و لهم فی الاخره عذاب عظیم : ((برای آنها خواری در دنیا است و در آخرت عذاب دردناکی دارد)).

و یا آنچه در آیه ۳۳ سوره مائده درباره کسانی که به محاربه با خدا و رسولش برمی خیزند و در زمین فساد می کنند آمده است که می فرماید: ذلک لهم خزی فی الدنیا و لهم فی الاخره عذاب عظیم : ((این برای آنها مایه خواری در دنیاست و در آخرت عذاب عظیمی دارند)).

سپس می افزاید: ((ما آیات روشنی نازل کردیم)) (و قد انزلنا آیات بینات).

بنابراین به قدر کافی اتمام حجت شده و عذر و بهانه ای برای مخالفت

باقی نمانده است ، و با این حال اگر مخالفت کنند باید مجازات شوند.

نه تنها در این دنیا مجازات می شوند بلکه ((برای کافران عذاب خوارکننده در قیامت است)) (و للکافرین عذاب مهین).

به این ترتیب در جمله قبل به عذاب دنیوی آنها اشاره شده ، و در این

جمله به عذاب اخروی آنها، و شاهد بر این معنی جمله ((کما کبت الذین من قبلهم)) (آنچنانکه پیشینیان آنها خوار شدند) می باشد، آیه بعد نیز بر این معنی گواهی می دهد.

به هر حال این تهدید الهی در مورد کسانی که در برابر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) و قرآن ایستاده بودند به وقوع پیوست ، و در جنگهای بدر و خیبر و خندق و غیر آن با ذلت و شکست روبرو شدند، و سرانجام فتح مکه طومار قدرت و شوکت آنها را در هم پیچید و اسلام در همه جا پیروز گشت .

آیه بعد در توصیف زمان وقوع عذاب اخروی آنها چنین می گوید: ((ین در روزی خواهد بود که خداوند همه آنها را برمی انگیزد و از اعمالی که انجام دادند با خبر می سازد)) (یوم یبعثهم الله جمیعا فینبئهم بما عملوا).

آری ((خداوند همه اعمال و کردار آنها را احصار و شماره کرده ، هر چند خود آنها آنرا به فراموشی سپردند)) (احصاه الله و نسوه).

و به همین دلیل هنگامی که چشم آنها به نامه اعمالشان می افتد فریادشان بلند می شود: ما لهذا الکتاب لا یغادر صغیره و لا کبیره الا احصاها: ((این نامه از کیست که هیچ کار کوچك و بزرگی نیست مگر اینکه آنرا ثبت و ضبط

کرده است)) (کهف ۴۹).

و این خود عذاب دردناکی است که خداوند گناهان فراموش شده آنها را به یادشان می آورد و در صحنه محشر در برابر خلایق رسوا می شوند.

و در پایان آیه می فرماید: ((خداوند بر همه چیز شاهد و در همه جا حاضر است)) (و الله علی کل شی ء شهید).

این در حقیقت به منزله دلیلی است بر آنچه در جمله قبل ذکر شد.

آری حضور خداوند در همه جا، و در هر زمان ، و در درون و برون ما، ایجاب می کند که نه فقط اعمال بلکه نیات و عقائد ما را احصا کند، و در آن روز بزرگ که ((یوم البروز)) است همه را بازگو فرماید، تا هم خود انسان و هم دیگران بدانند، اگر عذاب و مجازات سختی در کار است دلیلش چیست ؟

سپس برای تاءکید بر حضور خداوند در همه جا و آگاهی او بر همه چیز سخن را به مساءله ((نجوی)) (گفتگوهای در گوشی) می کشد و می فرماید: ((آیا نمیدانی که خداوند آنچه را در آسمانها و آنچه در زمین است می داند)) (الم تر ان الله یعلم ما فی السموات و ما فی الارض).

گرچه روی سخن در اینجا به پیامبر است ولی مقصود عموم مردم می باشد. و این در حقیقت مقدمه ای است برای بیان مساءله نجوی و سخنان در گوشی .

سپس می افزاید: ((هیچگاه سه نفر با هم در گوشی صحبت نمی کنند، مگر اینکه خداوند چهارمین آنهاست ، و هیچگاه پنج نفر با هم نجوی نمی کنند مگر اینکه خداوند ششمین آنهاست)) (ما یکون من نجوی ثلاثه

الا هو رابعهم و لا خمسه الا هو سادسهم).

((و نه تعـدادی کمتر و نه بیشتر از آن ، مگر اینکه او همراه آنهـاست هر جا باشـند)) (و لا ادنی من ذلک و لا اکثر الا هو معهم اینما کانوا).

((سـپس روز قیامت آنها را از اعمالشان آگاه می سازد چرا که خداوند به هر چیزی دانا است)) ثم ینبئهم بما عملوا یوم القیامه ان الله بکل شی ء علیم).

در این آیه چند نکته جلب توجه می کند.

۱ - ((نجوی)) و ((نجـات)) در اصـل به معنی مکـان بلنـدی است که به خـاطر ارتفاعش از اطراف جـدا شـده ، و از آنجا که هر گاه انسان بخواهد دیگری بر سخنانش آگاه نشود به نقطه ای می رود که از دیگران جدا باشد به سخنان در گوشی ((نجوی)) گفته اند، و یا از این نظر که نجوی کننده می خواهد اسرار خود را از اینکه در دسترس دیگران قرار گیرد نجات بخشد.

۲ - بعضی معتقدند که ((نجوی)) حتما باید میان سه نفر یا بیشتر باشد و اگر دو نفر باشند به آن ((سرار)) (بر وزن کنار) گفته می شود، ولی این برخلاـف ظـاهر خود آیه است ، چرا که جمله ((و لاـ ادنی من ذلک)) اشاره به کمتر از سه نفر یعنی دو نفر می کند، البته هنگامی که دو نفر با هم نجوی می کنند حتما باید شخص ثالثی در آن نزدیکی حضور داشته باشد، و الا لزومی برای نجوی نیست ، اما این سخن ارتباطی با آنچه گفتیم ندارد.

۳ - قابل توجه اینکه در آیه فوق نخست از نجوای سه

نفری و بعـد پنـج نفری سـخن می گوید، و اما از نجوای چهار نفری که در میان این دو قرار دارد سـخنی به میان نیامده است ، گرچه همه اینها از باب مثال است ولی بعضی از مفسران وجود مختلفی برای آن ذکر کرده اند که از همه مناسبتر این است که منظور رعایت فصاحت در کلام و عدم تکرار است زیرا اگر می فرمود هر سه نفری که به نجوی بنشینند خداوند چهارمین آنها است و هر چهـار نفری که به نجوی بنشـینند خداونـد پنجمین آنهـا است عـدد ((چهار)) تکرار می شـد، و این از فصاحت دور است بعضـی نیز گفته انـد که این آیات درباره گروهی از منافقان نازل شـده که درست به همین عـدد یعنی عدد سه و پنج نفر بودند.

۴ - منظور از اینکه خداوند چهارمین یا ششـمین آنهاست این است که او در همه جا حاضر و ناظر و از همه چیز آگاه است ، و گرنه ذات پاکش نه مکان دارد و نه هرگز توصـیف به اعداد می شود، و یگانگی او نیز وحدت عددی نیست بلکه به این معنی است که شبیه و نظیر و مثل و مانند ندارد.

۵ - این نکته نیز قابل توجه است که در ذیل آیه سـخن را از نجوی فراتر برده و می فرمایـد: ((خداونـد همه جا با مردم است و آنها را از اعمالشان روز قیامت با خبر می سازد)) و آیه را با احاطه علمی خداوند پایان می دهد، همانگونه که شروع آیه نیز از احاطه علمی خداوند نسبت به همه چیز است .

۶ - بعضی از مفسران برای آیه شاءن

نزولی از ابن عباس نقل کرده انـد که درباره سه نفر به نام ((ربیعه)) و ((حبیب)) و ((صـفوان)) نازل شده ، آنها با هم سـخن می گفتنـد، یکی از آنها به دیگری گفت : آیا خدا آنچه را ما می گوئیم می داند؟ دومی گفت مقداری را می داند و مقداری را نمی دانـد! سومی گفت اگر مقـداری را می دانـد همه را می داند! (آیه فوق نازل شد و اعلام کرد که خداوند در هر نجوی حاضر است و از همه چیز در زمین و آسمان آگاه است ، تا این غافلان کوردل از اشتباه خود درآیند).

حضور خداوند در هر نجوی

همان گونه که گفتیم خداوند نه جسم است نه عوارض جسـمانی دارد و به همین دلیل زمان و مکانی برای او تصور نمی شود، ولی در عین حال اگر تصور کنیم ممکن است جائی باشد که خدا در آنجا حاضر و ناظر نباشد او را محدود ساخته ایم .

به تعبیر دیگر او احاطه علمی به همه چیز دارد در عین اینکه مکانی برای او متصور نیست بعلاوه فرشـتگان او همه جا حاضـرند و همه اعمال و اقوال را می شـنوند و ثبت می کننـد. و لذا در حدیثی از امیر مؤ منان علی (علیه السـلام) در تفسـیر این آیه می خوانیم : انمـا اراد بـذلک استیلاء امنـائه بالقـدره التی رکبها فیهم علی جمیع خلقه و ان فعلهم فعله : ((منظور این است که امناء خداوند با قدرتی که به آنها بخشیده بر تمام مخلوقاتش سلطه دارند و چون کار آنها کار او است این حضور به وی نسبت داده شده

است)).

البته این یک بعـد قضـیه است ، و اما در بعد دیگر حضور ذات خداوند مطرح است ، چنانکه در حدیث دیگری می خوانیم که یکی از بزرگان علمای مسیحیت از امیر مؤ منان علی (علیه السلام) پرسید: خداوند کجا است ؟ فرمود: هو هاهنا و هاهنا و فوق و تحت ، و محیط بنـا و معنـا، و هو قوله : ((مـا یکون من نجوی ثلاثه الا هو رابعهم ...)) او در اینجاست و در آنجا، و در بالا و در پـائین ، و محیـط به ما است ، و همه جا با ما است ، و این است که خداونـد می گویـد: سه نفر با هم نجوی نمی کننـد مگر اینکه خداوند چهارمین آنها است ...))

و در حـدیث معروف ((اهلیلجه)) از امام صادق (علیه السـلام) می خوانیم : اینکه خداونـد ((سـمیع)) نامیده شده به خاطر آن است که سه نفر بـا هم نجوی نمی کننـد مگر اینکه او چهـارمین آنهـا است ... سـپس افزود: یسـمع دبیب النمـل علی الصـفا! و خفقان الطیر فی الهواء! لا یخفی علیه خافیه و لا شـی ء مما ادرکه الاسـماع و الابصار، و ما لا تدرکه الاسـماع و الابصار، ما جلّ من ذلـک و مـا دقّ، و مـا صـغر و مـا کـبر ((صـدای راه رفتن مورچه را بر سـنگ سـخت می شـنود، و صـدای برخورد بالهـای پرندگان را در هوا، چیزی بر او پنهان نمی ماند، و آنچه را

گوشها و چشمها درک می کنند و آنچه را درک نمی کنند از کوچک و بزرگ همه برای او ظاهر و آشکار است)). در

مورد نخستین آیه مورد بحث دو شاءن نزول نقل شده که هر کدام مربوط به یک قسمت از آیه است :

نخست اینکه : جمعی از یهود و منافقان در میان خودشان جدا از مؤ منان نجوی می کردند و سخنان در گوشی می گفتند و گاه با چشمه ای خود اشاره های ناراحت کننده ای به مؤ منان داشتند، مؤ منان هنگامی که این منظره را دیدند گفتند: ما فکر می کنیم خبر ناراحت کننده از بستگان و عزیزان ما که به جهاد رفته اند به آنها رسیده و از آن سخن می گویند، و همین باعث غم و اندوه مؤ منان می شد، هنگامی که این کار را تکرار کردند مؤ منان شکایت به رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله) نمودند، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) دستور داد که هیچکس در برابر مسلمانان با دیگری نجوی نکند، اما آنها گوش ندادند، باز هم تکرار کردند، آیه فوق نازل شد (و آنها را سخت بر این کار تهدید کرد).

در صحیح ((بخاری)) و ((مسلم)) و بسیاری از کتب تفسیر نقل شده که گروهی از یهود خدمت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) آمدند و بجای ((السلام علیک)) گفتند: ((السام علیک)) یا اباالقاسم (که مفهومش مرگ بر تو یا ملالت و خستگی بر تو) بود پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) در جواب آنها فرمود: و علیکم ! (همین بر شما باد!) عایشه می گوید! من متوجه این مطلب شدم و گفتم : علیکم السام و لعنکم الله و غضب علیکم : ((مرگ بر شما، خدا لعنت

کند شما را، و غضب کند))!

پیامبر به من فرمود: مـدارا کن و از خشونت و بدگوئی بپرهیز، گفتم : مگر نمی شـنوی می گویند: ((مرگ بر تو)) فرمود: مگر تو هم نشـنیدی که من در جواب ((علیکم)) گفتم ، اینجـا بود که خداونـد آیه فوق را نازل کرد که هنگامی که این گروه نزد شما می آیند تحیتی می گویند که خدا چنان تحیتی به شما نگفته است .

نجوی از شیطان است ؟

بحث در این آیات همچنان ادامه بحثهای نجوی است که در آیات گذشته بود.

نخست می فرمایـد: ((آیا ندیـدی کسانی را که از نجوی نهی شدنـد سپس به کاری که از آن نهی شـده اند باز می گردند، و برای انجـام گنـاه و تعـدی و نافرمـانی رسـول خـدا (صـلی اللّه علیه و آله) به نجـوی می پردازنـد)) (الم تر الی الـذین نهوا عن النجوی ثم یعودون لما نهوا عنه و یتناجون بالاثم و العدوان و معصیه الرسول).

از این تعبیر به خوبی استفاده می شود که قبلا به آنها هشدار داده شده بود

که از نجوی بپرهیزنـد، کاری که ذاتا تولیـد بـدگمانی در دیگران و نگرانی می کنـد، ولی آنها نه تنها به این دسـتور گوش فرا ندادند، بلکه محتوای نجوای خود را انجام گناه و اموری برخلاف دستور خدا و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) انتخاب کردند.

تفـاوت میـان ((اثم)) و ((عـدوان)) و ((معصـیه الرسول)) از این نظر است که ((اثم)) شامل گناهانی می شود که جنبه فردی دارد (مانند شرب خمر) و ((عدوان)) ناظر به اموری است که موجب تعدی بر حقوق دیگران است

، و اما ((معصـیه الرسول)) مربوط به فرمانهائی است که شخص پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) به عنوان رئیس حکومت اسلامی در زمینه مصالح جامعه مسلمین صادر می کند.

بنابراین آنها در نجواهای خود هرگونه عمل خلاف را مطرح می کردند، اعم از اعمالی که در رابطه با خودشان بود یا دیگران و یا حکومت اسلامی و شخص پیامبر (صلی اللّه علیه و آله).

تعبیر به ((یعودون)) و ((یتنـاجون)) که به صورت فعـل مضـارع آمـده است نشـان می دهـد که این کـار را پیوسـته تکرار می کردند، و قصدشان ایجاد ناراحتی در قلوب مؤ منان بود.

به هر حال آیه فوق به عنوان یک اخبار غیبی پرده از روی اعمال خلاف آنها برداشت ، و خط انحرافی آنان را فاش کرد.

در ادامه این سـخن به یکی دیگر از اعمـال خلاـف منافقـان و یهـود اشـاره کرده ، می افزایـد: ((و هنگـامی که نزد تو می آیند تحیتی می گویند که خداوند چنان تحیتی به تو نگفته است)) (و اذا جاؤ ک حیوک بما لم یحیک به الله).

((حیوک)) از ماده ((تحیت)) در اصل از حیات گرفته شده ، و به معنی دعا کردن برای سلامت و حیات دیگری است .

منظور از ((تحیت الهی)) در این آیه همان جمله السـلام علیک (یا ((سلام الله علیک))) می باشد که شبیه آن در آیات قرآن در مورد پیامبران

و بهشتیان و غیر آنها کرارا آمـده است : از جمله در آیه ۱۸۱ سوره صافات می خوانیم : و سـلام علی المرسلین ((سلام بر تمام رسولان پروردگار)).

و اما تحیتی که خداوند

نگفته بود و مجاز نبود جمله ((السام علیک)) (مرگ بر تو، یا ملالت و خستگی بر تو) بوده است ، این احتمال نیز وجود دارد که اشاره به تحیت عصر جاهلیت باشد که می گفتند: ((انعم صباحا)) (صبحت تواءم با راحتی باد) و ((انعم مساءا)) ((عصرت تواءم با راحتی باد)) بی آنکه در کلام خود توجهی به خدا کنند و از او سلامت و خیر برای طرف مقابل بطلبند.

این امر گرچه در جاهلیت معمول بود اما تحریم آن ثابت نیست و تفسیر آیه فوق به آن بعید است .

سپس می افزاید: آنها نه فقط مرتکب این گناهان بزرگ می شوند، بلکه آنچنان از باده غرور سرمست هستند که ((در دل می گویند اگر اعمال ما بد است و خدا می داند پس چرا ما را به خاطر گفته هایمان کیفر نمی دهد))؟! (و یقولون فی انفسهم لو لا یعذبنا الله بما نقول).

به این ترتیب هم عدم ایمان خود را به نبوت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) ثابت کردند و هم عدم ایمان به احاطه علمی خداوند.

ولی قرآن در یک جمله کوتاه به آنها چنین پاسخ می گوید: ((جهنم برای آنها کافی است و نیازی به مجازات دیگر نیست ، همان جهنمی که به زودی وارد آن می شوند و چه بد جایگاهی است)) (حسبهم جهنم یصلونها فبئس المصیر).

البته این تعبیر نفی عذاب دنیوی را درباره آنها نمی کند، ولی این حقیقت را آشکارا می گوید که اگر هیچ کیفری جز عذاب جهنم نباشد برای آنها کفایت می کند و کیفر همه اعمال خود را یکجا در دوزخ خواهند دید.

و از

آنجا که مؤ منان نیز گهگاه به خاطر ضرورتها یا تمایلاتی به نجوی

می پرداختند در آیه بعد روی سخن را به آنها کرده ، و برای اینکه در این کار آلوده به گناهان منافقان و یهود نشوند می فرماید: ((ای کسانی که ایمان آورده اید هنگامی که نجوی می کنید به گناه و تعدی و معصیت رسول خدا نجوی نکنید، محتوای نجوای شما باید پاک و الهی باشد، به کارهای نیک و تقوی نجوی کنید)) (یا ایها الذین آمنوا اذا تناجیتم فلا تتناجوا بالاثم و العدوان و معصیت الرسول و تناجوا بالبر و التقوی).

و از مخالفت خدا بپرهیزید، همان خدائی که بازگشت و جمع همه شما به سوی او است (و اتقوا الله الذی الیه تحشرون).

از این تعبیر به خوبی استفاده می شود که اصل نجوی اگر در میان مؤ منان باشد، سوء ظنی بر نیانگیزد، و تولید نگرانی نکند و محتوای آن توصیه به نیکیها و خوبیها باشد مجاز است .

ولی هرگاه از کسانی همچون یهود و منافقان سر زند که هدفشان آزار مؤ منان پاکدل است نفس این عمل زشت و حرام است تا چه رسد به اینکه محتوای آن نیز شیطانی باشد.

لذا در آیه بعد که آخرین آیه مورد بحث است می افزاید: ((نجوی تنها از ناحیه شیطان می باشد)) (انما النجوی من الشیطان).

((تا مؤ منان ناراحت و غمگین شوند)) (لیحزن الذین آمنوا).

((ولی باید بدانند که شیطان جز به اذن پروردگار نمی تواند به مؤ منان زیان برساند)) (و لیس بضارهم شیئا الا باذن الله).

چرا که هر مؤ ثری در عالم هستی است تاثیرش به فرمان خدا است

، حتی سوزاندن آتش و برندگی شمشیر که اگر جلیل نهی کند حتی فرمان خلیل را نمی برند.

((بنـابراین مؤ منان بایـد تنها بر خـدا توکل کننـد، و از هیـچ چیز جز او نترسـند و بر غیر او دل ننهنـد)) (و علی الله فلیتوکل المؤ منون).

آنها با روح توکل و اعتماد بر خدا به خوبی می توانند بر تمام این مشکلات پیروز شوند و نقشه های پیروان شیطان را نقش بر آب کنند و توطئه های آنها را در هم بکوبند.

۱ - انواع نجوی و سخنان در گوشی

این عمل از نظر فقه اسلامی احکام مختلفی برحسب اختلاف شرائط دارد، و به اصطلاح به احکام خمسه تقسیم می شود، یعنی گاه حرام است و این در صورتی است که موجب اذیت و آزار و هتک حیثیت مسلمانی گردد (همانگونه که در آیات فوق به آن اشاره شده بود) و چنین نجوائی نجوای شیطانی است که هدفش غمگین ساختن مؤ منان است .

در مقابل گاه حکم وجوب به خود می گیرد، و این در صورتی است که مساءله سری لازمی در میان باشد که افشای آن خطرناك ، و عدم ذکر آن نیز موجب تضییع حق و یا خطری برای اسلام و مسلمین است .

و گاه متصف به استحباب می شود و آن در جائی است که انسان برای انجام کارهای نیك و بر و تقوی به سراغ آن رود، و همچنین حکم کراهت و اباحه .

ولی اصولا ـ هرگاه هدف مهمتری در کار نباشد نجوی کردن کار پسندیده ای نیست ، و بر خلاف آداب مجلس است زیرا نوعی بی اعتنائی یا بی اعتمادی نسبت به دیگران

محسوب می شود لذا در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله) می خوانیم : اذا کنتم ثلاثه فلا یتناج اثنان دون صاحبهما، فان ذلک یحزنه : ((هنگامی که سه نفر باشید دو نفر از شما جدای از شخص سوم به نجوی نپردازد چرا که

این امر نفر سوم را غمگین می کند.

در حدیث دیگری از ابو سعید (خدری) می خوانیم که می گوید: ما برای اجرای دستورات پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) در شبها که گاهی مطلب لازمی پیش می آید به تناوب در نزدیکی اقامتگاه آن حضرت مراقب بودیم ، یک شب عده زیادی گرد هم آمده بودند و آهسته سخن می گفتیم ، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) بیرون آمد و فرمود: ما هذه النجوی ؟ ا لم تنهوا عن النجوی ؟: این سخنان در گوشی چیست ؟ آیا شما از نجوی نهی نشده اید؟!.

از روایات متعددی نیز استفاده می شود که شیطان برای غمگین ساختن مؤ منان از هر وسیله ای استفاده می کند، نه فقط از نجوی بلکه گاه در عالم خواب صحنه هائی در برابر چشم او مجسم می کند که موجب اندوه او شود و دستور داده شده است که مؤ منان در اینگونه موارد با پناه بردن به ذات پاک خدا و توکل بر او اینگونه القائات شیطانی را از خود دور کنند.

۲ - تحیت الهی کدام است ؟

معمولا هنگام ورود در مجالس مردم به یکدیگر سخنانی که حاکی از احترام و محبت است می گویند و آنرا تحیت می نامند، از آیات فوق استفاده می شود که تحیت نیز

باید جنبه الهی داشته باشد، همانگونه که همه آداب و رسوم معاشرت باید چنین باشد، در تحیت علاوه براحترام و اکرام طرف مقابل باید

یادی از خدا نیز دیده شود، همانگونه که در سلام سلامتی طرف را از خداوند تقاضا می کنیم .

در تفسیر ((علی بن ابراهیم)) ذیل آیات مورد بحث آمده است که جمعی از یاران پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) هنگامی که نزد او می آمدند ((انعم صباحا، و انعم مساءا)) (صبحت تواءم با راحتی باد، یا عصرت توام با راحتی باد) می گفتند، و این تحیت عصر جاهلیت بود، قرآن از این کار نهی کرد و رسول خدا به آنها فرمود: خداوند به ما تحیتی بهتر از آن دستور داده که آن تحیت اهل بهشت است ((السلام علیکم)) که به معنی سلام الله علیکم می باشد.

امتیاز سلام اسلامی در این است که از یکسو تواءم با ذکر خدا است ، و از سوی دیگر در آن سلامت همه چیز اعم از دین و ایمان و جسم و جان مطرح است ، نه تنها راحتی و رفاه و آسایش .

درباره حکم تحیت و سلام و آداب آن ذیل آیه ۸۶ سوره نساء بحث مشروحی داشته ایم (به جلد ۴ تفسیر نمونه صفحه ۴۱ به بعد مراجعه شود). ((طبرسی)) در ((مجمع البیان)) و ((آلوسی)) در ((روح المعانی)) و جمعی دیگر از مفسران نقل کرده اند که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) در یکی از روزهای جمعه در ((صفه)) (سکوی بزرگی که در کنار مسجد پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) قرار داشت)

نشسته بود و گروهی نزد حضرت حاضر بودند، و جا تنگ بود، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) عادتش این بود که مجاهدان بدر را اعم از مهاجر و انصار احترام فراوان می کرد، در این هنگام گروهی از بـدریون وارد شدند، در حالی که دیگران قبل از آنها اطراف پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) را پر کرده بودند، هنگامی که مقابل پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) رسیدند

سلام کردنـد، پیامبر (صـلی اللّه علیه و آله) پاسـخ فرمود سـپس به حاضـران سـلام کردند آنها نیز پاسخ گفتند، آنها روی پای خود ایسـتاده بودند، و منتظر بودند حاضـران به آنها جا دهند ولی هیچکس تکان نخورد! این امر بر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) سـخت آمـد، رو به بعضـی از کسانی که اطراف او نشسـته بودنـد کرد و فرمود: فلان و فلانی برخیزیـد، چند نفر را از جا بلند کرد تا واردین بنشینند (و این در حقیقت نوعی ادب آموزی و درس احترام گذاردن به پیشکسوتان در ایمان و جهاد بود).

ولی این مطلب بر آن چند نفر که از جا برخاسـتند ناگوار آمدبه طوری که آثارش در چهره آنها نمایان گشت ، منافقان (که از هر فرصتی استفاده می کردند) گفتند پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) رسم عدالت را رعایت نکرد، کسانی را که عاشقانه نزدیک او نشسـته بودنـد به خاطر افرادی که بعـدا وارد مجلس شدنـد از جا بلنـد کرد، در اینجا آیه فوق نازل شـد (و قسـمتی از آداب نشستن در مجالس را برای آنها شرح داد).

احترام به پیشکسوتان در مجالس

در تعقیب دستوری که در

آیات گذشته در مورد ترک نجوی در مجالس ، و محدود ساختن آن به موارد معین آمده ، در این آیه یکی دیگر از آداب مجلس را بازگو کرده ، می فرماید: ((ای کسانی که ایمان آورده اید هرگاه به شما گفته شود به مجلس وسعت بخشید و به تازه واردها جا دهید اطاعت کنید)) (یا ایها

الذین آمنوا اذا قیل لکم تفسحوا فی المجالس فافسحوا).

که اگر چنین کنید خداوند جای شما را در بهشت وسعت می بخشد، و در این جهان به قلب و جان و رزق و روزی شما نیز وسعت می دهد (یفسح الله لکم).

((تفسحوا)) از ماده ((فسح)) (بر وزن قفل) به معنی مکان وسیع است ، بنابراین ((تفسح)) به معنی توسعه دادن می باشد و این یکی از آداب مجلس است که وقتی تازه واردی داخل می شود حاضران جمع و جورتر بنشینند، و برای او جا باز کنند، مبادا سرگردان ، و احیانا خسته و شرمنده شود، این موضوع یکی از وسائل تحکیم پیوندهای محبت و دوستی است ، بر عکس نجوی که در آیات قبل به آن اشاره شده بود که از عوامل نفرت و بدبینی و دشمنی است . قابل توجه است که قرآن مجید این کتاب بزرگی آسمانی که به منزله قانون اساسی مسلمین است حتی بسیاری از جزئیات مسائل اخلاقی و زندگی دستجمعی مسلمانان را ناگفته نگذارده و در لابلای دستورات مهم و بنیادی به این جزئیات نیز اشاره می کند، تا مسلمانان تصور نکنند تنها پایبند بودن به اصول کلی برای آنها کافی است .

جمله ((یفسح الله لکم)) (خداوند به شما

وسعت می بخشد) را جمعی از مفسران به توسعه مجالس بهشتی تفسیر کرده اند، و این پاداشی است که خداوند برای افرادی که در این جهان این آداب را رعایت کنند می دهد، ولی از آنجا که آیه مطلق است و قید و شرطی در آن نیست ، مفهوم گسترده ای دارد، و هر گونه

وسعت بخشیدن الهی را، چه در بهشت ، و چه در دنیا، و در روح و فکر، در عمر و زندگی ، و در مال و روزی را شامل می شود، و از فضل خدا تعجب نیست که در برابر یک چنین کار کوچکی چنان پاداش عظیمی قرار دهد که پاداش به قدر کرم او است نه به قدر اعمال ما.

و از آنجا که گاهی مجلس آنچنان مملو است که بدون برخاستن بعضی جا برای دیگران پیدا نمی شود، و یا اگر جائی پیدا می شود مناسب حال آنها نیست در ادامه آیه می افزاید: هنگامی که به شما گفته شود برخیزید برخیزید (و اذا قیل انشزوا فانشزوا).

نه تعلل جوئید و نه به هنگامی که برمی خیزید ناراحت شوید، چرا که گاه تازه واردها از شما برای نشستن سزاوارترند به خاطر خستگی مفرط، یا کهولت سن ، و یا احترام خاصی که دارند، و یا جهات دیگر، اینجاست که باید حاضران ایثار کنند و این ادب اسلامی را رعایت نمایند، همانگونه که در شاءن نزول خواندیم پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) به جمعی از کسانی که نزدیک او نشسته بودند دستور داد جای خود را به جمعی از تازه واردان که از مجاهدان بدر بودند، و از نظر علم

و فضیلت بر دیگران برتری داشتند بدهند.

بعضی از مفسران با توجه به اینکه ((انشزوا)) (برخیزید) در اینجا نیز مطلق است آنرا به معنی گسترده تری تفسیر کرده اند که هم شامل برخاستن از مجلس می شود، و هم قیام برای جهاد و نماز و کارهای خیر دیگر، ولی با توجه به جمله قبل که قید ((فی المجالس)) دارد ظاهر این است که این جمله نیز مقید

به همان قید است که از تکرار آن به سبب وجود قرینه پرهیز شده است .

سپس به بیان پاداش انجام این دستور الهی پرداخته می افزاید: ((اگر چنین کنید خداوند کسانی را از شما که ایمان آورده اند و بهره از علم دارند درجات عظیمی می بخشد)) (یرفع الله الذین آمنوا منکم و الذین اوتوا العلم درجات).

اشاره به اینکه اطاعت این دستورات دلیل بر ایمان و علم و آگاهی است ، و نیز اشاره به اینکه اگر پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله) به بعضی دستور داد از جا برخیزند و به تازه واردان جا دهند برای یک هدف مقدس الهی و احترام به پیشگامان در ایمان و علم بوده است .

تعبیر به ((درجات)) (به صورت نکره و با صیغه جمع) اشاره به درجات عظیم و والائی است که خداوند به اینگونه افرادی که علم و ایمان را تواما دارا هستند می دهد، در حقیقت کسانی که به تازه واردان در کنار خود جا دهند درجه ای دارند و آنها که ایثار کنند و جای خود را به آنها بسپارند و از علم و معرفت بهره داشته باشند درجات بیشتر دارند.

و از آنجا که

گروهی این آداب را بـا طیب خـاطر و از صـمیم دل انجام می دهنـد، و گروه دیگری با کراهت و ناخشـنودی ، و یا برای ریا و تظاهر، در پایان آیه می افزاید: ((خداوند به آنچه انجام می دهید آگاه است)) (و الله بما تعملون خبیر).

۱ - مقام علماء و دانشمندان

گرچه آیه در مورد خاصـی نازل شده ، ولی با این حال مفهوم عامی دارد و نشان می دهد آنچه مقام آدمی را نزد خدا بالا می برد، دو چیز است : ۱ - ایمان

۲ - علم .

می دانیم مقـام ((شـهید)) در اسـلام والاـترین مقـام است ، در عین حـال در حـدیثی از پیـامبر اکرم (صـلی اللّه علیه و آله) می خوانیم : فضل العالم علی الشهید درجه ، و فضل الشهید علی العابد درجه ... و فضل العالم علی سائر الناس کفضلی علی ادناهم !: ((عـالم یـک درجـه از شــهید بالاـتر اسـت ، و شــهید یکـدرجه از عابـد ... و برتری عـالم بر سـایر مردم ماننـد برتری مـن بر کوچکترین آنها است)).

در حـدیث دیگری از امیر مؤ منـان علی (علیه السـلام) می خوانیم : من جائته منیته و هو یطلب العلم فبینه و بین الانبیاء درجه !: ((کسی که مرگ او فرارسد در حالی که در طلب علم است ، میان او و پیامبران یک درجه فاصله است))!.

می دانیم در شـبهای ماهتـابی مخصوصـا شب چهـاردهم ماه که ((بـدر کامل)) است ، سـتارگان در نور ماه محو می شونـد، و جالب اینکه در مقایسه عالم و عابد در حدیث دیگری از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) آمده

فضـل العالم علی العابـد کفضل القمر لیله البـدر علی سائر الکواکب :((برتری عالم بر عابـد همچون برتری ماه در شب بـدر، بر سایر ستارگان است)).

جالب اینکه عابـد عبادتی را انجام می دهد که هدف آفرینش انسان است ولی از آنجا که روح عبادت معرفت است عالم بر او برتری فوق العاده دارد. آنچه درباره برتری عالم بر عابد در روایات فوق آمده ، منظور از آن فاصله عظیم میان این دو است ، و لذا در حدیث دیگری تفاوت میان این دو بجای یک درجه ، یکصد درجه ذکر شده که فاصـله هر درجه با درجه دیگر، مقدار حرکت سریع اسب در هفتاد سال است !.

این نیز واضـح است که مقـام شـفاعت در قیامت از آن هر کس نیست ، بلکه مقام مقربان درگاه خـدا است ، اما در حـدیثی از پیامبر (صـلی اللّه علیه و آله) می خوانیم : یشـفع یوم القیامه ثلاثه الانبیاء ثم العلماء ثم الشـهداء: ((سه گروه در قیامت شـفاعت می کنند، پیامبران ، علما و شهیدان))!.

در حقیقت موفقیت در طریق تکامل و جلب خشنودی خدا و قرب او مرهون دو عامل است : ایمان و علم یا آگاهی و تقوی که هیچکدام بدون دیگری برای هدایت و پیروزی کافی نیست .

۲ - آداب مجلس

در قرآن مجیـد کرارا در کنـار مسائـل مهـم اشـاراتی بـه آداب اسـلامی مجـالس شـده است از جمله آداب تحیت ، و ورود در مجلس ، آداب دعوت به طعام ، آداب سـخن گفتن با پیامبر (صـلی اللّه علیه و آله) و آداب جا دادن به تازه واردان مخصوصا افراد با فضیلت و پیشگام

در ایمان و علم است .

و این به خوبی نشـان می دهـد که قرآن برای هر موضوعی در جـای خود اهمیت و ارزش قائل است ، و هرگز اجازه نمی دهد آداب انسانی معاشرت به خاطر بی اعتنائی افراد زیر پا گذارده شود.

در کتب احـادیث صـدها روایت دربـاره آداب معاشـرت بـا دیگران از پیـامبر (صـلی اللّه علیه و آله) و ائمه معصـومین (علیهم السـلام) نقل شده است ، و مرحوم ((شـیخ حر عاملی)) آنها را در کتاب ((وسائل)) جلد هشتم در ۱۶۶ باب گردآوری کرده است ، ریزه کاریهائی

که در این روایات است نشان می دهد اسلام تا چه حد در این باره باریک بین و حتی سختگیر است .

در این روایـات حتی طرز نشسـتن ، سـخن گفتن ، تبسم کردن ، مزاح نمودن اطعام کردن ، طرز نامه نوشـتن ، و حتی طرز نگاه کردن به دوستان نیز مورد توجه قرار گرفته ، و دستورهائی در زمینه هر یک داده شده است که نقل آنها ما را از بحث تفسیری خارج می کند، تنها به یک حدیث از امیر مؤ منان علی (علیه السـلام) در اینجا قناعت می کنیم : لیجتمع فی قلبک الافتقار الی الناس و الاسـتغناء عنهم ، یکون افتقارک الیهم فی لین کلامک ، و حسن سیرتک ، و یکون استغنائک عنهم فی نزاهه عرضک و بقاء عزک : ((باید در قلب تو نیاز به مردم و بی نیازی از آنها جمع باشد نیازت در نرمی سـخن ، و حسن سلوک تجلی کند، و بینیازیت در حفظ آبرو و عزت نفس)). مرحوم ((طبرسی)) در

((مجمع البیان)) و جمعی دیگر از مفسران معروف در شاءن نزول این آیات چنین نقل کرده اند: جمعی از اغنیاء خدمت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) می آمدند و با او نجوی می کردند (این کار علاوه بر این که وقت گرانبهای پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله) را می گرفت مایه نگرانی مستضعفین و موجب امتیازی برای اغنیاء بود) در اینجا خداوند نخستین آیات فوق را نازل کرد و به آنها دستور داد که قبل از نجوی کردن با پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) صدقهای به مستمندان بپردازند، اغنیاء وقتی چنین دیدند از نجوی خودداری کردند، آیه دوم نازل شد (و آنها را ملامت کرد و حکم آیه اول را نسخ نمود) و اجازه نجوی به همگان داد (ولی نجوی در مورد کار خیر و اطاعت پروردگار).

بعضی از مفسران نیز تصریح کرده اند که هدف گروهی از نجوی کنندگان این بود که از این راه برتری بر دیگران کسب کنند پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) هم روی بزرگواری خاص خود در عین این که ناراحت بود از آنها ممانعت نمی کرد تا این که قرآن آنها را از این کار نهی نمود.

یک آزمون جالب

در بخشی از آیات گذشته سخن از مساءله نجوی بود آیات مورد بحث ادامه و تکمیلی است برای همان مطلب .

نخست می فرماید: ((ای کسانی که ایمان آورده اید هنگامی که می خواهید با رسول خدا نجوی کنید پیش از آن صدقه ای در راه خدا بدهید)) (یا ایها الذین آمنوا اذا ناجیتم الرسول فقدموا بین یدی نجواکم صدقه).

چنانکه در شاءن نزول

گفتیم این دستور به خاطر آن بود که گروهی از مردم مخصوصا از اغنیا مرتبا مزاحم پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) می شدند و با او نجوی می کردند، کاری که مایه اندوه دیگران ، و یا کسب امتیاز بی دلیلی برای اینان بود، بعلاوه موجب تضییع اوقات گرانبهای پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) می شد، حکم فوق نازل گشت و آزمونی بود برای آنها و نیز کمکی به مستمندان و وسیله مؤ ثری برای کم شدن این مزاحمتها.

سپس می افزاید: این برای شما بهتر و پاکیزه تر است (ذلک خیر لکم و اطهر).

اما ((خیر)) بودن این صدقه هم برای متمکنان بود ، زیرا موجب ثوابی می شد، و هم برای نیازمندان ، چرا که وسیله کمکی به آنها محسوب می گشت .

و اما ((اطهر)) بودنش از این نظر بود که قلوب اغنیا را از حب مال می شست ، و قلوب نیازمندان را از کینه و ناراحتی ، زیرا هنگامی که نجوی از صورت مجانی در می آید و نیاز به دادن صدقه ای داشت طبعا کمتر می شد همان گونه ای که شد و این یکنوع پاکیزه گی برای محیط فکری و اجتماعی مسلمانان بود.

ولی از آنجا که اگر وجوب صدقه قبل از نجوی عمومیت می داشت فقرا از طرح مسائل مهم یا نیازهای خود در برابر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) به صورت نجوی محروم می شدند، در ذیل آیه حکم صدقه را از این گروه برداشته می فرماید: ((اگر توانائی نداشته باشید خداوند غفور و رحیم است)) (فان لم تجدوا فان الله غفور رحیم

).

و به این ترتیب آنها که تمکن مالی داشتند دادن صدقه قبل از نجوی برای

آنان واجب بود، و آنها که نداشتند بدون آن می توانستند با پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) نجوی کنند.

جالب اینکه دستور فوق تاثیر عجیبی گذاشت و آزمون جالبی شد و همگی جز یک نفر از دادن صدقه و نجوی خودداری کردند، و او امیر مؤ منان علی (علیه السلام) بود اینجا بود که آنچه لازم بود روشن شود شد و آنچه باید مسلمانان از این دستور بفهمند و درس گیرند گرفتند، لذا آیه بعد نازل گردید و این حکم را نسخ کرد و فرمود: ((آیا ترسیدید فقیر شوید که از دادن صدقه قبل از نجوی خودداری کردید))؟! (ااشفقتم ان تقدموا بین یدی نجواکم صدقات).

معلوم می شود حب مال در دل شما از علاقه به نجوای پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) بیشتر است ، و نیز معلوم می شود در این نجواها غالبا مسائل حیاتی مطرح نمی شد، و گرنه چه مانعی داشت که این گروه قبل از نجوی صدقهای می دادند و نجوی می کردند، به خصوص اینکه مقدار خاصی برای صدقه نیز تعیین نشده بود و می توانستند با مبلغ کمی این مشکل را حل کنند.

سپس می افزاید: ((اکنون که این کار را نکردید ، و خود به تقصیر خویشتن پی بردید و خداوند شما را بخشید، و توبه شما را پذیرفت ، نماز را بر پا دارید و زکات را ادا کنید، و خدا و پیامبرش را اطاعت نمائید، و بدانید خداوند از آنچه انجام می دهید با خبر است)) (فاذ لم

تفعلوا و تاب الله علیکم فاقیموا الصلاه و آتوا الزکاه و اطیعوا الله و رسوله و الله خبیر بما تعملون).

تعبیر به ((توبه)) نشان می دهد که آنها در نجواهای قبلی مرتکب گناهی شده بودند، خواه به خاطر تظاهر و ریا، و یا آزار پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) و یا ایذاء مؤ منان فقیر.

گرچه در این آیه سخنی صریحا درباره جواز نجوی بعد از این ماجرا

نیامده ، ولی تعبیر آیه نشان می دهد که حکم سابق برداشته شد.

اما دعوت به اقامه نماز و اداء زکات و اطاعت خدا و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) به خاطر اهمیت آن است و نیز اشارهای است به اینکه اگر بعد از این نجوا می کنید باید در مسیر اهداف بزرگ اسلامی و در طریق اطاعت از خدا و رسول (صلی اللّه علیه و آله) باشد.

۱ - تنها عمل کننده به آیه صدقه و نجوی

غالب مفسران شیعه و اهل سنت نوشته اند تنها کسی که به این آیه عمل کرد امیر مؤ منان علی (علیه السلام) بود چنانکه طبرسی در روایتی از خود حضرت نقل می کند که فرمود: آیه من کتاب الله لم یعمل بها احد قبلی ، و لا یعمل بها احد بعدی کان لی دینار فصرفته بعشره دراهم فکنت اذا جئت الی النبی (صلی اللّه علیه و آله) تصدقت بدرهم :

((آیه ای در قرآن است که احدی قبل از من و بعد از من به آن عمل نکرده و نخواهد کرد، من یک دینار داشتم آنرا به ده درهم تبدیل کردم و هر زمان می خواستم با

رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله) نجوا کنم درهمی را صدقه می دادم)).

همین مضمون را ((شوکانی)) از ((عبد الرزاق)) و ((ابن المنذر)) و ((ابن ابی حاتم)) و ((ابن مردویه)) نقل کرده است .

((فخر رازی)) نیز این حدیث را که تنها کسی که به آیه فوق عمل کرد

علی (علیه السلام) بود از جمعی از محدثان از ابن عباس نقل کرده است .

در ((در المنثور)) نیز روایات متعددی در ذیل آیات فوق در همین معنی آمده است .

در تفسیر ((روح البیان)) از ((عبدالله فرزند عمر بن خطاب)) نقل می کند که می گفت : کان لعلی (علیه السلام) ثلاث ، لو کانت لی واحده منهن کانت احب الی من حمر النعم : تزویجه فاطمه (علیه السلام)، و اعطائه الرایه یوم خیبر، و آیه النجوی !: علی (علیه السلام) سه فضیلت داشت که اگر یکی از آنها برای من حاصل می شد بهتر بود از شتران سرخ موی (این تعبیر در میان عرب برای اشاره به گرانبهاترین اموال به کار برده می شد، و آن را به صورت ضرب المثل به هنگام بیان بسیار نفیس بودن چیزی ذکر می کردند) نخست تزویج پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) فاطمه (سلام الله علیها) را به او بود، و دیگر دادن پرچم به دستش در روز خیبر، و دیگر آیه نجوی . ثبوت این فضیلت بزرگ برای علی (علیه السلام) در غالب کتب تفسیر و حدیث آمده و چنان مشهور و معروف است که نیازی به شرح بیشتر نیست .

۲ - فلسفه تشریع

و نسخ حکم صدقه قبل از نجوی

چرا وجوب صدقه قبل از نجوی کردن با پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) تشریع شد و بعد از مدت کوتاهی نسخ گردید؟

پاسخ این سؤ ال را به خوبی می توان از قرائن موجود در آیه فوق و شاءن نزول آن به دست آورد، هدف آزمایشی بود، برای افراد پر ادعائی که از این طریق اظهار علاقه خاصی به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) می کردند، معلوم شد این اظهار علاقه ها تنها در صورتی است که نجوی مجانی باشد، اما هنگامی که نیاز به بذل مقداری مال داشت خاموش شدند.

از این گذشته ، این حکم برای همیشه در مسلمانان اثر گذارد، و نشان داد تا ضرورتی نباشد نباید وقت گرانبهای پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) و دیگر رهبران بزرگ اسلامی را با نجوی گرفت ، و وسیله ناخشنودی مردم را فراهم ساخت ، و در حقیقت کنترلی بود برای نجواها در آینده .

بنابراین حکم مزبور از آغاز جنبه موقتی داشته ، و پس از آنکه هدف آن تامین گردید نسخ شد، زیرا ادامه آن نیز مشکلی ایجاد می کرد، چرا که گاه مسائل ضروری پیش می آمد که لازم بود به طور خصوصی با پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) در میان گذارده شود، چنانچه حکم صدقه باقی می ماند ای بسا این ضرورتها از دست میرفت ، و افراد یا جامعه اسلامی زیان می دیدند.

به طور کلی در موارد نسخ ، حکم همیشه از اول جنبه محدود و موقت داشته ، هر چند مردم از این معنی احیانا آگاه نبوده

و آنرا همیشگی تصور می کردند.

۳ - آیا این فضیلت بود؟

بـدون شـک علی (علیه السـلام) در زمره ثروتمنـدان اصـحاب پیامبر (صـلی اللّه علیه و آله) نبود، زنـدگی ساده و زاهـدانه ای داشت ، با این حال برای احترام به این حکم الهی در همان مدت کوتاه چند بار صدقه داد و مسائل ضـروری را از طریق نجوی با پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) در میان نهاد، و چنانکه گفتیم این مساءله در میان مفسران و ارباب حدیث مسلم

است .

ولی بعضی با قبول این موضوع ، اصرار دارند فضیلت بودن آنرا انکار کنند.

از جمله اینکه می گویند اگر بزرگان صحابه اقدام به این کار نکردند نیازی به آن ندیدند، و یا وقت کافی نداشتند، یا فکر می کردنـد مبـادا بـاعث نـاراحتی فقرا و وحشت اغنیـا گردد! بنـابراین فضـیلتی برای علی (علیه السـلام) محسوب یـا موجب سـلب فضیلتی از دیگران نمی گردد!.

ولی گویا آنها در متن آیه دوم دقت نکرده اند که خداوند به عنوان سرزنش می فرماید: اءاءشفقتم ان تقدموا بین یدی نجواکم صـدقات ((آیا از فقر ترسـیدید و بخل کردید که قبل از نجوی صدقه ای ندادید)) و حتی در ذیل آیه تعبیر به توبه می کند که ظـاهرا نـاظر به همین معنی است ، از این تعبیر روشن می شود که اقـدام بر صـدقه و نجوی با پیامبر (صـلی اللّه علیه و آله) کار مطلوبی بوده است و گرنه سرزنش و توبه نداشت .

بدون شک جمعی از اصحاب سرشناس پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) قبل از این ماجرا با پیامبر (صلی اللّه علیه و آله

) نجوی داشتند (چون افراد عادی و دور افتاده کمتر اقدام به چنین کاری میکردند) ولی همین صحابه معروف بعد از دستور صدقه از این کار خودداری نمودند، تنها کسی که به این دستور احترام گذارد و جامه عمل به آن پوشانید علی (علیه السلام) بود چه می شود که ما ظاهر آیات و روایاتی که در این زمینه است و در کتب مختلف اسلامی نقل شده بپذیریم و با احتمالات ضعیف و بی اساس یک واقعیت را نادیده نگیریم ، و با عبد الله بن عمر که این فضیلت را همردیف با تزویج فاطمه (علیه السلام) و پرچمداری روز فتح خیبر و برتر از ((حمر النعم)) قرار داده همصدا شویم ؟!

۴ - مدت حکم و مقدار صدقه

در اینکه حکم بالا یعنی وجوب صدقه قبل از نجوی با رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله) چقدر به طول انجامید و نسخ شد؟ نقلهای مختلفی است : بعضی آنرا یکساعت ، و بعضی یکشب ، و بعضی ده روز ذکر کرده اند، و ظاهر همان قول سوم است چرا که یکساعت و یکشب برای یک چنین امتحانی هرگز کافی نبود، چرا که می توانستند متعذر شوند که در این مدت کوتاه موجبی برای نجوی پیش نیامد، ولی مدت ده روز می تواند حقایق را روشن سازد، و زمینه ای برای ملامت و سرزنش متخلفان فراهم کند.

و اما در مورد مقدار صدقه نه در آیه مقداری برای آن ذکر شده و نه در روایات اسلامی ، هر چند از عمل علی (علیه السلام) بر می آید که حتی یکدرهم نیز کافی بوده

است . حزب شیطان !

این آیـات بخشـی از توطئه هـای منافقـان را برملا می سازد، و آنها را با نشانه هایشان به مسـلمانان معرفی می کنـد، و ذکر این معنی بعد از آیات نجوی شاید به این

مناسبت است که در میان نجوی کنندگان با پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) افراد منافقی نیز وجود داشتند که از این کار به عنوان پوششـی برای توطئه های خود و اظهار نزدیکی به پیامبر اکرم (صـلی اللّه علیه و آله) اسـتفاده می کردند و همین امر سبب شد که قرآن به صورت یک امر کلی با آن برخورد کند.

نخست می فرمایـد: ((آیا ندیـدی کسانی را که با قومی که خداونـد آنها را غضب کرده بود طرح دوستی ریختنـد))؟! (ا لم تر الی الذین تولوا قوما غضب الله علیهم).

این قـوم ((مغضـوب علیهم)) ظـاهرا همـان قـوم یهود است که در آیه ۶۰ سـوره مائـده به همین عنوان معرفی شـده ، آنجـا که درباره یهود می گویـد: قل هل انبئکم بشـر من ذلک مثوبه عند الله من لعنه الله و غضب علیه ... ((بگو آیا شـما را از کسانی که وضعشان از این هم بدتر است با خبر کنم آنها کسانی هستند که خداوند آنها را لعنت کرده و مورد غضب قرار داده ...)).

سپس می افزاید: ((اینها نه از شما هستند و نه از آنان)) (یهود) (ما هم منکم و لا منهم).

نه در مشـکلات و گرفتاریهـا یـاور شـما هسـتند، و نه دوست صـمیمی آنهـا، بلکه منافقانی هسـتند که هر روز چهره عوض می کنند، و هر لمحه به شکلی در می آیند.

البته این تعبیر منافاتی

با آیه ۵۱ سوره مائده ندارد که می گوید: و من یتولهم منکم فانه منهم : ((هر کس از شما آنها را دوست دارد از آنها است))
زیرا منظور از آن این است که آنها در حکم دشمنان شما محسوب می شوند هر چند حقیقتا جزء آنها هم نباشد.

باز در ادامه همین سخن می افزاید: ((آنها برای اثبات وفاداری خود نسبت به شما قسم یاد می کنند اما سوگندی دروغ که خودشان هم می دادند))!

(و یحلفون علی الکذب و هم یعلمون).

این راه و رسم منافقان است که پیوسته برای پوشانیدن چهره زشت و منفور خود به سوگندهای دروغ پناه می برند، در حالی که عملشان بهترین معرف آنها است .

بعد به عذاب دردناک این منافقان لجوج اشاره کرده ، می فرماید: ((خداوند عذاب شدیدی برای آنها فراهم ساخته است))
(اعد الله لهم عذابا شدیدا).

و بدون شک این عذاب عادلانه است ((چرا که آنها اعمال بدی انجام می دادند)) (انهم ساء ما کانوا یعملون).

سپس برای توضیح بیشتر در مورد نشانه های این منافقان می گوید: آنها سوگندهای خود را سپری قرار داده اند تا مردم را از راه خدا باز دارند (اتخذوا ایمانهم جنه فصدوا عن سبیل الله).

قسم یاد می کنند که مسلمانند و هدفی جز اصلاح ندارند در حالی که زیر پوشش این قسم به انواع فساد و خرابکاری و توطئه مشغولند، و در حقیقت از نام مقدس خدا برای جلوگیری از راه خدا بهره میگیرند.

آری سوگندهای دروغ یکی از نشانه های منافقان است که علاوه بر اینجا در سوره منافقین نیز ضمن بیان اوصاف آنها ذکر شده است (سوره

منافقين آيه ۲).

و در پايان آيه مى افزايد: ((به همين دليل براى آنها عذاب خوار كننده اى است)) (فلهم عذاب مهين).

آنها مى خواستند با اين سوگندهاى دروغين آبرو براى خود فراهم كنند ولى خدا آنها را به عذاب خوار كنندهاى مبتلا مى سازد و قبلا فرمود ((عذاب شديد)) براى آنها است (آيه ۱۵ همين سوره) زيرا قلوب مؤ منان راستين را شديدا به درد مى آورند.

ظاهر اين است كه هر دو عذاب مربوط به آخرت است و چون با دو وصف مختلف (مهين و شديد) ذكر شده تكرار نيست ، زيرا توصيف عذاب به اين دو وصف در قرآن مجيد معمولا در عذابهاى آخرت است هر چند بعضى از مفسران احتمال داده اند كه اولى مربوط به دنيا يا عذاب قبر و دومى مربوط به عذاب آخرت مى باشد.

و از آنجا كه منافقان غالبا به اموال و فرزندان (سرمايه هاى اقتصادى و نيروهاى انسانى) خود براى حل مشكلات تكيه مى كنند قرآن در آيه بعد مى گويد: ((اموال و اولادشان ، آنها را به هيچوجه از عذاب الهى حفظ نمى كند)) (لن تغنى عنهم اموالهم و لا اولادهم من الله شيئا).

بلكه همين اموال طوق لعنتى بر گردن آنها مى شود و مايه عذاب دردناكشان چنانكه در آيه ۱۸۰ آل عمران مى خوانيم : سيطوقون ما بخلوا به يوم القيامه و همچنين فرزندان گمراه آنها باعث عذاب آنها مى گردد، و اگر در ميان آنها افرادى مؤ من و نيكوكار باشند از آنها بيزارى مى جويند.

آرى روز قيامت روزى است كه هيچ پناهگاهى جز خدا نيست ، و هر چه

غير او است

از کار می افتـد، چنانکه در آیه ۱۶۶ بقره می خوانیم : و تقطعت بهم الاسـباب ((دست آنها از هر گونه وسـیله و سببی قطع می شود)).

و باز در پایان آیه آنها را با این جمله تهدیـد می کند: ((آنها اصـحاب دوزخند و جاودانه در آن می مانند)) (اولئك اصـحاب النار هم فیها خالدون).

و به این ترتیب گاهی عـذاب آنها را به عنوان ((شدید)) توصـیف کرده و گاهی مهین و خوار کننده ، و گاه جاودانه بودن که هر یك از این اوصاف به تناسب وصفی از اوصاف آنها و اعمالشان است .

و عجب اینکه این منافقـان در قیـامت هم دست از منـافقگری خود بر نمی دارنـد چنـانکه در آیه بعـد آمـده است : ((به خـاطر بیاوریـد روزی را که خـدا همه آنهـا را برمی انگیزد، و اعمالشان را بر آنها عرضه می دارد، و در دادگاه عـدلش از آنها سؤ ال می کند، ولی آنان برای خدا نیز سوگند دروغ یاد می کنند همانگونه که برای شما سوگند می خورند)) (یوم یبعثهم الله جمیعا فیحلفون له کما یحلفون لکم).

قیامت تجلیگاه اعمال و روحیات انسان در این دنیا است ، و از آنجا که منافقان این روحیه را همراه خود به قبر و برزخ برده اند در صـحنه قیامت نیز آشکار می شود، و با اینکه می دادند خداوند علام الغیوب است ، و چیزی بر او مخفی نیست ، ولی باز بر طبق عادت گذشته سوگند دروغین یاد می کند.

البته این منافـات بـا اعتراف آنهـا به گناهانشـان در بعضـی از مواقف آن دادگـاه عـدل الهی نـدارد، چرا که قیامت منزلگاهها و مواقف

مختلفی دارد، و در هر کدام

برنامه ای است .

سپس می افزاید: ((آنها گمان می کنند که با این سوگندهای دروغ می توانند سودی برای خود جلب کنند و یا زیانی را دفع نمایند)) (و یحسبون انهم علی شی ء).

البته این یک پندار موهوم و خیال خام بیش نیست ، ولی از آنجا که در دنیا به این کار عادت کرده بودند که خطرات و ضررها را با سوگندهای دروغین از خود دفع نمایند و منافعی برای خود کسب کنند این ملکات زشت در آنجا نیز جان می گیرد و خودنمائی می کند.

و سرانجام آیه را با این جمله پایان می دهد: ((بدانید آنها دروغگویانند)) (الا انهم هم الکاذبون).

این اعلام ممکن است مربوط به دنیا باشد و یا مربوط به قیامت ، و یا هر دو و به این ترتیب کوس رسوائی آنها را همه جا می زنند.

در آخرین آیه مورد بحث سرنوشت نهائی این منافقان تیره دل را چنین بیان می کنند: ((شیطان بر آنها مسلط شده ، و آنها را به سرعت می راند، و به همین جهت یاد خدا را از خاطر آنها برده است)) (استحوذ علیهم الشیطان فانساهم ذکر الله).

به همین دلیل ((آنها حزب شیطانند)) (اولئک حزب الشیطان).

((بدانید حزب شیطان زیانکارانند)) (الا ان حزب الشیطان هم الخاسرون) ((استحوذ)) از ماده ((حوذ)) (بر وزن موز) در اصل به معنی قسمت پشت ران شتر است ، و از آنجا که ساربان به هنگام راندن شترها بر پشت رانهای آنها می زند این واژه به معنی تسلط یافتن و به سرعت راندن آمده است .

آری منافقان دروغگو و مغرور به

مال و مقام سرنوشتی جز این ندارند که

در بست در اختیار شیطان و وسوسه های او قرار می گیرند، و خدا را به کلی فراموش می کنند، نه تنها منحرف می شوند که در زمره عمال شیطان و اعوان و انصار و لشکر و حزب او برای گمراه ساختن دیگران قرار می گیرند.

امیر مؤ منان علی (علیه السلام) درباره آغاز وقوع فتنه ها و اختلافها می فرماید: ایها الناس ! انما بداء وقوع الفتن اهواء تتبع ، و احکام تبتدع ، یخالف فیها کتاب الله ، یتولی فیها رجال رجالا، فلو ان الباطل خلص لم یخف علی ذی حجی ، و لو ان الحق خلص لم یکن اختلاف ، ولکن یؤ خذ من هذا ضغث ، و من هذا ضغث ، فیمزجان ، فیجیئان معا فهنالک استحوذ الشیطان علی اولیائه ، و نجی الذین سبقت لهم من الله الحسنی :

ای مردم آغاز وقوع فتنه ها آراء باطلی است که از آن پیروی می کنند، و بدعتهائی است که بر خلاف حکم قرآن گذارده می شود، و گروهی از مردم به دوستی گروهی دیگر، و تبعیت آنها در این امور می پردازند، اگر باطل به صورت خالص خودنمائی می کرد از دیده هیچ صاحب عقلی پنهان نمی ماند، و هرگاه حق از آمیزش به باطل خالص می شد اختلافی رخ نمی داد، ولی بخشی از این می گیرند و بخشی از آن ، و ممزوج می کنند، اینجا است که شیطان بر دوستان خود چیره می شود، و آنهائی که توفیق الهی یارشان شده رهائی می یابند.

همین تعبیر در کلام امام حسین سید الشهداء (علیه

السـلام) در کربلا دیده می شود که وقتی صـفوف اهل کوفه را همچون شب تاریک ، و سیل خروشانی ، در مقابل خود دید، فرمود: عجب بنـدگان بدی هستید! اظهار اطاعت خدا و ایمان به رسول کردید ولی اکنون آمده اید ذریه پیامبر (صـلی اللّه علیه و آله) را به قتل برسانید، لقد استحوذ علیکم الشیطان فانساکم ذکر الله العظیم : ((شیطان بر شما چیره شده ، یاد

خدای بزرگ را از خاطرتان برده ، سپس افزود مرگ بر شما و بر آنچه می خواهید، انا لله و انا الیه راجعون)).

درباره حزب شیطان و حزب الله ذیل آیات آینده به خواست خدا مشروحا بحث خواهیم کرد. حزب الله پیروز است !

در آیات گذشته سخن از منافقان و دشمنان خدا و بخشی از صفات و نشانه های آنها بود.

در ادامـه همیـن بحـث در ایـن آیـات که آخرین آیـات سـوره مجـادله است نشـانه هـای دیگری از آنهـا را مطرح می کنـد، و سرنوشت حتمی آنها را که شکست و نابودی است روشن می سازد.

نخست می فرمایـد ((کسانی که با خـدا و رسولش دشـمنی می کنند آنها در زمره ذلیل ترین افرادند)) (ان الذین یحادون الله و رسوله اولئک فی الاذلین).

آیـه بعـد در حقیقـت دلیلی است برای این معنی ، می فرمایـد: ((خـدا چنین مقرر داشـته که من و رسولاـنم پیروز می شـویم)) (کتب الله لاغلبن انا و رسلی).

((چرا چنین نباشد، در حالی که خداوند قوی و شکست ناپذیر است)) (ان الله قوی عزیز).

به همان اندازه که خداوند قدرتمند است دشمنانش ضعیف و ذلیلند، و اگر می بینیم در آیه قبل تعبیر

به ((اذلین)) (ذلیل ترین افراد) شده دلیلش همین بوده است .

تعبیر به ((کتب)) (نوشته است) تاکیدی است بر قطعی بودن این پیروزی ، و جمله ((لاغلبن)) با ((لام تاءکید)) و ((نون تاءکید ثقلیه)) نشانه مؤ کد بودن این پیروزی است به گونه ای که هیچ جای شک و تردید برای هیچکس نداشته باشد.

این شبیه همان چیزی است که در آیه ۱۷۳ - ۱۷۱ سوره ((صافات)) آمده است ، و لقد سبقت کلمتنا لعبادنا المرسلین - انهم لهم المنصورون - و ان جندنا لهم الغالبون : ((وعده قطعی ما برای بندگان مرسل ما از قبل مسلم شده که آنها یاری می شوند، و لشکر ما در تمام صحنه ها پیروزند!

در طول تاریخ این پیروزی فرستادگان الهی در چهره های گوناگونی نمایان شده : در عذابهای مختلفی همچون طوفان نوح ، و صاعقه عاد و ثمود، و زلزله های ویرانگر قوم لوط، و مانند آن ، و در پیروزی در جنگهای مختلف ، مانند غزوات بدر و حنین و فتح مکه و سایر غزوات پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله).

و از همه مهمتر در پیروزی منطقی آنها بر مکاتب شیطانی و دشمنان حق و عدالت بوده است ، و از اینجا پاسخ سؤ ال کسانی که می گویند: اگر این وعده قطعی است پس چرا بسیاری از رسولان الهی و امامان معصوم (علیهم السلام) و مؤ منان راستین را شهید کردند و هرگز پیروز نشدند؟! روشن می شود.

این ایراد کنندگان در حقیقت معنی ((پیروزی)) را درست تشخیص نداده اند فی المثل ممکن است تصور کنند امام

حسین (علیه السلام) در کربلا شکست خورد، زیرا خود و یارانش شهید شدند، در حالی که می دانیم او به هدف نهائیش که رسوائی بنی امیه و بنیان گذاردن مکتب آزادگی ، و درس دادن به همه آزادگان جهان بود رسید، و هم اکنون به عنوان سرور شهیدان عالم (سید الشهداء) و سر سلسله

آزادگان جهان انسانیت ، برافکار قشر عظیمی از انسانها با پیروزی حکومت می کند.

این نیز لازم به یادآوری است که همین حکم ، یعنی پیروزی قطعی ، طبق وعده خداوند در مورد پیروان خط انبیاء و اولیاء نیز ثابت است ، یعنی پیروزی آنها نیز از سوی خدا تضمین شده است چنانکه در آیه ۵۱ مؤ من می خوانیم : انا لننصر رسلنا و الذین آمنوا فی الحیاه الدنیا و یوم یقوم الاشهاد: ((ما قطعا رسولان خود و کسانی را که ایمان آورده اند در زندگی دنیا و روزی که گواهان بپا می خیزند (روز رستاخیز) یاری می دهیم))، مسلما هر کس را خدا یاری دهد پیروز است .

ولی نباید فراموش کرد که این وعده حتمی خداوند بی قید و شرط نیست ، شرط آن ایمان و آثار ایمان است ، شرط آن این است که سستی به خود راه ندهند، و از مشکلات نهراسند و غمگین نشوند، چنانکه در آیه ۱۳۹ آل عمران می فرماید: و لاتهنوا و لاتحزنوا و انتم الاعلون ان کنتم مؤ منین .

شرط دیگر آن این است که دگرگونیها را از خود شروع کنند چرا که خداوند نعمتهای هیچ قوم و ملتی را تغییر نمی دهد مگر تغییری در خود آنها پیدا شود، ذلک بان

الله لم یک مغیرا نعمه انعمها علی قوم حتی یغیروا ما بانفسهم (انفال ۵۳).

بایـد دست به رشـته محکم الهی بزنند و صـفوف خود را متحد کنند، نیروهای خود را بسـیج نمایند، نیات را خالص گردانند و مطمئن باشند دشمن هر قدر قوی و نیرومند و آنها هر قدر به ظاهر کم جمعیت و کم توان باشند سرانجام با جهاد

و کوشش و توکل بر پروردگار پیروز می شوند.

جمعی از مفسـران شان نزولی برای آیه فوق ذکر کرده اند که : گروهی از مسلمانان هنگامی که فتح بعضی از آبادیهای حجاز را دیدنـد گفتند به زودی خداوند روم و ایران را برای ما نیز فتح خواهد کرد، منافقان گفتند: تصور می کنید ایران و روم مانند بعضی از روستاهای حجازند که شما آنها را فتح کردید؟ آیه فوق نازل شد و این پیروزی را به آنها وعده داد!

در آخرین آیه مورد بحث که آخرین آیه از سوره مجادله ، و از کوبنـده ترین آیـات قرآن است ، به مؤ منان هشـدار می دهد که جمع میان ((محبت خـدا)) و ((محبت دشـمنان خـدا)) در یک دل ممکن نیست ، و بایـد از میان این دو یکی را برگزیننـد، اگر راستی مؤ منند باید از دوستی دشـمنان خدا بپرهیزند و الا ادعای مسـلمانی نکنند می فرماید: ((هیچ گروهی را که ایمان به خـدا و روز قیـامت دارد نمی یـابی کـه بـا دشــمنان خـدا و رسـولش دوسـتی کننـد، هر چنـد پـدران یـا فرزنـدان یـا برادران یا خویشاوندان آنها باشند)) (لاتجد قوما یؤ منون بالله و الیوم الاخر یوادون من حاد الله و رسوله و لو کانوا آبائهم او ابنائهم او

اخوانهم او عشیرتهم).

آری در یک دل دو محبت متضاد نمی گنجد، و آنها که دم از هر دو می زنند یا ضعیف الایمانند، و یا منافق ، و لذا می بینیم که در غزوات اسلامی در صف مخالف جمعی از بستگان و خویشاوندان مسلمین بودند، ولی چون خطشان را از خط الهی جدا کرده ، و به صفوف دشمنان حق پیوسته بودند، با آنها پیکار کردند، و حتی جمعی از آنها را کشتند.

محبت پدران و فرزندان و برادران و اقوام بسیار خوب است ، و نشانه زنده

بودن عواطف انسانی است ، اما هنگامی که این محبت رو در روی محبت خدا قرار گیرد ارزش خود را از دست می دهد.

البته افراد مورد علاقه انسان تنها این چهار گروه که در آیه ذکر شده اند نمی باشد، ولی اینها نزدیکترین افراد انسانند، و با توجه به آنها حال بقیه نیز روشن می شود.

لذا در آیه مورد بحث سخنی از همسران و اموال و تجارت و خانه های مورد علاقه به میان نیامده ، در حالی که ((در آیه ۲۴ سوره توبه)) همه اینها مورد توجه قرار گرفته ، می فرماید: ((قل ان کان آبائکم و ابنائکم و اخوانکم و ازواجکم و عشیرتکم و اموال اقترفتموها و تجاره تخشون کسادها و مساکن ترضونها احب الیکم من الله و رسوله و جهاد فی سبیله فتربصوا حتی یاتی الله بامره و الله لایهدی القوم الفاسقین)):

((بگو اگر پدران و فرزندان و برادران و همسران و قبیله شما، و اموالی که به دست آورده اید ، و تجارتی که از کسادش می ترسید، و مساکن مورد علاقه شما،

در نظرتان از خدا و پیامبرش و جهاد در راه او محبوبتر است در انتظار این باشید که خدا عذابش را بر شما نازل کند، خدا جمعیت نافرمانبردار را هدایت نمی کند)).

دلیل دیگر عدم ذکر امور دیگر در آیه مورد بحث ممکن است شان نزولهائی باشد که برای آیه ذکر کرده اند، از جمله اینکه حاطب بن ابی بلتعه نامه ای به اهل مکه نوشت و به آنها هشدار داد که ممکن است رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله) برای فتح مکه حرکت کند، هنگامی که این مساءله برملا شد عذر آورد که من اقوامی در مکه در چنگال کفار دارم خواستم به مردم مکه خدمتی کنم تا اقوامم در امان باشند!.

بعضی نیز گفته اند: آیه درباره ((عبد الله بن ابی)) نازل شده که فرزندی با ایمان داشت ، روزی دید پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) آب می نوشد عرض کرد کمی از آب را در ظرف بگذارید تا به پدرم بدهم شاید خدا قلبش را پاک کند، هنگامی که نیم خورده آب نوشیدنی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) را برای او آورد او از نوشیدن خودداری کرد و حتی جمله بسیار زشت و زننده و توهین آمیزی نسبت به رسول الله (صلی اللّه علیه و آله) گفت ، پسرش نزد پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) آمد و اجازه قتل پدر را خواست ، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) اجازه نداد و فرمود: با او مدارا کن (ولی در دل از اعمال او بیزار باش).

سپس به پاداشهای بزرگ این گروه که قلبشان

به طور کامل در اختیار عشق خدا است پرداخته ، و پنج موضوع را که بعضی به صورت امداد و توفیق است ، و بعضی به صورت نتیجه و سرانجام کار بیان می کند:

در بیان قسمت اول و دوم می فرماید: ((آنها کسانی هستند که خدا خط ایمان را بر صفحه قلوبشان نوشته ، و با روحی از ناحیه خودش آنان را تقویت فرموده است)) (اولئک کتب فی قلوبهم الایمان و ایدهم بروح منه).

بدیهی است این امداد و لطف الهی هرگز با اصل آزادی اراده و اختیار انسان منافات ندارد، چرا که گامهای نخستین یعنی ((ترک محبت دشمنان خدا)) از سوی خود آنان برداشته شده ، سپس امدادهای الهی به صورت ((استقرار ایمان)) که از آن تعبیر به ((کتابت)) و نوشتن شده به سراغ آنان می آید.

آیا این روح الهی که خداوند مؤ منان را با آن تایید می کند تقویت پایه های ایمان است یا دلائل عقلی یا قرآن و یا فرشته بزرگ خدا که روح نام دارد؟ احتمالات و تفسیرهای مختلفی ذکر شده ولی جمع میان همه اینها نیز امکان پذیر است خلاصه این روح یکنوع حیات معنوی جدید است که خداوند بر مؤ منان افاضه می کند.

و در سومین مرحله می فرماید: ((خداوند آنها را در باغهائی از بهشت

داخل می کند که نهرها از زیر درختان و قصورش جاری است ، و جاودانه در آن می مانند)) (و یدخلهم جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها).

و در چهارمین مرحله می افزاید: ((خداوند از آنها خشنود است و آنها نیز از خدا خشنودند)) (رضی الله عنهم و رضوا عنه

).

در برابر مواهب مـادی قیـامت و جنـات و حور و قصور این بزرگترین پاداش روحانی است که به این گروه از مؤ منان داده می شود، آنهـا احسـاس می کننـد که خـدا از آنـان راضـی است و این رضـایت مولا و معبودشان که آنها را پـذیرفته ، و در کنف حمایت خویش قرار داده ، و بر بساط قربش آنها را نشانـده ، لذتبخش ترین احساسـی است که به آنها دست می دهد، و نتیجه اش خشنودی کامل آنها از خدا است .

آری هیچ نعمتی به پایه این خشـنودی دو جانبه نمی رسد، و این کلیدی است برای مواهب و نعمتهای دیگر، چرا که وقتی خدا از کسی خشنود باشد هر چه تقاضا کند به او می دهد که او هم کریم است و هم قادر و توانا.

چه تعبیر جالبی ؟ می فرماید ((هم خدا از آنها راضـی است و هم آنها از خدا راضـی)) یعنی مقامشان به قدری بالا رفته اسـت که نامشان در کنار نام خدا، و رضایتشان در کنار رضایت او قرار گرفته است .

و در آخرین مرحله به صورت یک اعلام عمومی که حاکی از نعمت و موهبت دیگری است می فرمایـد: ((آنها حزب الله انـد، بدانید حزب الله پیروز است)) (اولئک حزب الله الا ان حزب الله هم المفلحون).

نه تنهـا پیروزی در سـرای دیگر و نیـل به انواع نعمتهای مادی و معنوی در قیامت ، بلکه همانگونه که در آیات قبل نیز آمـد در این دنیا نیز به لطف الهی بر دشمنان پیروزند، و در پایان جهان نیز حکومت حق و عدالت در دست آنها است .

- نشانه اصلی حزب الله و حزب شیطان

در دو آیه از قرآن مجید اشاره به ((حزب الله)) شده (آیه مورد بحث و آیه ۵۶ سوره مائده) و در یک آیه اشاره به ((حزب شیطان))، در هر دو مورد که از حزب خدا سخن می گوید روی مساءله ((حب فی الله و بغض فی الله)) و ولایت اولیای حق تکیه کرده است ، در آیه سوره مائده بعد از بیان مساءله ((ولایت)) و حکم به وجوب اطاعت خدا و اطاعت رسول و آنکس که در حال نماز زکات پرداخته (امیر مؤ منان علی (علیه السلام) می فرماید: و من یتول الله و رسوله و الذین آمنوا فان حزب الله هم الغالبون .

در آیات مورد بحث نیز روی قطع رابطه دوستی از دشمنان خدا تکیه می کند، بنابراین خط حزب الله همان خط ولایت و بریدن از غیر خدا و پیامبر و اوصیای او است .

در مقابل به هنگام توصیف ((حزب شیطان)) که در آیات قبل در همین سوره به آن اشاره شده ، بارزترین نشانه های آنها را همان نفاق و دشمنی با حق و فراموشی یاد خدا و دروغ و نیرنگ می شمرد.

قابل توجه این است که در یک مورد می گوید: ((فان حزب الله هم الغالبون)) و در مورد دیگر می فرماید: ((الا ان حزب الله هم المفلحون)) و با توجه به اینکه ((فلاح)) نیز همراه با پیروزی و غلبه بر دشمن است هر دو آیه به یک معنی باز می گردد، با این قید که ((فلاح و رستگاری)) مفهومی عمیقتر از مفهوم

((غلبه و پیروزی)) دارد، چرا که وصول به هدف را نیز مشخص می کند.

و بر عکس حزب شیطان را به زیانکاری و شکست و ناکامی در برنامه ها

و بازماندن از مقصد توصیف می نماید.

مساءله ولایت به معنی خاص ، و حب فی الله و بغض فی الله به معنی عام ، مساءله ای است که در روایات اسلامی روی آن تاءکید فراوان شده است ، تا آنجا که سلمان فارسی به امیر مؤ منان علی (علیه السلام) عرض می کند: هر زمان خدمت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) رسیدم دست بر شانه من زد و اشاره به تو کرد و فرمود: ((ای سلمان این مرد و حزبش پیروزند))! (یا ابالحسن ما اطلعت علی رسول الله الا ضرب بین کتفی و قال یا سلمان هذا و حزبه هم المفلحون).

و در مورد دوم یعنی ولایت عامه در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله) می خوانیم : ود المؤ من للمؤ من فی الله من اعظم شعب الایمان : ((دوستی مؤ من نسبت به مؤ من برای خدا از مهمترین شعبه های ایمان است)).

و در حدیث دیگری آمده است که ((خداوند به موسی وحی فرستاد آیا هرگز عملی برای من انجام داده ای ؟ عرض کرد: آری برای تو نماز خوانده ام ، روزه گرفته ام ، انفاق کرده ام ، و به یاد تو بوده ام ، فرمود: اما نماز برای تو نشانه حق است ، و روزه سپر آتش ، و انفاق سایه ای در محشر، و ذکر نور است ، کدام عمل را برای

من بجـا آورده ای ای موسـی ؟! عرض کرد: خداونـدا خودت مرا در این مورد راهنمائی فرما، فرمود: هل والیت لی ولیا؟ و هل عـادیت لی عـدوا قط؟ فعلم موسـی ان افضل الاعمال الحب فی الله و البغض فی الله ! ((آیا هرگز به خاطر من کسـی را دوسـت داشـته ای ؟ و به خـاطر من کسـی را دشـمن داشـته ای ؟ اینجـا بود که موسـی دانست برترین اعمال حب فی الله و بغض فی الله است)) (دوستی برای خدا و دشمنی برای خدا).

و در حدیثی از امام صادق (علیه السـلام) می خوانیم که فرمود: لا یمحض رجل الایمان بالله حتی یکون الله احب الیه من نفسه و ابیه و امه و ولده و اهله و ماله و من الناس کلهم : ((هیچکس ایمانش به خدا خالص نمی شود مگر آن زمانی که خداوند در نظرش محبوبتر از جانش و پدر و مادر و فرزند و خانواده و مالش و همه مردم باشد)).

روایات در این رابطه ، هم در جانب مثبت (دوستی دوسـتان خدا) و هم در طرف منفی (دشمنی با دوستان خدا) بسیار است که ذکر همه آنهـا به طول می انجامـد، بهتر است این سـخن را بـا حـدیث پرمعنای دیگری از امام باقر (علیه السـلام) پایان دهیم ، فرمود: اذا اردت ان تعلم ان فیک خیرا، فانظر الی قلبک فان کان یحب اهل طاعه الله عزوجل و یبغض اهل معصـیته ففیک خیر، و الله یحبک ، و اذا کان یبغض اهل طاعه الله ، و یحب اهل معصیته ، لیس فیک خیر، و الله یبغضک ، و المرء

مع مـن احب : ((اگر بخـواهی بـدانی آدم خـوبی هسـتی نگـاهی به قلبت کن ، اگر اهـل طـاعت خـدا را دوست داری ، و اهل معصـیتش را دشـمن ، بدان آدم خوبی هستی ، و خدا تو را دوست دارد، و اگر اهل طاعتش را دشمن داری و اهل معصیتش را دوست ، چیزی در تو نیست ، و خدا تو را دشمن دارد، و انسان همیشه با کسی است که او را دوست دارد))!.

۲ - پاداش ((حب فی الله)) و ((بغض فی الله))

چنانکه در آیات فوق دیدیم خداوند برای کسانی که عشق او را بر همه چیز مقدم شمرند و هر علاقه ای را تحت الشعاع علاقه به او قرار دهند، دوستان او را

دوست دارند و دشـمنان او را دشـمن ، پنج پاداش بزرگ مقرر داشـته که سه پاداشش را در همین جهان به آنها می دهد و دو پاداش را در قیامت .

نخستین موهبت در این جهـان ، اسـتقرار و ثبات ایمان آنها است . چنان نقش ایمان را بر قلوبشان می زنـد که دست حوادث و طوفانهـای زنـدگی نتوانـد آنرا محو سازد، و از این گذشـته با روح تازه ای آنها را تاءییـد و تقویت می کنـد، و در مرحله سوم آنها را در حزب خویش جای می دهد و بر دشمنان پیروز می سازد.

در آخرت نیز بهشت جاویـدان بـا تمـام نعمتهـایش در اختیار آنها قرار می دهـد، و علاوه بر آن ، خشـنودی مطلق خویش را از آنان اعلام می دارد.

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم : ما من مؤ من الا و لقلبه اذنان

فی جوفه : اذن ینفث فیها الوسواس الخناس ! و اذن ینفث فیها الملک ! فیؤ یـد الله المؤ من بالملک ، فذلک قوله و ایدهم بروح منه : ((هر مؤ منی قلبش دو گوش دارد، گوشـی که در آن ((وسواس خناس)) می دمد، و گوشـی که فرشـته در آن می دمد، خداوند مؤ من را به وسیله فرشته تقویت می کند، و این همان است که می فرماید: ((و ایدهم بروح منه)).

و در حـدیث دیگری از امام باقر (علیه السـلام) در تفسـیر کلام پیامبر گرامی اسـلام (صـلی اللّه علیه و آله) که می فرماید: اذا زنی الرجـل فـارقه روح الایمان (هنگامی که انسان زنا کنـد روح ایمان در آن حال از او جـدا می شود) آمـده است : این روح ایمان همان است که خداوند در قرآن فرموده : و ایدهم بروح منه

از احادیث فوق ، گستردگی معنی ((روح ایمان)) و شـمول آن نسـبت به فرشـته و مرتبه عالی روح انسانی روشن می شود، در ضمن این حقیقت را نیز نشان

می دهد که با وجود این مرحله از روح ایمان انسان آلوده گناهانی همچون زنا و شرب خمر و امثال آن نمی شود.

خداونـدا! اگر این روح ایمـان را به مـا عنـایت کنی بزرگـترین لطـف را در حق این بنـدگان ضـعیفت فرموده ای و دیگر غمی ندارند.

پروردگارا! ما را به دوستی دوستانت و دشمنی دشمنانت موفق دار، و از دوستی با دشمنانت و دشمنی با دوستانت بر کنار فرما!

بارالها! تو وعده پیروزی به مؤ منان راستین داده ای و آنها را حزب الله شمرده ای ، اجازه ورود در

این حزب را به ما مرحمت فرما و پیروزیت را شامل حال ما گردان (آمین رب العالمین).

تفسیر مجمع البیان

آشنایی با این سوره در پرتو مهر خدا، اینک در آستانه سوره دیگری از سوره های روشنگر و مجموعه دیگری از آیات جان بخش و انسان پرور آن قرار گرفته ایم. بجاست که پیش از آغاز ترجمه و تفسیر آیات آن به نکاتی از شناسنامه آن بنگریم:

۱ - نام بلند آن در آغازین آیه این سوره مبارکه، سخن از گفت و شنودی است، که میان پیشوای گران قدر توحید و بانویی مسلمان و ستمدیده پیش آمده است؛ چرا که شوهر آن زن، با نوعی طلاق رایج در روزگار جاهلیت که «ظهار» خوانده می شد، بسان بسیاری از مردان خودسر آن زمان، اورا طلاق داده و بدین وسیله به صورت یکطرفه و بدون رعایت حقوق و امنیت و آینده زن، او را از زندگی خانوادگی محروم ساخته بود و او شکایت خودرا به پیامبر آورده و راه نجات می جست. نام این سوره نیز از همین آیه شریفه برگرفته شده است.

۲ - فرودگاه این سوره از دیدگاه بیشتر مفسران و محدثان، همه آیه های این سوره مبارکه در مدینه و در روزگاران تشکیل و تکوین جامعه نوین اسلامی به تدریج بر قلب مصفای پیامبر نور فرود آمده است؛ امّا پاره ای نیز بر آنند که آیه ۲۰ آن در مکه فرود آمده است.

۳ - شمار آیه ها و واژه های این سوره این سوره مبارکه در سال نهم از هجرت بر قلب پاک پیامبر فرود آمده است. این سوره از دیدگاه بسیاری دارای ۲۲ آیه می باشد،

امّا پاره ای نیز شمار آیات آن را ۲۱ آیه شمرده اند. و اختلاف بر سر آیه ۲۰ می باشد که به باور پاره ای در مکه فرود آمده است.

این سوره از ۴۷۳ واژه و ۱۷۹۲ حرف پدید آمده است.

۴ - پاداش تلاوت آن

از پیامبر گرامی آورده اند که فرمود:

من قراء سوره المجادله کتب من حزب الله یوم القیامه.(۲۳۵)

هر کس سوره مجادله را آن گونه که شایسته و بایسته است تلاوت کند و در مورد مفاهیم بلند و عدالت آفرین آن بیندیشد و آن را مشعل فراراه قرار دهد، در روز رستاخیز در شمار بندگان راستین خدا و حزب واقعی او خواهد بود.

۵ - دورنمایی از مفاهیم و معارف آن این سوره مبارکه در مدینه و در روزگار شکل یافتن تدریجی و آرام جامعه نوین اسلامی بر قلب پاک پیامبر مهر و مدارا فرود آمد، به همین جهت بیشتر آیات روشنگر و درس آموز آن از مقرارت زندگی فرد، خانواده، زندگی گروهی و اجتماعی، چگونگی رابطه انسان ها با همدینان و همنوعان خویش و یک سلسله برنامه ها و درس های انسان پرور و ادب آموز برای آماده سازی و تربیت مردم برای مهر و مدارا و گذشت و تحمل و ادب و احترام به یکدیگر در زندگی اجتماعی و رعایت حقوق و حرمت انسان ها و عدل و داد و قانون گرایی و قانون مداری و آزادگی پیام می دهد.

در این سوره از جمله این موضوعات و مفاهیم به تابلو رفته است.

در راه ساختن یک زندگی سعادتمندانه،

«ظهار» یا طلاق جاهلیت،

حضور و آگاهی وصف ناپذیر خدا،

موضوع رازگویی و هشدار از آن در مجالس و محافل،

پرتوی

از آداب نشست و برخاست با دیگران،

هشدار از نفاق در عقیده و عمل،

حزب راستین خدا و ویژگی و نشانه های آن،

خصلت های زشت و ظالمانه رهروان راه شیطان و فرجام کار آنان،

فرجام شکوهبار رهروان راه حق،

و ده ها نکته ظریف دیگر که خواهد آمد.

این سوره مبارکه در مدینه و در روزگار تشکیل تدریجی جامعه جدید اسلامی فرود آمده است.

۱ - به یقین خدا سخن آن [بانویی را که در مورد [عملکرد ظالمانه]همسرش با تو [ای پیامبر!] بگومگو می نمود و به خدا شکایت می برد شنید؛ آری، خدا گفت گوی شما را می شنید، چرا که خدا شنوا و بیناست.

۲ - کسانی از شما که زنانشان را «ظهار» می کنند [و برای اعلام حرمت آمیزش، آنان را به مادرانشان تشبیه می نمایند، بدانند که آنان مادرانشان نیستند [و با پندار و گفتار آنان نیز نخواهند شد، چرا که مادران آنان تنها کسانی هستند که آنان را زاده اند؛ و بی تردید آنان سخنی ناپسند و ناروا می بافند؛ و بی گمان خدا بسیار در گذرنده و آمرزنده است.

۳ - و آن کسانی که زنان خود را ظهار می نمایند، آن گاه به آنچه گفته اند باز می گردند تا آن را نادیده گیرند]، پیش از آنکه با هم آمیزش نمایند، آزاد ساختن برده ای [بر آنان واجب است؛ این است [آنچه که [شما] به آن اندرز داده می شوید؛ و خدا به آنچه انجام می دهید آگاه است.

۴ - و هر کس [برده ای نیافت [تا آن را آزاد نماید]؛ پیش از آنکه با هم آمیزش نمایند روزه دو ماه [به صورت پیاپی [بر او] بایسته

است؛ و هر کس نتوانست [روزه گیرد] خوراک دادن به شصت بینوا [و سیر کردن آن ها در یک وعده بر او لازم است؛ این [قانون برای آن است که به خدا و پیامبرش ایمان بیاورید؛ واین مرزهای خداست؛ و برای کفرگرایان عذابی دردناک خواهد بود.

۵ - بی گمان کسانی که با خدا و پیامبرش دشمنی می ورزند، همان گونه که کسانی که پیش از آنان [چنین راه زشت و ظالمانه ای را گام سپردند و] سرکوب شدند، سرکوب خواهند شد؛ و به یقین ما آیه هایی روشن [و روشنگر] فرو فرستادیم؛ و برای کفرگرایان عذابی خوارکننده خواهد بود.

نگرشی بر واژه ها

تشتکی: از ماده «اشتکاء» به مفهوم بیان دردها و رنج ها و صدماتی است که دیگری بر انسان وارد آورده است.

تحاور: این واژه از ریشه «حور» بسان «غور» به مفهوم مراجعه در سخن آمده و هنگامی که به باب «محاوره» می رود، به مفهوم گفت گو و برگردانیدن سخن از سوی هر طرف به دیگری است.

یحادون: از ماده «حد» در اصل به مفهوم مانع میان دو پدیده و جلوگیری نمودن آمده است.

کبت: این واژه «مصدر» می باشد و به مفهوم خوار کردن و ذلیل نمودن آمده است.

شأن نزول و داستان فرود

«ابن عباس» در مورد داستان فرود آیه می گوید: این آیه و آیات پس از آن در مورد بانویی از «انصار» به نام «خوله» دختر «خویلد» فرود آمد،

امّا «قتاده» و «مقاتل» او را دختر «ثعلبه» خوانده اند که داستانش این گونه است:

بانوی نامبرده بسیار زیبا بود و همسرش «اوس» نام داشت. روزی این مرد وارد خانه شد و او را در حال

نماز نگریست و با تماشای قامت بلند و چهره زیبایش سخت تحت تأثیر قرار گرفت و از او خواست تا نمازش را کوتاه کند و به سوی شوهرش برود، امّا آن بانو از دعوت شوی خود خودداری کرد. آن مرد که عصبانی مزاج بود، برآشفته گردید و در دم تصمیم بر جدایی گرفت و بر رسم جاهلیت فریاد بر آورد که: «انت علیّ کظهر امّی» تو از این پس نسبت به من، نه همسر که بسان مادرم خواهی بود! و بدین سان به رسم ظالمانه جاهلیت بی هیچ دلیل و برهان خردمندانه و انسانی او را طلاق گفت.

پس از ساعتی از کار خویش پشیمان گردید و به همسرش گفت: به نظر می رسد که تو دیگر نسبت به من حرام شده باشی، چرا که به رسم جاهلیت تو را به گونه ای طلاق دادم که نه می شود همسر من گردی و نه با دیگری ازدواج کنی!

زن از شوی خود خواست تا به حضور پیامبر برود و موضوع را طرح و پاسخ بخواهد، امّا مرد گفت: من خجالت می کشم، شما برو!

آن بانو به حضور پیامبر آمد و گفت: ای پیامبر خدا! همسر من «اوس بن صامت» است. او زمانی با من ازدواج کرد که جوان و زیبا و ثروتمند و دارای فامیل بودم. ثروت مرا خورد و جوانی مرا تباه ساخت و فامیل من نیز پراکنده شدند و اینک که رو به پیری نهاده ام، در مورد من بیداد و بی وفایی کرده و به رسم جاهلیت به وسیله «ظهار» مرا طلاق داده و پس از گفتن طلاق ، اینک سخت پشیمان است، آیا راهی هست

که من همسر او گردم و به زندگی خویش دلگرم شوم؟

پیامبر فرمود: به نظر می رسد که تو بر او حرام گردیده باشی و در این مورد آیه ای نیامده است.

آن زن بازگشت، امّا انـدوه زده و ناآرام به صورت پیاپی به حضور پیامبر شـرفیاب می گردیـد و از سـرنوشت زندگی مشترك خود می پرسـید؛ و چون آیه و دسـتوری بر پیامبر نیامـده بود و به او پاسـخ منفی می داد،بسـیار انـدوهگین می گشت و رنـج و گرفتاری و احساس بدبختی و درماندگی می نمود و رو به بارگاه خدا شکایت می کرد و راه نجات می جست.

او از جمله می گفت: اشکوا الی الله فاقتی، و حاجتی، و شده حالی، اللّهم فانزل علی لسان نبیك.

بارخدایا، درماندگی و نیازمندی و گرفتاری سـخت خود را به بارگاه تو آورده و به تو شـکایت می کنم! خدای من! آیه ای بر پیامبرت فروفرست و گرفتاری مرا برطرف ساز...

این نخستین مورد از این نوع رویـدادها در آن جـامعه نو بنیـاد بود که رخ می گشود، به همین دلیل پیامبر در انتظار فرمان خـدا بود، امّا آن زن با اصـرار و پافشاری از آن حضـرت پاسخ می خواست و بر آن بود که به سوی همسر و زندگی خویش برود و در این مورد با پیامبر گفت گو می کرد.

درست در همان شـرایط بود که فرشته وحی فرود آمد و پیام خدا را آورد: قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِی تُجادِلُکَ فِی زَوْجِها وَ تَشْتَکِی إِلَی اللَّهِ وَ اللَّهُ یَسْمَعُ تَحاوُرَکُما إِنَّ اللَّهَ سَمِیعٌ بَصِیرٌ...

به یقین خدا سخن آن بانویی را که در مورد عملکرد ظالمانه همسرش با تو ای پیامبر! بگومگو می نمود و به خدا شکایت

می برد شنید؛ آری، خدا گفت گوی شما را می شنید، چرا که خدا شنوا و بیناست...

پیامبر آیات را بر او خواند و فرمود: برو شوهرت را بیاور!

او شوهرش را صدا زد و پیامبر آیات را بر اوتلاوت فرمود و پرسید: آیا می تواند بنده ای آزاد نماید؟

او پاسخ داد: ای پیامبر خدا، در شرایطی نیستم که بتوانم برده ای را به عنوان کفاره «ظهار» آزاد کنم.

پرسید: آیا می تواند دو ماه به طور پیاپی روزه بدارد؟

پاسخ داد: این نیز با شرایط بدنی من برایم مشکل است و می ترسم دید چشمانم را از دست بدهم.

پیامبر فرمود: آیا می تواند شصت فقیر را خوراک دهد؟

پاسخ داد: نه، مگر با یاری و همراهی شما!

پیامبر فرمود: من به تو یاری می رسانم و پانزده صاع آن را می دهم و از خدا می خواهم که به تو کمک کند تا کفاره این کارت را بدهی و به زندگی مشترک با همسرت باز گردی.

سر انجام او کفاره را داد و به زندگی با همسرش بازگشت.(۲۳۶)

تفسیر

در راه ساختن زندگی سعادتمندانه شأن نزول و داستان فرود آیه نشانگر درد و رنج و گرفتاری انسان ها در چنبر جهالت و خرافه پردازی و ساختن اوهام و افکندن زنجیرها بر اندیشه و دست و پای خویش است؛ به گونه ای که زندگی را تلخ و ناگوار ساخته و نعمت ها و لذت ها و بهروزی را از خود سلب نموده بودند. آری، در آن شرایط بود که پیامبر آمد و آیات قرآن یکی پس از دیگری فرود آمد و کند و زنجیرهای جاهلی و استبدادی را از دست و پا و مغزها و دل های بشر

گشود و راه زندگی خردمندانه و انسانی را هموار ساخت و آنان را به سوی خردورزی و خردمندی و نیک بختی و رستگاری رهنمون گردید. شماری از آیات این سوره گواه این مطلب است، که در نخستین آیه آن خدای فرزانه می فرماید:

قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِی تُجادِلُکَ فِی زَوْجِها

هان ای پیامبر! به یقین خدا سخن آن زنی را شنید که در مورد عملکرد ناروای شوهرش با تو گفت گو و چون و چرا می کرد!

به باور «ابوالعالیه» منظور این است که: خداوند سخن زنی را که در مورد کار نادرست شوهرش به طور پیاپی به تو مراجعه و گفت گو می کرد، شنید.

وَ تَشْتَکِی إِلَی اللَّهِ و افزون بر بحث و گفت گو با تو ای پیامبر! به خدا شکایت می برد و از بارگاه او کمک می خواست، همه را شنید.

آری، آن زن از درد و رنجی که در زندگی مشترک به او رسیده بود، شکایت می کرد و می گفت: خداوندا، تو از حال من آگاهی، پس به من رحمت آور، چرا که من فرزندان خویش، به ویژه دختران خردسالم را نمی توانم رها کنم! اگر آنان را رها کنم و بروم، در فراز و نشیب زندگی تباه می شوند، و اگر بخواهم از آنان نگهداری نمایم از نظر اقتصادی در تنگنا هستم و باید شاهد گرسنگی و مرگشان باشم!

وَ اللَّهُ یَسْمَعُ تَحاوُرَکُما

آری، خدا گفت و شنود شما را می شنید.

إِنَّ اللَّهَ سَمِیعٌ بَصِیرٌ.

بی گمان خدا شنوا و بیناست.

آری، ذات بی همتای او دیدنی ها را می بیند و شنیدنی ها را می شنود، چرا که زنده و پاینده است.

در آیه دوم قرآن شریف به سوی نفی آن

طلاق جاهلی و ظالمانه و بیان حکم آن می رود و در نکوهش از آن می فرماید:

الَّذِینَ یُظاهِرُونَ مِنْکُمْ مِنْ نِسائِهِمْ ما هُنَّ أُمَّهاتِهِمْ آن کسانی از شما مردم مسلمان که نسبت به همسران خویش «ظهار» نمایند و به آنان بگوید: شما نسبت به من بسان مادرم خواهی بود، آنان هرگز مادرانشان نخواهند شد و ناروا می بافند.

إِنْ أُمَّهاتُهُمْ إِلاَّ اللاَّئِی وَلَدْنَهُمْ چرا که مادران آنان تنها آن کسانی هستند که آنان را زاده اند.

وَ إِنَّهُمْ لَیَقُولُونَ مُنْکَراً مِنَ الْقَوْلِ وَ زُوراً

و واقعیت این است که آن مردان نابخرد گفتاری زشت و ناروا می بافند و زندگی مشترک خود و همسرانشان را به درد و رنج می کشند، چرا که گفتار آنان نه در دین و شریعت به رسمیت شناخته شده و نه از راستی و منطق بهره ای دارد؛ از این رو دروغ و باطل و نارواست.

وَ إِنَّ اللَّهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ.

و خدا بسیار درگذرنده و آمرزنده است.

آری، ذات بی همتای او از لغزش و گفتار ناروای آنان می گذرد و برای جبران خطا و اصلاح کار و برداشتن موانع سعادت و امنیت، آنان را به پرداخت کفاره فرمان می دهد.

آن گاه در بیان روشن تر حکم «ظهار» می فرماید:

وَ الَّذِینَ یُظاهِرُونَ مِنْ نِسائِهِمْ ثُمَّ یَعُودُونَ لِما قالُوا فَتَحْرِیرُ رَقَبَهٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ یَتَمَاسَّا

آن کسانی که نسبت به همسران خویش «ظهار» می نمایند، آن گاه از گفتار و تصمیم خویش باز می گردند، باید پیش از آمیزش با همسران خود برده ای را آزاد نمایند.

در تفسیر «ثم یعودون لما قالوا»، آن گاه به گفتار خویش باز می گردند، دیدگاه ها متفاوت است:

۱ – از دیدگاه «قتاده»

منظور این است که: آنان پس از «ظهار» تصمیم به آمیزش با زن خود می گیرند. این دیدگاه موافق با مذهب مالک و ابوحنیفه است.

۲ - امّا به باور پاره ای منظور این است که: آن زن را پس از ظهار همان گونه نگاه دارد و طلاق ندهد، در این صورت اگر پس از مدتی تصمیم به طلاق گرفت که کار به حالت اوّل که حرمت ظهار باشد برمی گردد و طلاق می دهد و کفاره ای ندارد، امّا اگر پس از مدتی تصمیم به زندگی دگرباره گرفت و طلاق نگفت، این جا به حکم کفاره عمل می کند، چرا که با پشیمانی از کار خویش راهی جز این ندارد و باید به حرمت «ظهار» باز گردد و کفاره بدهد. این دیدگاه شافعی در مسأله است و او بر بیان «ابن عباس» استدلال می کند که آیه را به بازگشت به ندامت و زندگی خانوادگی و دوستی تفسیر می نماید.

۳ - از دیدگاه «فراء» منظور این است که: آنان از آنچه گفته اند بازمی گردند و در حقیقت آن را بی اثر می سازند و نادیده می گیرند.

۴ - «ابوالعالیه» بر آن است که: همان «ظهار» را تکرار می کنند، چرا که ظاهر آیه نشانگر این نظر است.

۵ - امّا «ابوعلی فارسی» با ردّ دیدگاه فوق می گوید: در آیه ظاهری به این معنا نیست، چرا که گاه بازگشت به موضوعی گفته می شود که پیش از آن نبوده است، نظیر معاد که در مورد روز رستاخیز به کار می رود، و این در حالی است که کسی در آن روز نبوده است تا بازگردد.

۶ - «اخفش» بر آن است که تقدیر آیه شریفه این گونه است:

و الّذین یظاهرون من نسائهم فتحریر رقبه لما قالوا ثم یعودون الی نسائهم.

و آن کسانی که زنان خود را با «ظهار» طلاق می گوینـد، کفاره آن، آزاد کردن برده ای می باشـد تا از آثار تباهگر آن نجات یابند؛ آن گاه به سوی همسران خویش باز می گردند... و می دانیم که در قرآن تقدیم و تأخیر بسیار است.

۷ – و از دیـدگاه امامان خانـدان محمد (ص) منظور از بازگشت، تصـمیم به شکسـتن «ظهار» و آمیزش با همسـر خویش است، چرا که آمیزش و بازگشت به شرایط پیش از آن بدون پرداخت کفاره جایز نیست.

ذلِکُمْ تُوعَظُونَ بِهِ به باور «زجاج» منظور این است که: این پرداختن کفاره و سـخت گیری خدا در این مورد، دستوری است که به آن اندرز داده می شوید تا دیگر آن شیوه جاهلی را ترک کنید.

وَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ خَبِیرٌ.

و خـدا به کارهایی که شـما انجام می دهیـد دانا و از عملکردتان آگاه است. بنابراین به آنچه خـدا شـما را اندرز می دهد و به پرداخت کفاره فرمان می راند، آن را به یاد داشته باشید و آن را پیش از آمیزش بدهید تا کیفر نگردید.

در چهارمین آیه مورد بحث می افزاید:

فَمَنْ لَمْ یَجِدْ فَصِیامُ شَهْرَیْنِ مُتَتابِعَیْنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ یَتَمَاسَّا

و هر کس توانایی ندارد تا برده ای آزاد سازد، باید پیش از آمیزش جنسی، دو ماه پیاپی روزه بدارد.

منظور از دو ماه پیاپی عبارت از دو ماه هلالی یا شـصت روز است که باید روزه بگیرد. دانشـمندان مذهب اهل بیت برآنند که اگر به هنگام روزه داشتن فراتر از سی روز را به طور پیاپی روزه گرفت و آن

گـاه بـدون عـذری افطـار کرد، کـار او خطـاست، امّـا می توانـد روزهای باقی مانـده را بگیرد تا دو ماه تمام شود و تکرار لازم نیست؛ امّـا اگر پیش از رسـیدن به یک ماه و انـدی، افطار کرد، بایـد از سـر گیرد. اگر روزه را آغاز کرد و آن گاه برده ای را برای آزاد کردن یافت، دیگر بر او لازم نیست که برده آزاد نمایـد و می توانـد روزه را ادامه دهـد، امّا اگر روزه را رها کنـد و برده آزاد کند برای او بهتر است.

فَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَإِطْعامُ سِتِّينَ مِسْكِيناً

و اگر کسی نتواند دو ماه را به صورت پیاپی روزه بگیرد، باید شصت فقیر را خوراک دهد و آنان را سیر کند.

از دیدگاه دانشـمندان ما باید برای هر فقیری نصف صاع غذا بدهد، امّا اگر توان مالی نداشت در آن صورت یک «مد»، که ده سیر یا حدود یک کیلو باشد کافی است.

ذلِكَ لِتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ این کفـاره ای که وصف گردیـد برای آن است که به یکتـایی خـدا و فرمان او و رسالت پیامبرش ایمان آورید.

وَ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَ لِلْكافِرِينَ عَذابٌ أَلِيمٌ.

این مقررات و احکامی که در مورد کفاره «ظهار» وصف کردیم، حدود و مرزهای خدا در این مورد است و برای کسانی که با آن به مخالفت برخیزند و از مرزهای آن بگذرند، عذابی دردناک خواهد بود.

در آخرین آیه مورد بحث می فرماید:

إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ كُبِتُوا كَما كُبِتَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ بی گمـان کسـانی که بـا خـدا و پیام آور او به دشـمنی و ستیز برخیزند؛ همان سان که شرک گرایان و دشمنان پیشین

وحی و رسالت خوار و ذلیل شدند، به خفت و خواری محکوم خواهند شد.

وَ قَدْ أَنْزَلْنا آیاتٍ بَیِّناتٍ و بی تردید ما آیات روشن و روشنگری در کران تا کران قرآن فرو فرستادیم.

وَ لِلْکافِرِینَ عَذابٌ مُهِینٌ.

و برای کفرگرایان و ظالمان، که این آیه ها و دلیل های روشن و روشنگر را نپذیرند در روز رستاخیز و سرای آخرت عذاب خوارکننده و شکنجه مرگ آور و دردناکی خواهد بود.

گفتنی است که در مورد احکام «ظهار» و مقررات آن باید به کتاب های فقهی مراجعه نمود. ۶ - روزی که خدا آنان را یکسره برمی انگیزد، آن گاه آنان را از آنچه [در زندگی انجام داده اند باخبر می سازد؛ [چرا که خدا آن [کارها] را برشمرده است، امّا آنان فراموش ساخته اند؛ و خدا بر هر چیزی گواه است.

۷ - آیا ندانسته ای که خدا آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است [همه را می داند؟! هیچ در گوشی سخن گفتن میان سه نفر نیست، جز این که او چهارمین آنان است؛ و نه میان پنج نفر، جز این که او ششمین آنان است؛ و نه کمتر از آن و نه بیشتر جز این که او آنان هر کجا باشند، به همراه آنان است؛ سپس روز رستاخیز آنان را از آنچه [بر زبان آورده و] انجام داده اند باخبر می سازد، به یقین خدا بر هر چیزی داناست.

۸ - آیا به کسانی ننگریسته ای که از در گوشی سخن گفتن باز داشته شده اند؟ [امّا] باز هم به آنچه از آن هشدار داده شده بودند برمی گردند، و به گناه و تجاوز و نافرمانی پیامبر، با یکدیگر در گوشی سخن می گویند،

و هنگامی که نزد تو می آینـد، با چیزی به تو درود می گویند که خدا با آن به تو درود نگفته است، و با خویشـتن می گویند: چرا خـدا مـا را به [کیفر] آنچه می گـوییم عـذاب نمی کنـد؟! دوزخ برایشـان بسـنده است که به آتش [شـعله ور]آن خـواهند سوخت؛ پس چه بدفرجامی است!

۹ – هـان ای کسـانی که ایمـان آورده ایـد، هنگـامی که با یکـدیگر در گوشـی سـخن می گوییـد، به گناه و تجاوز و نافرمانی پیامبر، با یکدیگر در گوشـی سخن نگویید و به نیکوکاری و پرواپیشگی با یکدیگر در گوشی سخن گویید و از خدایی که به سوی او کوچ داده می شوید پروا کنید.

۱۰ – جز این نیست که در گوشـی سـخن گفتن از [کارهـای شـیطان است، تـا [بـدین وسـیله آن کسانی را که ایمان آورده اند انـدوهگین سازد، در حالی که جز به خواست خـدا هرگز هیـچ زیانی به آنان نمی رسانـد؛ و ایمان آوردگان بایـد تنها بر خـدا توکل نمایند.

نگرشی بر واژه ها

نجوی: این واژه به مفهوم رازهایی است که هر یک به دیگری می رساند. این واژه در اصل از «نجوه» به مفهوم زمین بلند است و واژه «نجاء» به معنای گام بلند برداشتن، در راه رفتن آمده، و واژه «نجات» نیز به مفهوم رهانیدن از گرفتاری و بلا آمده است.

اثم: این واژه به مفهوم گناه آمده است، امّا منظور گناهانی است که بیشتر جنبه فردی دارد.

عدوان: به مفهوم تجاوز آمده و منظور حق کشی و تجاوز به حقوق انسان هاست.

شأن نزول در شأن نزول و داستان فرود آیه هشتم که سومین آیه مورد بحث است چنین آورده اند:

گروهی از یهود و نفاقگرایان که در جامعه نوبنیاد اسلامی به صورت آزاد حضور داشتند، گاه و بیگاه به آهنگ ایجاد دلهره و وحشت در میان مردم مسلمان با هم به گفت گوی در گوشی یا نجوا می پرداختند و همزمان با چشمک های معنادار و اشاره های ناراحت کننده و تحقیرآمیز و پیچیده مردم را دستخوش دلهره می کردند.

مردم با دیدن این رفتاری های ناروا به حضور پیامبر شرفیاب شده و پیاپی می گفتند: ای پیامبر خدا! ما با در گوشی سخن گفتن و رفتار پر راز و رمز یهود و منافقان و اصلاح ناپذیران، نگران فرزندان و دوستان خویش هستیم که به جهاد در راه خدا خانه و کاشانه راترک کرده و به سوی میدان رفته اند. بنا بر این از آنان بخواهید که از این سبک سخن گفتن و اشاره ها و چشمک های معنادار دست بردارند و صمیمانه و دوستانه رفتار کنند.

پیامبر پس از شکایت انبوهی از مردم توحیدگرا و باایمان آن گروه را خواست و دوستانه از آنان خواست تا از کار خویش، که نوعی جنگ روانی بر ضد مردم بود، دست برداشته و بذر ترس و هراس و نگرانی در جامعه و دل های نگران نیفشانند، امّا آنان نپذیرفتند و به شیوه ظالمانه خویش ادامه دادند در آن هنگام بود که این آیه بر قلب مصفای پیامبر فرود آمد که: الم تر الی الّذین نُهُوا عن النّجوی...(۲۳۷)

تفسیر

حضور و آگاهی وصف ناپذیر خدا

در آیات پیش، سخن از تجاوزکاران و ظالمان و اصلاح ناپذیرانی بود که با نادیده گرفتن آیات و نشانه های یکتایی و قدرت وعلم بی کران خدا، با ذات بی همتای او و پیام آورانش به دشمنی برخاسته و

بر حق ستیزی و بیداد پافشاری می کنند، اینک در مورد بخشی از کیفر آنان در سرای آخرت، در نخستین آیه مورد بحث می فرماید:

یَوْمَ یَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِیعاً فَیُنَبِّئُهُمْ بِما عَمِلُوا

این کیفر و عذاب حق ستیزان روزی خواهد بود که خدا همه آن ها را از دل خاک برمی انگیزد و آنان را از گفتار و رفتار ناپسندی که در زندگی دنیا بدان ها دست یازیدند باخبر می سازد.

أَحْصاهُ اللَّهُ وَ نَسُوهُ آری، خدای دانا و آگاه تمامی اندیشه ها و عملکردهای آنان در زندگی را بر شمرده و در پرونده آنان نوشته است و این درحالی است که خود آنان گناهان خویش را فراموش ساخته اند.

وَ اللَّهُ عَلی کُلِّ شَیْ ءٍ شَهِیدٌ.

و خدای فرزانه بر هر چیزی شاهد و گواه و در همه جا حاضر و ناظر است و چیزی بر او پوشیده نخواهد ماند.

نظیر آیه مورد بحث در ترسیم علم بی کران خدا و احاطه او بر کران تا کران هستی این آیه است که می فرماید: شهد الله انّه لا إله الاّ هو...(۲۳۸)

خدای یکتا گواهی می دهد که جز ذات بی همتای او خدایی نیست.

آن گاه در اشاره به علم بی کران خدا می فرماید:

أَ لَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ یَعْلَمُ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الْأَرْضِ آیا ندانسته ای که خدا آنچه را در آسمان ها و آنچه در زمین وزمان است، همه را می داند؟

در آغاز آیه گرچه روی سخن با پیامبر گرامی است، امّا پیام آن به همه انسان های اندیشمند و حقجو و کمال طلب است واستفهام نیز در حقیقت تقریر واقعیت است و نه پرسشی.

به باور پاره ای منظور این است که: آیا دلیل ها و نشانه های

روشن و روشنگری را، که نشانگر قدرت شگرف او در آفرینش و پدید آوردن نظام های پیچیده است، ننگریستی؟

ما یَکُونُ مِنْ نَجْوی ثَلاثَةٍ إِلاَّ هُوَ رابِعُهُمْ هیچ گاه سه نفر با هم به رازگویی نمی پردازند جز این که ذات آگاه و دانای او چهارمین آنان است.

منظور از حضور خدا در رازگویی ها و سخن گفتن به صورت در گوشی، همان آگاهی و علم بی کران اوست، نه حضور ظاهری و مادی.

پاره ای بر آنند که: راز آن است که میان دو نفر مبادله شود، امّا «نجوی» یا در گوشی آن است که بیشتر از دو نفر باشند.

پاره ای دیگر بر آنند که منظور از «نجوا» هر گفتار و هر سخنی است که بیان می شود، خواه به گونه نهانی و پوشیده گفته شود یا بلند و آشکار؛ و واژه «نجوی» اسم است برای چیزی که به وسیله او رازگویی می گردد.

وَ لا خَمْسَةٍ إِلاَّ هُوَ سادِسُهُمْ و هیچ گاه پنج نفر با هم راز نمی گویند و در گوشی گفت گو نمی کنند، جز این که خدا بسان ششمین آنان است، و به راز آنان دانا و از رمز آنان آگاه می باشد.

وَ لا أَدْنی مِنْ ذلِکَ وَ لا أَکْثَرَ إِلاَّ هُوَ مَعَهُمْ أَیْنَ ما کانُوا

و نه شماری کمتر و یا بیشتر از آن ها با هم راز نمی گویند، جز این که – هر کجا باشند – او همراه آنان است.

او از حال و روز آنان آگاه می باشد و همه کارهای آنان و نیت هایشان را می داند و تنها باشند یا به صورت گروهی چیزی از برنامه ها و عملکردشان بر او پوشیده نیست. درست بر این اساس است

که ذات پاک او را بسان تماشاگر و همراه آنان عنوان می سازد.

ثُمَّ یُنَبِّئُهُمْ بِما عَمِلُوا یَوْمَ الْقِیامَهِ

سپس در روز رستاخیز آنان را از عملکردشان آگاه می سازد.

إِنَّ اللَّهَ بِکُلِّ شَیْ ءٍ عَلِیمٌ بی گمان خدا به هر چیزی داناست و چیزی از او پوشیده نخواهد بود.

موضوع رازگویی یا درگوشی سخن گفتن در ادامه بحث از رازگویی و درگوشی سخن گفتن می فرماید:

أَ لَمْ تَرَ إِلَی الَّذِینَ نُهُوا عَنِ النَّجْوی ثُمَّ یَعُودُونَ لِما نُهُوا عَنْهُ آیا به کسانی ننگریستی که از درگوشی سخن گفتن هشدار داده شده اند و با این وصف به کار ناپسندی که از آن باز داشته شده اند، باز می گردند؟

همان گونه که در شأن نزول اشاره رفت آنان گروهی از یهودیان و منافقان بودند که به انگیزه بداندیشی و مردم آزاری با کنایه و اشاره و چشمک زدن به درگوشی سخن می گفتند تا بدین وسیله مسلمانان را دستخوش نگرانی و ناراحتی سازند.

وَ یَتَناجَوْنَ بِالْإِثْمِ وَ الْعُدْوانِ وَ مَعْصِیَهِ الرَّسُولِ و برای انجام گناه و حق کشی و نافرمانی پیامبر به رازگویی می پردازند.

در این فراز از آیه، منظور از گناه آن است که آنان در اندیشه مخالفت با خدا و دشمنی با او راز گویند، امّا در مورد نافرمانی پیامبر ممکن است بدان دلیل این تعبیر آمده باشد که آن حضرت آنان را از رازگویی هشدار داد و از آنان خواست تا با آن شیوه های ناپسند، مردم باایمان را نیازارند، امّا آنان به سخن آن حضرت توجه نکردند و او را نافرمانی نمودند. و نیز ممکن است منظور آن باشد که پیامبر اذیت و آزار مردم را

تحریم فرموده بود، اما آنان به شیوه ناپسند خود ادامه می دادند و به یکدیگر نیز سفارش می کردند که با دستور پیامبر مخالفت کنند.

در ادامه آیه شریفه می افزاید:

وَ إِذا جاؤُکَ حَیَّوْکَ بِما لَمْ یُحَیِّکَ بِهِ اللَّهُ و هنگامی که نزد تو ای پیامبر! می آیند، به گونه ای بر تو درود و تحیت می گویند که چنین درود و سلامی از سوی خدا بر شما گفته نشده است.

برخی از یهود هنگامی که به حضور آن حضرت شرفیاب می شدند، از سر تاریک اندیشی و شرارت می گفتند: «السّام علیک»! و می دانیم که واژه «سام» به مفهوم مرگ آمده است. پیامبر گرامی با آزادگی و مدارای بسیار همان سخن را به خود آنان بر می گردانید و نیک می دانست که آن ددمنشان چه می گویند، امّا مردم نمی دانستند.(۲۳۹)

به باور «حسن» منظور آنان از «السّام علیک»، این بود که: دین و آیین شما به زودی شما را آزرده ساخته و رهایش خواهید کرد.

وَ یَقُولُونَ فِی أَنْفُسِهِمْ لَوْ لا یُعَذِّبُنَا اللَّهُ بِما نَقُولُ آنان در دل می گویند: اگر او پیامبر خداست و کار ما ناپسند و ناروا می باشد و خدا می داند، پس چرا ما را به کیفر گفتارمان عذاب نمی کند؟ و چرا نفرین او را در مورد ما نمی پذیرد؟

به باور پاره ای آنان در دل به یکدیگر چنین می گویند.

و به باور پاره ای دیگر منظور این است که: آنان اگر بگویند چنین خواهند گفت.

در ادامه آیه شریفه خدای فرزانه با عنایت به پاسخ پیامبر به سلام ظالمانه و فریبکارانه آنان می فرماید:

حَسْبُهُمْ جَهَنَّمُ یَصْلَوْنَها

دوزخ و آتش شعله ور آن برای آنان بسنده است که روز رستاخیز بر

آن در آیند و بسوزند.

فَبِئْسَ الْمَصِيرُ.

و راستی که آنجا چه بد بازگشتگاه و زشت قرارگاهی است!

آری، سرانجامِ آنان دوزخ خواهد بود که انواع و اقسام عذاب ها و شکنجه ها برای تبهکاران آماده است.

در آیه بعد در هشدار به مردم باایمان از رازگویی و مردم آزاری می فرماید:

يـا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذا تَناجَيْتُمْ فَلا تَتَناجَوْا بِالْإِثْمِ وَ الْعُدْوانِ وَ مَعْصِيَةِ الرَّسُولِ هان ای کسانی که ایمان آورده ایـد، هنگامی که راز می گویید، به گناه و حق کشی و نافرمانی پیامبر راز نگویید و بسان برخی از یهود و نفاقگرایان نباشید.

وَ تَناجَوْا بِالْبِرِّ وَ التَّقْوى بلکه بایـد مفاهیم راز شـما نیکوکاری و پروای خـدا و سـفارش به عـدالت و آزادی باشـد و از گناه و نافرمانی خدا هشدار دهید.

وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ و از نافرمـانی خـدایی بترسـید که به سوی او بازگشت داده خواهیـد شـد و فرجام همه کارها به سوی اوست.

در آخرین آیه مورد بحث می افزاید:

إِنَّمَا النَّجْوى مِنَ الشَّيْطانِ لِيَحْزُنَ الَّذِينَ آمَنُوا

رازگویی کفرگرایـان و ظالمـان به چیزی که بـاعث اذیت و آزار مردم باایمان می گردد و آنان را دسـتخوش نگرانی در مورد عزیزانشـان می سـازد، از وسوسه های شـیطان است، و آنان با فریب او چنین می کننـد تا مردم باایمان را ناراحت و انـدوهگین سازند.

وَ لَيْسَ بِضارِّهِمْ شَيْئاً إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ امّا آن تاریک انـدیشان بایـد بداننـد که شـیطان جز با خواست خدا و آگاهی و اذن او هرگز نمی توانند به مردم توحیدگرا و کمال طلب زیانی وارد آوردند، چرا که هر اثرگذاری در جهان اثرش از سوی اوست.

به باور پاره ای منظور این است که: جز

به فرمان او نمی توانـد، چرا که آنان به فرمان خـدا به سوی جهاد رفته انـد؛ بنابراین هر رویداد خوشایند و ناخوشایندی به آنان برسد به فرمان خداست نه هیچ قدرت دیگری.

امّا به باور پاره ای دیگر هر گرفتاری و رنجی به آنان برسـد تنها به فرمان خـداست و بس، چرا که گرفتاری ها پس از حرکت برای جهاد و انجام فرمان خداست.

وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ و مردم باایمان در همه کارهایشان تنها باید به خدا توکل کنند.

از دیـدگاه پـاره ای منظور از «نجوا» در آیه شـریفه خواب هـای پریشان است که پاره ای در عالم رؤیا برایشان پیش می آیـد و آنان را اندوهگین می سازد.

از پیامبر گرامی آورده اند که در این مورد فرمود: اذا کنتم ثلاثه فلایتناج اثنان دون صاحبهما فانّ ذلک یحزنه.(۲۴۰)

هر گـاه در جـایی سـه نفر بودیـد، نبایـد دو نفر از شـما در حضـور نفر سـوم بـه رازگـویی پردازد، چرا کـه این کـار شـما او را دستخوش نگرانی می کند.

و از «ابن عمر» نیز آورده انـد که: دو نفر بـدون آگـاهی دادن به سوّمی نبایـد راز بگوینـد و او را نگران سازنـد. ۱۱ - هان ای کسـانی که ایمان آورده ایـد! هنگامی که به شـما گفته می شود: در نشـست ها [برای یکـدیگر] جای بگشاییـد [و به همـدیگر احترام کنید]، جا بگشایید، تا خدا [در بهشت پرنعمت خود جایگاه شـما را] برایتان گسترش بخشد؛ و هنگامی که به شـما گفته می شود: برخیزیـد، برخیزیـد، تا خدا کسانی از شـما را که ایمان آورده و کسانی را که از [نعمت دانش بهره ور گردیده اند به درجاتی اوج بخشد؛ و خدا به آنچه انجام می دهید آگاه است.

۱۲ - ای

کسانی که ایمان آورده اید! هنگامی که خواستید با پیامبر [ما] درگوشی سخن بگویید، پیش از رازگویی تان صدقه ای بدهید؛ این [کار] برای شما بهتر و پاکیزه تر است؛ پس اگر [چیزی برای انفاق نیافتید، [بدانید که خدا بسیار آمرزنده و مهربان است.

۱۳ - آیا ترسیدید که پیش از در گوشی سخن گفتن خود، صدقه هایی بدهید؟! پس هنگامی که چنین نکردید [و از کار خود توبه نمودید] و خدا [نیز] توبه شما را پذیرفت، اینک نماز را به پا دارید و زکات [و حقوق مالی خود را] بپردازید و از خدا و پیامبرش فرمان برید، و خدا به آنچه انجام می دهید آگاه است.

۱۴ - آیا به آن کسانی ننگریستی که با گروهی دوستی می ورزند که خدا بر آنان خشم گرفته است؟! آنان نه از شما هستند و نه از اینان؛ و به دروغ سوگند یاد می کنند [که از شما هستند] و خود می دانند [که دروغ می گویند].

۱۵ - خدا بر آنان عذابی سخت آماده ساخته است؛ [و] راستی چه بد است آنچه آنان انجام می دادند!

نگرشی بر واژه ها

تفسحوا: این واژه فعل امر، از ماده «فُسْح» به مفهوم توسعه دادن و جا باز نمودنِ در مکان آمده، و یکی از آداب مجلس و محفل و نشست و برخاست است که وقتی فردی وارد شد، باید حاضران اندکی به خود تکان دهند، تا برای او جا باز کنند. در فرهنگ عرب به مکان گسترده، مکان «فسیح» گفته می شود، و در وصف پیامبر از جمله آورده اند که میان دو شانه و کتف آن حضرت وسعت بود و از هم فاصله داشت، چرا که از نظر

جسمی نیز توانمند و بااقتدار بود.

اشفقتم: این واژه از ریشه «اشفاق»، به مفهوم ترسیدن و رقت قلب آمده است.

انشزوا: از ریشه «نشز» و «نشور» به مفهوم زمین بلند و بالا رفتن از آن آمده است. این واژه به مفهوم زنده کردن نیز آمده است، چرا که باعث بلند شدن و برخاستن مردگان از دل خاک می گردد.

شأن نزول در شأن نزول و داستان فرود نخستین آیه مورد بحث گروهی از مفسران پیشین از جمله «قتاده» آورده است که: گروهی از یاران پیامبر در مجلس ها و نشست ها در نزدیک شدن به پیامبر و قرار گرفتن در کنار آن حضرت بایکدیگر رقابت می نمودند و هر کدام تلاش می کرد که از دیگران به آن بزرگوار نزدیکتر بنشیند و به همین دلیل هم برای کسانی که وارد می شدند، جا باز نمی کردند، از این رو نخستین آیه مورد بحث فرود آمد تا آنان را از آن شیوه نادرست هشدار داده و به ادب و اخلاق انسانی و چگونگی نشستن در مجلس و محفل آشنا سازد.

برخی از مفسران آورده اند که: پیامبر گرامی در یکی از روزهای جمعه در سکوی بزرگی که در کنار مسجد مدینه ساخته بودند و آن را «صفّه» می خواندند، نشسته بود و گروهی از یاران نیز بر گرد شمع روشنی بخش وجود گرانمایه اش حلقه زده بودند و آن مکان هم وسعت چندانی نداشت تا هر کس آمد و شرکت کرد به آسانی در حلقه یاران قرار گیرد.

پیامبر گرامی از سبک و سیره اش این بود که جهادگران «بدر»، از مهاجر و انصار را گرامی می داشت و به آنان احترام می کرد. روزی گروهی از آنان

وارد شدنـد که «ثـابت بن قیس» در میـان آنان بود و این در حالی بود که گرداگرد پیامبر از یاران و علاقمنـدان پر بود و جایی برای نشستن نبود. آنان در برابر پیامبر ایستادند و گفتند: درود و سلام بر تو ای پیامبر خدا!

آن حضـرت پاسـخ آنان را داد و آنان به حاضـران نیز سـلام کردند و پاسخ خویش را دریافت داشـتند، امّا هم چنان بر روی پا ایسـتاده بودند و جایی برای نشـتن خویش نیافتند. آنان انتظار داشـتند که حاضـران بروند و جای خود را به مهاجر و انصار تازه وارد بدهنـد و یا اینکه حاضـران اندکی جابه جا گردند و جایی هم برای آنان بگشایند، امّا چنین نشد و کار آن گروه که جابه جا نشدنـد به پیامبر گران آمد؛ به همین جهت رو به برخی از آنان نمود و از آنان خواست تا برخیزند و جای خود را به کسانی که تازه آمده اند بسپارند، و بدین وسیله به همگان ادب نشستن در محافل و حرمت گذاری به دیگران را آموخت.

این کـار پیـامبر همـان گونه که اشـاره رفت، نوعی ادب آموزی بود، امّا بر برخی از ادب آموزان گران آمـد و آثار گرفتگی و نـاراحتی در چهره هایشان پدیـدار شـد و برخی نفاقگرایان و بهانه جویان آن رویـداد را بهانه و دسـتاویزی برای خرده گیری و افشانـدن بـذر تفرقه یافتنـد و گفتنـد: پیـامبر در این مورد رسم ادب و عـدالت را رعـایت نفرمود، چرا که اگر رعـایت می کرد شیفتگان و عاشـقان را از گرد خویش نمی رانـد تا جا برای نشـتن مهاجر و انصار بگشاید.(۲۴۱) درست در این هنگـام بود که این آیه شریفه بر قلب مصفای آن

حضرت فرود آمد: یا ایّها الّذین آمنوا...(۲۴۲)

۲ – در مورد شأن نزول و داستان فرود دومین آیه مورد بحث برخی از مفسران از جمله «مقاتل» آورده اند که: گروهی از ثروتمندان و صاحبان قدرت و امکانات به حضور پیامبر شرفیاب می شدند و با آن حضرت به رازگویی و درگوشی سخن گفتن می پرداختند. این کار آنان افزون بر این که وقت ارزشمند پیامبر را می گرفت، بذر این نگرانی را نیز در ذهن و دل مردم محروم می افشاند که گویی آنان از امتیازی بهره ورند و اینان ازآن امتیاز محروم می باشند؛ به همین جهت خدای فرزانه بر قلب مصفای پیامبر مهر فرو فرستاد که: یا ایّها الّذین آمنوا اذا ناجیتم...(۲۴۳)

و بدین سان به آنان دستور رسید که اگر خواستند با پیامبر گرامی به صورت درگوشی سخن بگویند باید پیش از آن صدقه ای را به محرومان و بینوایان بدهند.(۲۴۴)

آنان هنگامی که چنین دیدند برای گریز از صدقه و انفاق در راه خدا، از رازگویی با پیامبر چشم پوشیدند؛ آن گاه بود که این آیه در نکوهش آن پول پرستان و دنیاداران فرود آمد که: أ اشفقتم...(۲۴۵)

و بدین وسیله حکم آیه نخست و دستور پرداخت صدقه پیش از رازگویی با پیامبر را نسخ فرمود و به همگان اجازه داد تا در کارهای نیک و شایسته با آن حضرت راز گویند.

از امیرمؤمنان آورده اند که: اِنَّ فی کِتابِ اللّهِ لآیَه ما عَمِلَ بها احدٌ قبلی و لا یعمل بها احد بعدی.(۲۴۶)

در کتاب پرشکوه خدا آیه ای آمده است که نه کسی پیش از من به آن عمل کرده، و نه پس از من کسی به آن عمل خواهد کرد.

و آن آیه شریفه این است که می فرماید: یا ایها الّذین آمنوا اذا ناجیتم الرسول...(۲۴۷)

آری، پس از فرود این آیه ثروتمندان و صاحبان امکانات از عمل به آن خودداری ورزیدند، امّا من دیناری را که از ثروت دنیا داشتم به ده درهم فروختم و پیش از هر رازگویی با پیامبر درهمی از آن را در راه خدا انفاق کردم.

آن گاه حکم این آیه شریفه با فرود آیه ای دیگر بر قلب پاک پیامبر نسخ گردید که: أ اشفقتم...(۲۴۸)

پیامبر گرامی در این مورد فرمود:

بی خفف الله عن هذه الامه و لم ینزل فی احدٍ قبلی و لم ینزل فی احدٍ بعدی.(۲۴۹)

خدا به لطف خویش به واسطه من به این امت و این جامعه آسان گرفت و تخفیف داد و چنین حکمی، نه پیش از من و نه پس از من به کسی فرود نیامد.

عبدالله بن عمر در این مورد می گوید: امیرمؤمنان سه امتیاز پرشکوه داشت که هر کدام از آن ها در نظر من محبوب تر و دوست داشتنی تر از ثروت های کلان و دارایی های گرانبهاست. این سه امتیاز پرشکوه عبارتند از:

۱ - افتخار همسری ریحانه گرانقدر پیامبر،

۲ - پرچمداری و رهبری جهاد در روز پیکار «خیبر»،

۳ - و دیگر عمل به پیام آیه شریفه «نجوا».

کانَ لِعلیٍّ بن ابی طالِب ثلاث لو کانت لی وآحِده مِنهُنَّ لَکانَتْ أحبُّ إلیَّ من حمر النعم: تزویجهُ فاطِمهَ، و إعطائهُ الرّایهَ یوم خیبر، و آیه النجوی (۲۵۰)

گروهی از مفسّران از جمله «مجاهد» آورده اند که: با فرود آیه مبارکه «نجوا» که همگان فرمان یافتند تا پیش از رازگویی با پیامبر صدقه ای بدهند، همگان رازگویی را

ترک کردند و تنها کسی که به آن عمل نمود، علی (ع) بود. آن حضرت دیناری را به ده درهم فروخت و هر بار صدقه ای داد و با پیامبر رازگویی کرد و آن گاه آیه دیگری فرود آمد و حکم آیه پیش از خود را نسخ نمود و به همگان اجازه داده شد تا در مورد کارهای شایسته و عادلانه وانسانی با پیامبر به رازگویی بپردازند.

تفسیر

ادب شرکت در مجلس ها و محفل ها

در آیات پیش قرآن شریف در مورد رعایت ادب و اخلاق در گفتار، وانهادن درگوشی سخن گفتن در مجلس ها و محفل ها و در حضور دیگران نکاتی ارزشمند را بیان فرمود، چرا که این کار ممکن است باعث افشانده شدن بذر بدبینی در دل ها گردد و پاره ای را بیازارد، اینک در ادامه سخن در بیان ادب دیگری از آداب شرکت در مجلس ها و نشست ها می فرماید:

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا قِیلَ لَکُمْ تَفَسَّحُوا فِی الْمَجالِسِ هان ای کسانی که ایمان آورده اید! هر گاه به شما گفته شد مجلس را گسترش بخشید و به کسانی که تازه وارد می شوند جا بگشایید، چنین کنید و برای آنان جا باز کنید.

به باور «مجاهد» و «قتاده» از مفسران پیشین، منظور این است که: در آن جایی که نشسته اید با آمدن چهره های جدید جا باز کنید و جا را گسترش بخشید.

به باور برخی آیه مبارکه به مجلس پیامبر اشاره دارد، امّا از دیدگاه پاره ای دیگر این دستور برای همه نشست ها و محفل ها و ادب و رعایت ادب برای همیشه است؛ به ویژه که آن مجلس ها، مجلس دعا و نیایش و یا برای انجام

کارهای شایسته و انسانی باشد.

در ادامه آیه می فرماید:

فَافْسَحُوا یَفْسَحِ اللَّهُ لَکُمْ و بدانید که اگر چنین کنید و به تازه واردها جا باز کنید و ادب نمایید، خدای فرزانه جایگاه شمارا در بهشت پرطراوت و زیبا گسترش می بخشد.

و می افزاید:

وَ إِذا قِیلَ انْشُزُوا فَانْشُزُوا

و هنگامی که به شما گفته شد: برخیزید، بی درنگ برخیزید.

آری، هنگامی که به شما گفته می شود برخیزید و اندکی بالا بروید و جا را برای برادرانتان که تازه وارد می شوند، باز کنید، با کمال میل چنین کنید.

آنچه آمد، ترجمه و برداشتی از این فراز از آیه است، امّا دیدگاه مفسران در این مورد متفاوت است:

۱ – به باور «مجاهد» منظور این است که وقتی به شما گفته می شود برای نماز و نیایش و جهاد در راه حق و عدالت به پا خیزید، بی درنگ حرکت کنید.

۱ – امّا به باور پاره ای دیگر منظور این است که: وقتی به شما گفته می شود: بالاتر بروید و برای کسانی که تازه وارد می شوند جا باز کنید، بی درنگ چنین کنید.

۳ – «عکرمه» و «ضحاک» بر آنند که منظور آیه این است که: و هنگامی که اذان گو برای نماز اذان را آغاز می کند، بی درنگ برای نماز برخیزید و آماده شوید. و این دستور بدان جهت فرود آمد که برخی در انجام نماز سستی می ورزیدند.

۴ – و پاره ای دیگر بر آنند که این آیه در مورد گروهی فرود آمد که به هنگام تشرف به حضور پیامبر بسیار می ماندند و هر کدام تلاش می کرد تا بیشتر از دیگران نزد آن حضرت بماند و آخرین نفری باشد که از پیامبر خدا

خداحافظی می کند؛ به همین جهت منظور آیه این است که: هنگامی که به شما گفته می شود: برخیزید و بروید، بی درنگ چنین کنید.

آن گاه در ادامه آیه می افزاید:

یَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِینَ آمَنُوا مِنْکُمْ وَ الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجاتٍ اگر چنین کنید خدا آن کسانی از شما را که ایمان آورده و از نعمت ارجدار دانش و بینش بهره ور شده اند، درجات پرشکوهی می بخشد و آنان از دیگران بلندمرتبه می شوند.

به باور پاره ای منظور این است که: تا خدا کسانی از شما را که ایمان آورده و کسانی که از دانش بهره ور شده اند، به خاطر پیروی از پیامبر و ارزش دانش و علم و سبقت در راه حق و عدل درجه ها و مقام ها و مرتبه هایی والا در بهشت به آنان ارزانی دارد.

امّا به باور پاره ای دیگر منظور این است که خدا به پیامبرش دستور داد تا دانشوران را بالاتر ازمردم باایمان قرار دهد و به خود نزدیکتر بنشاند تا بدین وسیله ارزش علم و عالم و دانش و دانشگاه را به همه بنمایاند.

با این بیان، از جمله درس های آیه مورد بحث روشنگری آن در فضیلت علم و عالم و موقعیت والای دانش و دانشمند است.

«جابر انصاری» از پیامبر گرامی آورده است که فرمود:

فضلُ العالم علی الشهید درجه، و فضل الشهید علی العابد درجه، و فضل النّبی علی العالم درجه، و فضل القرآن علی سائر الکلام کفضل الله علی خلقه، و فضل العالم علی سائر الناس کفضلی علی ادناهم.(۲۵۱)

انسان دانشمند و دانشور یک درجه بر شهید برتری دارد، و شهید یک درجه بر انسان عابد و پرستگر. پیامبر یک درجه بر عالم

واقعی برتری دارد، و برتری قرآن شریف بر دیگر کتاب ها و نوشته ها بسان برتری خدا بر آفریدگان اوست؛ و برتری دانشمند و عالم بر مردم بسان برتری و فضیلت من بر کمترین انسان هاست.

و از امیرمؤمنان آورده اند که فرمود:

مَنْ جائته منیتهُ و هو یطلب العلم فبینه و بین الأنبیاء درجه.(۲۵۲)

کسی که پایان زندگی اش در حالی فرا رسد که در اندیشه دانش و کسب کمال است، میان او و پیام آوران خدا یک درجه فاصله است.

و در آخرین فراز آیه می فرماید:

وَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ خَبِیرٌ.

و خدا به آنچه شما انجام می دهید آگاه است.

آزمونی جالب و سازنده در دومین آیه مورد بحث، قرآن شریف باز هم روی سخن را به مردم توحیدگرا و باایمان می کند و در راه طرح آزمونی جالب و سازنده و برانگیزاننده می فرماید:

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا ناجَیْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَیْنَ یَدَیْ نَجْواکُمْ صَدَقَةً

هان ای کسانی که ایمان آورده اید، هنگامی که می خواهید با پیامبر خدا درگوشی سخن بگویید، پیش از آن، صدقه ای در راه خدا بدهید.

این دستور خدا دو حکمت داشت: نخست این که خدا بدین وسیله به مقام والای پیامبر توجه می دهد تا پاره ای فرصت حضور پیامبر و آموزش راه و رسم زندگی را در انحصار خویش نگیرند و دیگر این که مردم با دادن صدقه به پاداش و ثواب برسند.

به باور مفسران همان گونه که اشاره رفت، با رسیدن این فرمان که باید پیش از رازگویی صدقه ای بدهند، جز امیرمؤمنان همه از پرداخت صدقه و رازگویی با پیامبر خودداری کردند.

«مجاهد» می گوید: این آیه و این دستور تنها یک ساعت جامه

عمل پوشید.

امّا از دیدگاه «مقاتل» این آیه مبارکه وحکم آن چند شبانه روز بود و آن گاه با فرود آیه ای دیگر حکم آن نسخ گردید و وجوب پرداخت صدقه برداشته شد.

ذٰلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ این پرداخت صدقه پیش از رازگویی با پیامبر برای شما مردم باایمان وشایسته کردار بهتراست، چرا که به وظیفه خویش عمل نموده و پاداشی فراهم آورده اید.

وَ أَطْهَرُ

و نیز انجام این کار برایتان پاک و پاکیزه تر است، چرا که به شما کمک می کند تا از آنچه از گناه و نافرمانی خداست دوری گزینید و از زشتی و ره آورد زشت نافرمانی خدا و گناه و ستم پاک و پاکیزه باشید، و بدانید که دوری گزیدن از زشتی و گناه و تلاش در پاکی معنوی و پاکیزگی روحی و اخلاقی برای انسان از طهارت جسمی ضروری تر است، درست همان گونه که طهارت جسم و لباس و مکان نمازگزار برای او مقدّم بر انجام عبادت و نماز است.

و سرانجام در آخرین فراز آیه می فرماید:

فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ.

امّا اگر کسانی از مردم باایمان باشند که به خاطر فقر و محرومیت مادی و مالی قدرت بر پرداخت صدقه پیش از رازگویی با پیامبر را ندارند و از این نعمت و این سعادت محروم می گردند، بر آنان پرداخت صدقه لازم نیست.

به بیان دیگر، خدای فرزانه روی سخن را به مردم می کند و می فرماید: پس اگر نزد خویش چیزی برای پرداخت صدقه و انفاق نیافتید، نگران نباشید، چرا که خدا آمرزشگر و مهربان است و این ندادن صدقه را بر شما می بخشاید و نعمت های خویش را از شما دریغ نمی دارد.

آن گاه در این آیه شریفه به منظور نسخ و برداشتن حکم آن آیه پس از مدتی، می فرماید:

أَ أَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْواكُمْ صَدَقاتٍ هان ای توانگران و ثروتمندان جامعه! آیا از فقر و تنگدستی ترسیدید که از پرداخت صدقه و انفاق پیش از رازگویی با پیامبر خودداری کردید و بخل ورزیدید؟

و بدین سان آنان را به خاطر وانهادن فرمان خدا و ترک انفاق و صدقه به خاطر ترس از فقر و تنگدستی مورد نکوهش قرار می دهد.

در ادامه آیه می فرماید:

فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ تابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلاةَ وَ آتُوا الزَّكاةَ وَ أَطِيعُوا اللَّهَ اینک که این کار را انجام ندادید و خود به کوتاهی و گناه خویش زبان به اعتراف گشودید و روی توبه به بارگاه خدا آوردید و خدای پرمهر نیز شما را بخشید و توبه شما را پذیرفت، پس نماز را آن گونه که شایسته است برپا دارید و زکات و حقوق مالی خود را بپردازید و خدا را در آنچه دستور و یا هشدار داده است، فرمان برید تا بندگان شایسته او باشید.

وَ رَسُولَهُ و پیامبر او را نیز اطاعت کنید و در زندگی او را نمونه و سرمشق خویش سازید.

وَ اللَّهُ خَبِيرٌ بِما تَعْمَلُونَ.

و بدانید که خدای یکتا از آنچه انجام می دهید، آگاه است. او هم از فرمانبرداری و انجام کارهای شایسته به وسیله شما آگاه است و هم از دست یازیدن پاره ای از شما به گناه و نافرمانی خدا، و بدانید که پاداش و کیفر شما را خواهد داد.

سپس روی سخن را به پیشوای گرانقدر

توحید می کند و می پرسد:

أَ لَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ تَوَلَّوْا قَوْماً غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ هان ای پیامبر، آیا به آن کسانی ننگریستی که با گروهی که خدا به کیفر بداندیشی و گناهانشان به آنان خشم گرفته است، طرح دوستی می ریزند و با آنان دوستی می ورزند؟

به باور برخی از مفسران پیشین نظیر «ابن زید» و «قتاده» منظور از این گروه، اصلاح ناپذیران و نفاقگرایانی هستند که با برخی از یهود تجاوزکار و توسعه طلب طرح دوستی ریخته و اسرار جامعه اسلامی را گردآوری و برای آنان می بردند و با شرکت در نشست ها و محافل توطئه آمیز و مرگ اندیش آنان به پیامبر و مردم باایمان ناسزا و ناروا می بافتند.

ما هُمْ مِنْكُمْ وَ لا مِنْهُمْ این خبرچینان و نفاق گرایان بازیگر نه از شما مردم توحیدگرا و باایمان و عدالت خواه هستند و نه از گروه توسعه طلب و بداندیش؛ نه در دین و ایمان با شما مردم باایمان همراه و همکار و هم پیمان هستند و نه با یهود.

آن گاه در اشاره به برخی خصلت های نکوهیده آنان می فرماید:

وَ يَحْلِفُونَ عَلَى الْكَذِبِ آنان برای نفی نفاقگرایی و گناه خویش و اثبات درستکاری خود به دروغ سوگند یاد می کنند.

وَ هُمْ يَعْلَمُونَ.

در حالی که خود می دانند که سوگندشان دروغ است و به بیماری نفاق و دورویی آلوده اند و با گناه و خیانت اسرار مردم باایمان را برای یهود توسعه طلب می برند.

و سرانجام در اشاره به کیفر آنان می فرماید:

أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذاباً شَدِيداً

خدا کیفر سخت و عذاب سهمگین را در سرای آخرت برای آنان آماده ساخته است.

إِنَّهُمْ ساءَ ما كانُوا يَعْمَلُونَ.

چرا که آنان

به راستی کارهای ناروایی انجام می دادند.

آری، آنان نفاق و دورویی پیشه ساخته و با دشمنان بداندیش و تجاوزکار سر و سرّ داشتند. ۱۶ - سوگندهای [دروغین خود را [بسان سپری [برای امنیت خویش] برگرفتند و [مردم را] از راه خدا بازداشتند؛ از این رو برای آنان عذابی خوارکننده خواهد بود.

۱۷ - هرگز نه دارایی های آنان و نه فرزندانشان چیزی از [عذاب]خدا را از آنان دور نخواهند ساخت؛ آنان اهل آتش هستند و در آن ماندگار خواهند بود.

۱۸ - روزی [را به یاد آور] که خدا [همه آنان را یکسره برمی انگیزد، آن گاه همان سان که [اینک برای شما سوگند یاد می نمایند برای او [نیز] سوگند یاد می نمایند و می پندارند که بر چیزی [پایبند] هستند؛ آگاه باشید که اینان همان دروغگویانند.

۱۹ - شیطان بر آنان چیره شده و یاد خدا را از خاطرشان زدوده است؛ آنان حزب شیطان هستند؛ آگاه باشید که حزب [و گروه]شیطان همان زیانکارانند.

۲۰ - به یقین کسانی که باخدا و پیام آورش دشمنی می ورزند، آنان در زمره خوارترین [مردم اند.

۲۱ - خدا [چنین مقرر داشته و] نوشته است که: من و پیام آورانم بی تردید چیره خواهیم شد. بی گمان خدا نیرومند و شکست ناپذیر است.

۲۲ - گروهی را که به خدا و روز واپسین ایمان می آورند [این گونه]نمی یابی که با کسانی دوستی ورزند که با خدا و پیامبرش دشمنی ورزیده اند، هر چند آنان پدرانشان و یا پسرانشان یا برادرانشان یا خاندانشان باشند؛ اینان هستند که [خدا] ایمان را بر [کران تا کران دل هایشان نگاشته و با روحی از جانب

خود، آنـان را تأییـد نموده است؛ و [نیز] آنـان را به بـاغ هـایی [از بهشت پرطراوت و زیبـا] درمی آورد که از زیر [درختـان آن جویبارها روان است در حالی که [آنان در آن [جا] جاودانه خواهند بود. خدا از آنان خشنود گردیده و آنان [نیز] از او خشنود شده اند؛ آنان حزب خدا [و رهرو راستین راه او] هستند؛ آگاه باشید که حزب [راستین خدا همان رستگارانند.

نگرشی بر واژه ها

جنه: این واژه از ماده «جن» به مفهوم پوشانیـدن و نهان ساختن چیزی آمده و بدان جهت که «سپر» و نیز «زره» انسان را در برابر خطرها و بلاها حراست می کند و انسان را از تیررس دشمن نگاه می دارد، در مورد «سپر» به کار می رود.

استحوذ: این واژه از «حاذ»، «یحوذ» به مفهوم چیره شدن و سلطه یافتن بر چیزی آمده است.

تفسیر

نشانه های رهروان خط شـیطان و فرجام کار آنان در آیات پیش، به برخی از نشانه های نفاقگرایان و رهروان راه شـیطان اشاره رفت؛ اینک در نخستین آیه مورد بحث در ترسیم نشانه های دیگر آنان می فرماید:

اتَّخَذُوا أَیْمانَهُمْ جُنَّهً

آنان سوگنـدهای خویش را سپری برای پوشانیدن ماهیت ناخالص و اصـلاح ناپذیر خود قرار می دهند و خود را پشت سـر آن سپر و پناهگاه نهان می دارنـد تا تردیـدهای بجا و درستی که در مورد آنان در ذهن ها و دل های هوشـمند پدیـد می آید و به آنان بدگمان می گردند، خود را پاک و پاکیزه و درست و درستکار نشان دهند.

فَصَدُّوا عَنْ سَبِیلِ اللَّهِ آنان چنین می کنند تا خود و مردم را از راه خدا که همان راه حق و عدالت است،

باز دارند.

فَلَهُمْ عَذابٌ مُهِينٌ.

از این رو برای آنان عذاب خوارکننده ای خواهد بود.

آن گاه می افزاید:

لَنْ تُغْنِیَ عَنْهُمْ أَمْوالُهُمْ وَ لا أَوْلادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَیْئاً

هرگز ثروت ها و سرمایه های اقتصادی آنان و نیز فرزندان و نیروهای انسانی شان چیزی از عذاب و کیفری را که خدا برای گناهکاران مقرر فرموده است، از آنان دور نخواهد ساخت.

أُولئِکَ أَصْحابُ النَّارِ هُمْ فِیها خالِدُونَ.

آنان اهل آتش هستند و در آن ماندگار خواهند بود.

در ادامه آیات در این مورد می افزاید:

یَوْمَ یَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِیعاً فَیَحْلِفُونَ لَهُ روزی را به یاد آورید که خدا همه آنان را برمی انگیزد و زنده می دارد و عملکرد آنان را در برابرشان قرار می دهد، امّا آنان در برابر خدا سوگند یاد می کنند و باز هم دروغ می بافند؛

کَما یَحْلِفُونَ لَکُمْ درست همان گونه که برای شما مردم به دروغ سوگند یاد می کنند تا هدف های تاریک اندیشانه و ظالمانه خویش را پیش برند و به هواهای دل خود برسند.

وَ یَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ عَلی شَیْ ءٍ

و نفاقگرایان می پنداشتند که در این جهان راه یافته اند؛ چرا که در سرای آخرت تردیدها از میان می رود.

امّا به باور پاره ای از مفسران منظور این است که: آنان می پندارند که با این سوگندهای دورغ می توانند زیان و ضرری را از خود دور ساخته و یا سودی را برای خود فراهم آورند.

«حسن» از مفسران پیشین، بر این باور است که در سرای آخرت موقف ها و ایستگاه هایی وجود دارد که در پاره ای از آن ها زشتی و رسوایی دروغ و دروغ پردازان به روشنی نمایش داده می شود و آنان در آنجا بسان افراد مست و منگ رها می شوند

تـا دروغ ببافنـد و دجـالگری کننـد، از این رو دروغ پردازان می پندارنـد که از آنـان کـاری سـاخته است و می تواننـد با دروغ ماهیت خود را نهان دارند؛ به همین دلیل به دروغ بافی می پردازند و سوگندهای دروغ یاد می کنند.

در آخرین فراز از آیه می فرماید:

أَلا إِنَّهُمْ هُمُ الْکاذِبُونَ به هوش باشید که آنان دروغگویانند.

به باور پاره ای منظور این است که: آگاه باشـید که آنان در ایمان و اسـلام و ارزشـگرایی و گفتارشان دروغ پردازند و راسـت نمی گویند.

امّا به باور پاره ای دیگر منظور این است که: به هوش باشید که این گروه همان زیانکاران هستند. این بیان درست به این جمله می ماند که گفته شود: پندار او بی اساس درآمد و امیدش به نومیدی گرایید.

در چهارمین آیه مورد بحث می افزاید:

اسْتَحْوَذَ عَلَیْهِمُ الشَّیْطانُ شیطان بر آنان چیره شد و آنان به خاطر وسوسه پذیری و پیروی بسیار از شیطان، خود را اسیر او ساخته و آن موجود رانده شده سخت بر آنان تسلط یافت.

فَأَنْساهُمْ ذِکْرَ اللَّهِ و به همین جهت آنان را از یاد خدا غافل ساخته و یاد و نام باعظمت او را از یاد آنان برد.

و کار آنان به جایی رسید که دیگر نه از خدا حساب می برند و نه او را یاد می کنند.

أُولئِکَ حِزْبُ الشَّیْطانِ آنان سپاهیان شیطان هستند.

أَلا إِنَّ حِزْبَ الشَّیْطانِ هُمُ الْخاسِرُونَ.

بدانیـد که سپاهیان شـیطان همـان زیانکارانـد و آن ها هسـتند که به دلیل از دست دادن بهشت پرنعمت و پرطراوت خـدا و به دست آوردن دوزخ و عذاب دردناک آن، به راستی دچار زیانی سهمگین و آشکار شده اند.

رهروان راه حق و

فرجام پیروزمندانه آنان در ادامه آیات در اشاره به سرنوشت دردناک و عبرت انگیز نفاقگرایان و بیدادپیشگان و شکست و نابودی عبرت آموز آنان می فرماید:

إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ أُولئِكَ فِى الْأَذَلِّينَ.

بی گمان کسانی که با خدا و پیامبر او دشمنی می ورزند و در مورد مقررات و مرزهای مقررات او بی دلیل و بهانه جویانه به مخالفت برمی خیزند و کارشکنی می کنند، آنان در زمره خوارترین و بی مقدارترین مردم هستند و کسی در این سرا و سرای آخرت رسواتر از آنان نیست.

به باور «عطا» از مفسران پیشین، آنان مردمی هستند که به دلیل بداندیشی و بیدادشان، خدای فرزانه ذلت و نابودی آنان را در دنیا و آخرت خواسته است.

در آیه بعد در اشاره به پیروزی حق طلبان بر باطل گرایان به ترسیم یک سنّت تخلف ناپذیر خدا پرداخته و می فرماید:

كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَ رُسُلِى خدای فرزانه در لوح محفوظ نوشته است که من و پیامبرانم در کارزار با ظالمان و بیدادگران و تاریک اندیشان پیروز خواهیم شد و این اصلی است تخلف ناپذیر و نویدی است درست.

در این آیه از نوید و سنّت تخلف ناپذیر خدا در مورد فرجام کار حق طلبان و تاریک اندیشان به نگارش و نوشتن تعبیر می کند، و این در حالی است که چنین چیزی را به رشته تحریر در نیاورده، بلکه آن را مقرر داشته و آن را در موقعیت وعده قطعی و سوگند برای انجام آن قرار داده است و به همین دلیل هم در قالب جواب قسم آن را بیان می کند.

«حسن» در این مورد می گوید: خدای فرزانه هرگز پیامبری از پیام آوران خویش را به جهاد و تلاش فرمان نداد، جز این

که پیروزی آنان را در همان آغاز کار و یا آینده دور و نزدیک تضمین فرمود.

و «قتاده» می گوید: خدای جهان آفرین کتابی نوشت و آن را امضا فرمود، که بی گمان من و پیام آورانم پیروز خواهیم بود.

و ممکن است منظور این باشد که: خدا حکم کرد و مقرر داشت که به طور قطع من و پیام آورانم هماره در پرتو دلیل و برهان روشن و روشنگر و قانع کننده بر همه مکتب ها و مسلک ها و سردمداران آن ها پیروز خواهیم بود؛ اگرچه ممکن است گاه زورمداران و ظالمان به دلیل آمادگی های رزمی و امکانات گسترده در برخی میدان های پیکار به پیروزی ظاهری و موقت دست یابند، امّا پیروزی فکری و معنوی و فرهنگی و اخلاقی هماره از آنِ خدا و پیامبران اوست و فرجام کار نیز از آن آنان است و آنان هستند که پیروزمندان راستین تاریخ هستند.

إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ

چرا که خدا توانمند و شکست ناپذیر است و به همین دلیل هر قدرتی که با ذات بی همتای او پنجه درافکند وبه دشمنی برخیزد، سرانجام شکست می خورد و نابود می شود.(۲۵۳)

در داستان فرود این آیه آورده اند که: هنگامی که مردم مسلمان دیدند که به برکت ایمان و اسلام و پیروی از خدا و پیامبر، هر روز روستاها و شهرها و مردم تازه ای به اسلام روی آورده و ایمان می آورند، گفتند: به خواست خدا دو ابرقدرت استبدادگر و بیدادپیشه روم و ایران در برابر قدرت معنوی و فرهنگی و سبک و سیره انسانی و پر جاذبه اسلام فرو خواهد ریخت و خدا ما را بر همگان پیروز خواهد ساخت، نفاقگرایان و ظالمانِ اصلاح ناپذیر آنان را به باد

تمسـخر گرفتند و گفتند: این بندگان خدا می پندارند که روم و ایران نیز مانند برخی از این روستاها و شهرهایی است که خدا مردم آن ها را به سوی اسلام گرایش بخشید و ایمان آوردند و دروازه های شهر و روستای خود را بر روی مسلمانان گشودند؛ در حالی که این گونه نیست و آن دو کشور دو ابرقـدرت هسـتند و شـکست ناپـذیر و اینان نمی تواننـد بر آن ها پیروز شونـد. درست در این شـرایط به منظور پاسـخ به این تاریک انـدیشان و امید بخشـیدن به مردم باایمان و نواندیش و آزادیخواه بود که این آیه شریفه فرود آمد که: کتب الله...(۲۵۴)

در آخرین آیه مورد بحث که آخرین آیه از این سوره است می فرماید:

لا تَجِدُ قَوْماً یُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْ آخِرِ یُوادُّونَ مَنْ حادَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ لَوْ کانُوا آباءَهُمْ أَوْ أَبْناءَهُمْ أَوْ إِخْوانَهُمْ أَوْ عَشِیرَتَهُمْ هیچ گروهی از مردم را که ایمان به خـدا و روز رسـتاخیز دارند، نخواهی یافت که با دشـمنان خدا و پیامبرش طرح دوستی بریزند و دوستی ورزند، اگر چه پدران یا فرزندان یا برادران یا خویشاوندان آنان باشند.

بـه بیـان روشن، منظـور این است که انسـان توحیـدگرا و جـامعه باایمـان بـا هیـچ فرد و گروهی که بـا مقررات عادلانـه خـدا و پیامبرش دشـمنی می ورزنـد و با خـدا و پیامبر اعلان پیکار می کننـد، طرح دوستی نخواهنـد ریخت و با آنان گرچه برادران و فرزنـدان یا بسـتگانشان باشـند، همکاری و همـدلی نخواهند کرد؛ چرا که عدل و ظلم و توحید و شـرک و حق طلبی و بیداد و اصلاح طلبی و اصلاح ناپذیری و تاریک اندیشی با هم نمی سازند و راه هر کدام

جداست.

برخی از مفسران در شأن نزول و داستان فرود این آیه آورده اند که: آیه مورد بحث در مورد فردی به نام «حارث بن ابی بلتعه» و در نکوهش کار او فرود آمد؛ چرا که او بدان دلیل که خانواده اش را در مکّه نهاده و دست به هجرت زده بود، در اندیشه تأمین امنیت آنان از سوی استبداد مکّه، دست به خیانت بر ضد اسلام و مسلمانان و به سود قریش زد و با فرستادن نامه ای به آنان حرکت پیامبر به سوی مکه را - که طرحی محرمانه بود - به آنان گزارش کرد.

هنگامی که پیامبر، خیانت او را برملا ساخت و از او بازخواست نمود، به این بهانه جویی چنگ زد که در اندیشه خیانت نبوده، بلکه تنها به خاطر امنیت خانواده اش به این کار ناروا دست زده است. در این هنگام بود که این آیه شریفه بر قلب پاک پیامبر فرود آمد که: لا تجد قوماً...و رسوله... و عشیرتهم(۲۵۵)

امّا از دیدگاه برخی دیگر از مفسران پیشین از جمله «سدی» این آیه در مورد «عبدالله بن ابی» و فرزندش «عبیدالله» فرود آمد، چرا که فرزند عبدالله، به اسلام ایمان آورده و به پیامبر گرامی سخت اظهار علاقه و ارادت می نمود و از نفاقگرایی و گمراهگری و اصلاح ناپذیری پدر خویش احساس رنج و ناراحتی می کرد و تلاش می نمود که او را به راه درست آورد و از کارشکنی و بیداد و گمراهگری باز دارد. به همین جهت «عبیدالله» روزی باقی مانده آب پیامبر را برداشت و به سوی پدرش برد تا به برکت معنویت و نفس گرم آن حضرت، قلب و دل او

به سوی حق گرایش یابد و اصلاح پذیرد، امّا پدرش در برابر این خیرخواهی پسر خویش واکنش تندی نشان داد و گفت: چرا به جای این آب نیم خورده ادرار مادرت را برایم نیاوری؟ و بدین وسیله با زبانی گزنده و اهانت آمیز در برابر خیرخواهی فرزندش ایستاد.

«عبیدالله» از این واکنش خشونت بار و ظالمانه سخت برآشفت و از پیامبر خدا اجازه خواست تا او را بکشد، امّا پیامبر فرمود: نه، هرگز، بلکه او را به مهر و مدارا و تحمل و دعوت انسانی سفارش کرد.

به هر حال قرآن در ادامه آیه شریفه می افزاید:

أُولئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمانَ آنان کسانی هستند که خدا به لطف و مهر خود عشق به ایمان و توحیدگرایی و پروا و درستکاری را در گستره قلب آنان نوشته است.

به باور «حسن» منظور این است که: آنان مردمی هستند که خدا به لطف خود ایمان را در گستره دل هایشان نگاشته است.

امتا «ابوعلی» بر آن است که: آنان کسانی هستند که نشانه ایمان در دل های آنان نوشته شده است. و این نوشته عبارت از نشانه و مهری است که فرشتگان به وسیله آن ها آنان را می شناسند و درمی یابند که اینان مردمی توحیدگرا و باایمان هستند؛ درست همان گونه که نفاقگرایان و کافران و بیدادپیشگان را به وسیله «مُهری» که بر دل هایشان زده شده است می شناسند که قرآن در این مورد می فرماید: و طبع الله علی قلوبهم...(۲۵۶) و خدا به کیفر تاریک اندیشی و ناسپاسی شان بر دل های آنان مُهر نهاد...

وَ أَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ در مورد این فراز از آیه دیدگاه ها متفاوت است:

۱ - به باور «زجاج» منظور این

است که: خدا آنان را به نور ایمان و اسلا م تأیید می کند.

این دیدگاه را این آیه شریفه تأیید می کند که می فرماید: و کذلک اوحینا الیک... و لا الایمان(۲۵۷)

و بـدین گونه، روحی از امر خودمان به سوی تو وحی کردیم. تو نمی دانستی نه کتاب چیست و نه ایمان کدام است، اما آن را نوری گردانیـدیم که هر که از بنـدگان خود را بخواهیم به و سیله او راه می نمـاییم؛ و به راسـتی که تو به خوبی به راه راسـت هدایت می کنی.

۲ - امّیا به بـاور پـاره ای منظور این است که: و خـدا مردم باایمـان را به وسـیله برهـان هـا و حجت های خویش تقویت نمود و نیرومند ساخت تا به سوی حق و عدالت رهنمون گردند و به مقررات خدا عمل نمایند.

۳ - «ربیع» بر آن است که: خـدا مردم باایمان را به وسـیله کتاب پرشـکوه خویش که مایه زنـدگی جان ها و حیات دل هاست، نیرومند ساخت و از آفت ستم و نادانی و تعصب و تاریک اندیشی نجاتشان داد.

۴ - و پـاره ای نیز برآننـد که: خـدا آنان را به وسـیله جبرئیل، آن فرشـته گرانقـدر خود توانا ساخت و در بسـیاری از پیکارها و لحظه های سرنوشت ساز یاریشان نمود و از حقوق و آزادی و امنیت و کیان آنان دفاع فرمود:

در ادامه آیه شریفه می فرماید:

وَ یُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ

و خدا آنان را به بوستان های پرطراوت و زیبای بهشت - که از زیر درختان و قصرهای آن جویبارها روان است - درمی آورد.

خالِدِینَ فِیها

و در آنجا جاودانه می مانند و از نعمت های وصف ناپذیر آنجا بهره ور می گردند.

رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ خدای

فرزانه از آنان به خاطر درست اندیشی و عملکرد شایسته ای که در زندگی داشته اند خشنود است.

وَ رَضُوا عَنْهُ و آنان نیز از خدای خویش به خاطر مهر و بخشایش وصف ناپذیرش خشنودند.

آری، هم خدا از آنان به خاطر ایمان و اخلاص و درست اندیشی که در پرستش و عبادت و رعایت مقررات او داشته اند خشنود است و هم آنان از فزون بخشی خدا و بهشت پرنعمتی که به آنان ارزانی داشته است.

امّا به باور پاره ای منظور این است که: مردم باایمان بر قضا و قدر یا خواست و فرمان خدا خشنود هستند و آن را ناخوشایند نمی دارند.

أُولئِکَ حِزْبُ اللَّهِ چنین مردم توحیدگرا و پراخلاصی بندگان راستین خدا و حزب و گروه راستین او هستند و مردم را به سوی دین او دعوت می کنند.

أَلا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ.

بدانید که حزب و گروه خدا و بندگان راستین او همان رستگارانند.

پرتوی از آیات در آیات درس آموزی که گذشت یکی چند نکته باید بیشتر مورد دقت و تعمق قرارگیرد:

۱ - حزب خدا و ویژگی های آن این واژه برای همگان آشناست و ما در جامعه و دنیای خویش این واژه را بسیار شنیده ایم، امّا شاید به مفهوم واقعی آن و شرایط و ویژگی های کسانی که به راستی در خور این نام و عنوان هستند و می توانند خود را به این حزب و گروه منسوب کنند و باعث زینت و آراستگی یا آبروی این عنوان باشند و نه بی آبرویی و گریز مردم از آن، کمتر اندیشیده ایم.

به راستی حزب اللّه چیست؟ و فرد و گروه و جامعه حزب اللهی کدام است؟ آیا

شرایط و ویژگی هایی هم دارند یا تنها با ادعا و لاف و گزاف و بافته های میان تهی و زورمداری می توان زیر این عنوان جا خوش کرد و باج گرفت؟ یا می توان خود را به این جایگاه والا اوج داد، گرچه با تاریک اندیشی و خمودی و واپسگرایی و ستم و خشونت و تعصب ورزی و بیداد، کدام یک؟

نخست به قرآن و نهج البلاغه می نگریم:

قرآن در دو سوره این واژه را به کار برده است که راهگشاست:

۱ - در یک مورد پس از وصف امیرمؤمنان به عنوان برترین ایمان آورنده به خدا و پیامبر و کتاب او، برترین برپادارنده نماز و فرهنگ نماز، و برترین رعایت گر آزادی و حقوق مردم و پرداخت کننده زکات می فرماید:

وَ مَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغالِبُونَ(۲۵۸)

هرکس خدا و پیامبر او و آن سمبل ایمان و اخلاص را دوست و سر رشته دار خود بداند و او را الگو گیرد، رستگار و پیروز است، چرا که حزب خدا همان پیروزمندانند، و کسی که به راستی به خدا و پیامبرش ایمان داشته باشد و با آن سمبل ایمان و اخلاص و نماز و زکات سر مهر و دوستی داشته باشد و او را پیشوای خود بگیرد از حزب خداست.

با این بیان در آیه شریفه، از حزب خدا بودن در گرو این شرایط است:

الف) اطاعت آگاهانه و خالصانه از خدا و ایمان به او یا قانونگرایی و نه قانون گریزی و پایمال ساختن حقوق و کرامت مردم بابهانه های رنگارنگ،

ب) اطاعت از پیامبر و سرمشق گرفتن آن حضرت در زندگی فردی، اجتماعی،

قضایی، اخلاقی و در مدیریت و سیاست و ...

ج) پیروی از سمبل ایمان و اخلاص و نماز و زکات و عدالت و آزادی علی(ع) در مدیریت فرد و جامعه و پرچمداری حقوق بشر.

۲ – قرآن در مورد دیگر می فرماید:

لاـ تَجِدُ قَوْماً یُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْ آخِرِ یُوادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ لَوْ کانُوا آباءَهُمْ أَوْ أَبْناءَهُمْ أَوْ إِخْوانَهُمْ أَوْ عَشِیرَتَهُمْ أُولئِکَ کَتَبَ فِی قُلُوبِهِمُ الْإِیمانَ وَ أَیَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ وَ یُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِینَ فِیها رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ أُولئِکَ حِزْبُ اللَّهِ أَلا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ(۲۵۹)

گروهی را که به خدا و روز واپسین ایمان می آورند این گونه نمی یابی که با کسانی دوستی ورزند که با خدا و پیامبرش دشمنی ورزیده اند، هر چند آنان پدرانشان و یا پسرانشان یا برادرانشان یا خاندانشان باشند؛ اینان هستند که خدا ایمان را بر کران تا کران دل هایشان نگاشته و با روحی از جانب خود، آنان را تأیید نموده است؛ و نیز آنان را به باغ هایی از بهشت پرطراوت و زیبا درمی آورد که از زیر درختان آن جویبارها روان است در حالی که آنان در آن جا جاودانه خواهند بود. خدا از آنان خشنود گردیده و آنان نیز از او خشنود شده اند؛ آنان حزب خدا و رهرو راستین راه او هستند؛ آگاه باشید که حزب راستین خدا همان رستگارانند.

از دقت در هر دو مورد از کاربرد واژه «حزب اللّه» چنین دریافت می گردد که ویژگی های دیگر «حزب اللّه» واقعی آن است که دوست داشتن و دوستی ورزیدن آنان با فرد و گروه و جریان های ملی و

فرا ملی حساب شـده، دقیق، عادلانه قانونمند و بر اساس حق و ملاک ها و معیارهای خردمندانه دینی است و گسستن و بریدن و عدم همکاری و دشمنی آنان نیز حساب شده و منطقی و انسانی است، نه آلت دست قدرت های مافیایی و پنهان می شوند تا به نـام خـدا و با نام مقـدسات راستین و دروغین به بارگاه سـتم و ارتجاع خـدمت کننـد و حقوق و آزادی و امنیت و کرامت و حرمت آزادی خواهـان و اصـلاح طلبـان و سـتمدیدگان و قـانون گرایان را هـدف چوب و چماق و مشت و لگـد و خشونت و ددمنشـی و بافته های ناروا و زشت و بی ادبانه خویش سازند و نه ابزار دست کسانی می گردند، که همه چیز، حتی دین زیبا و پر جاذبه و انسانی و پر طراوت خدا را حاضـرند پل دنیا و ابزار سـلطه و سرکوب سازند تا به هواهای خود برسند. آری، «حزب الله» راستین، «خیـل الله» نیست که بـا پرچمـداری «عمر سـعدها» بر خیمه هـای پیشوای اصـلاح طلبـان گیتی و پرچمـدار راستین عـدالت و آزادی و حقـوق بشـر، حسـین (ع) و یـارانش یـورش برد و ابلهـانه بـافته هـای دروغین و رسـوای فرمانـده سوداگر و زاهـدنمای خـویش را بـاور کنـد که به سوی بهشت گـام می سـپارد و از او مژده بهشت را دریـافت دارد! نه، هرگز «حزب الله» واقعی رعـایت کننـده ترین، نرم ترین، پرجـاذبه ترین، منطقی ترین، مـداراترین، تحمل پـذیرترین، نقـد و نظارت خواهانه ترین جریان در تاریخ اسلام است، و زبانش زبان منطق و خرد، و قلم و گفتارش آراسته به دلیل و برهان و خیرخواهی و دلسوزی، و ادبیات و عملکردش این است که از مرزهای مقررات خدا نگذرد و با اخلاق و ادب اسلامی

رفتار کند و حقوق مردم را احترام گذارد، اگر جز این بود حزب شیطان است که خود را به دروغ «حزب الله» می خواند.

مگر نه این است که پیشوای راستین «حزب الله» واقعی علی (ع) است که فرمود:

وَ اللَّهِ لَأَنْ أَبِيتَ عَلَى حَسَكِ السَّعْدَانِ مُسَهَّداً أَوْ أُجَرَّ فِي الْأَغْلَالِ مُصَفَّداً أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَلْقَى اللَّهَ وَ رَسُولَهُ يَوْمَ الْقِيَامَهِ ظَالِماً لِبَعْضِ الْعِبَادِ وَ غَاصِباً لِشَيْ ءٍ مِنَ الْحُطَامِ ...(۲۶۰)

سو گند به خدا اگر تمام شب را بر روی خارهای سخت و سه شعبه به سر آورم، و یا با غُل و زنجیر به این سو و آن سو کشیده شوم، برایم خوش تر است از این که خدا و پیامبر اورا در روز رستاخیز، در حالی دیدار کنم که به برخی از بندگان ستم رواداشته، و چیزی از حق کسی را غصب و پایمال ساخته باشم.

آری حزب واقعی خدا بودن، پیروی راستین از انسان والایی است که رابطه اش با خدا شکوفا بود، و رابطه اش با بندگان خدا بر اساس مهر و عدل و ادای حقوق آنان و رعایت حرمت و کرامت ناتوان ترین و بی دفاع ترین و محروم ترین انسان ها.

نماز آن حضرت که در این آیات از آن سخن رفته، رمز عشق او به خداست و زکات او رمز مهر او به مردم و رعایت حقوق همه شهروندان، حتی تهیدستان و بینوایان جامعه و مخالفان خود.

با این بیان فرد و جامعه و حکومت و نظام و گروهی به راستی از حزب خداست که در قانون گرایی و قانون مداری و رعایت مقرارت خدا بهتر از همگان و دقیق تر از همگان باشد، نه

این که به نام خدا همه مقرارت او را پایمال سازد و آنها را ابزار رسیدن به دنیای خویش قرار دهد و چهره دین او را تیره و تار سازد و عامل گریز از مذهب گردد.

کسی است که سمبل رعایت حقوق بشر باشد و حق حیات، آزادی، برابری در مقابل قانون، حق زیستن به صورت موجودی با شعور و اندیشه، حق مشارکت در اداره امور، حق نظارت بر روند کارها، حق نقد و چون و چرا، حق امنیت شغلی، فکری، قضایی، روحی، اجتماعی، امنیت جان و آبرو، حق دفاع در یک فضای آزاد و آزادمنشانه و حق بازخواست تک تک شهروندان از نهاد قدرت را برای تک تک بندگان خدا به رسمیت بشناسد و رعایت کند؛ درست همان گونه که این حقوق را برای خود می خواهد.

امیر مؤمنان فرمود:

اجْعَلْ نَفْسَکَ مِیزَاناً بَیْنَکَ وَ بَیْنَ غَیْرِک(۲۶۱)

پسرم وجود خویشتن را میان خود و مردم میزان قرار ده، آنگاه آنچه را برای خود دوست داری برای دیگران نیز دوست بدار، و آنچه را که برای خود نمی پسندی برای دیگران مپسند؛ ستم روا مدار، همان گونه که دوست نداری به تو ستم شود؛ در زندگی همواره نیکوکار باش، همان گونه که دوست داری به تو نیکی کنند، و آنچه را برای دیگران زشت می شماری برای خود نیز زشت شمار...

پس چگونه کسی می تواند پیرو آن حضرت باشد، امّا رفتار و کردار معاویه را پیشه سازد و هر آن کسی که با سلیقه او و منافع گروهی او هماهنگ و همراه نبود بگزد و بدرد و بزند و بکوبد و برایش بارانی از تهمت بباراند و تا

ربودن و سر به نیست کردن نهانی او پیش رود؟

حزب الله راستین در روایات امیرمؤمنان در وصف حزب الله واقعی می فرماید:

طُوبَی لِنَفْسٍ أَدَّتْ إِلَی رَبِّهَا فَرْضَهَا وَ عَرَكَتْ بِجَنْبِهَا بُؤْسَهَا وَ هَجَرَتْ فِی اللَّيْلِ غُمْضَهَا حَتَّی إِذَا غَلَبَ الْكَرَی عَلَيْهَا افْتَرَشَتْ أَرْضَهَا وَ تَوَسَّدَتْ كَفَّهَا فِی مَعْشَرٍ أَسْهَرَ عُيُونَهُمْ خَوْفُ مَعَادِهِمْ وَ تَجَافَتْ عَنْ مَضَاجِعِهِمْ جُنُوبُهُمْ وَ هَمْهَمَتْ بِذِكْرِ رَبِّهِمْ شِفَاهُهُمْ وَ تَقَشَّعَتْ بِطُولِ اسْتِغْفَارِهِمْ ذُنُوبُهُمْ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ فَاتَّقِ اللَّهَ يَا ابْنَ حُنَيْفٍ وَ لْتَكْفُفْ أَقْرَاصُكَ لِيَكُونَ مِنَ النَّارِ خَلَاصُكَ.(۲۶۲)

خوشا به حال آن کسی که مسئولیت های واجب خویش را در پیشگاه خدا به انجام رسانده، و در راه خدا هرگونه سختی و تلخی را به جان خریده، و به شب زنده داری بپردازد و اگر خواب بر او چیره شد، بر روی زمین خوابیده، و کف دست ها را بالش خود قرار داده، و در زمره مردمی باشد که ترس از معاد خواب را از چشمان آنان ربوده و از بسترها دورشان ساخته و لب هایشان به یاد پروردگار در حرکت و با آمرزش خواهی طولانی و اصلاح خود گناهان را زدوده اند آنان حزب خدایند، و بی گمان حزب خدا رستگار است.

با دقت در بیان زیبا و روشنگر نهج البلاغه «حزب الله» راستین را با این ویژگی ها می نگریم:

۱ - آگاهی و شناخت عمیق برنامه و وظیفه و احساس مسئولیت، نه دنباله روی،

۲ - انجام شایسته واجبات و رعایت مقررات و قوانین خدا در زندگی،

۳ - شکیبایی و مدارا و تحمل و پایمردی در این راه،

۴ - شب زنده داری برخاسته از این

احساس مسئولیت انسانی و قانون گرایانه و خودسازی،

۵ – ساده زیستی و پارسایی واقعی و نه زندگی در ناز و نعمت و مستی و پستی و بی خبری از فقر و نیاز و رنج و گرفتاری مردم با ثروت ها و قدرت های بادآورده،

۶ – بی قراری و ناآرامی و بی خوابی از حسابرسی روز رستاخیز و پاداش و کیفر آن روز که همه نیت ها و اندیشه ها و عملکردهای نهانی و فوق محرمانه آشکار می گردد و به ناچیزترین ذره نیکی و یا شر و گناه پاداش و کیفر داده می شود،

۷ – لب ها و زبان و دل و مغز و قلب و قلم و تن هماره در یاد و ذکر راستین خداست، تا عادلانه رفتار کند و از ستم و استبداد و زورمداری و گفتار و قضاوت و عملکرد ظالمانه و پایمال ساختن حقوق بشر بپرهیزد.

۸ – هماره در اندیشه توبه، آمرزش خواهی از کوتاهی ها و قصورها و تقصیرها و نقد خویش است و در اندیشه اصلاح خویش و اصلاح پذیری، نه اصلاح ناپذیری و اصلاح ستیزی و...

۹ – قناعت به حلال و اندك درآمد مشروع و بسنده نمودن به حقوق خویش، تا حقوق و کرامت دیگران را در جهت هواهای جاه طلبانه خویش پایمال نسازد.

راستی آیا ما مدعیان «حزب خدا» از این ویژگی در خود و جریان و گروه خویش می یابیم؟

و در این مورد آزادمنشانه و به دور از تعصب ورزی و بت سازی و بت پرستی می توانیم بیندیشیم و خود را پیش از محاسبه روز رستاخیز نقد کنیم و پای حساب و باز خواست کشیم؟

و با صدور حکمی خردمندانه و خردپسندانه به اصلاح خویش بپردازیم؟

آری، اصیل ترین و روشن ترین شاخصه حزب خدا بودن رعایت حقوق بشر است و مهر و دوستی به مردم.

امیر مؤمنان فرمود: جعل الله سبحانه حقوق عباده مقدمه لحقوقه، فمن قام بحقوق عبادالله کان مؤدیاً بحقوق الله.

خدای فرزانه رعایت حقوق بندگانش را مقدمه و پیش درآمدی برای رعایت حقوق خویش از سوی آنان قرار داد؛ از این رو هر کس در راه ادای حقوق بشر و برای رعایت کامل آن قیام کند و در این راه تلاش نماید، این کارش باعث می شود تا به رعایت حقوق خدا موفق گردد و در صورت پایمال ساختن حقوق مردم، حقوق و حرمت و مقررات خدا نیز پایمال خواهد شد.

از پیامبر گرامی آورده اند که بارها دست بر شانه «سلمان فارسی» نهاد و با اشاره به امیرمؤمنان فرمود:

یا سلمان هذا و حزبه هم المفلحون.(۲۶۳)

هان ای سلمان! به هوش باش که این بزرگمرد و رهروان راستین راه او، رستگاران دنیا و سرای آخرتند، آری، اینان.

با این بیان حزب الله واقعی بودن در گرو آراستگی فردی و اجتماعی و قضایی و انسانی به خلق و خوی پر جاذبه و عادلانه و آزادمنشانه ای است که علی (ع) سمبل و پرچمدار آن بوده است.

و نیز فرمود:

ود المؤمن للمؤمن فی الله من اعظم شعب الایمان.(۲۶۴)

دوستی ورزیدن انسان به برادران دینی و نوعی خویش به خاطر خدا و در جهت رعایت حقوق آنان و مرزهای مقرارت او از برترین و پرشکوه ترین شعبه ها و شاخه های ایمان است.

و نیز از حضرت موسی آورده اند که! خدای فرزانه به آن حضرت پیام فرستاد و پرسید! هان ای موسی! آیا

تاکنون کاری برای خشنودی من و به خاطر من انجام داده ای؟

پاسخ داد: آری، خدای من! در پیشگاه تو نماز گزارده ام، و به خاطر انجام فرمان تو روزه داشته ام، و از دسترنج و ره آورد تلاش خویش به محرومان هزینه کرده ام و همواره به یاد تو هستم، آیا این کارها برای تو و به خاطر خشنودی تو نیست؟

پیام آمد که: هان ای موسی! اما نمازت برای تو نشانه حق است، و روزه ات سپری در برابر آتش دوزخ برای تو، و انفاق و هزینه نمودن از ثروت و امکانات مادی و علمی و معنوی به محرومان و نجات آنان از فقر و نیاز مادی و اخلاق برایت سایه ای است در روز رستاخیز، و خدا را یاد نمودن و ذکر گفتن ات نوری است که راه تو را روشن می سازد؛ اینک بگو: کدامین کار را برای من انجام داده ای ای موسی!

موسی درماند و گفت: پروردگارا! خودت راهنمای من باش و بگو باید چه کنم.

پیام آمد که: هل و الیت لی ولیاً؟ آیا هرگز به خاطر خشنودی من و به حساب من با کسی دوستی ورزیده ای و او را دوست داشته ای؟ و آیا تنها در جهت خشنودی من بر اساس منطق و مقررات عادلانه و انسانی با کسی دشمنی ورزیده ای؟ و هل عادیت لی عدواً؟

در این هنگام بود که موسی دریافت که برترین و پرشکوه ترین اندیشه و عملکرد دوست داشتن و دوستی ورزیدن با فرد و گروه و جریانی قانونگرا و آزادی خواه و رعایت گر مقرارت خدا و حقوق و حرمت و کرامت بشر است.

فعلم موسی ان افضل الاعمال الحب فی الله

و البغض فی الله.(۲۶۵)

حزب شیطان یا استبدادگران تاریک اندیش

با بر شمردن و ترسیم مهم ترین ویژگی ها و اوصاف حزب راستین خدا در اندیشه و بیان و عملکرد، خصلت زشت و ظالمانه انصار و اعوان شیطان یا استبداگران را در هر قالب و عنوان و در زیر هر ستار و پرچمی، با ژرف نگری و آگاهی عمیق و وسیع می توان شناخت. پاره ای از خصلت های شیطانی آنان عبارت است از:

۱ - فریب و دجالگری در فرم ها و شکل ها و قالب های گوناگون حتی با ابزار سلطه ساختن خدا و مذهب و مقدسات،

۲ - دروغ و تحریف حقایق و قلب واقعیت ها و زورمداری عریان و شبه عریان و شبه قانونی و شبه دینی و خشونت و بی رحمی در گفتار و نوشتار و ادبیات و عرصه عمل،

۳ - خودکامگی و خودسری و بیداد و حق کشی و اصلاح ناپذیری،

۴ - فراموش ساختن یاد و ذکر راستین خدا و پایمال ساختن مرزهای مقرارت او،

۵ - پایمال ساختن حقوق بشر و به هیچ انگاشتن آزادی و امنیت و حرمت و کرامت بندگان خداو حق حاکمیت مردم بر سر نوشت خویش،

۶ - دوستی ها و دشمنی های بی حساب و کتاب و افراطی و نامیزان،

که ثمره این تاریک اندیشی و حق ناپذیری و اصلاح ستیزی آنان کارشان را به جایی می رساند که رابطه آنان با خدا، مردم و حتی خویشتن تیره و تار می گردد و در افکار عمومی و جهانی محکوم و منفور می شوند.

امیرمؤمنان در روشنگری خویش در این مورد می فرماید:

ایها الناس انما بدءُ وقوع الفتن اهواء تتبع و احکام تبتدع...(۲۶۶)

بی گمان آغاز پیدایش فتنه ها، هواپرستی و بیداد و بدعت گذاری و استفاده ابزاری از خدا و مقرارت و مفاهیم آیین اوست؛ بدعت گزاری و سوءاستفاده هایی که با قرآن نمی سازد و کتاب روشنگر خدا آنان را نمی پذیرد و جاه طلبان و خودکامگان و سوداگران با این دو شیوه انحرافی بر خلاف دین خدا و مقررات او، بر حق جویان و اصلاح طلبان سلطه می یابند و حقوق مردم را پایمال می سازند.

از این رو اگر حق از باطل جدا و خالص می گشت، زبان و طمع بداندیشان و دشمنان بریده می شد، اما دریغا که خودکامگان و عوام بازان زاهدنما، پاره ای از حق و پاره ای از باطل و بیداد را می گیرند و به هم آمیخته می سازند، آن جاست که شیطان بر دوستان خویش چیرگی می یابد و آنان را به بند می کشد و در این میان تنها بندگان شایسته و درست اندیشی که مشمول لطف و مهر پروردگارند نجات خواهند یافت.

امام حسین (ع) در میدان نینوا در برابر حق ناپذیری و اصلاح ستیزی «خیل الله» و فرمانده عوام باز و سوداگر آن که با خشونت و دجالگری بر آن بودند تا از رسیدن صدای حق طلبانه و سخنان روشنگرانه به کوشش حاضران و عصرها و نسل ها مانع گردد، و آن بزرگ پرچمدار حقوق بشر و مدافع دین و آیین خدا را با پرونده سازی رسوای خویش به عنوان خارجی و برانداز قتل عام کند و خاندانش را به اسارت برند، پس از روشنگری فرمود:

لقد استحوذ علیکم الشیطان فانساکم ذکرالله.(۲۶۷)

دریغ و درد که شیطان بر شما چیره شده، و یاد واقعی خدا را از دل و جان شما زدوده است! راستی که مرگ و نفرین

بر شـما و خواسـته ظالمانه شـما که به جای دفاع از حق و عدالت از من می خواهید که تسلیم استبداد سیاهکار روزگار خویش گردم و به درستی آن رأی دهم.

تفسیر اطیب البیان

سوره مجادله ، غرض سوره :بیان احکام و آداب و بیان اوصاف کسانی که با خـدا و رسول مخالفت کرده و یا با دشـمنان دین دوستی می ورزند و معرفی کسانی که از دوستی با آنها احترازمی کنند و ذکر وعده جمیل به ایشان در دنیا و آخرت .

(۱)(قـد سـمع الله قول التی تجادلک فی زوجها و تشـتکی الی الله و الله یسـمع تحاورکما ان الله سـمیع بصـیر):(به تحقیق خـدای تعالی سـخن آن کسـی را که با تو درباره همسـرش مجادله می کرد و به خدا شکایت می برد شنید و خدا گفتگوی شما را می شنـود،بـدرستی که خـدا شـنوای بینـاست)(اشـتکاء)یعنی اظهـار نـاراحتی از حوادثی که پیش آمـده و (تحـاور)یعنی مراجعه به یکـدیگر درسـخن گفتن ، این آیـات چهارگانه ابتـدای سوره در باره ظهار نازل شـده که درعرب جاهلیت یکی از انواع طلاق بوده و وقتی کسـی می خواسـته زنش را بر خود حرام کند، می گفته : تو نسـبت به من مانند پشت مادرم هستی ، وبا گفتن این کلام تا ابد زنش بر اوحرام می شده ،ظاهرا بعد از ظهور اسـلام یکی از انصار همسـر خود را ظهار کرده و سـپس از عمل خود پشـیمان شده و همسرش نزد رسولخدا ص شکایت نموده و راه چاره ای خواسته تا دوباره به شوهرش حلال شود، در همین جا این آیات نازل می شود.می فرماید: خدای تعالی درخواست و حاجت آن زن را که

با تو در مورد شوهرش گفتگو می کرد مستجاب کرد، زنی که شوهرش او را ظهار کرده بود و او از وضع خود به خدا شکایت می برد، خدا گفتگوی او را با تو شـنید، چون خدا شـنوای همه شنیدنیها وبینای همه دیدنیهاست ،(یعنی خدابه همه مسموعات و مبصرات علم دارد).

(۲)(الـذین یظـاهرون منکم من نسائهم ماهن امهاتهم ان امهاتهم الا اللا ئی ولـدنهم و انهم لیقولون منکرا من القول و زورا و ان الله لعفو غفور):(کسانی از شـماکه زنان خود را ظهار می کنند، به صرف این گفته ، همسرانشان ، مادرانشان نمی شوند،مادران آنهـا تنهـا همـان کسانی هسـتند که ایشان را به دنیا آورده انـد و این افراد سـخنی ناپسـند و خلاف واقع می گوینـد و خـداوند صاحب عفو و مغفرت است) با این آیه حکم ظهار که در جاهلیت مرسوم بود لغو شـده و اثر آن که حرمت ابـدی زوجین بود نفی گردید، می فرماید: کسانی که همسـرانشان را ظهار می کنند، از نظر شـرعی با این گفتار، همسران به مادران ملحق نگشته و نسـبت به شوهران خود حرام ابـدی نمی شونـد، چون مادران آنها فقط کسانی هسـتند که آنها را به دنیا آورده و متولدنموده اند، سـپس در مقام تأکید می فرماید:اینها اولا)سـخنی ناپسند می گویند، چون شرع آن را معتبر نمی شمارد و منکر می داند، و ثانیا) سـخنی دروغ به زبان می آورنـد، چون گفته آنها خلاف حقیقت است و همسـر به صـرف گفته شوهر مبدل به مادر نمی گردد، لذاظهار مفید طلاق نیست ، اگر چه حلال شدن آندو نسبت به هم مستلزم دادن کفاره است ،لذا

ظهار گناه محسوب می شود و به همین دلیل هم در ادامه می فرماید: خداوند آمرزنده وصاحب عفواست ،یعنی به شرطدادن کفاره آن شخص رامی آمرزدوازخطایش درمی گذرد.

(۳)(و الذین یظاهرون من نسائهم ثم یعودون لما قالوا فتحریر رقبه من قبل ان یتماسا ذلکم توعظون به و الله بما تعملون خبیر):(و کسانی که زنانشان را ظهار کنند وسپس از گفته خود پشیمان شوند، کفاره عملشان آزاد کردن یک برده ، قبل از تماس باهمسرانشان است ،این اندرزیست که باآن موعظه می شویدوخدابه آنچه می کنید آگاه است)یعنی کسانی که همسرانشان را ظهار کرده و سپس اراده کرده اند که به نقص پیمانی که با ظهار بسته اند اقدام کنند و به وضع قبلی خود با همسرشان باز گردند، باید قبل از تماس جنسی با همسرشان ، یک برده آزاد کنند و این کفاره تبعات ظهار را از آنها بر می دارد ودر ادامه می فرماید: این دستور توصیه ای از جانب خدای متعال است که از آگاهی اونسبت به عمل شما ناشی می شود، چون خدا عالم به اعمال بندگان خویش است .

(۴)(فمن لم یجد فصیام شهرین متتابعین من قبل ان یتماسا فمن لم یستطع فاطعام ستین مسکینا ذلک لتؤمنوا بالله و رسوله و تلک حدود الله و للکافرین عذاب الیم):(پس کسی که نتواند برده آزاد کند، کفاره اش دو ماه روزه پشت سر هم قبل ازتماس جنسی با همسر است ، پس اگر کسی توانایی این عمل را هم نداشت کفاره اش اطعام شصت نفر مسکین است ، این به جهت آنست که به خدا و رسولش ایمان بیاورید،و آنچه گفته شد حدود

و شرایع خداست و کافران عذابی دردناک دارند)این آیه بیانگر خصلت دوم و سوم از خصال سه گانه کفاره است که هر یک مترتب برقبلی است ، یعنی کسی که از ظهار همسرش پشیمان شده وظیفه او در درجه اول آزادکردن بنده است ، اگر نتوانست دو ماه پی در پی روزه گرفتن و اگر نتوانست شصت مسکین را غذا دادن ، به هر حال فقط بعد از ادای کفاره همسرشان به آنها حلال می شود،در ادامه می فرماید: اینکه خدا چنین حکمی تشریع نموده که شما بتوانید به همسرانتان رجوع کنید، برای این است که شما به خدا و رسولش ایمان آورده و رسوم جاهلیت راکنار بگذارید.اینها حدود و قوانین الهی است که نباید با مخالفت خود از آنها تعدی کنید و کفاری که از این حدود تجاوز کنند و در مرحله عقیده یا عمل به این حدود پایبند نباشند عذابی دردناک خواهند داشت .

(۵)(ان الذین یحادون الله و رسوله کبتوا کما کبت الذین من قبلهم و قد انزلناایات بینات و للکافرین عذاب مهین):(بدرستی کسانیکه با خدا و رسولش مخالفت می کنند خوار و ذلیل می شوند، همانطور که پیشینیان آنها ذلیل شدند، وبه تحقیق ماآیاتی آشکار و روشن نازل کردیم و کافران عذابی خوار کننده دارند)یعنی اینکه شما را اندرز دادیم که از حدود الهی تجاوز نکنید و به آن کفر نورزید،بدلیل آنست که هر کس با خدا ورسول مخالفت و ممانعت به عمل آورد، خوار و ذلیل می شود، همانطور که امتهای قبل از آنها نیز به دلیل مخالفت با خدا و رسول او خوار وذلیل شدند، و هیچ شکی نیست

که این دستورات آشکار از ناحیه ماست و رسول ما درتبلیغ رسالت صادق و امین است ، بنابراین کسانی که این شرایع را انکار می کنند، عذابی خوار کننده خواهند داشت .

(۶)(یوم یبعثهم الله جمیعا فینبئهم بما عملوا احصیه الله و نسوه و الله علی کل شیء شهید):(روزی که خدا همه ایشان را مبعوث می کنند و آنها را بدانچه کرده اند، خبرمی دهد، چون خدا اعمال آنها را به شمار آورده و خود آنها آنرا فراموش کرده اند، وخدا بر هر چیزی ناظر و گواه است)یعنی کافران در روزی عذاب خوار کننده را دارند که خدا همه آنها را بر می انگیزد وآن روز، روز حساب و جزاست و سپس خدا ایشان را از حقیقت اعمالشان در دنیا،باخبر می سازد، چون خدا همه اعمال آنها را احصاء کرده و به شمارش در آورده است در حالیکه آنها خودشان آن اعمال را فراموش کرده اند، ولی خدا چون ناظر و شاهد برهر چیز است ، اعمال آنها را مشاهده و احصاء نموده .

(۷)(الم تر ان الله یعلم ما فی السموات و ما فی الارض ما یکون من نجوی ثلثه الا هو رابعهم و لا خمسه الا هو سادسهم و لا ادنی من ذلک و لا اکثر الا هو معهم این ما کانوا ثم ینبئهم بما عملوا یوم القیمه ان الله بکل شیء علیم):(آیا می دانی که خدا آنچه را در آسمانها و زمین است ، می داند؟ هیچ نجوای سه نفری نیست ، مگر آنکه او چهارمشان است و هیچ پنج نفری نیست جز اینکه او ششمی آنست و هیچ کمتر یابیشتری

نیست مگر اینکه او با ایشان است ، هر جا که باشند،آنگاه در روز قیامت به ایشان خبر می دهد که چه کردند، چون خدا به هر چیزی داناست)استفهام در آیه انکاری است و منظور از (رؤیت) علم یقینی است ،(نجوی) یعنی سخن بیخ گوشی و سری .می فرماید اهل نجوی هر چند نفر که باشند، خدا هم همراه آنهاست ، چون خدا هرچه در آسمانها و زمین است می داند و شاهد همه اعمال و گفتارآنها و عالم به اسرارایشانست ، و معیت خدا با معیت اهل نجوی معیت علمی است نه نزدیکی جسمانی ، چون هیچ مکانی از خدای سبحان خالی نیست ، در عین اینکه او فوق مکان و جسمیت است .و او در روز قیامت همه افراد من جمله اهل نجوی را به حقیقت اعمالی که کرده اند،من جمله نجوایشان خبر می دهد، چون خدا به هر چیزی داناست و هیچ ذره ای از علم اومخفی نمی ماند.

(۸)(الم تر الی الذین نهوا عن النجوی ثم یعودون لما نهوا عنه و یتناجون بالاثم والعدوان و معصیت الرسول و اذا جاؤک حیوک بما لم یحیک به الله و یقولون فی انفسهم لولا یعذبنا الله بما نقول حسبهم جهنم یصلونها فبئس المصیر):(آیا ندیدی کسانی را که از نجوی نهی شدند و باز بدانچه از آن نهی شدند، رجوع کردند و در باره گناه و دشمنی و نافرمانی از رسول به نجوی پرداختند و وقتی که به نزدت می آیند،تحیتی به تو می فرستند که آنطور تحیت را خدای تعالی به تو نداده و در دل خود و یا نزدهمفکران خود اظهار

دلواپسی می کننـد، که نکنـد خدا به جرم آنچه می گوئیم ما را عذاب کند، ایشان را فقط جهنم کفایت می کند که در آتش آن خواهنـد افتـاد و چه بدبازگشـتگاهی است).ظـاهرا نجـوی کردن علیه رسـول خـدا ص و مؤمنین حقیقی در میـان جمعی از منافقـان و بیمـار دلان سـست ایمان ، شایع شـده بوده و پیرامون گناه و دشـمنی و نافرمانی از پیغمبر بایکـدیگر نجوی می کرده انـد، تـا مؤمنین واقعی را آزار دهنـد و حتی از نهی الهی هم متذکرنشـده و به این عمل خود ادامه داده انـد، لـذا خداونـد روی سخن را متوجه رسولخـدا ص نموده و از تخاطب با آنها اعراض کرده تا بفهانـد آنها لیاقت همکلامی با خدا را ندارند وسپس به توبیـخ و مذمت غیابی از ایشان می پردازد و خطاب به رسول خود می فرماید: آیاندیدی افرادی را که با اینکه از نجوی نهی شدنـد، دوباره عمل نکوهیـده خود را تکرارکردند و در باره اثم (اعمالی که اثر سوء دارد، ولی اثر آن فقط متوجه مرتکب آن می شود، مثـل شـرابخواری یـا ترک صـلاه) و عـدوان (اعمـال زشـتی که ضـرر آن متوجه دیگران می شود، مثـل آزار مردم و تهمت و غیبت و ...)که هر دوی این مـوارد ازمصـادیق معصـیت خـدا هسـتند و نیز در بـاره معصـیت رسول (یعنی اموری که از نـاحیه خـداامر و نهی در بـاره آن نرسـیده ، امـا رسولخـدا ص از جانب خود به منظور تأمین مصالـح امت دسـتور آنها را صادر نموده)با یکدیگر نجوی کردند و به این اعمال خود مداومت نمودند، اینها وقتی که به نزد تو حاضر می

شوند به غیر (سلام) که تحیت تشریع شده ازجانب خداست ، به تو درود می فرستند(۴۹) و در دل خود می گویند: تو پیامبر خدا نیستی ،اگر بودی خدا ما را به خاطر آن اقوال و آن نوع تحیت عذاب می کرد.اما خداوند در جواب آنها می فرماید: اینها در پندار خود به خطا رفته اند و به آن عذابی که وعده داده شده اند می رسند، چون هر آینه داخل عذاب جهنم خواهند شد وحرارت آن را خواهند چشید و همین جهنم که بسیار بازگشتگاه بدی است ، برای عذاب آنها کفایت میکند.

(۹)(یا ایها الذین امنوا اذا تناجیتم فلاتتناجوا بالاثم و العدوان و معصیت الرسول و تناجوا بالبر و التقوی و اتقوا الله الذی الیه تحشرون):(ای کسانیکه ایمان آورده اید، وقتی نجوی می کنید در باره گناه و دشمنی و نافرمانی رسول نجوی نکنید،بلکه در باره نیکی و تقوی نجوی کنید و پروا کنید از خدایی که به سوی او محشورمی شوید).این آیه شریفه در مقام تخفیف و رخصت نازل شده و خطاب به مؤمنین واقعی می فرماید: شما می توانید نجوی کنید به شرط آنکه نجوای شمادر باره اثم و عدوان ونافرمانی از رسول نباشد، بلکه در باب بر و تقوی باشد،(بر) تمام کارهای خیر است ومقابل (عدوان) می باشد،(تقوی) عملی است که گناه نباشد و مقابل (اثم) است و درادامه برای تأکیدمطلب امربه تقوای الهی نموده ونسبت به قیامت تهدیدمی نمایدومی فرماید:ازخداپرواداشته ومتلبس به لباس عبودیت خدایی باشیدکه درنهایت بسوی اومحشورمی شوید.

(۱۰)(انما النجوی من الشیطان لیحزن الذین امنوا و لیس بضارهم شیئا الا باذن الله و علی

الله فلیتوکـل المؤمنون):(همانـا نجوی فقط از ناحیه شـیطان است ، تا کسانی که ایمان آورده انـد، انـدوهگین شونـد، ولی هیچ ضرری به ایشان نمی زنـد مگر به اذن خـداو مؤمنین باید برخدا توکل کنند)می فرماید: منحصـرا نجوای منافقان و بیماردلان از نـاحیه شـیطان اسـت کـه این عمـل رادر دلهایشـان جلـوه داده و آنهـا را به این عمـل تشویـق می کنـد تـا آنهـا مؤمنـان حقیقی راانـدوهگین و پریشان خاطر کننـد و ایشان خیال کننـد که می خواهد بلایی بر سـرشان بیاید،آنگاه خداوند مؤمنان را دلگرمی می دهـد که این توطئه ها نمی توانـد به آنهاگزنـدی برسانـد، مگر به اذن خـدا، چون زمام همه امور بدست اوست ، لذا برخدا توکل کنیـد و ازضـرر نجوای منافقان انـدوهگین نباشـید، چون مؤمنان فقط بر خدا توکل می کنند و توکل لازمه ایمان است و خـدا آنها را کفایت می کنـد، همچنانکه فرمود:(و من یتوکل علی الله فهو حسـبه (۵۰) هر کس بر خـدا توکل کنـد، خدا او را بس است).

(۱۱)(یا ایها الذین امنوا اذا قیل لکم تفسـحوا فی المجالس فافسـحوا یفسح الله لکم و اذا قیل انشـزوا فانشزوا یرفع الله الذین امنوا منکم و الذین اوتوا العلم درجات و الله بما تعملون خبیر):(ای کسانیکه ایمان آورده اید وقتی به شـما گفته می شود در مجالس به یکـدیگر جـا بدهیـد، جـا دهیـد، تا خـدا هم جای شـما را در بهشت وسـعت دهـد و وقتی هم که گفته می شود بر خیزیـد تا شخص محترمی بنشیند، برخیزیدخدای تعالی مؤمنان را به یک درجه و کسانی را که به ایشان علم داده شده به درجاتی برتری داده و خدا بدانچه

می کنیـد، با خبر است)این آیه شـریفه ادبی از آداب معاشـرت را بیان می کند و ظاهراقبل از این آیه وقتی اصـحاب رسولخدا درمجلس رسولخدا ص حاضـر می شدندبه صورتی می نشسـتند که برای سایرین جایی نمی گذاشتند، البته این دستور عمومی است ، هر چنـد مورد و شأن نزول آن خاص می باشـد، می فرمایـد: ای کسانیکه ایمان آورده ایـد وقتی به شـما گفته می شود، جمع و جور بنشینید و به دیگران جا بدهید تا بنشینند، به آنان جا دهید ووسعت ایجاد کنید تا خدا هم در بهشت به شما وسعت دهـد و وقتی که به شـما گفته می شود از جـای خود برخیزیـد تـا دیگری که افضـل و اعلم از شـماست بنشـیند، برخیزیـد وآن شخص عالم را تواضع و احترام کنید.چون خداوند اشـخاص مؤمن را بر غیر مؤمن برتری درجه داده و نیز علماء از مؤمنان را بر سایرین به درجاتی برتری بخشـیده و لازمه ترفیع دادن خـدا نسـبت به درجه بنـدگان ،زیادتر شـدن قرب ایشان به خـدای تعالی است ، پس مؤمنـان دو گروهنـد: مؤمنـان عـامی ومؤمنـان عالم و البته عالم از غیر او افضل است ، همچنانکه در جای دیگر می فرماید: (هل یسـتوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون (۵۱) آیا کسانیکه می دانند با کسانیکه نمی دانند،برابرند؟)و در آخر در مقام تأکیـد بر تعظیم و احترام علماء امت می فرماید: خداوند به آنچه می کنید آگاه است و شـما را مطابق آنچه در باطن خود مخفی کرده اید به تناسب اینکه باظاهرتان (مبنی بر اعتراف به اوامر الهی)موافقت داشته و یامخالف آن باشد،جزا می دهد.

(۱۲)(یا ایها الذین

امنوا اذا ناجیتم الرسول فقدموا بین یدی نجویکم صدقه ذلک خیر لکم و اطهر فان لم تجدوا فان الله غفور رحیم):(ای کسانیکه ایمان آورده اید وقتی با رسول نجوی می کنید، قبلاصدقه بدهید، این برای شما بهتر و به پاکی نزدیکتر است ، پس اگر چیزی نیافتید که بدهید، خدا آمرزنده و مهربان است)در این آیه خطاب به مؤمنان می فرماید: قبل از گفتگوی سری با رسول ص صدقه بدهید، این عمل برای نفوس شما بهتر و برای قلبهایتان پاکیزه تر است ، چون ثروتمندان مسلمان زیاد با رسولخدا ص نجوی می کردند و به این وسیله خود را به رسولخدا ص نزدیک می نمودند و این را نوعی امتیاز و تقرب به حساب می آوردند، در نتیجه فقراءمسلمان ازاین بابت ناراحت و دلشکسته می شدند، لذا خدای متعال دستور داد که هروقت می خواهند با آنحضرت صحبت پنهانی داشته باشند، قبلابه فقراء صدقه بدهند واین عمل باعث نزدیکی دلها و افرایش حس رحمت و شفقت و مودت و پیوند میان مسلمانان می شود و کینه ها و خشم درونی را زایل می کند، آنگاه در مقام تخفیف می فرماید: اگر چیزی برای صدقه دادن نیافتید، در این صورت تکلیف از شما ساقطمی شود، چون خدا آمرزنده و مهربان است ، از همینجا استفاده می شود که تکلیف صدقه مخصوص توانگران است و بی نوایان به آن مکلف نیستند.

(۱۳)(ء اشفقتم ان تقدموا بین یدی نجویکم صدقات فاذلم تفعلوا و تاب الله علیکم فاقیموا الصلوه و اتوا الزکوه و اطیعوا الله و رسوله و الله خبیر بماتعملون): (آیا از صدقه دادن قبل از

نجوایتان دریغ می ورزید؟حال که صدقه نمی دهید،خدا بسوی شما باز می گردد واز نافرمانیتان در می گذرد، پس به نماز و زکات و اطاعت خدا و رسول بپردازید و خدا از آنچه می کنید با خبر است)این آیه حکم صدقه در آیه قبلی را نسخ کرده و عتاب شدیدی خطاب به اصحاب رسولخدا ص و مؤمنین نموده است ، چون آنها به خاطر ندادن صدقه به کلی از نجوی با رسولخدا ص صرف نظر کردند و به جز علی بن ابی طالب ع کسی صدقه نداد ونجوی نکرد و فقط آن جناب بود که ده نوبت صدقه داد و نجوی کرد، به همین دلیل این آیه نازل شد و حکم صدقه را نسخ کرد.می فرماید: آیا،از چند بار صدقه دادن ترسیدید و نجوی را قطع کردید؟ و حالا که ازعمل بدانچه مکلف شدید سر باز زدید، خدا هم از این سرپیچی شما صرف نظر نموده وبا عفو و مغفرت خود به شما رجوع نمود، اینک به سایر تکالیف بپردازید و در انجام نماز و زکات و اطاعت مطلق از خدا و رسول بکوشید، آنگاه در مقام تشدیدحکم وجوب اطاعت فرمود، خدا نسبت به آنچه انجام می دهید آگاه و با خبر است .از ابن عمر نقل شده که گفته : علی ع سه مزیت و خصوصیت دارد که اگر من یکی ازآنها را داشتم نزد من از شتران سرخ مو محبوبتر بود، ازدواج با فاطمه (س)، در اختیارگذاشتن پرچم خیبر به او از جانب رسولخدا ص و آیه نجوی

(۱۴)(الم تر الی الذین تولوا قوما غضب الله علیهم ما هم منکم ولا

منهم ویحلفون علی الکذب و هم یعلمون):(آیا ندیدی مردمی را که از حق روی گرداندند وخدا بر آنها غضب کرد، آنان نه از شمایند و نه از ایشان و به دروغ سوگند می خورند بااینکه می دانند)منظور از قومی که خداوند بر آنها غضب کرده یهود است و منظور از کسانی که می فرماید: نه از شمایند و نه از آنها، منافقین هستند که بین کفر و ایمان سرگردانند و وقتی به یهود می رسند اظهار دوستی می کنند و وقتی به مسلمانان می رسند اظهار مسلمانی ، ومعلوم است که ایشان نه از یهودند و نه از مسلمانان ، همچنانکه فرمود:(مذبذبین بین ذلک لا الی هؤلاء و لا الی هؤلاء(۵۲)) البته این ظاهر حال منافقان است وگرنه باطنشان همان کفر است و ملحق به یهودند، چون دوستدار آنهایند همچنانکه فرمود:(و من یتولهم منکم فانه منهم (۵۳) هرکس از شماکه یهود رادوست بدارد،ازهمانهاخواهدبود).با این حال به دروغ برای شما سوگند می خورند که از شما هستند و مثل شما ایمان دارند با اینکه خودشان هم به خوبی می دانند که دروغ می گویند.

(۱۵)(اعد الله لهم عذابا شدیداانهم ساء ما کانوا یعملون):(خداوند برای آنهاعذاب شدیدی آماده کرده ، چون اعمال بسیار بدی انجام می دهند)می فرماید خداوند برای منافقان عذاب بسیار سخت تهیه دیده ، چون آنها در اعمال زشت خود مداومت دارند.

(۱۶)(اتخذوا ایمانهم جنه فصدوا عن سبیل الله فلهم عذاب مهین): (سوگندهای خود را سپر قرار داده و از راه خدا جلوگیری کردند، پس عذابی خوار کننده دارند)یعنی منافقان سوگندهای مؤکد خود را مبنی بر ایمان داشتن ، سپر و پوششی قرارداده

انـد تابه این وسـیله تهمت و سوء ظن را از خود دفع کنند و در عین حال همه جا درجهت تفرقه افکنی و جلوگیری از پیشـرفت اسـلام می کوشـند و سـعی می کننـد سایر مردم راهم ماننـد خود از اسـلام منصـرف کننـد، به همین جهت عـذابی خوارکننـده خواهند داشت .

(۱۷)(لن تغنی عنهم اموالهم و لا اولادهم من الله شـیئا اولئک اصـحاب النارهم فیها خالـدون):(اموال و اولادشان ابدا آنها را از خـدابی نیاز نمی کند، آنها اهل آتشـند ودر آن جاودانه خواهند بود)یعنی اموال و اولادی که در دنیا به سـبب دلبسـتگی به آن مرتکب این اعمال می شوند،ابدا نمی تواند در قیامت نقشـی در خلاصـی آنها از عذاب خدا داشـته باشد و آنها تا ابد دردوزخ خواهند بود.

(۱۸)(یوم یبعثهم الله جمیعا فیحلفون له کما یحلفون لکم و یحسـبون انهم علی شـیء الا انهم هم الکاذبون): (روزیکه خـدا همه آنها را مبعوث می کنـد، برای او هم سوگنـد می خورند، همانطور که برای شـما سوگند می خورند و گمان می کنند که تکیه گاهی محکم دارنـد آگاه باشـید که آنان دروغگویند)آنها در روز قیامت هم که روز کشف و بروز حقایق است سوگند دروغ می خورنـد واین از بـابت ظهور ملکـات نفسـانی آنهـاست ، چون دروغگویی در دلهایشان رسوخ کرده و همانطور که در دنیا همواره باطـل را به صورت حق جلوه می دادنـد، در آخرت هم به همان رویه ادامه می دهنـد و گمان می کننـد بر همان وضـع استوارند ومی توانند برای همیشه حق را بپوشانند و دروغ خود را مخفی کنند و با سوگند دروغ آن را صدق و حق جلوه دهند،

در حالیکه داوری پروردگار در مورد آنها این است که ایشان دروغگویند و نبایدبه سوگندهایشان اعتناء نمود.

(۱۹)(استحوذ علیهم الشیطان فانسیهم ذکر الله اولئک حزب الشیطان الا ان حزب الشیطان هم الخاسرون): (شیطان بر آنها مسلط شده ، پس یاد خدا را ازدلهایشان برده ، اینها حزب شیطانند، بدانید که حزب شیطان زیانکارند)یعنی منافقان در اثر استیلاء و غلبه شیطان بر نفسهایشان ، یاد خدا را فراموش کرده اندو از گروه و حزب شیطان ،می باشند و هر آینه حزب شیطان زیانکارند، (چون سرمایه عمر و نفس خود را از دست داده و عذاب ابدی را برای خود خریده اند).

(۲۰)(ان الذین یحادون الله و رسوله اولئک فی الاذلین):(به طور قطع کسانی که باخدا و رسولش دشمنی و مخالفت می کنند، در زمره خوارترین هستند)این آیه در مقام تعلیل آیه سابق است ، یعنی به این علت زیانکارند که با مخالفت ولجبازی ، با خدا و رسولش دشمنی می کنند و دشمنان خدا و رسول در زمره خوارترین افرادند، چون ذلت یکی از دو طرف متخاصم به مقدار عزت طرف دیگر است و وقتی یک طرف متخاصم خدای عزیز مطلق است که همه عزتها از آن اوست ، قهرا در جانب مقابل ، ذلت محض است .

(۲۱)(کتب الله لاغلبن انا و رسلی ان الله قوی عزیز):(خداوند چنین مقدر کرده که من و رسولانم سرانجام غالبیم ، بدرستی که خدا قدرتمند و عزیز است)یعنی خداوندچنین حکم رانده که همواره وازهر جهت او و رسولانش غالب باشند، هم از جهت استدلال ، هم از جهت تأیید غیبی و هم از جهت طبیعت ایمان به خدا و رسول

.امـا از جهت اسـتدلال : درک حق و پـذیرش آن فطری انسـان است ، یعنی اگر حق رابرای انسـان به خوبی بیـان کننـد، بـدون درنگ عقل و فطرتش آن را تأییـد می کنـد ومی پـذیرد، هر چنـد که در ظاهر به دلیل هوی و هوس نفسانی آن را انکار کرده باشد.اما از جهت تأیید غیبی : حکم الهی به نفع حق و به ضـرر باطل است که بهترین نمونه آن انواع عذابهایی است که خدای تعالی بر امتهای مکذب گذشته نازل نموده .اما از جهت طبیعتی که ایمان به خدا و رسول دارد، چون ایمان مؤمن به طور مطلق وبدون هیچ قید و شرطی او را به دفاع از حق و قیام در برابر باطل دعوت می کند و چنین فردی معتقد است که چه بکشد و چه کشـته شود رسـتگار می گردد، لـذا نیروی مقاومت وثبات او نامحـدود است .به همین دلیل هم مسـلمانان در زمان پیامبر ص و بعد از آن تا وقتی که حقیقت ایمان خود را حفظ کردند همیشه در جنگها فاتح و غالب بودند، مگر وقتی که نیاتشان فاسدشده و سـیرت تقوی و اخلاصـشان در مسـیر گسترش دین حق ، مبـدل به قدرت طلبی وکشورگشایی گشت ، و خدای متعال آنروز که دین مسـلمانان را تکمیـل نمود، و آنهـا رااز شـر دشـمنان ایمن ساخت ، با آنها شـرط کرد که تنها از او بترسـند ،و در جای دیگرفرمود:(ولاـ تهنوا و لاـ تحزنوا و انتم الاـعلون ان کنتم مؤمنین سـست نشویدوانـدوهگین نباشـید که شـما مادامی که مؤمن باشید،بالاترین هستید)،و درادامه برای تعلیل غلبه مطلق خود و رسولان خود می فرماید:بدرستی که

خدا قدرتمندی است که هیچ چیزاو را به ضعف نمی کشاند و عزیزیست که هرگز نیرویی بر او غلبه نمی یابد.

(۲۲)(لاـ تجـد قومـا یؤمنون بـالله و الیوم الاـخر یوادون من حـاد الله و رسوله ولو کـانوا ابـاءهم اوابناءهم اواخوانهم او عشـیرتهم اولئک کتب فی قلوبهم الایمان وایدهم بروح منه و یدخلهم جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها رضی الله عنهم و رضوا عنه اولئک حزب الله الاـ ان حزب الله هم المفلحون): (هرگز قومی رانمی یابی که ایمان به خـدا و روز جزا داشـته باشـد و در عین حال با کسانی که با خدا ورسولش دشمنی می کنند، دوستی کنند، هرچند که آنها پدران یا برادران و یا قوم و قبیله ایشان باشند، چون آنها کسانی هستند که خداوند ایمان را در دلهایشان نوشته و با روحی از جانب خود ایشان را تأیید کرده و آنها را در بهشتهایی داخل می کند که نهرها دردامنه آن جاریست و در آن جاودانه خواهند بود، خدا از ایشان راضی است و آنها هم از خداراضـی هسـتند، آنها حزب خداینـد، بدانیـد که فقط حزب خدا رسـتگارند)در این آیه شـریفه می خواهد بفرماید، ایمان راستین به خـدا و روز جزا با دوستی بادشـمنان خـدا و رسول نمی سازد و کسـی که واقعا به خدا و روز جزا ایمان دارد، ممکن نیست با دشـمنان خـدا دوستی کنـد، هر چند که همه قسم اسـباب مودت و انگیزه برای دوستی موجود باشد، مثلا آن دشـمنان پدر یا پسر یا برادر او بوده و یا از قوم وقبیله اوباشند، چون این عمل با ایمان به خدا منافات دارد، زیرا رابطه عقیدتی

بر همه روابطدیگر مقدم است ، (و بعضـی عقیده دارند این آیه در باره کسانی است که باسلطان همنشـینی می کنند) اینکه در اینجـا از بیـان همـه اسـباب مـودت فقـط قرابـت را ذکر کرد بـه جهـت آنست که مـودت خویشاونـدی قویـترین و باثبـات ترین مودتهـاست که زوال آن به آسانی ممکن نیست .در ادامه برای تعلیل این مطلب می فرمایـد: خداونـد ایمان را در قلبهای چنین کسانی نوشـته ، بنابراین هرگز ایمانشان متغیر و زایل نمی شود و نیز خداوند آنها را با روحی ازجانب خود تقویت نموده ، یا با روحی از جنس ایمان آنها را تأییـد کرده و دلهایشان را باآن روح زنـده ساخته (روح) عبارتست از مبداء حیات ، که قدرت و شعور از آن نشأت می گیرد، بنـابراین آیه شـریفه این معنـا را افاده می کنـد که در مؤمنین به غیر از روح بشـری که در کافر و مؤمن موجود است ، روحی دیگر وجود دارد که از آن حیـات و قـدرت وشـعور جدیـدی ناشـی می شود که همان حیات طیبه است و آثـار این حیـات طیبه ، عقیـده طیب و عمـل صالـح خواهـد بود و سـعادت ابـدی را برای انسان به ارمغان خواهـد آورد وهمین حیـات سـبب برتری مؤمن و حزب الله بر کـافر و حزب شـیطان است .در ادامه به این مؤمنان وعـده جمیلی می دهـد که خداونـد آنها را وارد بهشـتهایی می کنـد که تا ابـد درآن جاودانه خواهنـد بود، بـدلیل آنکه خدا از ایشان راضـی بوده است و رضایت خدا همان رحمت اوست که مخصوص افرادیست که در ایمان به خدا خالص باشند، و آنها نیز

از خدا راضیند، چون با نیل به آن زندگی طیب و آن بهشت ، شادمان وخرسند می شوند، سپس در مقام بزرگداشت و احترام افراد مخلص در ایمان می فرماید:اینها حزب خدا هستند،(به خلاف منافقان که از حزب شیطان و زیانکار بودند)و بدانید که حزب الله رستگارند، و این جماعت حزب الله همیشه افعالشان در زمین تجسم منهج و راه الهی است ، انسان لامحاله عضو یکی از این دو حزب خواهد بود یا حزب الله و یاحزب شیطان .

تفسیر نور

در زمان جاهلیّت، نوعی طلاق بود که بر اساس آن، مرد دیگر حق بازگشت به همسرش را نداشت و زن نیز حق انتخاب شوهر دیگری نداشت، به این نوع طلاق، ظهار می گفتند.

در زمان پیامبر اسلام، مردی همسرش را این گونه طلاق داد و خطاب به او گفت: «انتِ علیّ کظهر امّی» تو نسبت به من، مثل مادرم هستی. آن زن نزد پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله آمد و ماجرا را بیان کرد، حضرت فرمود: قانونی از طرف خداوند برای این مورد نیامده است،زن هراسان شد و گفت: «أشکو الی اللّه فاقتی و حاجتی و شده حالی» به خدا شکوه می کنم از بدبختی خود، جوانی و سلامتی ام رفت، کودکانی دارم که اگر به شوهرم بسپارم ضایع می شوند و اگر نزد خودم باشند گرسنه می مانند.

طولی نکشید که آیات این سوره نازل شد و دستور رسید هر کس چنین کند، باید کفّاره بپردازد و طلاقی هم صورت نگرفته است. از آنجا که شوهر، قدرت خرید برده و آزاد کردن آن را نداشت و نیز اطعام شصت مسکین در توان او نبود و دو ماه روزه گرفتن نیز

برای او ضرر داشت، پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله مقدار مناسبی به او کمک کرد و آن مرد به واسطه کمک حضرت، شصت فقیر را غذا داد و با این کفاره به زندگی خود برگشت.<۸۹۲>

خداوند در این یک آیه، سه بار از سمیع بودن خود سخن گفته است تا مردم با او گفتگو کنند. «سمع، یسمع، سمیع» ۱- در سخنان خود دقّت کنیم که خداوند آنها را می شنود. «قد سمع اللّه قول الّتی»

۲- خداوند به دعاها و ناله های ما گوش فرا می دهد. «قد سمع اللّه قول الّتی»

۳- پیامبر گرامی، با موقعیّت رهبری جامعه، به راحتی در دسترس عموم بود و مردم در مورد مشکلاتشان با او گفتگو می کردند. «تجادلک»

۴- آزادی اظهر نظر و عقیده در حکومت اسلامی به قدری است که یک زن می تواند با رهبر جامعه مجادله کند. «الّتی تجادلک»

۵ - در بن بست ها به خدا و اولیای او پناه ببرید. «تشتکی الی اللّه»

۶- حوادث، نیازها، ناله ها و بن بست ها، زمینه ساز وضع قوانین هستند. «واللّه یسمع تحاورکما... سمیع بصیر»

۷- شنوا و بینا بودن و آگاهی از مشکلات مردم، شرط صلاحیّت قانون گذاران جامعه است. «واللّه یسمع تحاورکما... ان اللّه سمیع بصیر» در توضیح آیه قبل بیان شد که در زمان جاهلیّت، ظهار، نوعی جدایی و طلاق بود که با گفتن جمله ای بدین مضمون: «هم خوابی با تو مثل هم خوابی با مادرم است» صورت می پذیرفت. اسلام این نوع طلاق را تحریم و مرد را در صورت انجام دادن آن، موظّف به پرداخت کفاره کرد.<۲>کلمه «زور» به معنای سخن باطل و دروغ است.

کسانی که قبل از نزول این آیه، ظهار کرده بودند مورد عفو الهی قرار

گرفتند. «انّ اللّه لعفوّ غفور» ۱- یکی از رسالت های انبیا، برداشتن خرافات و سنّت های غلط است. «الّذین یظاهرون»

۲- یکی از ظلم هـایی که دوران جـاهلی در حق زن روا می داشت، قـانون ظهـار بود که اسـلام آن را لغو و برای ارتکـاب آن جریمه سنگین تعیین کرد. «یظاهرون منکم من نسائکم... یقولون منکراً من القول»

۳- مبارزه با خرافات و عادات و سنّت های غلط، باید منطقی و مستدل باشد. «ما هنّ امّهاتهم ان امّهاتهم الاّ اللاّئی ولدنهم»

۴- گاهی یک ناله ی به حق، به یک جریان نجات بخش منجر می شود. «تشتکی الی اللّه... ان امّهاتهم الاّ اللاّئی ولدنهم»

۵ - زشت گویی و زورگویی، سیره مستمرّ جاهلیّت بوده است. «لیقولون منکرا...»

۶- برای هر کـاری راهی شـرعی و قـانونی است، راه جـدا شـدن زن و مرد از یکـدیگر طلاق است، آن هم با مراعات قوانین و حقوق هر دو، ولی جدا شدن از طریق ظهار و هر راه نامشروع دیگر، منکر و باطل است. «لیقولون منکراً من القول و زورا»

۷- خداوند، هم گناهان را می بخشد و هم چشم پوشی می کند. «لعفوّ غفور»

۸ - اگر گنـاه، بزرگ است، عفـو الهی نیز قابـل تردیـد نیست. «لیقولـون منکراً من القـول و زورا... لعفـو غفور» در قرآن، آزاد کردن برده، به عنوان کفـاره برای قتـل خطـایی،<۸۹۳> سوگند نابجا<۸۹۴> و ظهـار در نظر گرفتـه شـده است. نگـاهی به موعظه

موعظه به معنای هشـدار و تـذکّر و نعمتی است که برای نرم شـدن دل مخاطب و پـذیرش او باشد و در اسـلام جایگاه ویژه ای دارد زیرا:

خداوند موعظه می کند: «انّ اللّه نعمّا یعظکم به»<۸۹۵>

پیامبر مأمور موعظه است: «و عِظهم... قولا بلیغا»<۸۹۶>

قرآن موعظه است: «هدی و موعظه للمتقین»<۸۹۷>

موعظه انواعی دارد:

الف) موعظه

با گفتار، نظیر موعظه های لقمان به فرزندش. «قال لقمان لابنه و هو یعظه»<۸۹۸>

ب) موعظه از طریق رفتار که در روایات سفارش شده نه تنها با گفتار که با عمل خود مردم را به کار خیر دعوت کنید. «کونوا دعاه الناس بغیر السنتکم»<۸۹۹>

ج) موعظه از طریق تنبیه و کیفر. چنانکه این آیه، آزاد کردن برده را وسیله پند گرفتن قرار داده است. «ذلکم توعظون به»

در مسائل خانوادگی، قرآن به موعظه توجّه خاصی دارد:

الف) به مردان می گوید موعظه کنید: «فعظوهنّ»<۹۰۰>

ب) در مورد طلاق می فرماید: بعد از تمام شدن مدّت عدّه، نگهداری یا جدایی باید همراه با عدل و نیکی باشد. «ذلکم یوعظ به»<۹۰۱>

ج) در مسئله ظهار نیز مردان را موعظه می کند. «ذلکم توعظون به»

د) برخورد والدین با فرزندان باید همراه موعظه باشد. «قال لقمان لابنه و هو یعظه» ۱- در دوران جاهلی، مردان به زنان ظلم می کردند. «یظاهرون من نسائهم»

۲- اسلام بن بست ندارد و هر کس می تواند به مسیر درست بازگردد. «یعودون»

۳- جریمه، نقش پیشگیری داشته و راهی برای کنترل است. «یظاهرون... فتحریر رقبه»

۴- هر سخن و کلامی را نمی توان به همسر گفت. بعضی کلمات کفاره سنگین دارد. «لما قالوا فتحریر رقبه» در مقابل گفتار خود نیز مسئولیّت داریم.

۵ - ظلم به همسر تاوان دارد. «فتحریر رقبه»

۶- اسلام از هر فرصتی برای آزادی بردگان استفاده می کند. «فتحریر رقبه»

۷- زن در اسلام عزیز است و تحقیر او کفاره دارد. «فتحریر رقبه»

۸ - برای حفظ نظام خانواده، اسلام جریمه هایی را وضع کرده است. «فتحریر رقبه»

۹- بازداشتن انسان ها از کار بد همیشه با سخنرانی نیست، گاهی از طریق جریمه باید موعظه صورت گیرد. «فتحریر رقبه... توعظون»

۱۰- جرایم اسلام انتقامی

نیست، تربیتی است. «توعظون به»

۱۱- در پرداخت جرایم، حیله و فرارنبایـد باشـد که خداونـد ناظر است. «واللّه بما تعملون خبیر» در قرآن بیش از ده مرتبه کلمه ی «حدود» بکار رفته است که اکثر آنها مربوط به حقوق خانواده می باشد.

کسـی که برده ای برای آزاد کردن نیافت، باید دو ماه پی در پی روزه بگیرد. بر اساس روایات، اگر کسی ۳۱ روز آن را پشت سر هم روزه گرفت، می توانـد بـاقی روزه هـا را به صورت متفرقه بگیرد. و این خود تسـهیلی است که از طریق اهـل بیت وارد شده است.<۹۰۲>

تکرار جمله «قبـل ان یتماسـا» در این دو آیه، نشـان آن است که قبل از پرداخت جریمه، تماس با همسـر ممنوع است.<۹۰۳>
۱- جریمه باید متنوّع باشد. «فتحریر رقبه... فمن لم یجد... فمن لم یستطع»

۲- دین جهانی بایـد قوانینش قابل تطبیق با هر زمانی باشـد، تا مردم در بن بست قرار نگیرند. گاهی برده نیست، «فمن لم یجد» و گاهی امکان روزه گرفتن نیست. «فمن لم یستطع»

۳- جرائم اسلامی، انواع برکات را برای جامعه در بر دارد:

بردگان دربند را آزاد می سازد. «فتحریر رقبه»

با روزه گرفتن، افراد را صبور و مقاوم می کند. «فصیام شهرین متتابعین»

با اطعام، گرسنگان را سیر می کند. «فاطعام ستین مسکینا»

۴- جریمه باید درجه بندی داشـته باشد و شرایط زمانی و مکانی و توان افراد در نظر گرفته شود. «فتحریر رقبه... فمن لم یجد... فمن لم یستطع»

۵ - احکام الهی تخفیف بردار هست، ولی تعطیل بردار نیست. «فمن لم یجد... فمن لم یستطع...»

۶- در جرایم الهی از اموال یا توان بـدنی شـما کاسـته می شود ولی در عوض به ایمانتان افزوده می شود. «فتحریر رقبه... صـیام شهرین... اطعام ستین...

ذلک لتؤمنوا»

۷- فلسفه جرایم و کیفرها را روشن کنید تا مردم با دلگرمی آنها را بپذیرند. «فتحریر رقبه... ذلک لتؤمنوا»

۸ - عمل نکردن به حدود الهی وبی اعتنایی به آن کفر است. «تلک حدود اللّه و للکافرین» «یحادّون اللّه» به معنای ایجاد مانع و مخالفت در حدود الهی است، خواه با حدید (آهن) و قدرت باشد یا از طریق لجاجت و عناد و کارشکنی و توطئه.

«کُبتوا» از «کبت» به معنای سرکوب کردن و از پا درآوردن است.

در این سوره دوبار جمله ی «انّ الّذین یحادّون اللّه و رسوله» تکرار شده است و در هر دو آیه، خواری و ذلّت به عنوان کیفرِ مانع تراشی در راه اجرای حدود الهی بیان شده است. چنانکه در آیه ۲۰ می فرماید: «اولئک فی الاذلّین» ۱- اصرار بر رسوم جاهلی و بی اعتنایی به حدود الهی، جنگ با خدا و رسول است. «الّذین یظاهرون... فتحریر رقبه... تلک حدود اللّه... الّذین یحادّون اللّه...»

۲- در درگیری حقّ و باطل، شکست و رسوایی برای باطل است. «یحادّون اللّه... کبتوا»

۳- خداوند، اعتبار یا هشداری که برای ایمان یا جنگ با خودش مقرر کرده، همان را برای ایمان یا جنگ با رسولش نیز مقرر کرده است. «لتؤمنوا باللّه و رسوله... یحادّون اللّه و رسوله»

۴- در راه اجرای احکام الهی مانع تراشی نکنید که عاقبت تلخی در پی دارد. «یحادّون اللّه... کبتوا»

۵ - به مخالفان هشدار دهیم. «یحادّون اللّه... کبتوا»

۶- اگر در رسوایی اهل باطل شک دارید به تاریخ مراجعه کنید. «کما کبت الّذین من قبلهم»

۷- تاریخ دارای قانون و سنت است. «کما کبتوا کبت...»

۸ - حق، همیشه دشمن داشته است. «کما کبت الّذین من قبلهم»

۹- قهر الهی بعد

از اتمام حجت است. «کبت الّذین من قبلهم و قد انزلنا آیات...»

۱۰- نشانه های خدا هم روشن است و هم متعدد. «آیات بیّنات»

۱۱- ستیز در برابر انبیا توهین به آنان است و لذا کیفر این گونه افراد، خواری و ذلّت است. «وللکافرین عذاب مهین»

۱۲- مانع تراشی و ستیز در برابر حق، یا کفر است یا به کفر می انجامد. «وللکافرین عذاب مهین» این آیه به بعثت همه مردم در قیامت، به صورت دسته جمعی اشاره می کند که نمونه آن را در جای دیگر چنین می خوانیم: «حشرناهم فلم نغادر منهم احدا»<۹۰۴> همه را در صف محشر برانگیزیم و یکی را فرو نگذاریم.

و نمونه احصای خداوند را در آیه ای دیگر چنین می خوانیم:

«...ما لهذا الکتاب لا یغادر صغیره و لا کبیره الاّ احصاها...»<۹۰۵> این چه کتابی است که اعمال کوچک و بزرگ ما را فرو نگذاشته، همه را به شمارش در آورده است.

در کنار گواهی و شهادت خداوند، شاهدان دیگری نیز هستند. «یوم یقوم الاشهاد»<۹۰۶>

کلمه «شهید» در قرآن گاهی به معنای مشهود است و گاهی به معنای شاهد و در اینجا به قرینه ی «احصاه اللّه...» به معنای شاهد می باشد. ۱- قهر الهی هم در دنیاست «کبتوا» و هم در آخرت. «یوم یبعثهم اللّه»

۲- معاد، صحنه ظهور قدرت و علم الهی است؛ «یبعثهم اللّه جمیعا» نشانه قدرت و «فینبّئهم» نشانه علم اوست.

۳- دادگاه قیامت علنی و عمومی است. «جمیعاً فینبئهم»

۴- به مجرم، خلاف کاری هایش را تفهیم کنید. «فینبئهم بما عملوا»

۵ - ستیزه جویان بدانند که توطئه ها و کارشکنی هایشان ثبت و ضبط می شود، گرچه خودشان فراموش کنند و از یاد ببرند. «احصاه اللّه... نسوه»

۶- خلاف های کوچک خود را نادیده نگیرید که خداوند حساب دقیق همه

را دارد. «احصاه اللّه»

۷- فراموش کردن خلاف ها، سبب محو آنها نمی شود. «احصاه اللّه و نسوه»

۸ - عالم محضر خداست، در محضر خدا معصیت نکنیم. «واللّه علی کل شی ء شهید»

«تر» از «رؤیت» به معنای دیدن است که گاهی به معنای فهمیدن نیز بکار می رود و در اینجا این معنا مراد است.

«نجوی» از «نجی به معنای نجات و جدا شدن از خطر است. «نجوَه» مکان بلندی است که از سایر قسمت های زمین جداست. از آنجا که سخن در گوشی، در واقع جدا کردن طرف از دیگران است و یا چنان آهسته بیان می شود که سایرین از آن آگاه نمی شوند و یا به خاطر اینکه محتوایخنانی که گفته می شود وسیله دور شدن شنونده از خطر می باشد، به آن نجوی گفته می شود.

همچنین نجوا شامل جلسات مخفیانه ای می شود که افراد مجرم و خلاف کار، به دور از چشم دیگران تشکیل می دهند و آهسته و بدون کوچک ترین سر و صدایی سخن می گویند به گمان اینکه کسی آنها را نمی بیند و سخنشان را نمی شنود.

قرآن، درباره علم خداوند به اسرار و نجوای مردم، چندین بار سخن به میان آورده است، از جمله: آیه ۷۸ سوره توبه «ألم یعلموا انّ اللّه یعلم سرّهم و نجواهم و انّ اللّه علاّم الغیوب» و آیه ۸۰ سوره زخرف «ام یحسبون انّا لا نسمع سرّهم و نجواهم بلی و رسلنا لدیهمتبون»

در این آیه و آیه قبل، ده بار به علم خداوند اشاره شده و آغاز و پایان این آیه، با علم الهی است. «یعلم... علیم»

با نگاهی به آیات قبل، به خصوصیات علم الهی پی می بریم، علم او به تمام جزئیات است. «هو رابعهم، هو سادسهم»

علم او دقیق

است. «احصاه اللّه»

علم او حضوری است. «علی کل شی ء شهید»

به علم او غبار نسیان نمی نشیند. «احصاه اللّه و نسوه»

به واسطه علم او دیگران از اعمال فراموش شده خود با خبر می شوند. «نسوه... ینبئهم»

احاطه علمی خدا به همه هستی همیشگی و ازلی است. «هو معهم این ما کانوا»

علم دارد ولی معمولاً در دنیا کسی را رسوا نمی کند. «ینبّئهم بما عملوا یوم القیامه»

علم او دائمی است نه موسمی. «یعلم، علیم»

آسمان و زمین، در برابر علم او یکسان است. «یعلم ما فی السموات و ما فی الارض» ۱- نگاهی که به دانستن و فهمیدن حق نیانجامد، قابل توبیخ است. «ألم تر...»

۲- آسمان و زمین، بزرگ و کوچک، آشکار و پنهان، همه در برابر علم خداوند یکسان است. «یعلم ما فی السموات و ما فی الارض... هو رابعهم... هو معهم»

۳- تعدّد افراد و تنوّع سخنان آنان، در علم خداوند تأثیری نداشته و خداوند به همه آنها و سخنانشان آگاه است. «لا ادنی من ذلک و لا اکثر»

۴- چون وجود خداوند نامحدود است، پس هر جا که باشیم او همراه ما است. «هو معهم اینما کانوا»

۵ - مکان و زمان در علم خداوند اثری نداشته و او به همه چیز آگاه است. «هو معهم اینما کانوا»

۶- در قیامت، خبر دهنده، خود شاهد بوده است. «شهید، علیم، ینبئهم»

در آیه قبل خواندیم که هر چند نفر با هم نجوی کنند، خدا نزد آنان حاضر است و سخن آنها را می شنود. این آیه نمونه ای از نجوی را بیان می کند که نجوای مخالفان درباره مخالفت با پیامبر است.

«یصلونها» از «صلی» به معنای ورود کردن به جایی برای سوزاندن و گداختن است.<۹۰۷> ۱- نجوا در

جمع مؤمنان، منکری است که از آن نهی شده ایم. «نُهوا عن النجوی» (در آیه ی ۱۰ نیز می خوانیم: «انّما النّجوی من الشیطان»)

۲- ناهیان از منکر توقّع نداشته باشند که مردم با گفتن آنها منکر را کنار بگذارند. «یعودون لما نهوا»

۳- تکرار گناه و بی اعتنایی به تذکرات، جرم را سنگین می کند. «یعودون لما نهوا»

۴- انسان، گام به گام منحرف می شود. (اول گناه فردی ئ نافرمانی خداوند، سپس تجاوزگری به دیگران و آنگاه مخالفت با رهبر الهی). «الاثم والعدوان و معصیه الرسول»

۵ - اطاعت از پیامبر معصوم واجب است. (لذا از نافرمانی او به هر شکل انتقاد شده است.) «معصیه الرسول»

۶- به هر تجلیل و تکریم و تمجیدی اعتماد نکنیم. (منافقان، آشکارا تجلیل بیش از حد دارند، ولی مخفیانه از نافرمانی پیامبر سخن می گویند.) «حیّوک بما لم یحیّک به اللّه»

۷- چاپلوسی و تملّق و تعریف بیش از اندازه، از نشانه های نفاق است. «حیّوک بما لم یحیّک به اللّه»

۸ - حتّی در تجلیل از اشرف مخلوقات، حدود را مراعات کنیم. «لم یحیک به اللّه»

۹- نه تنها گفتار مخفی منافقان را خدا آشکار می کند، بلکه آنچه را در دل دارند و به اصطلاح حدیث نفس می کنند، برملا می سازد. «یقولون فی انفسهم»

۱۰- مهلت های الهی را نشانه رضایت او ندانید. «لولا یعذّبنا اللّه حسبهم جهنم»

۱۱- سرانجام نفاق، جهنّم است. «حسبهم جهنّم»

۱۲- گفتار بد، سرانجام بدی را برای انسان آماده می کند. «بما نقول... فبئس المصیر» نجوی و در گوشی سخن گفتن می تواند احکام متفاوتی داشته باشد از جمله:

آنجا که فاش شدن اسرار، به ضرر اسلام و مسلمین باشد، نجوی واجب است.

آنجا که سبب ترس و دلهره ی دیگران شود، نجوی حرام است.

و آنجا که

برای کمک به دیگران و سفارش به تقوی باشد، مستحبّ است.

«بِرّ» شامل هر کار نیکی می شود و نمونه هایی از آن در آیه ۱۷۷ سوره بقره آمده است: «ولکنّ البرّ من آمن باللّه...»

انسان به تدریج مرتکب گناهان بزرگتر می شود:

اثم، گناه فردی است مثل شرب خمر.

عدوان، تجاوز به حقوق دیگران است.

معصیت الرسول، مخالفت با فرمان های اجتماعی و حکومتی رهبر الهی است که برای مصالح مسلمین صادر می فرماید. <۹۰۸>

موضوع و محتوای گفتار، ارزش آن را مشخص می کند. اگر موضوع نجوی، نیکی و تقوی باشد یک ارزش است ولی اگر گناه و ستم و توطئه باشد حرام است. البتّه گاهی محتوی نیز خوب است، امّا موقعیّت خوبی نیست. مثلاً در جمع مؤمنان دو نفر درگوشی سخن بگویند. ۱- مؤمن محترم است حتّی هنگام نهی از منکر احترام او را حفظ کنید. «یا ایها الّذین آمنوا»

۲- در امر به معروف و نهی از منکر و ارشاد و تبلیغ، راه های حق و باطل و مصادیق آن را باید روشن کرد. «لا ـ تتناجوا... تناجوا»

۳- همه ی سخنان را نباید آشکار و نهان گفت. گاهی باید نهی از منکر یا امر به معروف، در خفا و پنهان باشد. «تناجوا بالبرّ و التقوی»

۴- مبادا نجوای بد را به جای نجوای خوب قلمداد کنیم. «تناجوا... واتقوا اللّه الّذی الیه تحشرون»

۵ - تقوا و پرهیزکاری و توجّه به معاد، زمینه دوری از سخنان نارواست. «واتّقوا اللّه الّذی الیه تحشرون» «تفسّح» به معنای وسعت دادن، گشایش و جا دادن است و «انشزوا» به معنای بلند شدن از جای برای احترام به دیگران است.

در آیه قبل، عامل حزن و ناراحتی را نجوی بیان کرد، در این آیه، عامل شادمانی

و محبت را، جا دادن برای نشستن در مجالس بیان می کند.<٩١٠>

خداوند در قرآن برای چند گروه، جایگاه و درجات مخصوصی قرار داده است: انبیا، مجاهدان، نمازگزاران، اهل انفاق، مؤمنانی که عمل صالح انجام می دهند و دانشمندان.

شاید جمله «یرفع اللّه الّذین آمنوا والّذین اوتوا العلم درجات» نشانه ی آن باشد که فرمان برپا، به خاطر ورود مؤمنان و دانشمندان است، یعنی به احترام آنان قیام کنید.<٩١١>

یک خاطره:

مرحوم طبرسی در کتاب احتجاج نقل می کند که در زمان امام هادی علیه السلام یکی از فقهای شیعه که در بحث با یک ناصبی منحرف، او را روشن کرده و حقّانیت خود را ثابت کرده بود، وارد مجلسی شد که در آن مجلس، علویّون و بنی هاشم نیز حضور داشتند. امام هادی علیه السلام آن فقیه را در بهترین جای مجلس نشاند. این همه احترام، برای علویّون و بنی هاشم گران آمد، بزرگ آنان زبان به اعتراض گشود که چرا چنین فردی را بر ما برتری دادی؟

امام فرمود: آیا به داوری قرآن راضی هستید؟ گفتند: بله، حضرت این آیه را تلاوت فرمود: «تفسحوا فی المجالس... و اذا قیل لکم انشزوا فانشزوا یرفع اللّه الّذین آمنوا منکم و الّذین اوتوا العلم درجات»

آری، عالم مؤمن بر مؤمن عادی برتری دارد، همان گونه که مؤمن بر غیر مؤمن برتری دارد. قرآن در جای دیگر می فرماید: «هل یستوی الّذین یعلمون والّذین لا یعلمون»<٩١٢> ارزش این شخص به خاطر بحث علمی و شکستی که به آن ناصبی داد، از هر شرف و نسبی بیشتر است.<٩١٣> ١- ایمان شرایط و لوازمی دارد که باید رعایت گردد. «یا ایها الّذین آمنوا اذا...»

٢- جا دادن و احترام به تازه واردان، یک ارزش است.

«فافسحوا... فانشزوا»

۳- جا دادن به دیگران در هر مجلسی که باشد لازم است. «فی المجالس»

۴- عمل به دستورات خداوند، زمینه برای دریافت پاداش های بیشتر است. «فافسحوا یفسح اللّه لکم»

۵ - گشایش در کار دیگران، سبب گشایش خداوند در امور شماست. «فافسحوا یفسح اللّه لکم»

۶- رعایت آداب اجتماعی، حتّی در نشست و برخاست، مورد سفارش اسلام است. «فافسحوا... فانشزوا»

۷- پاداش الهی با عمل ما متناسب است. گشایش، گشایش می آورد. «فافسحوا یفسح اللّه»

۸ - گاهی لازم است به احترام ورود بزرگان و دانشمندان اهل مجلس گفته شود که برخیزید. «انشزوا فانشزوا»

۹- علم، هدیه و تفضّل الهی است. «اوتوا العلم...»

۱۰- صاحبان علم و دانش، باید در جامعه اسلامی از جایگاه بالا و والایی برخوردار باشند. «و الّذین اوتوا العلم درجات»

۱۱- عمل دانشمند، پاداش بیشتری دارد.<۹۱۴> «یرفع اللّه... الّذین اوتوا العلم درجات»

۱۲- جا دادن ها و بلند شدن ها، خالصانه و برای باشد نه به انگیزه های دیگر. «واللّه بما تعملون خبیر»

۱۳- در نشست و برخاست ها، خدا را فراموش نکنیم. «واللّه بما تعملون خبیر» روزی جمعی از ثروتمندان، با پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نجوی می کردند و این کار را برای خود نوعی تقرب به حضرت می پنداشتند. فقرا از این صحنه محزون شدند. دستور آمد که برای نجوی با پیامبر صدقه بدهید تا کینه و غیظ و اندوه فقرا برطرف گردد و همچنین تا ضررتی در بین نباشد وقت شریف پیامبر گرفته نشود.

حضرت علی علیه السلام می فرماید: آیه ای که نه قبل از من و نه بعد از من کسی به آن عمل نکرد، آیه صدقه است. دیناری داشتم، آن را به ده درهم تبدیل کردم، ده بار صدقه دادم و با

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله گفتگو کردم.<۹۱۵> ۱- ایمان، مسئولیّت آور است. «یا ایها الّذین آمنوا اذا...»

۲- صدقه را باید پیش از انجام کار پرداخت کرد. «فقدّموا... صدقه»

۳- معلّم می توانـد برای آموزش، هزینه ای را مشـخص کنـد. چه خود دریافت کنـد و چه به دیگران حواله دهـد. «فقـدّموا بین یدی نجواکم صدقه»

۴- میزان صدقه در اسلام تعیین نشده تا انسان خود تصمیم بگیرد. «صدقه»

۵ - از هر راهی بایـد برای فقرزدایی اسـتفاده کرد. شـرط ملاقات خصوصـی با پیامبر، پرداخت صـدقه به فقرا بود. «فقـدّموا بین یدی نجواکم صدقه»

۶- در انتخاب میان پول و پیامبر، میزان ایمان و علاقه مردم شناخته می شود. «فقدّموا بین یدی نجواکم صدقه»

۷- صدقه، خیرات بسیاری را برای فرد و جامعه به دنبال دارد. «ذلک خیر»

۸ - وابستگی به دنیا، پلیدی و دل کندن از آن پاکی است. «ذلک خیر لکم و اطهر»

۹- صدقه، نوعی تطهیر است. «اطهر» چنانکه در جای دیگر می خوانیم: «خذ من اموالهم صدقه تطهّرهم»<۹۱۶>

۱۰- پاکی دو نوع است: جسمی، «و ان کنتم جنباً فاطّهروا»<۹۱۷> و روحی. «ذلک خیر لکم و اطهر»

۱۱- در احکام اسلام بن بست نداریم. «فان لم تجدوا...»

۱۲- قانون گذار باید مراعات همه مردم را در وضع قانون بکند. «فان لم تجدوا...»

۱۳- فقرا به خاطر نداشـتن پول صـدقه، احساس حقارت نکنند، زیرا مشـمول رحمت الهی هسـتند. «فان لم تجدوا فان اللّه غفور رحیم»

۱۴- در اسـلام، فقر نکوهیده است ولی هیچ گاه اسـلام کسی را به خاطر فقر طرد نکرده و محروم نساخته است. «فان لم تجدوا فانّ اللّه غفور رحیم» «اشفاق» به معنی دلهره و دل نگرانی به خاطر از دست دادن چیزی است.<۹۱۸>

این آیه نشان می دهد

که پرداخت صدقه، پیش از گفتگوی خصوصی با پیامبر، از ابتدا فرمانی آزمایشی بود تا مؤمنان صادق و عاشق، از دیگران بازشناخته شوند. نه آنکه چون خداوند دید مردم عمل نمی کنند، عقب نشینی کرد. (حرف «واو» در «و تاب اللّه علیکم» نشان می دهد کهداشتن حکم، به خاطر ترک مردم نبوده است.)

در این آیه، برخی اصحاب پیامبر که به خاطر ترس از بذل مال، گفتگو با رسول اللّه صلی الله علیه وآله را ترک کردند، مورد عتاب الهی قرار گرفته اند. ۱- با آنکه نجوا با پیامبر، امری واجب یا مستحب نبود، ولی چون بخل ورزیدند، مورد توبیخ قرار گرفتند. «ءاشفقتم»

۲- مردم از یکبار صدقه دادن نمی ترسند از تکرار آن می ترسند. «صدقات» به جای «صدقه» (یکبار اهل خیر بودن کافی نیست، استمرار آن لازم است.)

۳- همه اصحاب پیامبر اکرم مطیع او نبودند. «فاذ لم تفعلوا» (برخی به فرمان صریح «قدّموا بین یدی نجواکم صدقه» عمل نکردند).

۴- اگر مستحبّات را انجام نمی دهید، حدّاقل در انجام واجبات کوتاهی نکنید. خداوند به کسانی که حاضر به پرداخت صدقه نشدند، می فرماید: زکات بدهید. «ءاشفقتم ان تقدموا... صدقات... اتوا الزکاه»

۵ – توبیخ باید همراه با راه جبران باشد. «ءاشفقتم... تاب اللّه علیکم فأقیموا الصلوه»

۶- از کسانی که نافرمانی می کنند مأیوس نشوید و با آنان برخورد عادلانه داشته باشید. خداوند از کسانی اطاعت می خواهد که در مورد فرمانی دیگر اطاعت نکردند. «لم تفعلوا... اطیعوا اللّه»

۷- با نماز و زکات، مصالح فوت شده را جبران کنید. «لم تفعلوا... فاقیموا... و اتوا...»

۸ – دین، یک رابطه فردی و شخصی با خدا نیست، رسیدگی به فقرا و اطاعت از فرمان های حکومتی پیامبر نیز از احکام دینی

است. «فاقیموا الصلوه و اتوا الزکاه و اطیعوا اللّه و رسوله»

۹- در چگونگی عمل خود دقّت کنید که خداوند به همه اعمال آگاه است. «واللّه خبیر بما تعملون» گرچه در قرآن، گروه های مختلفی مورد غضب الهی قرار گرفته اند، ولی شاید مراد از قوم غضب شده در این آیه و آیات دیگر، یهودیان باشند، زیرا سه بار در قرآن با جمله «باؤوا بغضب»<۹۱۹> از آنان یاد شده است.

مراد از کسانی که با گروه مورد غضب واقع شده طرح دوستی ریختند، منافقان هستند. ۱- پذیرفتن ولایت و سرپرستی کسانی که مورد غضب خداوند قرار گرفته اند، امری قابل توبیخ است. «الم تر الی الّذین...»

۲- کسی که دست خود را از دست پیامبر رحمت جدا کند، در دست غضب شدگان تاریخ می گذارد. «تولّوا... غضب اللّه علیهم»

۳- جدا کردن خودی از غیر خودی و شناخت دشمن و منافق لازم است. «ما هم منکم و لا منهم»

۴- عادت و روش منافقان، توسّل به سوگند دروغ است. «یحلفون علی الکذب»

۵ – منافقان، پیوسته از مقدّسات سوء استفاده می کنند. «یحلفون»

۶- منافقان، آگاهانه دست به خلاف می زنند. «و هم یعلمون»

۷- عذاب و کیفر الهی، به خاطر عملکرد بد انسان ها است. «ساء ما کانوا یعملون» برای به انحراف کشاندن و بازداشتن مردم از راه حق، شیاطینِ جنّ و انس راه های مختلفی دارند که در قرآن مطرح شده است از جمله:

سوگند دروغ که در همین آیه مطرح است.

سرمایه گذاری های مادّی: «ینفقون اموالهم لیصدّوا عن سبیل اللّه»<۹۲۰>

سرمایه گذاری فرهنگی و گسترش و اشاعه فساد: «من الناس من یشتری لهو الحدیث لیضلّ عن سبیل اللّه»<۹۲۱>

بدعت و دین سازی: «و جعل للّه انداداً لیضلّ عن سبیله»<۹۲۲>

زیبا جلوه دادن بدی ها و تزئین اعمال توسط

شیطان: «زیّن لهم الشیطان اعمالهم فصدّهم عن السبیل»<۹۲۳> ۱- منافقان، از مذهب علیه مذهب استفاده می کنند. «اتخذوا ایمانهم جُنّه»

۲- عذاب منافقان شدید است. «فلهم عذاب مهین... فیها خالدون»

۳- هشدارهای قرآن بسیار جدّی است. مال و فرزند در آخرت، کارساز نخواهد بود. «لن تغنی عنهم اموالهم و لا اولادهم...»

۴- دنیا با آخرت تفاوت های فراوانی دارد، که از جمله ی آن، بی اثر بودن مال و فرزند در آخرت است. «لن تغنی عنهم اموالهم و لا اولادهم...»

۵ - در هشدارها به سراغ علت ها بروید. علت توطئه ها، مغرور شدن به مال و فرزند است. «لن تغنی عنهم اموالهم و لا اولادهم...»

۶- نفاق در دنیا، سبب جاودانگی در دوزخ است. «اصحاب النار هم فیها خالدون» مسئله سوگند دروغ در قیامت، بارها در قرآن آمده است. چنانکه در سوره انعام می خوانیم: «واللّه ربّنا ما کنا مشرکین» با سوگند می گویند که ما مشرک نبودیم.

چون سوگند به تدریج انسان را به باور می کشاند، لذا باید در برابر سوگند دروغ ایستاد و اجازه نداد که مردم آن را باور کنند. در جمله «الا انهم هم الکاذبون»، کلمات «الا، انّ، هم» همه برای پیشگیری از باور مردم است.

لقب دروغگو، نشانه ی منافق در دنیا و آخرت است. در سوره منافقون می خوانیم که خداوند گواهی منافقین را درباره حقانیّت پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله دروغ می داند. «واللّه یشهد ان المنافقین لکاذبون» و در این آیه، خداوند آنان را در قیامت هم دروغگو می داند<br

۱- اگر دروغگویی برای انسان ملکه و خُلق ثابت و همیشگی شود، حتّی در قیامت هم به دروغ سوگند می خورد. «فیحلفون له کما یحلفون لکم»

۲- منافقان در دنیای خیالی غوطه ور هستند. «یحسبون انهم علی

شی ء»

۳- زنـدگی منافقـان، سراسـر دروغ و نـادرستی است. «ألا انّهم هم الکاذبون» حضـرت علی علیه السـلام می فرمایـد: اگر حق و باطل به طور روشن مطرح باشـند، مشـکلی پیش نمی آیـد ولی مخلوط کردن حق و باطل سـبب بروز فتنه و تسـلّط شـیطان می شود. «و لکن یؤخذ من هذا ضِغث و من هذا ضغث فیمزجان فهنالک یستولی الشیطان علی اولیائه»<۹۲۴>

امام حسین علیه السلام نیز در کربلا به لشکر یزید فرمود: «استحوذ الشیطان علی اولیائه».<۹۲۵>

روش شیطان این گونه است که:

گام به گام انسان را به سوی خود می کشاند. «خطوات الشیطان»<۹۲۶>

گاهی مطلبی را القا می کند، نظیر کسی که از دور سنگی پرتاب می کند. «القی الشیطان...»<۹۲۷>

گاهی تماس می گیرد ولی نفوذی ندارد. «مستهم طائف من الشیطان»<۹۲۸>

گاهی در دل نفوذ می کند. «یوسوس فی صدور الناس»<۹۲۹>

گاهی در دل نفوذ می کند و همانجا می ماند. «فهو له قرین»<۹۳۰>

گاهی انسان برادر شیطان می شود. «اخوان الشیاطین»<۹۳۱>

و گاهی مریـد شـیطان می شود و شـیطان بر او تسـلّط کامل می یابد. «اسـتحوذ علیهم الشـیطان» ۱- مؤمن در صورت تمـاس با شیطان، متـذکر یاد خدا می شود، «مسـتهم طائف من الشـیطان تذکروا»<۹۳۲> امّـا منـافق که از مرحله تماس به مرحله سـلطه پذیری شیطان رسیده، دیگر متذکر هم نمی شود. «فانساهم ذکر اللّه»

۲- سوگند دروغ، مقدّمه سلطه شیطان است. «یحلفون... استحوذ...»

۳- هر چه از یاد خدا غافل شویم، به مدار حزب شیطان نزدیک می شویم. «انساهم ذکر اللّه... حزب الشیطان»

۴- خود را در اختیار هر حزب و گروهی قرار ندهیم که بعضی گروه ها، حزب شیطان اند. «اولئک حزب الشیطان»

۵ - خسـران واقعی، پیروی از شـیطان است، نه زیان های مالی. «انّ حزب الشـیطان هم الخاسرون» ظاهراً این آیه در ادامه آیات قبل و ادامه حرکات منافقان است، خصوصاً

با توجّه به اینکه در آیه پنجم همین سوره، سرنگونی وهلاکت موضع گیران در برابر خدا و رسول را خواندیم. «یحادّون اللّه و رسوله کبتوا کما کبت الّذین من قبلهم»

مشکلاتی که گاهی مؤمنان می کشند، زودگذر، لحظه ای و برطرف شدنی است. «و لقد نصرکم اللّه ببدر و انتم اذلّه»<۹۳۳> ولی ذلّت مخالفان، ابدی و عزّتشان مقطعی است. «اولئک فی الاذلّین» ۱- نفاق و دورویی انسان را به جایی می رساند که خود را در برابر خدا و رسول قرار می دهد. «یحادّون اللّه و رسوله»

۲- کسانی که مسلمانان را ذلیل می دانستند، «لئن رجعنا الی المدینه لیخرجنّ الاعزّ منها الاذلّ»<۹۳۴> خودشان بدترین نوع ذلّت را تحمّل خواهند کرد. «فی الاذلین»

۳- هر کس در مقابل حق بایستد به بدترین ذلّت ها دچار خواهد شد. «یحادّون اللّه... فی الاذلّین»

۴- همان گونه که دستورات پیامبر دستورات خداست، جنگ با رسول خدا جنگ با خداست. «الّذین یحادّون اللّه و رسوله»

۵ - چون عزّت تنها از آنِ خدا و رسول او است پس کسانی که در برابر آنان جبهه می گیرند ذلیل ترین و خوارترین افراد می شوند. «فی الاذلّین»

۶- سرانجام مخالفت با دستورات خدا و پیامبر، خواری و ذلّت در دنیا و آخرت است. «اولئک فی الاذلین» مقام رضا، بالاتر از مقام تسلیم است، یعنی بنده نه فقط تسلیم مقدّرات الهی و امر و نهی اوست، بلکه در دل نیز به آن راضی است و از سر رضایت آن را می پذیرد.

ایمان با کفر سازگار نیست. به نوح درباره ی فرزندش گفته می شود: «انه لیس من اهلک»<۹۳۸> هنگامی که برای ابراهیم ثابت شد عموی او منحرف است از او برائت جست: «فلما تبیّن له انه عدوّ للّه تبرّأ منه»<۹۳۹> حتّی

پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله از استغفار برمشرکان منع می شود. «ما کان للنبی والّذین آمنوا ان یستغفروا للمشرکین ولو کانوا اولی قربی من بعد ما تبین لهم انهم اصحاب الجحیم»<۹۴۰>

تولّی و تبرّی

در سوره مجادله بارها سخن از تولّی و تبرّی مطرح شده است که بیانگر اهمیّت دوستی با دوستان خدا و دشمنی با دشمنان خداست:

«تولّوا قوماً غضب اللّه علیهم»، «لا تجد... یوادون من حادّ اللّه»

امام رضاعلیه السلام فرمود: «کمال الدین ولایتنا والبرائه من عدّونا» کمال دین، در پذیرش ولایت ما و دوری از دشمنان ماست.

به امام صادق علیه السلام گفتند: فلانی به شما محبت می ورزد ولی نسبت به برائت از دشمنان شما ضعیف عمل می کند. حضرت فرمودند: دروغ می گوید کسی که ادّعای محبت ما را دارد و از دشمن ما دوری نجسته است.<۹۴۱>

امام صادق علیه السلام فرمود: «اوحی اللّه الی نبیّ من انبیائه قل للمؤمنین لا تلبسوا لباس اعدایی و لا تطعموا مطاعم اعدایی و لا تسلکوا مسالک اعدایی فتکونوا اعدایی کما هم اعدایی»<۹۴۲> خدای سبحان به پیامبری از پیامبرانش وحی فرمود که به مؤمنین بگو: ماننددشمنان من لباس نپوشند و مانند دشمنان من غذا نخورند و در نحوه زندگی و رفتار، مانند دشمنان من نباشند، چرا که در این صورت دشمنان من محسوب می شوند. هم چنانکه آنان دشمنان من هستند.

«هل الدین الاّ الحبّ والبغض»<۹۴۳> آیا دین، جز حبّ و بغض است؟

انواع تأییدهای الهی در قرآن:

تأیید با فرشته خود جبرئیل. «ایدتک بروح القدس»<۹۴۴>

تأیید ویژه الهی. «و ایّدهم بروح منه»

تأیید با یاری مؤمنین. «ایّدک بنصره و بالمؤمنین»<۹۴۵>

تأیید با لشکریان ناپیدای الهی. «ایّده بجنود لم تروها»<۹۴۶>

قرآن در چند مورد عبارت «رضی اللّه عنهم و رضوا عنه» را به

کار برده است:

در مورد راستگویان راست کردار: «یوم ینفع الصادقین صدقهم... رضی اللّه...»<۹۴۷>

در مورد پیشگامان و پیشتازان: «والسابقون الاولون... رضی اللّه...»<۹۴۸>

در مورد مؤمنین واقعی: «کتب فی قلوبهم الایمان... رضی اللّه...»

موضع گیری در برابر خدا و رسول آن قدر زشت و ناپسند است که چهار بار در قرآن مطرح شده و هر بار با تهدید و غضب الهی همراه بوده است. از جمله در همین سوره آیات ۵ ، ۲۰ و ۲۲ که به صورت های مختلفی تهدید در پی داشته است مانند:

سرنگون شدن. «کبتوا»

خوار شدن. «فی الاذلین»

مورد بی مهری قرار گرفتن. «لا تجد قوماً... یوادّون من حاد اللّه و رسوله...»

و دخول در آتش و جاودانگی در جهنّم. «من یحادد اللّه... له نار... خالداً...»<۹۴۹> ۱- یک دل، دو دوستی بر نمی دارد. دوستی خداوند با دوستی دشمنان دین خدا قابل جمع نیست. «لا تجد قوماً یؤمنون... یوادّون من حادّ اللّه» (در آیه ای دیگر داریم: «ما جعل اللّه لرجل من قلبین فی جوفه»<۹۵۰> خداوند در سینه انسان دو دل قرار نداده است.)

۲- عیب ها را از ریشه برطرف کنید. مودت دشمنان خدا انسان را به گرایش های فکری، عملی و اخلاقی به سوی آنان وادار می کند، لذا باید ریشه ی آن را خشکاند. «لا تجد... یوادّون من حادّ اللّه»

۳- در اسلام، روابط و علاقه ها باید در شعاع رضای خداوند باشد. «لا تجد قوماً یؤمنون»

۴- روابط خانوادگی و خویشاوندی نیز خط قرمز و مرز دارند. «و لو کانوا ابائهم...»

۵ - خداوند به خاطر قطع رابطه با چهار گروه از خویشان اگر معاند باشند، (پدر، پسر، برادر و فامیل)، چهار نمونه از لطف خود را بیان کرده است: ایمان، امداد، بهشت و رضوان. «الایمان، ایّدهم، جنّات،

رضی اللّه»

۶- ارزش ایمان به ثبات آن است وگرنه ایمان های مقطعی، موسمی و عاریه ای<۹۵۱> بسیار است. «کتب فی قلوبهم الایمان»

۷- اول ایمان پایدار، بعد امداد و دریافت. «کتب فی قلوبهم الایمان... ایّدهم...»

۸ - دین تنها یک رابطه قلبی و فردی میان انسان و خدا نیست، بلکه تعیین کننده روابط اجتماعی است. «لو کانوا ابائهم...»

۹- تمام پاداش ها در آخرت نیست بلکه تثبیت ایمان و امداد الهی، از پاداش های الهی در همین دنیاست. «کتب فی قلوبهم... ایّدهم»

۱۰- حزب اللّه، با دشمن خدا دوست نمی شود. «لا تجد قوماً... یوادّون من حادّ اللّه... اولئک حزب اللّه»

۱۱- حزب اللّه، نژاد و زبان و منطقه خاص ندارد، بلکه هر مؤمن مقاوم و استوار، جزو حزب اللّه است. «لا تجد قوماً یؤمنون... یوادّون من حادّ اللّه... اولئک حزب اللّه»

۱۲- پیروزی و غلبه ای ارزش دارد که همراه با رستگاری و رسیدن به هدف باشد. در جای دیگر می فرماید: «ألا انّ حزب اللّه هم الغالبون»<۹۵۲> و در اینجا می فرماید: «ألا انّ حزب اللّه هم المفلحون»

۱۳- تداوم نعمت، خود یکی از نعمت های بهشتی است. «خالدین فیها»

۱۴- این که ما از خدا راضی باشیم یک طرف قضیه است، مهم رضایت خدا از ماست. «رضی اللّه عنهم و رضوا عنه»

۱۵- در قیامت نعمت ها دو گونه است: مادّی «جنات...» و معنوی. «رضی اللّه عنهم...» (چنانکه در جای دیگر می فرماید: «و رضوان من اللّه اکبر»<۹۵۳>) «والحمدللّه ربّ العالمین»

تفسیر انگلیسی

Khula hint Thalaba, wife of Aws bin Thamit, had complained to the Holy Prophet that her husband had put her away for no good reason by employing an old formula of the pagan Arabs, known as zihar, which consists of the

words: "You are to me as the back of my mother." Refer to the commentary of Ahzab: ۴. This was held by pagan custom to imply a divorce and freed the husband from any responsibility for conjugal duties but do not leave the wife free to leave her husbands home, or to contract a second marriage. She pleaded that she had little children whom she had no means to support, and, under zihar, her husband was not bound to support. Her prayer to Allah containing her just plea was accepted, and this brutal and .unjust custom was abolished through these verses

The penalty prescribed for the husband, who repents his hasty act, is to set a slave free. Then only he can claim his conjugal rights. Such laws served the abolition of slavery in a rational and evolutionary way without creating chaos and disorder in the .society. Refer to the commentary of Baqarah: ۱۷۷

Aga Mahdi Puya says

The effectiveness of du-a (invocation) has been asserted in these verses. The laws of .Islam are not irrational or arbitrary but sense the needs of the people

(see commentary for verse ۱)

(see commentary for verse ۱)

(see commentary for verse ۱)

The enemies of Allah were humiliated and abased in the battle of Khandaq. Refer to the commentary of Baqarah: ۲۱۴, ۲۵۱; Ahzab: ۱ to ۳ and ۹ to ۲۷. They will also be .punished with a humiliating punishment on the day of judgement

Also refer to the commentary of Nisa: ۶۵ for "those who opposed the Holy Prophet" when he asked for pen

.and paper

See commentary of Ma-idah: ۴۸, ۱۰۸; Anam: ۱۶۰; Bar-at: ۹۴ for "Allah will tell them about what they used to do." On the day of judgement man, who conceives likes and dislikes on insufficient grounds and conjecture in this world, will see the true value of .all the aspects of his thoughts and deeds as he never could see before

Usually secrecy implies distrust, plotting and evil schemes, "a way of life" greatly liked and practiced by the hypocrites; but as secrecy is a relative term, applicable to mortal men, it has no effect on Allah and the Holy Prophet who was always in communion .with Allah. See commentary of Hadid: ۴

:Aqa Mahdi Puya says

This verse refers to the omnipresence of Allah at all places with all things and beings, yet He is not one of any created being, nor He is part and parcel of any event or thing. Refer to the commentary of Baqarah: ۲۵۵; All Imran: ۲ and ۳ and Ma-idah: ۷۳ to know about the falsehood of the theory of trinity. His omnipresence should be understood in the sense of the holder and that which is held. For example a cognitive self has complete hold over the ideas it creates, but does not become the integrated part and .parcel of any of them

When the believers grew from strength to strength in Madina, destroying the power base of evil, the wicked, particularly the Jews, and the hypocrites resorted to duplicity and intrigues, whose modus operandi has been frequently referred to in the

.Quran; see Baqarah: ۸ to ۱۶ and Nisa: ۱۴۲ and ۱۴۵

Instead of the standard "peace be to you" (assalamu alaykam) the enemies of Islam, who had not the courage to fight openly, often twisted the words, and by using a world like sam (death), they thought they were secretly giving vent to their spite. Also .refer to Baqarah: ۱۰۴

Believers are forbidden to take part in any secret movement to spread evil and terror. .They must work for righteousness with self-restraint

Secret counselling, whispering and scheming is the style of Shaytan. After seeing a :frightening dream recite this verse and add

,ALLAAHUMMA BIHAQQI MUHAMMADIN WA ALI MUHAMMAD

,ALLAAHUMMA SALLI ALA MUHAMMADIN WA ALI MUHAMMAD

.WAQINI SHARRA MA RA-AYTU FI MANAMI

Allah, for the sake of Muhammad and the children of Muhammad-send blessings on) Muhammad and on the children of Muhammad-save me from the evil effects of that (.which I saw in my dream

For "those who have been granted knowledge" see commentary of Ali Imran: ۷ and .۱۸; Nisa: ۱۶۲ and Ankabut: ۴۹

:The Holy Prophet said

.A scholar is superior to a martyr

The superiority of a scholar over other men is like my superiority over all the human .beings

:Imam Jafar bin Muhammad as Sadiq said

The ink a scholar uses to write is superior to the blood a martyr sheds. As has been proved in the commentary of the abovenoted verses, the Holy Prophet, Ali, Fatimah

and the eleven holy Imams, in their progeny, are the fountainheads of knowledge and wisdom (see commentary of Baqarah: ۱۲۴). It is a historic fact that none of

them ever received any tutoring from any mortal. It is Allah who thoroughly purified .them, taught them and granted wisdom to them from His infinite wisdom

:The Holy Prophet said

".I am the city of knowledge and Ali is its gate"

Umar bin Khattab used to say after receiving guidance from Ali to solve intricate :issues

".Had Ali been not there, Umar would have perished"

:Aqa Mahdi Puya says

Allah exalts some over others on account of merit. It is neither an arbitrary action nor it is due to worldly possessions or position. In Hujurat: ١٣ it is said that all human beings are equal in birth, came into existence from a male and female, so those who have more integrity (taqwa) -and according to this verse have belief and knowledge which are the inseparable essentials of taqwa-are exalted by Allah. See Nisa: ٩٥ and .Anam: ١١۶

In the light of Ankabut: ۴٩, Muhammad: ١۶ and this verse those who have been given knowledge are exalted to the highest degree. All other created beings are inferior to .them

In the presence of the Holy Prophet all instructions or consultations were open and free, but there were many men among his companions who could only be satisfied by a private interview in order to display their false dignity, or out of selfishness wanted to monopolise his time, or were not willing to disclose their secrets to their brethren. In order to discourage such weaknesses it was therefore decided that they should spend something in charity for the good of their poorer brothers before availing

.the facility of private consultation

The word sadqah makes it clear that neither the Holy Prophet nor the Ahl ul Bayt .could be benefited as it is forbidden to them

Al Muttaqi in Kanz al Ummal and Mulla Ali Qari in Surah Mishqat narrate the slanders with which the hypocrites tried to defame the Holy Prophet. Mulla Muinuddin in the commentary of this verse has mentioned the names of some prominent companions .in the list of hypocrites

Abdullah bin Umar said that his father, Umar bin Khattab, used to say that he coveted :for the three distinctions which only Ali had

;i) his marriage with Fatimah)

;ii) the standard of Islam given to him on the day of Khaybar)

.iii) the sadqah given by him alone in compliance with this verse)

:Aqa Mahdi Puya says

Since none save Ali paid the sadgah this ordinance was abrogated by verse ١٣, because the divine plan to test and distinguish the true servants of Allah was fulfilled. It was only Ali who, like always, readily complied with Allahs command. All others drew .back from carrying out this order due to niggardliness and fear of loss

It is clear from the subsequent verses that the tone of the abrogating verse is .reproachful

Some partisan commentators try to change the past tense into present tense in verse ١٣ in order to save their heroes. The verse clearly reproaches the companions by ".saying: "You did not do it

(see commentary for verse ١٢)

:Aqa Mahdi Puya says

These verses refer to the hypocrites who pretended to be believers but were in league with the

.disbelievers and the Jews

Once, when Abdullah bin Nabil came to join the assembly of the companions, the Holy Prophet said: "Here comes he who is puffed up with rebellious pride and peers and pries like Shaytan. He and his friends abuse me." Abdullah and his friends took false oaths to assure the Holy Prophet that they did not do it. A false man, by swearing that .he is true, makes his falsehood all the more heinous

The hypocrites arrogantly boasted of riches, alliances, followers and manpower, but they shall come to utter misery on the day of judgement, notwithstanding their habitual false swearing before the Lord that they were believers as they used to try to .deceive the true believers and the Holy Prophet

Those who opposed Allah and the Holy Prophet in his lifetime and after his departure and those who will oppose him and his commands till the end of the world will be disgraced and humiliated. In order to satisfy their selfish desires the so-called followers of the Holy Prophet harassed, persecuted and killed the children of the Holy Prophet in his departure from this world, although they were commanded by Allah in verse ۲۳ of Shura to love, respect and follow the Ahl ul Bayt who had been thoroughly .purified by Him as per Ahzab: ۳۳

All the time the hypocrites were under the false impression that any day the sway of Islam would come to an end. They did not know that Allah had decreed that He and ,His messenger, the Holy Prophet

.would always prevail

(see commentary for verse ۱۴)

(see commentary for verse ۱۴)

(see commentary for verse ۱۴)

(see commentary for verse ۱۴)

(see commentary for verse ۱۴)

(see commentary for verse ۱۴)

(see commentary for verse ۱۴)

The merits and excellences of the thoroughly purified Ahl ul Bayt (Ahzab: ۳۳) mentioned in the commentary of several verses so far studied on the authority of well-known Muslim scholars must inevitably convince you that the highest degree of .faith referred to in this verse was demonstrated by them only

i) "Allah is well pleased with them and they are well pleased with Him" should make) you think of the declaration of the Holy Prophet on the day of Khaybar: "Tomorrow I shall give the standard of Islam to him who loves Allah and His prophet and Allah and His prophet love him." (Tabari, Rawdatul Ahbab, Sirat al Muhammadia, Tadkh ul Khulafa). See commentary of Ma-idah: ۵۴ and Fat-h: ۲۰. In "the party of Allah" only those who possess highest degree of purity of body and soul are included as the entire Muslim ummah knows beyond all doubts that verse ۶۱ of Ali Imran, verse ۳۳ of .Ahzab and verse ۲۳ of Shura refer to the Ahl ul Bayt exclusively

ii) The quality of faith in Allah referred to here could not be had by those who) deserted the Holy Prophet in the battlefields (Bara-at: ۲۵ to ۲۷), or watched the battles from a safe distance (Baqarah: ۲۱۴, ۲۵۱; Ahzab: ۱ to ۳ and ۹ to ۲۷), or always had doubts about the religion of Allah and

the prophethood of the Holy Prophet (Fat-h: ١), or refused to obey the commands of the Holy Prophet (Nisa: ۶۵). Such people show lack of faith and courage in the hour of trial because they do not believe in the life of hereafter or "the last day". Those who firmly believe in the life of hereafter do not usurp temporal power by hook or crook, .nor undeservedly occupy the seat of leadership

:Imam Ali said

O yellow gold, O white silver, do not waste your glamour on me. Beguile others. I" ".have divorced you thrice. Now there is no link between us

iii) When "Allah has inscribed faith in their hearts", there remains no chance) whatsoever that they may have doubts about the religion of Allah and the prophethood of the Holy Prophet. He who had doubted (Fat-h: ١) obviously has not ."been favoured with the divine blessing of "faith inscribed in his heart

iv) He who is "strengthened with a spirit" from Allah, rises to the heights of courage,) bravery and glory seen by the whole world in the battles of Badr, Uhad, Khandaq, Hunayn and Khaybar, or on the night of hijrat. See commentary of Ali Imran: ١٣ and Anfal: ۵; Ali Imran: ١٢١ to ١۶٨ and Anfal: ١۶; Baqarah: ٢١۴, ٢۵١ and Ahzab: ١ to ٣, ٩ to ٢٧; .Bara-at: ٢۵ to ٢٧; Fat-h: ٢٠; and Baqarah: ٢٠٧ and Anfal: ٣٠

A few exclusive merits of Ali ibn abi Talib, written by Jalal al Din al Suyuti in Tarikh al :Khulafa, are given below

i) Ahmad bin Hanbal)

says: "There had not come down to us regarding the merits of any one of the companions of the Holy Prophet what has been transmitted concerning Ali." (Al .(Hakim

ii) Ibn Asakir from Ibn Abbas says: "There has not been revealed in the book of Allah) regarding any one what has been revealed concerning Ali and that ٣٠٠ verses have ".been revealed concerning Ali

iii) Al Tabarani and Ibn Abi Hatim record from Ibn Abbas that he said: "The Lord never) revealed the words: "O true believers" but, Ali was understood to be the Lord and the chief of them, and verily the Lord has reproved the companions of the Holy Prophet in ".various places but has never mentioned Ali save with approval

iv) Al Tirmizi, Al Nisai and Ibn Maja from Habshi bin Junada say that the Holy Prophet) ".said: "All is a part of me and I of Ali

v) Al Tabarani records in the Awsat from Jabir bin Abdullah that the Holy Prophet said:) "."The people are of various stocks but I and Ali are of one stock

vi) Al Tabarani records in the Aswat and Saghir from Ummi Salima that she narrates:) "I heard the Holy Prophet say: "Ali with the Quran and the Quran with Ali shall not be ".separated until they arrive at the fountain of Kawthar in paradise

vii) Ibn Sad records on the authority of Ali that he said: "By Allah a verse of the Quran) was never revealed but I know regarding what it was revealed and where it was revealed, for

".my Lord has given unto me a wise heart and an eloquent tongue

viii) Ibn Sad and others on the authority of Abu Tufayl record that Ali said: "Ask me) regarding the book of Allah, for verily there is not a verse but I know whether it was ".revealed by night or by day, in the plains or on the mountains

ix) Al Tirmizi and Al Hakim record from Ali that the Holy Prophet said: "I am the city of) ".knowledge and Ali is its gate

".x) Ibn Masud says that the Holy Prophet said: "To look at Ali is devotion)

xi) Muslim records on the authority of Ali that he said: "By Him who had cleft the seed) and created the soul, verily the Holy Prophet stated to me that none but a true ".believer would love me, and none but a hypocrite would hate me

xii) Al Tirmizi from Abu Sa-id al-Khudri says that he said: "We used to distinguish the) ".hypocrites by their hatred of Ali

xiii) Ibn Asakir on the authority of Abu Bakr records that the Holy Prophet said:) "."Looking at Ali is worship

xiv) Al Tabarani from Ummi Salima says that the Holy Prophet said: "He who has) loved Ali has verily loved me, and he who has hated Ali has verily hated me, and he ".who has hated me, verily hated the Lord

xv) Abu Yula and Al-Bazzaz from Sad bin Abi Waqqas say that the Holy Prophet said:) "."He who annoys Ali, has annoyed me

xvi) Ahmed bin Hanbal records and Al-Hakim, on the authority of)

Umme Salima verifies that she narrates: "I heard the Holy Prophet say: "He who has ".reviled Ali verily he has reviled me

xvii) Sad bin Al-Musyib says that Umar bin Khattab used to pray to Allah to preserve) him from a perplexing case which the father of Hasan (Ali), was not present to decide ".and that Umar said: "None of the companions used to say Ask me except Ali

xviii) Al Tabarani says in the Awsat from Ibn Abbas that he said: "Ali possessed) ".eighteen eminent qualities which belonged to no other of the people

xix) Al Bazzaz records on the authoritv of Sad that the Holy Prophet said to Ali: "It is) not lawful for anyone to be in the Masjid while under the obligation of performing a ".total ablution, except for me and for you

xx) Abu Yula says that Umar bin Khattab said: "Verily Ali had been endowed with) three qualities of which had I but one it would be more precious to me than were I given high bred camels." It was asked of him what they were, he replied: "His remaining in the masjid while that is permitted to him which is not lawful for me, his carrying the standard on the day of Khaybar and his wedding the Holy Prophets ".daughter

xxi) The two Shaykhs (Bukhari and Muslim) record on the authority of Sad ibne Al-) Waqqas that the Holy Prophet left Ali ibn Abi Talib behind as his vicegerent during the expedition to Tabuk, and Ali said: "O Messenger of Allah, do you leave

me behind among the women and children?" He replied: "Are you not content to be to "?me in the relation of Harun to Musa save that there shall be no prophet after me

xxii) And from Sahl ibn Sad said that the Holy Prophet said on the day of Khaybar: "I will surely give the standard tomorrow to one at whose hands the Lord will give victory, one who loves Allah and His Prophet and whom Allah and His Prophet love." The people passed the night in perplexity as to whom it would be given. When they entered upon the dawn, they went early to the Holy Prophet, each one of them hoping that it would be given to him, but he said: "Where is Ali the son of Abu Talib?" They said to him: "He complains of pain in his eyes." He said: "Then send for him." They brought him and the Holy Prophet applied his saliva in his eyes and prayed for him, .and he was healed so that it was as if he had no pain, and he gave him the standard

xxiii) Muslim records on the authority of Sad ibn Abi Waqqas that when verse ۶۱ of Ali Imran was reveled, the Holy Prophet summoned Ali, Fatima, Hasan and Husayn and ".said: "O Allah, these are my Ahl ul Bayt

xxiv) Al Tabarani records in the Awsat and Abu Nu-aym in the Dala-il, on the authority of Zadan, that Ali was relating a tradition when a man accused him of speaking falsely, and Ali

said to him: "Shall I curse-"and Ali cursed him, and he did not quit the place till his sight .left him

xxv) Abul Qasim-al-Zajajaji narrates in his dictations that Ali composed a work on the) .principles of the Arabic language, and the grammar of the Arabic language

As has been stated at several places that praiseworthy qualities are described in the Quran in general terms but they were manifested in full perfection by the Ahl ul Bayt, as recorded in authentic books of history and commentary written by well known Muslim scholars. These qualities are, no doubt, also found in other true believers .according to their degree of submission to the will of Allah

:Aqa Mahdi Puya says

This verse lays down the basis by which a true believer is distinguished from a .hypocrite

The prophets and the imams are always helped by a spiritual power from Allah which may be described as ruhul qudus (holy spirit), and the true believing followers are helped by the spirit of faith

.ruhul iman). Also see commentary of Ha Mim: ٣٠)

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹